تاریخ سلاطین دکن

عادلشاهی ۸۹۵ تا ۱۰۹۷
قطب شاهی ۹۱۶ تا ۱۰۹۸
بریدشاهی ۸۹۷ تا ۱۰۱۸
نظام شاهی ۸۹۶ تا ۱۰۰۴
عمادشاهی ۸۹۰ تا ۹۸۰

تاریخ سلاطین دکن

عادلشاهی ۸۹۵ تا ۱۰۹۷
قطب شاهی ۹۱۶ تا ۱۰۹۸
بریدشاهی ۸۹۷ تا ۱۰۱۸
نظام شاهی ۸۹۶ تا ۱۰۰۴
عمادشاهی ۸۹۰ تا ۹۸۰

۱۰۴۷۷
۱۳۲۹۱ ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: تاریخ دکن
مؤلف: عبدالحکیم نصرالله خان الحنفی الاحمدی الخورجوی
موضوع
شمارهٔ قفسه ۱۴۱۵۴
شماره ثبت کتاب
۸۷۷۷۶

بازدید شد
۱۳۰۵

[illegible]

یا فتاح

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

سپاس خداوند صمد راست که سفر را وسیلهٔ ظفر گردانید و درود فرستهٔ آخر زمان
محمد راست که صاحب حرکت را مژده برکت رسانید زهی معبودی وجهی محمودی
الحمد لمن هو محمود فی کل شانٍ والصلوة علی رسوله الذی هو محمد فی کل
زمانٍ ومکانٍ ونبی خاتم الرسل فی اخر الزمان وعلی اله الکرام واصحابه
العظام ما دام القران یتلی اما بعد این تاریخ دکن ست از فقیر الی الله الکریم
القوی عبد العلیم نصر الله خان الخیشکی الاحمدی الخورجوی در احوال سفر و
فواید آن وحالات بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد حرسها الله عن الفساد وتوابع
آن وکیفیت مملکت ومالک آن وچگونگی منازل راه از خورجه تا بلده مذکوره
وبیان امرا وصلحا وعلما وفقرا وشعرا وعمارات ودواوین وجبال وبحار
وخصائل مردم عام واخلاق اشخاص خواص انجا واحوال سلاسل والی ملک او

و بحار الملک بهادر وامیر کبیر بهادر ودیگر امرا نامی گرامی مع دیگر حالات که فهرست
آن باخر مرتب خواهد شد برای تذکره من ناوان وتبصره دیگر آشنایان الله تعالی این نگاشته را منظور
نظر خاصان خود گرداند وفقیر را بدعا خیر رساند قطعه غرض نقشیست کز ما یاد ماند که هستی را
نمی بینم بقائی مگر صاحبدلی روزی برحمت کند بر حال این مسکین دعائی وعلی الله التوکل وبه
الاعتصام وهو نعم الکرام والانعام مقدمه در بیان فواید سفر وآداب سفر بدانکه خداوند تعالی در کلام مجید
میفرماید سیروا فی الارض بر زمین بگردید وملاحظه کنید صنایع وبدایع حق تبارک را که چگونه
است وفرمود سرور کائنات صلی الله علیه وسلم علیکم بالسفر لازم گیرید سفر را فان المسافر فی
عون الله پس بی شک مسافر مورد تائید ربانی است جل شانه اول در سفر انقیاد امر خداوند
تعالی است دوم اتباع حکم رسول مقبول است صلی الله علیه وسلم که آن اصل
اصول دین است سوم پیروی ارشاد صلحا مجربین روزگار آنهم خالی از استحباب نیست سعدی علیه
الرحمه میفرماید بیت تا بدکان وخانه در گروی هرگز ای خام آدمی نشوی برو اندر جهان تفرج
کن پیش از آن روز کز جهان بروی پیر ارادت فقیر مرشد عالم حضرت شاه عبد العلیم
لوهاروی قدس سره از عمر چهار است شصت وپنج سال همیشه در سفر بوده اند فقیر نیز در احیار سنت
ایشان ام رضی الله عنه وتبشی علی [illegible] المستقیم چهارم حصول بسیاری از مقاصد دینی ودنیوی
واسباب وسعت رزق متعلق بانست پنجم باز ماندن است از مانوسات طبعی ونفسی که اصل تجرد
است ششم تهذیب اخلاق در انست به تحمل شداید وریاضات غربت وتبدیل اوصاف رذیله
باخلاق حمیده هفتم دیدن آثار صنایع آفریدگار است جل شانه بملاحظه نباتات

کونان کون و جمادات بوقلمون وانواع حیوانات و تمام السنه واصناف نوع انسان و شنیدن
اصوات و نغمات دیگر جانوران هشتم ملاقات علما و فضلا و مشایخ و حکما و عباد و زهاد که صحبت
ایشان کیمیاست و زیارت مزارات کرام که ارباب دین را حصول فیض معنوی و اصحاب نیاز را
عبرت درو ست نهم دیدن بقاع خیر که محرک انواع حسنات است دهم تفرج اکثر بلاد
بدیعه که روشنی بخش دیده دانش است اگر عاقل باشد الا سفر وقتی روا بود که محافظ اوقات
خود باشد آداب سفر یکی از آن مشاورت است با مردم دانا آزموده کار دوم اجازت خواستن
از بزرگان مثل پدر و استاد و غیرهما اگر باشند ورنه استخاره است بروجه مسنون و توشه از
حلال گیرد و اگر میسر آید ورنه خدا تعالی بس میکند و از اشیاء ضروری مثل شانه و مسواک و آئینه
و مقراض و سلاح اگر مانعی نباشد و جوال دوز و سوزن و رشته و لوته و رسن و در بعض احیان ابریق
و بعض ادویه از قسم مفرد مانند نارجیل دریایی و زهرمهره خطائی و چیزی از تریاق ... و نمک
مرچ که مانند حبوب و سفوف نیز همراه خود گیرد سوم رفیق صالح معتمد هم وطن خردمند تجربه کار
بدست آرد که الرفیق ثم الطریق گفته اند اگر ممکن بود از رفقا کم از چار کس نباشند و تنها قصد سفر
نکند که بیشتر در آن تکلیف می باشد چهارم پیر طریقت فرموده است رضی الله عنه اگر خطوط بنام کسانی
که آنجا میرود میسر آید و مانعی نباشد نیز همراه بردارد بدین مضمون که برنده خط از آشنایان من است تا
وقت ضرورت بی اعتبار نباشد چه در غربت کمتر شناسند که معتبر است یا ناشناس پنجم از امر
موسوس مثل منجم و رمال همراه نگیرد که موجب خطرات است ششم مسافر اگر مسلمان است رخصتهای خود
را که در حق مسافر بکتب فقه مسطور است یاد دارد هفتم مبلغ را اگر زیاده بود نقد نگیرد بجایش

کاغذ زر گیرد و نقد را در یک جا یا نزد یک کسی نگذارد بلکه متفرق نماید تا اگر آفتی افتد در صورت تلف یک جا
شاید که جای دیگر باقی ماند هشتم اظهار سفر بکسان کمتر کند که در اخفا مصالح است گفته پیغمبر که هر کس نهفت
بازگردد با مراد خویش جفت و از چون اندر زمین پنهان شود دانه سر سبزی بستان شود نهم
بهترین روز سفر در اسلام پنجشنبه و دوشنبه و جمعه است اما شب جمعه و روز جمعه پیش از نماز جمعه مسافر نشود و بهترین
ساعات سفر بامداد پنجشنبه و شنبه است و در آخر ماه که تحت الشعاع بود سفر نکند و این همه صورت امکان است
دهم در سفر دراز مرد دین و حسن الخلق را امیر کنند و متبع او باشند و توشه راه همراه باشد و در قافله بهیئت اجتماعی
روند و متفرق نشوند و اگر کسی گوشتی کنند تا رفیق سوم متاذی ... شود و در مکانی افتد یازدهم
بر کیفیت مال خود اگر کسی را مطلع نسازد اولی باشد چه در قلت استحقار و در کثرت خوف استهلاک دوازدهم
کارها با مشاوره کنند و از احتیاج بدیگری دریغ ندارند و با هم بحسن سلوک باشند و در کلام با بشاشت و
مطایبه مباح باشند و همچنین در معاملت و اگر سائلی پیش آید بقدر امکان اجابت کنند اگرچه کلمه باشد
و با شتاب رفتن شور و غوغا نکنند و میانه راه نروند و یکبارگی از آن روند و هر دو قافله متصل یکدیگر فرود آیند اگر مرکب
بود اول فکر علف او کنند سیزدهم اگر ممکن بود سامان طعام گیرند و همراه دارد و بمجرد نزول چیزی بخوردن شروع
نکند و اگر تواند اول تفقد بدرویش در خوردن طعام ترشی نخورد و اگر بشهری در آید که در آنجا حاکم نباشد
یا طاعون یا دیگر فتنه در آنجا باشد داخل نشود و اگر در آید زود بطرف دیگر بر آید و در ... اگر وبا در آید بخوف آن
بیرون نیاید مگر برای کاری بر آمدن باکی نیست و در قحط خروج از بلده باکی ندارد باب اول در بیان

آمدن فقیر در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد چون از روی اخبار او ... دریافتم که
مجوز جناب فیض مآب قدردان اصحاب عقل و نقل اعنی نواب شجاع الدوله مختار الملک سالار جنگ

سید تراب علیخان بهادر نایب ریاست و والی ملک دکن منظوری اقای نامدارم بدولت مجلسی از ایام
مال ... مقرر خواهد بود و چهار کس در آن کالج معین می شوند یکی هندو و دیگری
مسلمان و سوم پارسی و چهارم عیسائی و اجرای کار مال منتظره این کالج خواهد شد چون عمری در کار ... صرف
کرده تجربه بسر رسانیده بودم در خدمت مولانا مکرم ما جناب مولوی مؤید الدین خان صاحب دهلوی که در
معتمدی جناب نواب ممدوح الشان کارفرما بوده اند شتافتم و رسیدم که این وقت تقریب حسن است بحضور
نواب صاحب بهادر در التماس کارگذاری فقیر عرض نمایند اگر جناب ممدوح منظور فرمایند فوراً خود را در آنجا رسانم
و این عنایت سامی بحجم فائز المرام می شوم مولانا موصوف تقریب فقیر فرموده برنگاشتند که بندگان
عالی نواب صاحب منیع الشان میفرمایند که اگر خطی از حکام رفیع المرتبه انگلشیه بنام صاحب رزیدنت
بهادر اینجا در سفارش خود بیارند در مجلس مقرر خواهم کرد یا بر کار دیگر مامور خواهم نمود چون این نامه نامی
بمن رسید خوانده بخیر بذریعه عرضی خود بخدمت مستر چالس جان ونکفیلد صاحب چیف کمشنر بهادر ملک اوده
که آقای قدیم فقیر اند و هنگام رفتن بولایت و رسیدن مستر یول صاحب بهادر که حالا صاحب رزیدنت
بهادر ملک دکن اند بجای ایشان ملاقات کنانیده بودند درخواست خط سفارش فرستادم صاحب بهادر نظر
عنایت و کرم قطعه خط مشعر احوال و سفارش فقیر دو ورق نوشته بذریعه ڈاک نزدم در خورجه فرستادند
فقیر بعون الله العلیم عصا و زنبیل خود از تکیه خود برداشته بذریعه آن نگاشته عازم این بلده فرخنده بنیاد
گردیدم چون خرج نداشتم نظر بر خدا برداشتم بکسی چیزی نگفتم ملتی عیب ... دل ... محمد مصطفی خان
مرحوم القادر کرده که زبانی عثمانخان فرزند معنوی ام گفته فرستادند که خرج موجود است گفتم جزاکم الله خیر
انجا از نقل شیخ رضی الله عنه قابل گفتن است که میفرمودند که هر بدیه قسم می باشند دو کس را از آن پسندم دارم

یکم آنکه بهر حال از نام خدای کریم آورد اموز آنم بران مستقیم باشد و بعمل آورده باشد از آن بسیار راضی می باشم
دوم آنکه اگر در آن قاصر باشد خادم پیر باشد و چیزی خورانیده باشد آنهم خوب است سوم آنکه ... تعلیم شیخ
عامل باشد و در خدمت آن کند و چیزی خوراند او را اعتباری نباشد رحمه الله و بزرگی بفقیر در هندی میفرموده
بی فیض کسی مرغی بلی کو اندی دیوی تیس کی شالگرام سی جکی بهلی کی آتا دیوی تیس و در امر بیعت با پیر کار
در آید با مرید بکار پیر شاید اگر از ین خالی بود امری است رسمی آری راست است ... دوست آن باشد که
گیرد دست دوست ... در پریشان حالی و درماندگی پس بست روپیه از او نشان گرفتم و ... روپیه ...
بر اندک ... باب دوم در بیان روانشدن و تفصیل منازل و احوال دیگر متعلق

انها تاریخ سیزدهم شعبان سال یکهزار و دو صد و هشتاد و یک هجری مطابق دوم جنوری سال یکهزار و
هشت صد و شصت و پنج عیسوی بعد نواخت دو ساعت بر غیر روز پنجشنبه بعد سپردن جمله اعزه
بخدای کریم مع حاجی مولانا محمد شاه صاحب نگینوی و حافظ مرزا عبد الغفار بیگ صاحب و کریم بخش طباخ
و حاجی فرزند علی خادم مولانا از خورجه که وطن مالوف فقیر است کوچیدیم و بمقام ریل رسیده نماز عصر خواندیم
و فی تکس و ... بالا ابر خوردار حافظ عثمان خان تکت خریده آورده بر ریل سوار شدیم و
از انجا مولوی محمد ... صاحب و عثمان خان و حکمة الله خان و میان عبد العزیز و حافظ محمد حسن و خلیفه عبد الله
و دیگر وطنداران را که برای ... آمده بودند رخصت کردیم و بخدای کریم سپردیم درین سواری با مستر ...
صاحب ... کنگ بود ملاقات شد که او بکانپور میرفت و بوقت ... دو ساعت شب بالگره
رسیدیم و بمکان مولانا محمد سمیع الله خان صاحب دهلوی المعروف بمجموعه جان وکیل صدر که صدیق ... اند
فرود آمدیم و آرام گرفتیم و یازده روز مقام کردیم با دوستان انجا که ساکن و وارد بودند مجلسها کردیم ...

سید مصاحب علی باشند و قصبه بهار برگنه جهانه ضلع متهرا ملاقات شد فردی ست از عجایب روزگار و
مردی ست از مخصوصان کردگار که زن بر دو نشین را قران مجید در پنجاه و الکن و الثغ را در شش ماه و عامی
را در کم از شش ماه ختم میکنانند و بهر لحه و قرأة که خواهد تعلیم تام تامی کنند اما روز اول از خواننده باوار عاقلش
اقرار میگیرد که اگر بمدت وعده خود کلام الله شریف ختم کنانم یکصد و سی و دو روپیه بگیرم و کم ازان نگیرم و زیاده
را بهر چه مقدرة داشته باشد توفیق اوست و اگر نشد بحواله بخدای حقدر میکنند و هنگام شروع کنانیدن با
درمیان و هیچیک نمیطلبند و نمیگیرد و بعد تتمه مدت موعوده خود میگیرد و نوکری کسی نمیکنند و همین محصول
وجه رزق خود کرد انیده است و از سه سال بکان لاله دهورام وکیل صد را گره در بیلن گنج مقیم است و لحجه
خوش و آواز حزین و دلکش دارد و بسیاری کسان ازو خوانده اند و میخوانند این ملکه را از انعامات الهیه در حق
او باید شمرد و افسوس که عالم می بود و این ترکیب بر تتبع قواعد تعلیم بسیاری به افیض ان علوم میرسانید
فقیر نیز بعون الله الکریم در طبایع مناسبه ازمیزان تا مطول در سه سال و درس دادن می توانم بعون الله العلیم
مرزا ابراهیم بیک برای همپائی بتاریخ شانزدهم ١٦ شعبان ١٢٨٢ هجری سال مذکور رسیده داخل قافله شد حال هم
رسی نال یعنی جوبیه از ذاک خانه کمپنی از اگره تا بمقام ریل کن دریافته شد اما لی آنجا گفتند که ما مردم را معلوم نیست
که بند و بست ذاک تا مقام ریل شده است یا نه از اگره تا اندور رسانیدن می توانیم فی نفر محصول سی نفره و سی روپیه
هشت آنه خواهیم گرفت بابته یک کس فقیر و مرزای موصوف و کریم بخش بعد از چهل و سه هشت آنه خواسته شد
و از اگره تا بیاوره محصول یک کس بیست روپیه بحساب فی کس نه روپیه گفتند و ذاک جوبیه تا اجین که در نوکار
شاید که در اندور یافته شود و میان بیاوره و بهوپال ذاک نیست شاید که کاری و چکره در بیاوره یافته شود تا بهوپال
رسانند و مقصود فقیر به بهوپال رفتن بود که مزار شیخی حضرت شاه عبد العلیم قدس سره در انجا بهاگیر آباد

است و عزم زیارت آنجا مید اشتم وقت روانگی جوبیه از اگره تا اندور در ذاک خانه کمپنی هشت ساعت روز
مقرر است و در تمام جوبیه اگر گیرند گنجایش سوای آن پنج کس است و دران آسایش بسیار است و محصول تمام جوبیه
شصت هفت روپیه هشت آنه است و این قدر رنج برداز نکرمی راه جی کشن داس صاحب منی کلکتر بهادر
علیگره که باتفاق وقت وارد اگره بوده اند در وجه حساب کرایه مکان فتح باغ واقع کوال حواستم این ایشان
بتوسط برادر خود خود جوبی و همیت داس صاحب منی کلکتر بهادر اگره فرستاده داده ممنون ایشان
گردیدم و درین جوبیه هر کس مجاز است که بست سیر از اسباب خود با خود برد و کبرو زقبل از روانگی خود محصول
داخل کند و جوبیه از اگره بکوالیار در سی و شش ساعت میرسد که یکروز و دو شب و یا دو روز و یک شب می شود
محصول تمام جوبیه از اگره تا کوالیار چهارده روپیه یک آنه بحساب فی کس دو روپیه سیزده آنه می شود و جوبیه از
اگره تا بیاوره بعرصه چهار روز و تا اندور در عرصه روز میرسد و چون از ذاک خانه لاله موتی لعل محصول دریافته
شد کم آسایش یافته شد لهذا تمام گاری بکرم عرکاوان بکرایه نه روپیه دوازده آنه از اگره تا کوالیار گرفته شد
از اگره مع مرزا ابراهیم بیک و کریم بخش طباخ رخص شدیم و بر شکرم سوار شدیم مرزا عبد الغفار بیگ صاحب
و حاجی مولوی محمد شاه صاحب و فرزندم علی جا کر ایشان او مولوی محمد سمیع الله خان صاحب و حکیم غلام دستگیر
خان صاحب و میر محمد خان صاحب برادر طریق الله خان صاحب و مولوی حاجی حیدر حسین صاحب و دیگر دوستان برای
ترخیص تشریف آورده بودند در اگره بخدا سپردیم و بتاریخ بست و چهارم شعبان وقت نواخت هشت ساعت
شب تمام روانه شدیم بعد دو شب و یکروز بتاریخ بست و ششم شعبان روز چهارشنبه وقت نواخت
یک ساعت بر نیمروز در کوالیار رسیده بذاکخانه سرکاری اول بمی سید عنایت علی خوشنویس متوطن کول
ملاقی شدیم بعده از انجا کوچیده بمقام عزیزی دوست ولی استاد عبد الله خان تیرانداز وقت ظهر

رسیدم و فرود آمدم بلقای عزیز مسرور گردیدم شب آنجا گذرانیدم صباح فحول العلماء و اوحد الفضلاء
جامع فنون معقول و حاوی علوم منقول شاعر عرب الامثال ادیب علوم ادب بی تمثال قرا الزمان یکتای
دوران برادرم مولانا علی عباس حریاکوتی عرفه الله تعالی برموز العالم اللاهوتی تشریف آورده و بصحبت
خود که بعد عرصه دراز حاصل شد مسرور فرمودند و از اخلاق مسرورم حیدرآباد آگاه فرمودند و جناب او
مسی خریدم یک لوته زیرا که در چوکی اول که از اگره می آمدم کریم بخش لوته من گم کرده بود و دو رکابی برنج فی
سیر یکروپیه و پنج و نیم آنه قیمت جمله یکروپیه و چار آنه شد وقت نواخت ساعت روز منشی سید عنایت علی کرانچی
آوردند و فقیر و همراهیان فقیر را بران سوار کنانیده بذاکخانه سرکاری بردند در لشکر از حافظ صاحب عبداوخان و
حافظ نعمان خان و برادرم حبیب خان و عبد الرحمن خان و حافظ احمد علی و دیگر صاحبان رخص گردیدم و بخدای کریم
سپردم و خود درمیان راه سرای ملاکه بیشتر مولانا ممدوح را رخصت کرده بودم برای ملاقات مع استاد
عبد الله خان صاحب و امیر محمد خان رفتم بعد لقای ممدوحان مکان منشی سید عنایت علی رسیده طعام
دعوت سیر خورده وقت نواخت چار ساعت روز در جهنک گنج رسیدیم و بعد ادخال بست و پنجروپیه و هشت آنه
محصول تمام کرانچی بذاکخانه انگریزی کمپنی بدست سید عنایت علی در کیریز سوار شده روانه شدیم و مولانا
ممدوح و منشی میر علی جونپوری و سید عنایت علی و امیر محمد خان را بخدای قدیر متعال سپرده رخص کردیم
امروز بتاریخ بست هفتم شعبان ١٢٨٢ هجری مطابق بست و ششم جنوری ١٨٦٥ ع بوده است
و چون از جهنک گنج کوچیدیم و بر کوکلبور رسیدیم شام شد بعد عبور عمر چهولی قریب با ولی رسیده آب
طلبیدم و خود برای نوشیدن از کرانچی فرود آمده بکناره شارع رفتم آنجا بسبب تاریکی شب و ضعف بصر
نشیب و فراز معلوم نشد پایم از جا رفته افتادم و لب افتان افتان از لب شارع تا بته زمین سلامت رسیدم

و بسیار ضرب کشیدم ع رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت بمشکل تمام باز از غار بر لب شارع برآمدم و مرزا
صاحب حقیقت الحال گفتم و شکر حق بجا آوردم و انا لله تا آخر خواندم و سوار شدم و دنباله راه پیش گرفتم بر چوکی است
آفتاب برآمد و بالخیر گذشتم که بر چوکی کاتر اکهات آفتاب غروب شد بر بندی سوال ال الصحرا رفتم فراغت از
ضروریات کردم این تاریخ بست و هشتم شعبان ١٢٨٢ هجری مطابق بست و هفتم جنوری ١٨٦٥ عیسوی بوده است
در تمام شب گذشته و امروز چوکیهای مفصله ذیل تمام شدند جهنک گنج و میکاکاکو الیغی جاوه تیکا و کورتیک لی و عمر چهولی
کورسه رهت و موهن و گرسنا و جوریوره و کاتر اکهات از انجا شب بر گذشتم که بکولارس آفتاب برآمد در شیوگره
که رسیده بودم نصف شب بود و از کولارس کوچیدیم چوکی شیو بلاشام شد در تمام شب گذشته و امروز که تاریخ
بست و نهم شعبان ١٢٨٢ هجری مطابق بست و هشتم جنوری ١٨٦٥ مذکور است چوکیهای مفصلة الذیل تمام کردیم ماموتی و
شیوپوری که آن را پیپری هم گویند همین جا د جهاونی دخت بجانه کریم الله خان مرحوم داماد ادم محمد داود
خان صاحب رساله دار میجر بهادر پیدا شده بود که تا شش سپیری بکم کرده اند و سیسی و کولارس و چوکی دهبرداکه
ازرا کیدی کی پیپری نیز گویند از ینجا چون یک کروه پیش میروند موضع لکواس می آید که بسیار آباد است
و دی کوهه باوری که درینجا چاهی است کلان انوقت بر نیمروز دو ز ده بود و شیوسیلا درینجا بوقت صبح
شام رسیدم اما چون از باوری کوچیدیم بعد دو کروه موضع ابهد روس سمت راست آمده بود و ینجا چاهی
بخته و بنگله بدست چپ است اینجا نماز ظهر خواندم و در شیوسیلا حهیر اینجا شام شد و از ینجا شب بر گذشتم ابهد و رو یعنی
چوکی کبهوری قریب این چوکی هلال رمضان مبارک دیدیم و اندر ابر دیده شد الحمد لله علی ذلک باز بر چوکی بیاموی
رسیدیم یعنی بر تراوکی چوکی رسیدیم اینجا شب اخیر کردیم سلخ شعبان المبارک ١٢٨٢ هجری مطابق بست و نهم جنوری ١٨٦٥ ع
وقت طلوع افتاب در ١٩ اکتا رسیدیم که بر کناره ناله آباد دی این معموره است و چهاونی سابق ویران است

اما جهاونی حال آباد ان است یکساعت در الکانه قیام کرده کوچیدیم درینجا مهاراجه عالیجاه والی گوالیار سرای پخته عمده
برای آسایش مسافران بنا فرموده اند لایق تحسین و آفرین است پس تا صبح آمده که می آید این قدر چوکیها چلیدیم
۲۰ بجرن گده معموره چوکی است ویران شهر پناه قلعه پخته دارد و تالابهای پخته اندرون حصار متعدد و قسم
و بهر چهار طرف دور دور کوه ها دارد و تحت حکومت مهاراجه عالیجاه بهادر است در نسل راجه ساتی کهچی
نام میداشت نسل عالیجاه است ۲۱ کالی پانی و راگهو گده ۲۳ سانوت گهیری ۲۴ برست ۲۵ پانچه
۲۶ مهاراج گنج و چون زمین چوکی است و کم پس سیاه است لهذا در هندی زبان بکالی پانی شهرت یافته است
گویند درین زمین سیاه کان یاقوت است اگر کنده شود بر آید تقریب اینجا دور رود و اندکی راجوبر دروم
راگهو و الامند و راگهو گده هم شهر پناه پخته دارد اما بر آبادی آن رونقی نیست غله فروشی کهنه سال از
مرزا آبری بیگم صاحب برادرم محمد داؤد خانصاحب سابق رساله دار میجر بهادر در رامی برسیده در سانوت گهیری
آفتاب غروب شد درینجا برای افطار صوم دال و چاپاتی طیار کنانیدم و سیر خوردیم و هم درینجا با محمد حمید
خانصاحب خورجوی ملاقات شد خانصاحب ممدوح همین وقت شام که شفق غایب نشده بود نظر
ضرورت گناه روانه شده از بهدوره که چوکی هند هم است تا مهاراج گنج غلغله شیر است لهذا تمام
هانیش احمد در تمام شب تا چوکی ختم شد دوم رمضان المبارک روز شنبه ۱۲۸۳ هجری مطابق ۱۳ جنوری ۱۸۶۷ عیسوی
۲۷ امر گده ۲۸ لال بهار ۲۹ باوره در امر گده صبح شد نماز درینجا خواندم و کوچیدم چوکی وال امر گده
بر چوکی ندی کنور انچهار رسانیده مرخص شد و چوکی وال ندی بر چوکی لال بهار رسید و چوکی وال امر گده هم
رسانیدن ما تا چوکی لال بهار مجبول کرد و اوقات بیا ضایع شد از ینجا وقت نواخت یازده ساعت
روز در باوره رسیدیم و کرانچی را بد اکخانه گذشته رسانیدیم و خود در اندر دکانهای بازار پیش غله فروشی

انداختیم اول تحصیلدار اینجا برای بنده و لبت کاری نوشتم تا از ینجا مرا در بهوپال اندازد جواب فرستاد
که درین ملک بهلی و کاری و غیره سواری دستیاب نمیشود و چون از دیگر مردمان کرانچی کرایه چکیده برسیده شد
فی منزل سه اکرایه دوازده آنه میخواستند ناچار هم برسید دانستم که مرضی روح مبارک حضرت شیخ
ما قدس سره نیست که باین راه بالفعل بروم ناچار عزم قرار بر آن گرفت که بسواری کرانچی روانه
اندور شوم از عصر تا نماز عشا انقاطر در شیح بار غلیظ بود که تمام روی زمین تر نمود درین ملک میان هند
انگریزی سلام چنکو بالام رسوم و مستعمل است و حرف انجاب هو لفتح ها هوز و تشدید واو است توقف
و درین ملک در یک بیگه زمین قسم اول که روسلی باشد دو مان غله پیدا می شود از گندم و فی مانی بفتح
میم بالف کشیده و کسره نون یار معروف لبت سیبی بکسر سین مهمله و یا مجهوله و بهمزه مسوره یای معروف
و یک سیبی ابش سیر غله میشود یعنی شش من فی بیگه پیدا می شود سوم رمضان المبارک روز یکشنبه مطابق
۱۴ جنوری ۱۸۶۷ عیسوی اگرچه امروز آسمان صاف فاما به سبب بهم نرسیدن سواری نشود دلم کند
نام تحصیلدار اینجا منشی لعل است یاره است سنگ سخت که از جانب راجه صاحب بهادر مامور و لبت متوسط
والی راجگده منقدم کار انجاست کاش اگر خدا ایشان توفیق دهد و بخیال ملازمانش در آید که مهمان سرای مسافران
یا دهرمساله یا مسافرخانه درینجا تیار کنانیده دهد بسیار باعث آسایش واردان باشد و سبب آرام مسافران
و موجب شهره و ناموری رئیس گردد و مکرا افسوس که رؤسای هندی نژادان را اطلاعی چنین اعمال توجهی نیست
الا ما شاء الله و دیگر اگر نظم شارع عام از ینجا تا بهوپال کرده شود و مالکان هر ریاست هم سرحد خود و لبت
شرکت نمایند ابواب تجارت مفتوح شود و آمد و رفت هر شی ضروری با فراط گردد چه این و آن هر دو مقام وسیع
منڈی دارد و مال تجارت را هم گرد در برفت همت رئیسان ریاست اینجا و آنجا واجب و متحتم است تا تاجران و مسافران

آسایش بردارند و بجای ایشان دعا بر مزید عمر و دولت و اقبال بردارند مرجو که این دولت در حق والیه بهوپال
نصیب باشد زیرا که این زن مردان سیرت حاجه سبقت بر حجاج و غیرهم برده است و کمال محفه از دانشمندان
روزگار خود است سلمها الله تعالی و زید الله اقبالها امروز بسبب منبد وان بوده است مردم عام این ملک
این روز را مرسه بنور روز می شناسند از ینجا خطی بنام حاجی حافظ مولوی محمد ایوب صاحب به بهوپال و دیگر خط
بحیدرآباد بنام مولانا موید الدین خانصاحب و سوم باورنگ آباد بنام منشی مولوی حسن رضا صاحب در ڈاک
سرکار انگریزی روانه کردم و هر چند سواری درینجا برای روانه شدن بهوپال جستم اما میسر نگردید دولت
خودیافته نشد محروم ماندم و حصول این نعمت سترک را که زیارت مزار شریف حضرت شیخی و مرشدی شاه
عبدالعلیم لوهاروی قدس سره مطمح نظر دیاآنست برفتن بهوپال جهانگیر آباد منوی بود در برقت دیگر حواله
کردم بهر امروز را در وحشت گذرانیدم ع درد دم از یار است و درمان نیز هم ❁ دل فدای او شد
جان نیز هم ❁ رفع الله درجاته فی القرب والوصول واوصلنا الله الیه و هو المامول و المسئول
ازحلقه بندگیش برون نروم ❁ تا نفس هست در تکین ملم است چهارم رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۳ مطابق ۱۵ جنوری ۱۸۶۷ عیسوی
تا بر آمدن پاس روز چون از یافتن سواری بهوپال مایوس شدم باز کرانچی تمام از ڈاکخانه بیاوره بکرایه
بست و دو روپیه هشت آنه سکه کمپنی بگیری گرفتم حال آنکه منشی ڈاک که لچمن سنگه نام دارد پیشتر
تمام کرانچی را بر هجده روپیه میداد و حالا از آن منکر گردیده خاک در دهان یابوی آنجا که یک نقطه یابو میشود
انداختم و بست و دو روپیه هشت آنه سکه کمپنی دادم و گفتم ع جو یابو بیک نقطه یابو شود ❁ لکا منش بده تا ابقا
شود ❁ وقت بر آمد هشت ساعت روز کرانچی گرفتم و سوار شده از باوره بر آمدم و بر اندور روانه شدم بفضل
و از چوکیها طی کردم و قطع راه تا صبح نمودم چه هشت چوکی تمام شد ۳۲ پرسوله ۳۱ بهات کهیره

۳۲ بجهوکی ۳۳ پیپلیا ۳۴ منو ۳۵ سارنپور ۳۶ جروف ۳۷ سیون لفتح بای
فارسی و سکون یای مهمله و ضم سین مهمله و واو معروفه و لام مفتوح با های هوز نزده پیپلیا نام کردیم
در رفه چار چوکی رفتیم و درینجا باسی قیام کرده طعام تیار کنانیدم و روزه افطار کردیم و طعام
خورده و نماز مغرب و عشا خوانده روانه طرف اندور گردیدیم تمام شب چلیدیم و در سیون صبح
کردیم و درینجا بعد فراغ از امور ضروریه نماز صبح خواندیم گویند سارنپور آبادی خوب دارد و سرک از گوالیار
تا مهو ریوری بسیار خوب است اما از انجا تا گناه ستایش کننده آن بر گناه و از ینجا تا باوره سیتار خراب
اندور خراب است و طرفه اینکه بنده و لبت ڈاک جدید است و کرانچیبان بچه هر چوکی موجود و عمر بیشتر
از آن زیاده از نه سال نخواهد بود و ٹهیکه داران ڈاک برای جلب نفع خویش این بچه ها را مقرر کرده اند
و ایشان برای بردن و روانه کردن کرانچی مامور نموده اند چه ایشان را تنخواه دادن کم میشود
و اگر جوان نوکر دارند تنخواه زیاده داده شود و این بچگان نافهم و ناتجربه کار کرانچی را از بلندی کوه که
مثلاً چار صد گز خواهد بود بلا مزاحمت احدی بلبه سکینند و میدوانند خواه کرانچی و زگاو و مسافر
شکسته شود و یا بقسمت خود سلامت ماند یا درست گذارد در بقول گوینده مرع هر چه بادا باد ما کشتی در آب
انداختیم از بهات کهیری یا گروه چلیده کولو دی ناله می آید بر آن پل عجب بسته اند بعد از آن
دو و هیاندی می آید از آمستینند شاید که بر آن پل بستند بعده نگر اکهالی می آید انجا هم طیاری پل میشود
پنجم رمضان المبارک ۱۲۸۳ هجری روز پنجشنبه مطابق ۱۶ فروری ۱۸۶۷ عیسوی در سیوره آفتاب بر آمد بعد از فراغ
از امور ضروریه از انجا روانه شدیم و بعون الله سبحانه تا صبح چوکیهای مفصله طی کردیم ۳۸ شاه جهان پور
۳۹ انجاری ۴۰ بهمکسی ۴۱ ابروان کهیری درین شهر وقت بر آمد هشت ساعت روز رسیدیم

واز باوره تا مهو

این بلده ایست خوش‌نفس که شهرپناه و حصار پخته دارد از اینجا اخلاص گنج نخستی خریدیم در اینجا عیدگاه هم
خوب است و نایب صوبه از طرف مهاراجه عالیجاه والی گوالیار در اینجا یعنی شاه جهان پور می باشد
درین ولا بر نیابت صوبه آنجا مولوی عماد الحسن صاحب جهانی مامور و سرافراز اند بسبب عجالت با جناب
ایشان ملاقی نشدم و در چوکی تمبستی بسبب خرابی انتظام ڈاک چوکیها دیر رسیدیم یعنی پیش ازین چوکی
زکاوان بر فاصله شش کروه مامور بوده حالا بر چار چار کروه چوکی زکاوان مقرر نموده اند فلهذا
مسافران را تکلیفی بسیار عارض میشود خصوصا موسم گرما که بسبب تمازت آفتاب و
گرمی هوای سنگلاخ و نایافتن آب که اکثر دشتهای کربلائی فیمابین فی‌مافی چوکیها واقع میشود
مسافر و زکاوان بسیار جان بلب میرسند رای فقیر آن است که اهالی ڈاک چوکی بدستور
بر سه کروه مقرر کنند تا همه سلامت باشند و در همراه وان کهیری شام شد در اینجا افطار روزه
کردم و طعام طیار کنانیده خورده نماز شام و شب خوانده روانه پیشتر شدیم ۱۲ میل پلیا کهال
۳ میل دیوریس و ۱۰ میل پلیا لوهار و تمام شب چلیدیم سوار شده چوکی رفتن نتوانستیم زیرا که یک کروه
این ملک برابر یک و نیم کروه ملک ما است بدین حساب در تمام شب دوازده کروه این ملک و هجده کروه
ملک دهلی چلیدیم شنبه ششم رمضان المبارک ۱۲۸۱ هجری مطابق ۴ فروری ۱۸۶۵ع ... میل ... اندور بمقام ... صبح شد
درینجا باولی پخته بسیار خوب است نماز فجر خوانده پس راه پیشتر گرفتیم و بکرم الله سبحانه وقت نوازده
هشت ساعت روز در ڈاکخانه اندور رسیدیم و از آنجا آخر و با آخر خود در ابر کاری کرایه
آنه بار کرده در مهمانسرای اندور رسیدیم و فرود آمدیم و این برای رهایش مسافران خانه خوب
ساخته اند و این را دو حصه کرده اند یکی شمالی برای فرود آمدن مسلمانان و دیگر جنوبی برای قیام

هنودان و در حصه مسلمانان بس پشت سرای بیت الخلای ساخته اند نهایت متعفن عجب نباشد که بموسم گرما
همین باعث وبا گردد و این بسبب غفلت ملازمان سرکار امیر بن امیر است ورنه ذات والاصفات
ایشان لطیف الطبع محیط نوال است و ساخت این مهمان سرای خود دلالت بر همت علیای خدام
والاانعام رئیس اینجا میکند فقط برین شارع عام ممبئی که راه ریل مقرر خواهد شد ضرور است که برای
آسایش مسافران مهمان سراها و جاهای بسیار متصل طیار کنانیده شود چه در ملک مالوه آب بسیار قریب
از زمین برمی آید چاه کندن درین ملک چندان دشواری ندارد و در روپیه هندی که یار طریقیم محمد مصطفی
خان صاحب مرحوم از دوکان سیتارام و جل‌جل از خورجه کنانیده معرفت برخوردار حافظ عثمان
خان سلمه رسانیده بودند بنام دوکان دهن راج و پورنمل بود از دوکان ایشان که درینجا
بسرافه واقع است برقم هشتاد روپیه سکه کمپنی از رام پرتاب گماشته وصول کرده رسیدها و دستخط
نوشته داده شد وارثه این دوکان در حیدرآباد بر دوکان پورنمل و مهرگوپال رسید در بلکم بازار هم است
در اندور با برهمن بسری خورجوی که بلدیو پسر و سیرام نام دارد و در بازار چینه کهنه خورجه سکونت دارد
ملاقات شد درین ملک در جاهای متواتر شده و دلالی افیون وغیره میکنند — از اندور تا ناهرگاون عجیبه کامله
بکرایه نوزده روپیه سکه کمپنی مقرر کرده شد نام بهلبان رحیم بخش است باشنده شاه جهان پور
افاغنه مرد چرب زبان است وعده رسانیدن تا ناهرگاون هشت روز کرده الله تعالی خیر فرماید
چه کسانیکه در القاب خود لفظ خان دارند بسیار شریر و بدزبان و بدقول می باشند چون شتربانان
و بهلبانان و سربانان و فیلبانان و دربان — سرای اندور امروز مقام کردم و شب هم بسر بردم در شب
ملازمان مهاراجه بهادر والی آنجا برای مسافران طعام آوردند و تقسیم کردند که تقریب شادی پسر جناب

ممدوح بوده است فقیر مع همراهان که سیر خورده بودیم چادر سکوت کشیدیم دیگر مسافران با انواع اطعمه
کردند زید الله نواله و دوام اقباله این خاندان در قران خود افزود و واحدست الله تعالی اولاد
ایشان را نامی و گرامی دارد — یکشنبه هفتم رمضان المبارک ۱۲۸۱ هجری مطابق ۵ فروری ۱۸۶۵ع
وقت صبح از سرای اندور کوچیدیم و وقت شام بدهرم ساله موضع ملی رسیدیم که فاصله
نه کروه از اندور دارد امروز هوای پورب تند می وزید درینجا مسافرخانه سبوی خوب است
که نصف سقف از کهپریل پوشیده بودند و از نصف ستاره میشماریدیم و شکر حق تعالی
بجای آوردم وقت شب صاحب مکان فی کارهی هنهای گرفته درینجا باسوفی غلام قادر خان امیری
ابوالعلائی رضی الله عنه که اکثر در بروج قرب مکان نواب احمد سعید خان تشریف می دارند و حالا
برای حج تشریف می برند ملاقات شد آدم نیک صاحب همت توجه اند بلقای ایشان مسرور شدم
دوشنبه هشتم رمضان المبارک ۱۲۸۱ هجری مطابق ۶ فروری ۱۸۶۵ع بالخیر بعد از نماز صبح از مانی کوچیدیم
و وقت عصر در موضع بروار بدهرم ساله سرکار مهاراجه هلکر بهادر والی اندور رسیده فرود آمدیم مکان خوب است گو
هم رسیده اما بسیار خراب بود و در شب چند بار ابر غلیظ آمد و بسیار بارید درینجا آسایش یافتیم ❊❊❊❊
سه‌شنبه نهم رمضان المبارک ۱۲۸۱ هجری مطابق ۷ فروری ۱۸۶۵ع با هم صغیران ها هم سفر در عین هجوم ابر و تقاطر
بارش از مسافرخانه بروار کوچیدیم و بر لب دریای نربدا در ان گل و لای بهزار تکلیف زیاده از یک کروه راه
قطع کرده رسیدیم محافظان قنطرة البحار از عبور دریا مانع آمدند که درین حالت نی پل و شد هوا
عبور مجله از پل ناممکن اگر بارش و هوا کم می شود پل خشک میگردد مرور و عبور بیک می توانند ناچار بر لب
دریای نربدا در دهرم ساله که هم شیوه است فرود آمدیم و مقیم شدیم ناز ظهر خواندیم و صحرا هم گردیده آمدیم وقت

نواخت یک ساعت بر نمود از آنجا کوچیدیم و بعبور دریای مرور پل بموضع ... تا ده وقت عصر
رسیده بعبور رود و آنجا بعد غروب آفتاب در موضع دهن گاون رسیده بدهرم ساله مقیم گردیدیم
امروز در تمام روز صرف مسافت هشت کروه طی کردیم درینجا با ملا منوچهر و بهرامجی پارسیان متوطن
قلعه ممبئی و قاضی شمس العارفین متوطن سورت که از فرزندان قاضی قوی عالمگیری مغفور است ملاقات
شد درینجا نسبت گرانی دیدیم از شروع سفر دکن تا اینجا آردگندم از سیر ده آثار تا نه آثار فی روپیه خریده
شده است و روغن دو فی روپیه یک و نیم سیر یا ده بالا گرفته شد اما طرفه حال است که در روغن اینملک
مطلقا چربی نیست والله اعلم بالصواب و علت این شاید همین باشد که ملک خشک است
و قلت آب و دواب کاه خشک میچرند — چهارشنبه دهم رمضان المبارک ۱۲۸۱ هجری مطابق ۸ فروری ۱۸۶۵ع
امروز نزدیکیاس شب از دهرم ساله دهن گاون کوچیدیم و وقت آمد یک ساعت روز بموضع ... رسیدیم
چون از آنجا گذشتیم در میان راه بزرگی ریش سفید طول لحیه را دیدم که بسواری عجله میرفت بکریم بخش
طباخ گفتیم که نام این بزرگ متشرع را بپرسیده بیا خود و بر راه میرفتیم که طباخ مذکور رفته نام ایشان دریافته
آهسته باز گردیده و بعد چرصه و از آمده گفته که نام ایشان مولوی فضل رسول است از حضرات بدایون و از
حیدرآباد مع قافله میرسند خشم بسیار کردم و غضب بیشمار نمودم که چرا جواب سوال من زود نداد و کی
انتظار ایشان میکشیدم اگر معلوم شدی از اخبار حیدرآباد رسیدمی ناچار خاموش ماندم از آنجا
بموضع دلیگاون رسیدم معلوم شد که درینجا چوکی برمت از سرکار انگریزی است که نمک را می‌گیرند
و حسب آئین نمک اگر می برآید محصول گرفته میکنند از آنجا کوچیده وقت عصر بموضع موکل گاون رسیده بدهرم
ساله فرود آمدیم و تمام روز که قطع ده کروه زمین کوفته شده بودیم آسایش گرفتیم ❊❊❊❊❊❊❊❊❊

یازدهم رمضان المبارک روز جمعه سنه ۱۲۸۱ مطابق ۱۶ فروری سنه ۱۸۶۵ع بآخر شب که پاسی مانده بود از موکل کاوان کوچ کرده
براه رستم پور که از اینجا سه کروه بر سر راه واقع است و دهی است که رستم پور فاصله سه کروه دارد در روانه آن گذر کرده
شدیم که از این ناله بعد سه کروه دارد و بعد نماز ظهر در اسیرگده رسیدیم و بدهرم ساله اینجا فرود آمدیم این شهر ویران
است مقابر بسیار دارد و اینجا قلعه خوب و بسیار مستحکم بر قله کوه ساخته اند که از هشت کروه دیده میشود درختان
انگور درینجا بسیار است درین ایام فی روپیه پنج سیر میفروشند بسیار شیرین و لذیذ درین دهرم ساله مردم مسافر کثرت
فرود آمده بودند قلت مکان و کمی جای بود طرفه آنکه از مردم جهلا متوفا قاضی طبیب حرم از زن و مرد و بچه بسیاری
بیمار افتاده بودند تمام شب آه و ناله کردند و خواب از چشم فقیر یکسر بردند تمام روز نه کروه چلیدم و شب
این اندوه کشیدم دوازدهم رمضان المبارک روز شنبه سنه ۱۲۸۱ مطابق ۱۷ فروری سنه ۱۸۶۵ع هرگاه که آه و ناله بیماران اثر کرد
بر فلک کشیده و تمام شب به بیداری رسیده نیم شب برحیم بخش بهلبان شاهجهانپوری که مکاری فقیر
بود آواز دادم که برخیز و روانه شو آن بیچاره از خود رفته گفت که هنوز آرام نگرفته ام میروم باستماع این
سخنش رنج بسیار بقلب فقیر رسیده بی پروائی او را بجای قدر بسر بردم دو ساعت بگذشته بود که
شخصی از حکام انگلشی بر سر وقت آن مخمور غفلت رسیده او را گوشمال واجب داده زکاوان او را برای
داک رسانی برگرفت هر چند که واویلا نمود نپذیرفتند زدندش و مع زکاوان بردندش گفتم که تقیه اجرت
خود بگیر و مرا خلاص ده که در آرام تو رنج من است گفت که زود میرسم نخواهش صبر بردم و خود عجله نکرده
کرده ببرهانپور روانه شدم بعون الله القدیر وقت نماز ده ساعت روز بالخیر و العافیت در شهر برهانپور
داخل شدیم و از دروازه سرای پخته که نزدیک است و مسجد نواب عبد الرحیم خان صاحب مرحوم
هم قریب از آنجاست رسیده فرود آمدیم این مهمان سرای پخته بسیار خوب است که هم حوض دارد و هم نهر آب

[illegible]

و بوسیده و مرمت طلب است حالا سرکار انگریزی بمرمت آن متوجه است امید که زود درست
گردد و مردمان مسافرین را آسایش بسیار رسد مسجد نواب صاحب مغفور نهایت بوسیده و چوبی بوده
واجب الترمیم است از سقف و درهایش هیچ اثری نمانده است شاید که کسی از ورثه حضرت الیسان مغفور
در حیدرآباد و فیست یا از منتسبان نواب صاحب مرحوم که در برهانپور نمانده است که خبر غربت و کربت این مسجد
این خرابی ... بار بحضرت امیر کبیر رسانند بلا از زمان سلطان کسی رساند این دعا را که بشکر
بادشاهی نظام ... کدام است شاید که رساننده خبر این خرابها و ساکین که نیاز و اخلاص خود در حضرت امیر کبیر بهادر
قدوة الصلحاء و سلالة الکبراء امیر فقیر شعار و فقیر آثار دارند من با هشتم شاید که این دولت سعی و ثواب ادراک جریده
فقیر ثبت کرده باشند اگرچه بالفعل در قبضه کردن این ملکیت و معموری وکیل و آدم که واقف از دستاویزات مال
سرکار انگریزی باشد خرج باشد اما بعد چندی آمدنی آنجا برای صرف آنجا کافی باشد و لمرار همیشه کار
با ثواب و نام است و با وجود بودن حضرت امیر کبیر بهادر مجموعه ذاتش و عقل این مملوک خود را بلا وجه گذاشتن
و دعوی ملکیت معتد بهای خود را مهمل داشتن دور از صواب می نماید و عقل با مردم نعلبک حیران سر خود را
میفرساید خدایا کاری که باید تحریک خدمت صاحب ریذیدنت بهادر حاکم برهانپور تعیین وکیل ...
فرمودن می باید چرا اهمال می اندازند چرا دعوی خود در الحضور حکام انگریزی ظاهر نمی سازند و حکام انگلش
اگر بندگان حضور امیر کبیر بهادر با آرایش سرای و مسجد آبادانی بازار آنجا متعرض فرمودن وکیل متوجه میشوند پس
راضی و خوشنود میکردند زیرا که خداوند قدیر در خلقت حکام زمان انداخته است که کسی را که با حیای این چنین
رسوم متوجه می باشند نهایت ساعی و حامی آن اظهار خوشنودی می شوند خدای قدیر حیات
چند روزه مرا نصیب کند که آن امکنه ویران را بسعی حضرت امیر کبیر بهادر آبادان ببینم و بزبان حال بزبان

آرم تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ و از زبان هر یک مردم آنجا شنوم ع خزان بکل کی
اب موسم بهار آیا چمن من بلبل اب جا کی آشیان کیجی این شهر نهایت پر فضا است بهر طرف
در بلده نهر جاری و زمین نهایت درخت پذیر و همه میوه ها و اشجار و ادویه و بقول در هر موسم موجود و انگور
خوب و مرغوب گویا که در هند زمین طائف است نام نامی صاحب ضلع بهادر که در نیولاست ...
مردم آنجا اخلاق نیک او را بسیار بیان میکردند و نهایت مشکور بوده هم موجب جمعیت
و باعث آبادانی ملک است که در آنجا حاکم نیک عادل منصف رحیم گماشته است و از برهانپور تا بندوه
ریل بسیار جاری است امید است که سرک ریل تا آنجا زود درست شود و ریل تا آنجا بوقت سیر جاری
گردد گویند که از آنجا براه هوشنگ آباد و جبلپور سیر و دو شعبه مرزاپور می پیوندد الحال ریل تا لال باغ
برهانپور رسیده است اما خوب عموما جاری نیست نرخ اشیا مفصله ذیل درینجا بالفعل این است
پارچه کمر که در حساب انگریزی گویند فی گز یازده آنه مین سک که درینجا از کلکته می گویند فی گز نه آنه آرد
گندم فی روپیه نه سیر نان بسیار ملایم فی پول شانزده عدد دال ارهر که بسیار خوب میشود
فی روپیه نه سیر روغن گاو که زرد باشد فی روپیه یک سیر گوشت گوسپند فی سیر چار آنه
کنر فی سیر نیم آنه انگور عمده فی روپیه چار سیر ارهر را درینجا تور گویند اما در هند ارهر
دیگر است که درخت ... و دانه خورد دارد و تور دیگر است که درخت و دانه کلان دارد و بد ذائقه می باشد
از انکه نمی خورد و نمی خرد و محکمه حکام برهانپور دو منتهی است بفتح تا قرشت و سکون ...
و کاف تا زرشناه فوقانیه و یای معروف گویند برهانپور در خاندیس بوده است و پیشتر درینجا
تحریر و تقریر زبان مرهتی بوده است حالا در خاندیس نیست لهذا زبان نماری است که ...

[illegible]

بکسر نون و فتح میم الف پیوسته و راهندی ... معروف از اکبر تا برهانپور است و از ایدل آباد
تا حیدرآباد خاندیس است پس در خاندیس پیشتر مرهتی گفته و نوشته میشد و از چار سال برهانپور که متعلق
ناکپور گردیده است و آن در نماری است فلهذا درینجا هم تقریر و تحریر در نماری گردیده است و میشود و پیشتر
درینجا مرهتی تقریر و تحریر بوده است چه برهانپور در خاندیس بوده است و زبان خاندیس پیشتر مرهتی بوده
است سیزدهم رمضان المبارک روز یکشنبه سنه ۱۲۸۱ مطابق ۱۸ فروری سنه ۱۸۶۵ع بر قبر صوفی غلام قادر خان صاحب و
علی محمد وغیره قافله حجاج از اینجا تشریف بردند و فقیر بسبب تبدیل لباس و ابدال پوشاک که بسیار
چرکین شده بود و حوض شویانیدن آن مانده اشتم و موی سر تراشیدنم بود متوقف شدم تا نیم روز خطوط بنام
اجله و اخلاء و مربیه و اعظم گنده و اگره و کوالیار و حیدرآباد و کرسی و میرتهه نوشتم و بداک سرکاری
روانه کردم منشی ذاک بر هر خط انگریزی نوشته و فی یک پول انگریزی زیاده از محصول حق التحریر گرفته و از
هر کس میگیرد و اگر کسی نمیدهد منشی آن خط را نمیگیرد و روانه نمی کند و این ظاهر خلاف آیین سرکار است نمی دانم که این
دستور خلاف ملک ... سرکار تجویز کرده است و خداوند که اگر این خبر با حکام بالا هم رسیده است یا نه و خط بند بوده ها
بنیرنگ بر هم با و آنکه زیاده از محصول میگیرند این سخن قابل تحقیق است از حکام محصول داک سه کل
محصول خط نیم آنه و اجرت تحریر با آنکه نصف محصول باشد اگر تجویز حکام است سراسر نقصان سرکار است
چرا از اجمع می کنند و نیز کس بشاهره هشت روپیه مقرر میکنند که نام تمام را از آن نوشته باشد و باقی آمدنی
را بسرکار جمع کرده باشند این سخن فقیر قابل غور و تامل است ع رموز مملکت خویش خسروان دانند و بار چه
که شست و شو کنانیدم مزدورش فی پارچه یک پول انگریزی بگازر دادم وقت نواخت دو ساعت
برقبر دار از اینجا کوچیدم که رحیم بخش بهلبان هم رسیده بود و بعد از غروب آفتاب در موضع انجا بور که

فاصلهٔ هفت کروه از برهانپور دار در رسیدیم و بدیر سالهٔ آنجا فرود گردیدیم چهاردهم رمضان المبارک ۱۲۸۳
مطابق ۱۱ فروری سنه ۱۸۶۵ عیسوی بعون الله الکریم الحفیظ وقت زدن سه ساعت شب از برهانپور
کوچیدیم وقت نواخت هشت ساعت روز بمقام اصل آباد که قصبه‌ایست مشهور اهل دیهات
آبادان ست و عمارت پخته و سرای سنگین دارد شاید که اکثر شرفا بدیم انجا باشند که زم زیر آن شد
اندرونش سیر نکردم درینجا رودی هم جاریست که بران مرور و عبور میشود هم شب پور نا ازانجا بلند
وقت نواخت یازده ساعت روز بلکه هنگام نیمروز در ناهرکاون که اسٹیشن روائی ریل دارد رسیدیم
و قریب سرک آهنی سمت جنوب آن زیر درخت انبه که سر مسجده دارد و مناسب حال فقراست
فرود آمدیم و شب بدان بسر بردیم امروز شخصی مرزا غلام محمد نام که خود را ... میفرمودند از حیدرآباد رسیده
میفرمودند که محصول ریل بابت یک سواری از شعله پور تا ناهرکاون باین تفصیل داده ام از شعله پور تا پونه
از پونه تا کلیانی | از کلیانی تا اکت پوری | از اکت پوری تا ناهرکاون | میزان کل دار حیدرآباد تا ...
شعله پور بابت ثبال لالاشام سند لعل محرر روپیه کرایه یک سواری دادم اگر تمام کرانچی خواهید گرفت
شاید ... بیست روپیه بدست خواهد رسید ازانجا باید گرفت گفتم بچشم فرمودند که سواری
میدید و از شعله پور باحتیاط تمام تا حیدرآباد میرسانند ازینجا رحیم بخش هلیان را رخصت کردم و بیر
فرد او با او دادم پانزدهم رمضان المبارک ۱۲۸۳ مطابق ۱۲ فروری سنه ۱۸۶۵ عیسوی
بعون الله و کمال منه و فضله بوقت نواخت دوازده ساعت روز از ناهرکاون بر ریل بعد ادای
بست و هفت روپیه کرایه بحساب فی کس روپیه داده سوار شدیم و ازانجا تا شعله پور تکت گرفته
روانه گردیدیم تفصیل چوکیهای ریل از ناهرکاون تا کلیانی بذیل نوشته می شود و النجح باد از ناهرکاون

۱ ناهرکاون ۲ و درن کاون ۳ و دهوتاول ۴ و جل کاون ۵ و دستاوذ ۶ و ماتجی ۷ و پاچوره ۸ و کج کاون
۹ و چالیس کاون ۱۰ و بای ذنکری ۱۱ و ناندکاون ۱۲ و منواز ۱۳ و لاسل کاون ۱۴ و منهار ۱۵ و ناسک
۱۶ ناندره ۱۷ و کوتی ۱۸ و اکت پوری ۱۹ و کسیره ۲۰ و انهری ۲۱ و ارتونذ ۲۲ و ورسپنده ۲۳ و شاهپور ۲۴ و تنوواله ۲۵ و کلیانی

در ناهرکاون تکت وقت نواخت یازده ساعت روز تقسیم می شود و در ریل اینجا دستوری
عجیب دیدم که قفل می اندازند و کسی را برای تماشا شیدن درین اجازت نمیدهند لهذا فراوان
را تکلیف بسیار می شود و زنان را با ریل دیگری نشانند و جداگانه همراه زنان سوار میکنانند
و در چالیس کاون بعد عصر به پنج گهنه رسیدیم و برای ذونکری آفتاب غروب شد روزه افطار کردیم
و ناندکاون نماز مغرب خواندیم و انگور خریده خوردیم بچارانه سیر میفروخت و چوکی ناسک را اعتباری نیست
زیرا که محض بسبب اجتماع میله که در انجا می شود چوکی مقرر کرده می شود و بعد میله برخاست میکنند و ذهاک
مسلم نیست که بر هر اسٹیشن آب گرفته شود بلکه درمیان کج کاون و چالیس کاون هم آب میگیرند و درین
روانگی مردم گوارا دیدم که عیسائی مذهب اکثر اند و اگر کسی از برهانپور برای سواری ریل آید تا ناهرکاون
رفتن ضرور نیست بلکه اولی آنست که از برهانپور طرف جل کاون آید و ازانجا سوار شود و بکار ریل
از برهانپور جاری شود احتیاج رسیدن ناهرکاون و جل کاون نماند و در اکت پوری که در اصل بیت پوری
بوده است مسافر را تکلیف آب بسیار میشود و هرکه از ناهرکاون وغیره تکت بگیرد باید که تا ناندکاون بگیرد و
ازانجا تا کلیانی و ازانجا تا پونه و ازانجا تا شعله پور تا باعث آسایش بگذرانند و تکلیف نکشد و ریل در گهنه که سه ساعت
باشد دوازده کروه قطع ... میکند پیش ازین حساب مسافت جمله چوکیها دو صد و چهار کروه شد زیرا که
ساعت هفده شدند و چون هفده گهنه را در دوازده کروه ضرب کردند دو صد و چهار حاصل شد

۱۷ ۱۲ ۳۴ ۱۷ ۲۰۴

و چون دو صد و چهار کروه را بر بیست و چهار چوکی تقسیم کردند فاصله فی چوکی هشت و نیم کروه جا و
حاصل شد بعد فی چوکی (۸½) کروه ۲۰۴ (۲۴) چوکی ۱۶ رمضان المبارک روز دوشنبه ۱۲۸۳ مطابق ۱۳ فروری
سنه ۱۸۶۵ وقت نواخت پنج ساعت صبح در کلیانی رسیدیم و صوفی غلام قادر ... صاحب
وغیره قافله حجاج که با ما در ناهرکاون ملاقی شده بودند ازینجا روانه بمبئی گردیدند از ایشان فی کس از
ناهرکاون تا بمبئی ... روپیه کرایه سواری ریل داده بودند و ایشان امروز وقت نواخت هشت ساعت
روز بالخیر و العافیه داخل بمبئی خواهند شد انشاء الله القدیر ایشان را بالخیر بمقصود و مطلوب رسانند و باز
در وطن بالصحت و العافیه رسانیده ملاقی و مسرور گرداند خوزم آن ز ... در پیش بطحا کنم
که بکه منزل و که در مدینه جا کنم و فقیر بانتظار آمد ریل پونه در کلیانی متوقف شدم و در دهرم ساله که قریب
ریل است قیام گرفته نان گندم و دال رهر طیار کنانیدم نرخ آرد گندم در اینجا ... سیر
سیر است بعد از فراغ امور ضروریه و ادای نماز فجر طعام خوردیم و شکر مطعم حقیقی و منعم تحقیقی جل شانه
و احسانه بجا آوردیم وقت نواخت ده ساعت روز ریل از پونه بکلیانی رسیده بذریعه همان تکت ناهرکاون
بران ریل سوار گردیدیم بعد یکساعت روانه پونه شدیم تفصیل مقامات چوکی ریل از کلیانی تا پونه این است
۱ کلیانی ۲ بدلاپور ۳ نیرل و بجانب ... شیخ ولی محمد شخصی ... شنده ... علاقه اوده در ملازمان ... سوار ...
ست مرد ... قریب ازین کوهی هست ماتاران نام که بران بنگله های بسیار برای تبدیل آب و هوا دانایان فرنگ
ساخته اند بر دو بسیار در گرمی گویند ۴ دهیلی در ینجا کوه کنده سوراخ کرده اند دران اول مرتبه ریل درجه
اول و ثانیه را انجن بسته هم در اول کاڑیها و هم در آخر کاڑیها نصب کرده ازان سوراخ می گذرانند و هر دو چهار
می برند و دوم مرتبه کاڑیهای درجه سوم همان طور بسته می برند و می گذرانند بون دران چشم نمی کشاید

خبر از پاریکی کور مسید بد ۵ کهندالا در ینجا کوه کوکن را تراشیده اند در هشت مقام و ازان بدستور بالا ریل
می برند و بر سر کوهی هست و درانجا موضعی هست دستوری نام دارد پس براین کوه اب البته بالا رسانند
اندازی مقام لایق سیر است نهایت پر فضاست ۶ تونالا ۷ ... ۸ تلی کاون و این را ... لهونا نیز نامند
۹ کهرکی ازینجا چهاونی پونه و تالاب آن که بسیار خوب است شروع میشود و ازینجا پونه نزد دو کروه میماند
۱۰ پونه درینجا بآخر عصر رسیدیم و بدهرم ساله پخته جدید که متصل اسٹیشن ریل است بانتظار ریل شعله پور
مقام کردیم و تمام شب بعد از خوردن طعام گذاردیم پونه شهر و چهاونی همه آراسته قابل دید است
اما بسبب تنگی وقت و قلت فرصت اتفاق سیر نیفتاد حسرت در دل ماند ۱۷ رمضان المبارک روز سه شنبه ۱۲۸۳
مطابق ۱۴ فروری سنه ۱۸۶۵ عیسوی وقت برآمد هفت ساعت روز در ریل که وقت نواخت شش ساعت
از شعله پور در پونه رسیده بود سوار شدیم کاڑیهای اینجا بوضع جدید است که دران تخته های کم بجای کرسی ها
نصب نیستند بلکه سطح آن هموار سطح کرانچی است که اندرون آن هر کس همچو نشست زمینی می نشیند البته
درین وضع مسافر را آسایش بیشتر است اما گنجایش دران کمتر تفصیل چوکیهای که ریل میان پونه و شعله پور
واقع است این است ۱ پونه ۲ اورلی بضم همزه و سکون رای مهمله و کسر لام و سکون یای تحتانی معروفه
۳ کیڑ کاون بکسر کاف عربی و یای مجهوله و رای هندیه موقوفه ۴ باتس بفتح بای فارسی بالف پیوسته
و کسر تای هندیه و سکون سین مهمله ۵ کاردون بفتح کاف فارسی بالف پیوسته و رای مهمله موقوفه و فتح
دال مهمله و سکون واو و وقف نون ازینجا احمد نگر بیست کروه بشمال است و ازینجا اورنگ آباد دو منزل و
ناندکاون سه دو منزل ۶ دکس بکسر دال هندیه و سکون کاف فارسی و فتح سین مهمله و سکون میم
۷ کومل واڑی بضم کاف عربی با واو مجهول و فتح میم و سکون لام و فتح واو با الف پیوسته و کسر رای

هندی مع یاء معروفه ۹ جیور بکسر جیم عربی مع یاء مجهوله و ضم واو و سکون راء مهمله کیم بکسر کاف عربی
با یاء مجهوله و میم موقوفه ۱۰ گرڈی کی باڑی بضم کاف عربی و سکون راء مهمله و کسر دال هندیه با یاء
معروفه و با یاء ... با واو بالف پیوسته بکسر راء هندی با یاء معروفه ۱۱ ماڑا بفتح میم بالف کشیده و راء
هندیه مفتوحه بالف پیوسته ۱۲ موہل بضم میم و واو مجهوله و ضم هاء هوز و سکون لام و بعضی مہل
بضم میم و فتح هاء هوز و تشدید لام خوانند ۱۳ شعله پور بضم شین معجمه و سکون عین مهمله و فتح لام و سکون
هاء هوز و ضم باء فارسی با واو معروفه و راء مهمله موقوفه و بعضی شولاپور بضم شین معجمه و واو معروف نگارند
جزو اول بمعنی زبانه آتش است و ثانی بمعنی عبادت خانه باشد بهر تقدیر معبد هنود است و این
شهریست آبادان از هنود و مسلمانان درینجا وقت نواختن سه ساعت روز رسیدیم و از ریل فرود آمده
بڈاکخانه لاله شام سندر لعل مهاجن منزل کردیم و شب گذرانیدیم و فاتحه هفدهم حسب معمول خود خواندیم
درین بلده بانات نهایت عمده بهر رنگ که خواهند بدست می رسد و ارزان می باشد سفید رنگ هیچ
پارچه و سنگین زیاده ازان مانند پارچه پشمین فی گز هفت روپیه قیمت دارد با شخصی میر صلابت علی
صاحب که یکی از منصبداران سرکار نظام اند ملاقات شد حالا عزم زیارت تشریف می برند مردم فهمیده
معلوم میشوند درینجا عجبه تمام بر کرایه بست روپیه سکه کمپنی تا حیدرآباد کرایه کردم و این سواری بسیار آرام
است که آنرا بزبان دکهنی ڈولی بفتح باء موحده و سکون نون و کسر دال هندی و یاء معروفه نامند و آن
در هندوستان سواری کوره های بیماران است که در حالت علت در سفر بران سوار میشوند و باین وضع
هر دو بر دوش میبرند بعد نواختن دو ساعت نصف النهار از ڈاکخانه این بلده اراده بیرون آمدن کردیم الملتوی
دست یاب نشد این ڈاکخانه بسیار خوب است و درین دیار است اما در حقیقت ڈاکو خانه است اگرچه

مسافران درینجا و حشم در راه میبرند و در راه انواع تکالیف میرسانند و کاربانان در راه مسافران را
افتاده میگذارند برای ظلم این بدمعاشان بوفور ... گندم نام و تکلف مسافران عبار قانونی در کارست
تا مسافر از ظلم این ظالمان محفوظ ماند ۱۸ از رمضان المبارک ... ۱۵ فروری ۱۸۶۰ عیسوی
۱۴ بعد از نصف اللیل ازینجا کوچیدیم شعله پور شهر کلان مجمع اسلامیان مساجد اینجا با قامت سوم و صلوة
جمعه و جماعت آباد و آن ست بندی ڈاکخانه این کشور بسیارست میرود دل شب و روز هشت چوکی راه قطع میکنند
یا نه چوکی نزار شد و میجاید درین ایام شب سه چوکی میرود و بروز پنج چوکی اگر تاکید بسیار بر بهلبان کرده
شود و شاید که شش چوکی بروز بر دمایه نزد بجنید و جوه یکی آنکه کاران بندی اکثر بچه اند و طاهر کارجوان از
باید دوم بهلبان بر چوکی حاضر نمی باشند چه از طرف صاحب ڈاک گرد آور مقرر نیست که خبر حاضری
انها گرفته باشند مسافران غریب می آیند و شب و روز افتاده در حق مالک ڈاک دعائی میمانند سوم اگر کسی
چوکی حاضر می باشد نرگاوان بر چوکی حاضر نمی باشد دیگر اگر کارکنان ڈاک آواز مسافر می شنوند کاوران
میشوند و در و فرار می هستند اگر کسی را گرفته می آرند بسبب تاریکی شب و هجوم خواب عذرها پیش می آرند
و تکرارها می کنند که مسافر بیچاره بعجز در آمده خاموش شرمنده می نشیند چهارم افسران ڈاک از جهید
و رساله داریا کاشته برای نگریستن حال نرگاوان و کاربانان و تنخواه رسانی و مواخذه کردن در غیر
حاضری مقرر نیست و نیز سبب دیر رسانی از وقت مقرر کسی نمی پرسد و نمی دریابد که کدام چوکی
بچه سبب دیر شد و تدارک آن دیر رسی اگر ممکن باشد کنند پنجم برای اصحاب ڈاک بندی قانونی مقرر نیست
مرور مقرر کرسی ... یابانی با مسافری در ڈاک رسد و آواز برای آوردن نرگاوان
دهد فوراً حاضر آرد ورنه مستوجب جرمانه خواهند شد و همین حکم عمل باشد و لوسلما که برای انسان این

بفتح سین مهمله و سکون سین مهمله و تاء قرشت مفتوحه بالف پیوسته درینجا شام شد افطار کردیم و نماز مغرب
خواندیم و طعام سیر خوردیم و شکر منعم حقیقی بجا آوردیم درینجا باولی است بجنگل واقع وقت شام بصوامعم
ماری سیاه دراز دیدم که بشنیدن آواز پایم به تیز رفتاری سوی درختان جنگل سکیخت من خود در پیش
بریدیم و از موذی کنار کردیم ۱۵ داول ڈی بفتح دال مهمله بالف کشیده و فتح واو و سکون
لام و فتح دال هندی و کسر نون هندی با یاء معروفه در آخر ۱۶ راجیسر بفتح راء مهمله بالف پیوسته و کسر
جیم عربی با یاء مجهوله و فتح سین مهمله و سکون راء مهمله ازینجا طرف جنوب ہمنا باد مشهور ہمنا باد انا اسلام یک
کروه مکان بالک بر بهوقیر تیند و ست که صبح و شام از حجره خود در آمده بسیار خیرات بر سالکان میکند گویند
که در مولا او ازینجا گذشت و در حجره خود خاک نشین بود رستاخیز شد ۲۰ از رمضان المبارک روز جمعه ۱۸ مطابق
۱۷ فروری ۱۸۶۰ عیسوی درین آباد که مشهور ہمناباد است صبح شد نماز فجر و بعد از فراغ امور ضروریه خواندیم این مقام
هم قصبه کلان است سرای پخته دارد و شاید که مجمع شرفاء هر قوم باشد ۱۷ امین آباد عرف ہمناباد بضم ها و سکون
میم و فتح نون الف پیوسته و فتح باء موحده بالف کشیده با آخر دال موقوف ازینجا کلبرگه شریف چار
کروه طرف جنوب واقع است و شاید که اصل نام همین آباد باشد ۱۸ کپر گاون شاید که اصل این نام کپرگاو
یا گهور گاون یا گهر گاون باشد چوری و الا اینجا بسیار کافری و شرارت کرده و غفلت نموده و تا دیر عرصه جا
مانده و همه کاه کرآمده کلام بیهوده سر کرد الغرض ملازمان این ڈاک بسیار غافل اند ۱۹ منگلگی بفتح میم و سکون
نون و فتح کاف عجمی و سکون لام و کسر کاف فارسی با یاء معروفه در میان مالکان چوکی میان نشان ... است
و نور زوده مسافت ... ست یکی دیگری آنکه ... در روئی طلبد اگر گفته میشود بس مسافر را باید که درین چوکی خصوص
و در جمله چوکیها عموماً تا نرگاوان جوکی حاضر نیارند گاوان چوکی گذشته را نگذارد و رخصت کنند و اگر کسی

فن رود اگی کارهای اگاه باشد از اسوار کنانیده باید کرد روانه پیشتر شود که باین حیله زود کاربان میرسد
و حاضر میشود همین است حال این شهریان ۲۰ جهوتی اکیلی بضم جیم فارسی بهاء هوز متصل و واو مجهوله و کسر تاء
هندی و یاء معروفه و فتح همزه و کسر کاف و یاء مجهوله و کسر لام و یاء معروفه ۲۱ بهنگور بفتح باء موحده و سکون هاء هوز
و نون موقوف و ضم کاف فارسی و واو معروفه و راء مهمله موقوفه کاربان اینجا هم بسیار خراب و شوخ اند تا مسافران
با ایشان نمی جنگند نرگاوان حاضر نمیکنند و بر چوکی نمی آرند ۲۲ ستوار بفتح سین مهمله و سکون تاء مثناة
فوقانیه و فتح واو بالف کشیده و راء مهمله موقوفه ۲۳ بتری اللی بفتح باء موحده و کسر راء هندی و یاء معروفه
اینجا شام شد نماز مغرب خواندیم و افطار کردیم و طعام خوردیم و شکر الحمد لله خوانده بر سر راه شدیم ۲۴ ڈگوال
بکسر دال هندی و سکون کاف فارسی و فتح واو بالف کشیده و لام موقوف ازینجا طرف جنوب بفاصله یک و نیم
کروه کوهی واقع است ۲۵ کم کول بفتح کاف عربی و سکون میم و ضم کاف عربی و واو مجهوله و وقف لام
درمیان چوکی نشان است و چهارم حصه ... ولیم این قدر بارش کرد دیده که آب جاری گردید ۲۶ گنگا کتوا بفتح کاف
فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی بالف پیوسته و فتح کاف عربی و سکون تاء فوقانیت و فتح واو
بالف پیوسته چون ازینجا در گذشتیم در دو چوکی آینده آوردیم آفتاب بر آمد درینجا از امور ضروریه فارغ شدیم
۲۱ رمضان المبارک روز سه شنبه ۱۲ ماه مطابق ۱۸ فروری ۱۸۶۰ عیسوی ۲۷ ناندی بفتح نون اول و سکون الف و کسر
نون ثانی و کسر دال مهمله و یاء معروفه ۲۸ بود بلی بضم باء موحده با واو مجهوله و فتح دال مهمله و سکون راء مهمله و فتح
باء موحده و تشدید لام با کسره و یاء معروفه ۲۹ ردرام بضم راء مهمله و سکون دال مهمله و فتح راء مهمله بالف کشیده
و فتح زاء مهمله و سکون میم ۳۰ پهنچرو بفتح باء فارسی و هاء هندی و سکون نون و فتح جیم فارسی و ضم
راء مهمله و واو معروفه وقت ظهر درینجا رسیدیم و نماز خواندیم ازینجا نالای است کلان پر از آب صاف

قاعده مقرر است اما بسبب عدم رعب مالک با بودن فرنگی موافقه عمل بران قانون نیست و حق آنست که در
ڈاک مهاجنی انتظام انگریزی نیست که رعب مالک … و تحمل او نمی باشد بهمین سبب کارخانه ڈاک بجی لال
جنبالعل صاحب … از مان نمک حرام خراب و برباد کرده‌اند از مان مال بحرام خوردند والا صاحب … مفت
بروند مسافر آینده و رونده حیدرآباد … اند و وقتی دیگر ممکن باشد ڈاکخانه شام سندر لعل … در
ورنه تکلیف بسیار خواهد کشید مناسب آنست که کاری منزل کرایه کرده منزل بمنزل هشت روز از شعله پور
بحیدرآباد رسد و رونده مختار است و طرفه اینکه هر کاه بیان هندی رسان بر هر چوکی بعد خرابی بصره بر دست
ورود منزل می نهد آخر انعام مطلبد و چون وعده کرده میشود در راه رفته اگر ازان … هندی دیگری آید
بدل کرده فوراً خود باز میکردد و انعام مطلبد از نصف راه و این … بدل چون هر چوکی میرسد خواست
دیگر میشود گویا در یک چوکی دو انعام مقرر کرده مسافران را تاراج می کنند و اگر گفته نشود که اکرام مردم …
بمقامی معهود آسایش نرود و هر سه هندی مستحق انعام هندی حال اینکه همچنین کرده پس کلام … در شتی
پیش می آید … که با حرامیان شستی دارد و دزدی میکنانند … و اگر … انداز دو خود کناره می کنند و …
و مسافران را تاخت می کنانند اگر تاوان این غارت از مالک ڈاک بعد تحقیق و … نشود و کاربیان را از
کار … مقرر شود همین تکلیف مسافران رفع میکرد اما کل حال مسافران از بر … نیست
قهر درویش بجان درویش … مسافر حال خود میگوید رباعی و للمین آتاهی کردن … گریبان
… صحرا کونکل تن کردن … چو گوئی بوجهی … دوانند که زبی … هنگی
… کمهون حال … مسافر این تبدیل شود … انعام … در راه بسیار
تکلیف می کشد و بدیر میرسد رفع این قبح بر ذمه مالک ڈاک لازم … ملک فرض عین است

تفصیل چوکیها از شعله پور تا حیدرآباد شعله پور دودوایی بضم دال مهمله و واو معروف و کسره دال هندی و یای
معروف درینجا نماز صبح خواندیم برم ناتهه تقریب اینجا رودی است بورامنی نام دارد که بران تعداد کاریها … شده
کوئید … م انگریزی فی کاری از صاحب ڈاک جهار … محصول میکیرند … محصول بعد چندی اراده پل بستن
باشد اتکل بکسر همزه و سکون تا قرشت و فتح کاف عربی و سکون لام ازینجا حکومت سرکار نظام عالیجاه
ملکه شروع گردید و که از امثلی می نامند درینجا رودی است بندی هر … مشهور درینجا ڈاک بنگله مسافرخانه باشد
هم و بیرونی روپل پخته است و چوکی اسپان ڈاک هم است … کرده واقع باشد بهلواری بضم بای … بندی
که در اصل بای فارسی متصل بهاء هوز است نلدرگ بفتح نون و سکون لام و ضمه دال مهمله و رای مهمله و سکون
کاف عربی درینجا غروب آفتاب شد این قصبه است متصل به یو درگ و عیدگاه و مزار راجه بادشاه و قلعه پخته
دارد و دیو درگ یک کروه را فاصله دارد و چوکی نلدرگ … مقیم بوده طعام پخت کنانیده خورده روانه بستر
شدیم دستار انکور بکسر همزه و سکون نون و ضم کاف فارسی و واو معدوله و سکون رای مهمله که آن را
چوکی … بکور بفتح یای تحتانیه و کسر نون … نامند ۱۹ رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ مطابق ۱۶ فروری ۱۸۶۵ء
بیلی بکسر بای تحتانیه بیای مجهوله و کسر لام بیای معروفه درین مقام فجر شد نماز صبح خواندیم درینجا …
کاربیان هیچ بسیار کردیده بعد دو ساعت آمده باهم کلام شنوح چشمی میکردید عمرگا بضم عین مهمله و فتح میم
کاف فارسی بالف پیوسته شاید که این کا مخفف گاه باشد این قصبه است آبادی خوب دارد و همه اشیای
ضروری اینجا هم میرسد کزری بضم کاف عربی و سکون زای مهمله و دیگر رای مهمله مکسور بیای معروفه ترمط
بفتح تا قرشت و سکون رای مهمله و ضم میم و سکون رای هندی درینجا نماز ظهر خواندیم جنکاپور بفتح جیم
فارسی سکون نون و فتح کاف عربی بالف پیوسته و ضم بای فارسی و واو معروفه و رای مهمله موقوف و سنتاپور

از باوره تا اندور بابت تمام کرانچی عه از اندور تا نامر کاون بابت تمام بهلی عه از نامر
کاون تا شعله پور بابت ریل عه از شعله پور تا حیدرآباد بابت تمام هندی عه …
متفرق لله … هرگاه که مبلغ یکصد و شصت و هشت روپیه باشد از هر کس تقسیم نمایند بکس
پنجاه و شش روپیه دوانه هشت پای میرسد پس نزد فقیر اوسط خرج برای یک کس پنجاه روپیه کافی خواهد
بود و فقط الحاصل بتاریخ ۲۲ رمضان المبارک روز … ۱۲۸۱ مطابق ۲۲ فروری ۱۸۶۵ء
✿ مولانا مؤید الدین خان صاحب … نواب صاحب بهادر رسانیدند که بروز پنجشنبه اول برای ملازمت
جناب صاحب ریذنت بهادر باید رفت بعد بروز شنبه حصول ملازمت نواب صاحب بهادر باید
نمود مطابق آن بروز پنجشنبه وقت نواخت چهار ساعت بروز بحضور صاحب بهادر ممدوح حاضر شدم
صاحب ریذنت بهادر بکمال تعظیم و تکریم و اخلاق عمیم پیش آمده بنده نوازی فرمودند تا نصف ساعت
از هر باب سخن رانده فرمودند که از شما بکرات استماع کار گذاری که پیش حکام کرده آید هم خواهید
بود عرض کردم که اگر صاحب ارشاد رفت که بوقت دیگر بملاحظه حضور در آرید پس مرخص شده بمقام
استقامت خود باز آمدم و بروز شنبه جامه در بر کرده و دستار هندی بر سر بسته اول بدیوان مولانا
رفتم و در حجب نشستم ایشان بکار سرکار مشغول بودند که از خدمت نواب والاجاه طلب ایشان شد
جناب ممدوح تشریف بردند بعد از دو ساعت انگریزی بنده را طلب فرمودند فقیر و مولوی امین الدین خان
صاحب پسر کلان مولانا و مولوی معین الدین خان صاحب پسر متوسط حضرت ممدوح همه کس رفتیم و بملازمت
فایز گردیدیم فقیر چهار روپیه چهره دار بر رومال نهاده بنظر در آوردم بخنده پیشانی باخلاق تمام منظور فرمودند
جا دادند و از هر باب سخن بمیان آمده حرف مطلب فقیر بر زبان … جوابش … بعد جلسه

نیم ساعت مرخص شدیم نشست اینجا دوزانو بوده است بحکم قبله … نواب رفیع الشان دانشمند
و معامله فهمی و دبدبه ارسطو و قدردانی … خلقی و اقبال بلندی و بردباری و متانت و محبت
کسی … یافته می شود … از روساء هند دیده‌ام و در ذکور مثل ذات جامع الصفات ایشان …
… کمتر یافته ام مگر افسوس که بکم تحرم درمزاج تلون دارد و انتهای ایشان مثل ابتدا نیست
و نسبت ملازمان سخنان درشت اکثر بزبان می آرند که عیان هر کس سرکار را … میکنید و چون
… تمام بمیان آمد درستی کار کجا زیرا که … مشهور است دنیا بامید قایم رئیس باید که مجوز
زن باشد که هم جراح و هم مرهم نه بود اگر وقتی در غضب آید هنگامی برحمت هم گراید ه درشتی و
نرمی بهم در بهست ❊ جو رگ زن که جراح و مرهم است ❊ القصه درین عرصه ماه مبارک تمام
شد و یوم عید سعید بروز شنبه رسید نماز دوگانه عید الفطر همراه مولانا مؤید الدین خان صاحب
در باغ سید سعد الدین صاحب که معتمد سررشته مجلس مال اند خواندیم و فطره بحساب نصف صاع
گندم که دو سیر باشد ادا کردم و نرخ گندم امروز بکرو به چهلی هشت سیر او بالا است و تعطیل جمیع … بهاست
تا سه روز و روز چهارم جمعه بوده باب یاری کسان اینجا بمکان مولانا ممدوح ملاقات شد بروز
سوم از عید سعید که یوم الخمیس بود همراه مولانا بار بملازمت نواب مختار الملک بهادر رسیدم هم
امرا و تمام ملازمین ممتاز برای ادای نذر عید سعید حاضر بودند بعد نواخت دو ساعت بزم در
… پیش شد فقیر اول چهار روپیه حالی نذر عید بنظر در آوردم که منظور شد بعده چهار روپیه دیگر جهت
… نظر در آوردم بابت عطای انگشتری که از حضور رئیس نواب مختار الملک بهادر مرحمت
شده بود آنهم بدیر اگر دیده و بانواع الطاف و اخلاق نواختند و حسب دستور عطر عنایت فرمودند

جاری و دو مقبره پخته بلند بسیار خوب ساخته اند و بران چیزی در طغرای نوشته اند اما خوانده نمی شود و
قبور از سنگ سیاه اند و معلوم نمی شود که اصحاب قبور از کدام فرقه بوده لیکن النسبی از اهل قبور معلوم نمی شد
کمال توحش و تنفر مفهوم از ارباب بنا بوده اند هنوز چنین مکان است که ملکش یا دیگران ست درینجا
سرای ساروان هم ست سبوهای سفیدی بسیار فروخته می شوند مردم می آیند و نوشیده مست
می افتند و میروند شعری مرا رجال ایشان از استادی یاد آمده ه می رود آن بت بدست خود و جرعه چی
یا بدست دگری ست بدست دگری **گنگام** بفتح کاف فارسی و سکون نون و فتح کاف فارسی با الف
بو رسیده و فتح را مهمله و سکون میم در قرب اینجا شام شد طعام خوردیم و شب ماندیم و الحمد لله علی احسانه
خواندیم و روانه شدیم **کوکت بلی** بضم کاف عربی و واو معروف و فتح کاف عربی دوم و سکون تا
هندی و فتح بای فارسی و تشدید و کسر لام و با آخر یاء معروفه **حسین ساگر** درینجا تالابی کلان ست
آبش صاف به سمت جاری صدها بکه بآبش برنج کاشته می شود و چشمه ها ازان جاری هستند
درینجا چهاونی انگریزی ست همچو چهاونی برهمپور که بازارش خوب آراسته و بسته ست و تاجرها
منزل از همین دو کانها دارند درینجا وقت سه ساعت بر نیم شب رسیدیم و در ڈاک خانه شام شد
لعل تا صبح افتاده ماندیم کسی ازاهالی ڈاک چیزی از حال ما نگرفت چون قریب روز روشن رسید
بهزار تاکید و طلب شدید صاحب ڈاک زکاوان آوردند بعد تبدیل لباس ازانجا در شب شهر
فرخنده بنیاد روانه شدیم قدری راه طی کرده بودیم که فجر نمودار شده آب روان یافتیم که جاری از
آب می افتاد پس از حصول فراغ از امور ضروریه بر آب روان آمده دست گرفته نماز خواندیم ازانجا پیاده به
طرف حشمت گنج جادر کهات مکان مولانا مؤید الدین خان صاحب روانه شدیم ⁂⁂⁂⁂⁂⁂

٢٩ رمضان المبارک روز یکشنبه ۱۲۸۱ ه مطابق ۱۹ فروری ۱۸۶۵ ء بعون الله الکریم
وقت نواخت نه ساعت روز در صدر بازار چادر کهات متصل کوتهی رزیدنسی حشمت گنج مکان
مولانا مؤید الدین خان صاحب بعد استفسار بسیار که مردم کمتر جناب ایشان را میدانستند رسیدیم
معلوم شد که مولانا آرام میفرمایند در دیوانخانه جناب ممدوح نشستیم نواب یعقوب خان در این اول بخواجه
نجف علی صاحب اطلاع رسانیدیم ایشان رسیدند و ملاقات کرده بمولانا در نعمت خانه رسیده بیدار
کردند و رسیده فقیر اطلاع رسانیدند جناب ممدوح بعد دریافت خبر فقیر برهنه سر تشریف آوردند و معانقه و مصافحه نمودند
و هر دو فرزندان ارجمند آن مولوی امین الدین خان صاحب و مولوی معین الدین خان صاحب تشریف آوردند
معانقه و مصافحه نمودند و خیر پرسی فقیر الحمد لله خواندند و الشکر لله الرحمن علی لقاء الخلان بجا آوردم درهمین دیوانخانه
گوشه گزین شدم خطوط خیریت با عزه و اجله کرسی و لکهنو و میرتهه و خورجه و ٹونک نوشتم و بواسطه ڈاک
سرکار انگریزی روانه کردم مولانا ممدوح عزم دربار فرمودند چهتی میجر چالس جان و نکفیلد صاحب حیف گمشتر
بهادر آورده که بنام مستر یول صاحب رزیدنت بهادر حیدرآباد آورده بودم مع دیگر اشیا کارگذاری
که همراه خود نگاه میداشتم خدمت شریف مولانا ممدوح گذاردم جناب موصوف آن همه را بحضور پر نور
گنجور جناب فیض مآب نواب مختار الملک شجاع الدوله سالار جنگ بهادر فرستادند الشکر لله القادر القدیر
که بنده فقیر حقیر را از تکالیف سفر که السفر قطعة من العذاب گفته اند نجات بخشیدند و از العذاب قطعة من
السفر بآرام و آسایش رسانیدند و در دیار مینو سواد بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد فایز گردانیدند اگرچه در راه
بابت کرایه و غیره خرچ بسیار شد این حساب خرچ راه از خورجه تا حیدرآباد فرخنده بنیاد **از خورجه** تا آگره بابت
ریل **از آگره** تا گوالیار بابت تمام شکرم **از گوالیار** تا بیاوره بابت تمام کرایه بهلی

مرخص شدیم و بخانه رسیدیم از هفتم شوال درین شهر و دیار مرض وبائی هیضه شایع شد که بسیاری
از بندگان خدا هلاک شدند و مرگ تلافی گردیدند فقیر حبوب بار راکالطیار ساخته التقیم من العلوم
و الخواص نمودم هر که خورد بعون الله الشافی جان بسلامت برد ترکیب نسخه این ست بار انگا پنج
توله یا و بالا و همین قدر پیپا و مرچ سیاه دو و نیم توله و قرنفل شصت و هفت توله و نیم ماشه هر یک
در گلاب سوده و سائیده بقدر سنگ حبوب بستم یک حب همراه دو توله گلاب سائیده نیم گرم نموده هر کس که دادم و بعد
یک یک ساعت بهمچنین حب نوشانیدم انشاء الله شفا شد اگر خواب آمد بیدارش نکردم تا آنکه خود بیدار
نشود و خوردنش ندادم تا آنکه گرسنگی صادق او را حاصل آمد آنگاه شوله کهچری پختم بر نج توله خورانیدم
اگر قبل خوردن تشنگی پیدا شد شمامه شاه بادیان درشش توله آب سائیده بشکر سرخ یکتوله
شیرین کرده نیم گرم نوشانیدم و بعد طعام آب تازه دادم صحت یافت بعونه و کمال کرمه فقط درین عرصه
بتاریخ ۱۳ شوال روز یکشنبه ۱۲۸۱ ه مطابق ۱۲ مارچ ۱۸۶۵ ء که روز خاک افشانی و ستی
هندوان بود مولوی قدرت غنی صاحب ناظم فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد بجهت حق
تبارک بیوستند **انا لله و انا الیه راجعون** و بتاریخ پانزدهم ماه شوال وقت نواخت سه
ساعت بر خبر روز مولوی معین الدین خان صاحب بمکان رسیدند و رقعه مولانا مؤید الدین خان صاحب در دفعه جناب
فیضمآب نواب مختار الملک سالار جنگ بهادر آورده فرمودند که حکم سرکار ست که خانصاحب همین وقت
در کچهری عدالت فوجداری رفته بجای مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم اجرای کار محکمه تا نام نماینده شده بموجب
حکم سرکار همان وقت رفتم اول رسم تعزیت مولانا مغفور بجا آوردم و بسیاری از کلمات تسلی و تشفی
باهل خانه آن مغفور گفتم و بر سر اطفال ایشان دست مراحم کردانیدم که طرایقه مسنون است و دعای ترقی عمر و جاه و حصول

علم و ورع و تقوی کردم و بعد دم محل مولانا مرحوم پیام رسانیدم که تا یکه در حیات مولانا مغفور در خدمت
حاضر میماندند بدستور تا قیام امالی ایشان درین جا در خدمت و بجا آوری کار سرکار حاضر خواهند ماند و هر کار
فقیر باشد بلا تصنع و تکلف ارشاد شده باشد که بار اسی و العین در بجا آوری آن عزت و فخر خود حاصل نموده باشم
واز سید اعظم صاحب که سررشته دار قدیم فوجداری بوده اند فهرست ملازمان خواستم و هم گوشواره اشتمال
که فیصله طلب باشند طلبیدم ایشان بستهای کلان کلان شاید که زیاده از پنجاه باشند پیش نمودند که
بدیدارش طایر هوشم پرواز نمود که خدایا این قدر کار چگونه بانجام خواهد رسید که باقی اینقدر و آمد شدی
کار روزانه علاوه بر آن خواهد بود و دران بسته ها هم اکثر کاغذات برشان بود و فهرست آن طیار نموده است
اما فهرست ملازمان که بود باین طور گذرانیدند

نام عهده	نام عمله	تعداد مشاهره	مدد خرچ	میزان
سر دفتر یعنی سررشته دار	سید اعظم	[illegible]		
نایب سررشته دار	ولی الله عرف سید غلام علی	[illegible]		
خلاصه نویس	میر لطف علی	[illegible]		
اظهار نویس	سید محمد عبد الله	[illegible]		
روزنامچه نویس	حبیب حسن	[illegible]		
و نقشه نویس	محمد یسین			
صاف نویس	غلام ابراهیم	[illegible]		
متصدی	ینکٹ راو	[illegible]		

میزان	عدد خرج	تعداد مشاهره	نام عمله	نام عهده
		نو غیره	مرزا غفور بیگ	ناظر
		للعه	مانکوجی	هرکاره
		عه	انندا	ایضا
		للعه ۹ر	جوتی	ایضا
		عثمان ۹ر	نرو	ایضا
		ے	محمد شریف	چوبدار
		عه ۱۲	شیخ نهنی	خدمتگار
		+	رامجی	هرکاره متعین
			عه نونے عه	جوانان اعراب
			عـ نونے عه	جوانان سندهی
			عه نونے	جوانان بار ایلچی

جاوش اعراب مولّدی است که حسن نام دارد و دفعدار سندهیان حیدر آباد مولّد دهلی اصل
مرزا یعقوب بیگ موسوم است و حوالدار جوانان ایلچی شخصی هندو بوده است که مرده حالا بهوانی سنگه
بجایش مقرر شده و در سایر خرج فوجداری که از اصادر خرج می نامند بیست و دو روپیه نوشته شد
باین تفصیل که کاغذ وغیره را یازده روپیه و روغن چراغ وهمه و شاهره و کناس و بهشتی را بقیه
روپیه و متعلق این صادر بنا بر مذکور بود وقت شام برخاسته بمکان مولانا آمدم و تصفیه مقدمات کرسیتم

از صبح تا نیم روز بر مکان کار دیوان رسیدیم بعده بکچهری در نیم روز رفته تا شام کار سکیردم اما کار تمام نشد
اگرچه کار که از قدیم سرکار انگریزی شاق بود و هم اما چونکه از رسوم انجا ناواقف بوده ام فلهذا از مولانا
موید الدین خان صاحب صاحب الله قدره که از چند سال از رسم اینجا خوب آگاه بوده اند مشاورت شدم
که هر مفتی در مقام دیگر مستبدی می باشند بتاریخ شانزدهم شوال سال یکهزار و دو صد و هشتاد و یک هجری
رقعه مولانا ممدوح رسید که حسب ایمای ملاذ زمان و الآن تقسیم است که اکرم بوقت نواخت سه کهنه دیگر
تشریف آرند تا بر وقت نواخت سه و نیم کهنه برای ملاقات محی الدوله بهادر روانه شوند بموجب ایمای جناب
موصوف بر وقت مقرر حاضر شدم و از انجا چوبدار همراه خود گرفته خدمت بهادر موصوف حاضر شدم باخلاق
تمام پیش آمدند و از هر باب سخن فرمودند جواب عرض نمودم بعده فرمودند که برای حصول کهربار زمت
بحضور رئیس عرض میکنیم هر وقت که ارشاد احضار شود بخدمت نواب مختار الملک بهادر خبر رسانم مکرر
باید که حصول ملازمت حضور باین دستار که بسته اید نمی شود باید دستاری دربار بندید یا عمامه گفتم که تبدیل دستار
در قوم و ملک ما بسیار عیب دارد و در سرکار انگریزی که بیست و هفت سال ملازمت کردم و بر عهده های معزز
خدمتها بجا آوردم گاهی بالباس ما مردم تعرض نشده است اگر وضع تبدیل کنم همه حکام انگریزی تحریر نمایند
و در ملک فقیر موجب استهزا گردد مگر دعمامه بستن عذری نیست که سنت سرکار نبات است صلی الله علیه
و علی آله و اصحابه اجمعین فرمودند که بسیار خوب پس مرخص شده بخانه رسیدم و مولانا ماجری گفتم و بکار
خویش مشغول شدم بملاحظه نقشه قیدیان معلوم شد که یک کس قیدی میعادی چار سال بعوض میعادی یک
سال از راه غلطی اهل کاران تا کرده است بعد طلب کیفیت او گرفتار کرده باز قید کردم و معلوم شد که بسیار
از قیدیان محبس این بستند که از عرصه دراز قید هستند و فیصله ایشان تا هنوز کسی نرسیده است

والتری چنان هستند لقبا ایشان تمام شده است و کسی ایشان را خلاص نکرده است و بسیاری چنان
هستند که هیچ الزام بر ایشان ثابت نه و ناحق در قید هستند و بعضی لایق قصاص است و قصاص نشده
است و بعضی را قید کمتری بایست و در فتوای ایشان قید لا انتهار نوشته اند فلهذا در فکر آن شدم که بعرض
حکام قیام قیدیان که توالی درست نموده تحقیق فیصله انها کرده شود تا هر که لایق رهایی باشد رها کرده شود و هر که
قابل قید میعادی یا دایم الحبس باشد نگاهداشته آید لیکن چون علمه کمتر مسیده اشتم لهذا در انجام این مهام
قاصر ماندم و طیاری این فهرست را موقوف بر وقت دیگر داشتم و بعد چندی فهرست طیار کردم
و جرایم قیدیان را صاف کردم و قریب پنجصد کس را بوجوه رها کردم الله تعالی مرا نیز از جرایم رها
دهد بجاه نبیه صلی الله علیه و سلم و میدانم که فقیر را دعا این غربا مقید پن منت نیک رئیس و نایب
آن محبس برای رهایی این بیچارگان رسانید که ایشان مراد رسیدند و من هنوز نامراد ام افاضی الله علیه
و بتاریخ بیست و دوم شوال ۱۲۸۱ هجری مطابق بیست و یکم مارچ ۱۸۶۵ که تحویل افتاب در برج حمل بود یعنی
نوروز مجلس مرافعه ثانیه از حضور تجویز شده مولوی فضل الله صاحب میر مجلس و مولوی احمد علی و مولوی کریم الدین
و مولوی عظیم الدین حسین بخاری و مولوی جمال الدین و مولوی حیدر علی ارکان مجلس مرافعه ثانیه صدر
مقرر شدند و تهذیب نقشه های مجلس و مامورین عمله و وکلا متوجه شدند بتاریخ بیست و چهارم شوال ۱۲۸۱
مطابق بیست و سوم مارچ ۱۸۶۵ این رقعه مولانا موید الدین خان صاحب رسید که بعبارتها نقل کرده
میشود رقعه معظما صاحب الحکم سرکار ملکه بعینه ریخته کلک گوهر سلک می نگارم که فردا روز جمعه وقت هشت
گهنته اول روز با دستار انجا نزد محی الدوله بهادر رفته همراه بهادر موصوف برای نذر بدیوانی خواهند رفت
والسلام موید الدین تحریر بیست و چهارم شوال ۱۲۸۱ عریضه بجواب آن خدمت مولانا ممدوح فرستادم

گفتم شدی همین دستار که دارم علاوه و نشان حسب تعزز شرافت من بود الحال قبول کرده شود در عهده دستان
قریب رئیسخند من خواهد بود و نواب محی الدوله بهادر فرموده بودند که اگر این دستار دربار منظور نباشد
عمامه بسته برای حضور ملازمت حضور باید رفت بدل و جان پسندیده بودم که اتباع سنت است انکار آن
باعث ضلالت و کفر باشد فقط پس فردای آن و محی الدین نقشبند ساعت روز جامه پوشیده و
عمامه بسته خدمت نواب محی الدوله بهادر رفتم و از مکان ایشان همراه ایشان بر دولت سرای اعظم
الوزرا و افضل الامرا و اکرم الاسخیا و اخدم الفقرا و العلما جناب فیضمآب نواب افضل الدوله
بهادر نظام علیم جملة رفتم اول بجلوخانه حاضر شدم بعده قریب بدیوان عام همیایی نواب محی الدوله بهادر
دفعه در مکانی که متصل آن است و در انجا تنبیت با محی الدوله بهادر نشسته بودند رسیده نشستیم و قرار
گرفتیم و تا پاس نشسته ماندیم قریب نیم روز سواری رئیس ملک نظام بر هوادار که از اینجا زنان بر داشته
بودند از زنانه خانه برآمده عازم محل نشستگاه خاص شد همین که سواری معلی قریب ما مردم رسید همه
حاضرین برای تعظیم از جا برخاسته آداب تسلیمات و کورنش و مجرا بجا آوردند فقیر نیز رسم تعظیم بجا آورد
این هر دو میر همیان سواری سرکار تا بدولتخانه خاص که تشریف می بردند رفتند و فقیر همانجا نشسته
ماندم بعد چند دقایق طلب فقیر شد همراه چوبداران روانه شدم چون بر ورد رسیدم محافظان آنجا
گفتند که در اینجا آداب بجا باید آورد همراهیان که فقیر را می بردند گفتند چون قدمی چند پیشتر رفتم و بجز
رسیدم محمد میرن محمد بهادر و محمد سبحانی چوبداران نشست محمد چاند خان عرف خدمت کند افغان گفتند
این جای بجاآوری آداب است که دفعه جوبداری آواز داد که آداب بجا آرید پس سه بار سلام بجا آوردم باز قدمی چند پیشتر
بردند باز گفتند نگاه رو بر رو و نواب رئیس از دو صد قدم بر تاب بر فقیر دیدند باز گفتند که آداب بجا آرید باز گفت

بجا آورده باز آداب تسلیم بطور بالا بجا آوردم باز گفت پیش بیائید باز پیشتر رفتم چون قریب فرش رسیدم
گفت آداب بجا آرید و نگاه روبرو باز آداب سلام و مجرا بجا آوردم باز قریب بردند و گفتند که بگذرانید پس [illegible]
حالی بر سر بال شاه و پیش نظر سرکار کردم پس دو کس که ایستاده بودند ایستادند از آن جمله محی الدوله بهادر دو
دستهای مرا گرفته پیش حضور کردند بنده مسافر نوازی حضور روبرو از روی رومال برداشته فرمودند که ایستاده
شده است عرض کردم که بلی صاحب فرمودند حالا برای نشستن شما اجازت رسیدیم که وقت تنگ کرده
است معلوم باشد که شما بر مسند شریعت مصطفی صلی الله علیه و سلم نشسته آمده باید که موافق حکم خدا و رسول امانت و دیانت
مقدمات را فیصله کنید و مردمان را بحق رسانید تا باستماع عدل و انصاف شما ما به دولت راضی و خوشحال شویم
و شما طالب فرموده پیش خود میخواهیم و شما را سخن کنیم عرض کردم که ان شاء الله تعالی همچنان خواهد شد باز چوبدار
گفت بیائید و آداب بجا آرید قدمی چند گردیده بودم که باز حضور طلبیده همان سخنان نصیحت را اعاده فرمودند
بارک الله فی عمره و حکمه و عدله و فضله باز عرض کردم ان شاء الله القدیر همچنان خواهد شد پس کرسی دیدم و تعلیم
پوشیدم باز چوبدار گفت که آداب بجا آرید آداب بجا آوردم و تسلیم مجرا کردم و روانه شدم چون بمقام اول
رسیدم باز چوبدار گفت که نگاه روبرو چون بمن دیدند باز چوبدار گفت آداب بجا آرید باز تسلیم مجرا کردم
و بیرون آمدم همه حضار دولت استحقاق و انعام خود خوشنود شدند آخر جائیکه نشسته بودم خلعت آن
محی الدوله بهادر نشسته بودم که ممدوح الشان تشریف آورده مرا همراه چوبداران حکام رسالان یعنی محمد حسین
و قادر بخش و محمد علی از نشست حمید خان عرف اعتماد نوازخان بخدمت نواب مختار الملک بهادر روانه
فرمودند پس در حضور ایشان رسیده آداب بجا آوردم و چوبداران احکام رسالان که همراه آمده بودند حکم حضور
رسانیدند بحضور نواب مختار الملک بهادر نظر سرفرازی و ماموری خود گذرانیدم پذیرا فرمودند و منظور نمودند بعد آن

عالیه بسیار خوش شدند و فرمودند که این عمامه شما را بسیار زیبا است عرض کردم که آینده در دربار سرکار
ان شاء الله تعالی با عمامه خواهم آمد احوال دربار و حقیقت اجرای کار محکمه و تفصیل انصاف حضور استفسار فرمودند
بتفصیل یک یک بمحل عرض سپرده شد بسیار مسرور شدند پس مرخص شده بمکان رسیدم چوبداران مجرای
و احکام رسالان که آمده بودند در حق ایشان شیرینی کرده شد که گفته اند ع حاصل نشود رضای سلطان
تا خاطر بندگان نجوئی ع خواهی که خدای بر تو بخشد ع با خلق خدای کن نکوئی احسن کما احسن الله الیک
چون کثرت کار دیدم و اکثر اوقات از مایان لازم حالی از کار نیستم درخواست نایب خود بسرکار گذرانیدم و نوشتم
که اگر مولوی حسن صاحب نکیسوی نایب فقیر مقرر شوند بسیار مدد رسد و الیشان خیرخواه هم حاصل شود
نواب صاحب منظور فرمودند که ایشان از تاریخ بست و نهم شوال ۱۲۶۵ هجری مطابق بست و هشتم مارچ روز
شنبه ۱۸۴۹ کار سرکار را شروع فرمودند حال خیرخواه ایشان بلکه جمله کسان از نقشه که از ملحقات این کتاب است
واضح خواهد شد جناب مولانا مؤید الدین خان صاحب بتاریخ سوم ذی قعده ۱۲۶۱ هجری مطابق سی و یکم مارچ ۱۸۴۶
هر دو فرزندان مولوی قدرت غنی صاحب مرحوم ناظم سابق را بحضور نواب مختار الملک بهادر بردند که جناب
ممدوح الشان یکصد و پنجاه روپیه جلیلی منصب ایشان از راه بنده پروری جاگیر نوازی مقرر فرمودند باب
سوم در بیان بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و آن مشتمل بر چند فصل است فصل اول در بیان بنای حیدرآباد
در توزک قطب شاهی آورده که پیش معموری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد آبادی خلایق در گولکنده بود
در جائیکه بلده هست قریه بود که الکنه مشهور داشت در انجا زنی جمیله حسینه از قوم لولیان بوده است
شاهزاده زمانه بآن عشق پیدا شد از پدر خود پوشیده بمطالعه الحیل سیر شکار در بیت اللطف رسیدند
نزد آن زن بعیش و عشرت میگذرانید و بعد رفع هوای نفسانی مراجعت بقلعه میکرد روزی در موسم برشکال

از اسپ سوار شده برود موسی رسیده دید که دریا بطغیانی است در ولوله عشق بی اختیار اسپ خود را
بدریا انداخت و جان بسلامت برد و بمحبوبه رسیده کام روای کرد دیده باز بقلعه آمده اخبار این خبر را
بجناب شاه رسانیده بادشاه بمجرد استماع این واقعه حکم برای تعمیر پل دارو غه صادر فرمود و از عرصه هشت
ماه بر رود موسی بنا پل تمام رسانید گویند که برای طیاری پل نقد یک لک روپیه عنایت شده بود از آن چار هزار
روپیه باقی ماند دارو غه از بقیه بحضور شاه عرض نمود حکم شد که از آن بطعام بخته بر فقرا و غربا تقسیم نماید مغلوی تاریخ
پل صراط المستقیم گفته بحضور شاه پیش نمود و بادشاه پسندیده شد فی الحال عنایت فرمود طیاری پل قبل از
آبادی بلده نوزده سال است چرا که در نهصد و هشتاد و یک هجری سال ساخته شد و بلده در سال یکهزار هجری
آباد گردید که ماده تاریخ بنای آن یا حافظ است و تاریخ اتمام آن فرخنده بنیاد شد گویند در ایام فرمان
روای محمد قلی قطب شاه که ملقب به ثریا ملک از طبقه چهارم قطب شاهیه بود چون بعفونت هوا حادثه وبا
در گولکنده روی نمود تمامی ارکان پیشگاه سریر سلطانی عرض نمودند که بر ساحل رود موسی بفاصله سه کروه
از قلعه گولکنده شهری بنا فرمایند سلطان حسب معروضه ایشان شهری باسم مبارک بکر آباد دان فرمود
زیرا که بادشاه اولی که بهاگمتی نام داشت بران واله و عاشق بود بنامش موسوم کرد و تکبیر آبادانی
برداخت بعد مردان سنانده کوره این معموره بحیدرآباد مشهور ساخت ان زمان بلده بی حصار بود و بنا
فصیل آن مبارز خان انداخت و طول پل زوده که حالا بنام پل کهنه مشهور است دو صد و نود ذرع است و
عرض دوازده ذرع و ارتفاع آن چهارده ذرع است و بلده را حضرت اورنگ زیب بهادر پس از سریر
آرائی سلطنت هندوستان در سال سی و یکم جلوس در سال یکهزار و نود و هشت هجری مسخر نموده اقبال
گردانید و ابوالحسن خاتم طبقه قطب الملکیه را اسیر نمود حیدرآباد را دارالجهاد موسوم فرمود در زمان قطب شاهیه

و دور این بلده قریب پنج کروه بود در سال یکهزار و یکصد هجری نواب قمرالدین علیخان بهادر نظام الملک
آصفجاه حصار پخته گرد هر چهار سو باتمام رسانید فصل دوم در بیان نعل صاحب در سنه یکهزار و یکصد و
هفتاد و هشت هجری نواب میر نظام علیخان بهادر نظام الملک آصفجاه ثانی جاگیرات تبرکات مقرر فرموده
از انجمله پنجه خود آهنی سرور کائنات است صلی الله علیه و سلم که از نعل مبارک مانند و دمعر کربلا بر سر مبارک
سید الشهدا حضرت امام حسین رضی الله عنه بود و از آن خود بارچه مبنی جدا شده بود و بعده در عهد سلطنت
زوار ان یافته دست بدست نزد سلطان یوسف علیخان عادل شاه سر آرای بیجاپور تبرک رسید
و از انجا بعهد سلاطین قطب شاهیه حیدرآباد رسید چونکه سلطان تعظیم آن پرداخت و در قعر نقره
نهاده بصورت لفظ مبارک الله بر علم زده در صندل گرفته بجمیع بعشره محرم ایستاده آداب و رسوم
تعزیت امام الشهدا رضی الله عنه بجای آورد هنوز آن دستور جاری است که در عشره محرم متصل دهلی دروازه
آنرا ایستاده می کنند خاص و عوام آنجا آمده عود میسوزانند و گلها می اندازند و از اطراف این عمل بسبب هجوم
خلایق میشود که از امی بردارند و کثرت آدمیان همراهی و بسیاری روشنی مشاعل و عود سوزی و گل
ریزی می شود و قابل دید آنجا است که سوار آدمی و یکی از حیوان سواری دران مجمع نمی باشد و چون همین خود مانند
نعل می باشد پس مشابه با اسم شبیه مشهور کردند فصل سوم در ذکر بنای پل ثانی و ثالث در ایام مسند نشینی
نواب میر فرخنده علیخان بهادر ناصر الدوله افضل الارکان نظام الملک آصفجاه رابع بابام المهی کری بحرا سکندر
صاحب عالیشان بهادر در سال یکهزار و دو صد و چهل و پنج طیاری پل بر رود موسی قریب چادرگهات
باهتمام الفنسن صاحب بهادر بصرف هشتاد و پنج هزار روپیه که از خزانه عامره عطا شده متصل چادرگهات
با ارتفاع یازده ذرع و زیاده بصورت کرطول نباریافت و تاریخ ان راجه راجایان مهاراجه چندولعل تصنیف فرموده

بر سنگ سیاه کنده انیده نصب نموده اند ۵ ناصر الدوله شاه اصفجاه که نظیرش کهی ندیده نگاه
حکم جوان شد بر آن چه دید و لعل زر و سا مند پل بنام و کاه از عقل مجرا اسطور ست پل بنا کرد مثل
مهر و ماه در سنه ۱۲۰۴ هجری و در فرمانروایی جناب فیضمآب حاتم دوران فیاض زمان نواب بهنیت
علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک آصفجاه خاص ظهیر سریر سلطنت مشیر امور مملکت متقن قوانین
ریاست سوی ارکین کیاد دام اقباله و طال افضاله پلی نهایت پسندیده و مستحکم ساخته شد تاریخ ابتدا ر
بنا را اور الشیخ امین الدین ساکن محل چنچل گوره مولد با کثور تعلقه رایچور خوش ماده یافته سلمه ربه رب

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيم

سال کهزار و دو صد و هفتاد و پنج هجری و تاریخ ختم و تمام بنا
او را انشاء علاقی الخفی وجه الدین خان معنی خوش منظوم فرموده است و هر کار بر دیوار پهلوی است
دهلی دروازه جدید بر سنگی کنده کنانیده درج نموده است ۵ بعهد افضل الدوله بهادر نظام الملک
آصفجاه دوران الهی تا بود تابان سپهر بود خورشید اقبالش درخشان نکو دیوان او مختار
است که نیکی را او هر حال خواهان بود که نیل دیو دسن بهادر سفیر تکیل فی شوکت و شان
حسن رای ستمرار این پل بناشد همچو طاق هفت ایوان صراط المستقیم و دموسی
زمعنی مصرع تاریخ برخوان از منصف این کتاب تاریخ بنا آن پل بتعمیه است ۵ نظام الملک
اصفجاه افخم پلی خوش وضع و اوسع ساخت و محکم بنایش را لسی تاریخ گفته که باشد
نظمش مشهور عالم قم این همه لطف فصاحت نه مدیحی یکفته ابن آدم لفرق افضل الدوله
بهادر عجب تاریخ گفتی جسر اعظم هر گاه عدد الف را در مجموع عدد جسر اعظم داخل کنند تاریخ بنا
این پل حاصل می شود یعنی سنه یکهزار و دو صد و هفتاد و پنج هجری حاصل میگردد دام اقباله الباقی

بدعا الاقاصي والاداني **فصل چهارم** بدانکه حصار این بلده فرخنده بنیاد را سیزده دروازه شمرده
می شوند اول دهلی دروازه قدیم و دوم دهلی دروازه جدید که بدروازه افضل گنج مشهور است سوم چادرگهات
دروازه چهارم دبیرپوره دروازه پنجم یاقوت پوره دروازه ششم دروازه تالاب میر جمله هفتم گولی دروازه
هشتم لعل دروازه نهم علی آباد دروازه دهم عازی بنده دروازه یازدهم فتح دروازه دوازدهم دودباولی
دروازه سیزدهم دروازه پل کهنه و این حصار نیکو آثار را سیزده دریچه اند یعنی کهرکی هستند اول کهرکی
بوهره دوم کهرکی بالای آب جبر جمله سوم کهرکی بابا کشن چهارم کهرکی علیشاه پنجم کهرکی دوله صاحب ششم کهرکی دار الشفا که کهرکی راه رهنما
مشهور است هفتم کهرکی کلالان هشتم کهرکی قصاران یعنی دهوبیان نهم کهرکی حسن علی که ابن هر کهرکی
مخفی هستند که مردم آمد و شد از آن کمتر دارند دهم کهرکی چنبا دروازه یازدهم کهرکی چار محل دروازه
دوازدهم کهرکی دودباولی که حالا بند است سیزدهم کهرکی کمارجی گوره **فصل پنجم در بیان آبادی**
محلات و بازارهای وغیره که بیرون حصار بلده مبارک است بدانکه بسیاری از گنج و عمارت اند که بر متصل بلده
هستند و بعد از طیاری حصار وقتاً فوقتاً آبادان شده اند تفصیل آن ✤✤✤✤✤✤✤✤

نشان	نام محله	راه	کیفیت
۱	بیگم بازار		
۲	چوڑی بازار		

۳	چوک مهاراج گنج		
۴	بیرون دروازه دبیرپوره		
۵	بیرون دروازه یاقوت پوره		
۶	بالا گنج		
۷	اڈو گوره		
۸	الاوه بی بی		
۹	کاروان ایسان		
۱۰	کاروان بنجاره کاران گجراتی		
۱۱	سنگعد پوره		
۱۲	کاغذواڑی		
۱۳	گولی پوره		
۱۴	قطبی گوڑه		
۱۵	چنچل گوره		
۱۶	کمهارواڑی		
۱۷	زینت پوره		

۱۸	مهاراج گنج		
۱۹	مختار گنج		
۲۰	افضل گنج		
۲۱	بازار صیاحسان		
۲۲	حشمت گنج		
۲۳	ترپ بازار		
۲۴	لنگم پلی		
۲۵	چهاونی زینب بی		
۲۶	بهادر پوره		
۲۷	بی بی گنج		
۲۸	بازار محمد مشکور		
۲۹	شمس گنج		

٣٠	بیرون دروازه علی آباد
٣١	بیرون دروازه چادر کہات
٣٢	بازار سلیمان حسن
٣٣	محله درگاه شہاب الدین صاحب
٣٤	محله بدن شاه
٣٥	حیکنی پوره
٣٦	محله دو دل کوچه وزیر غلام رسول
٣٧	محله باغ راجه اندر
٣٨	محله مسجد حیدر
٣٩	محله حسینی ملا کوزه
٤٠	محله بهادر پوره
٤١	محله کوزه گر بیدی

٤٢	محله اباجی بازار
٤٣	محله تکه سکندر
٤٤	محله تالاب میر عالم
٤٥	محله کرن الله مرحوم
٤٦	محله هو دهر مست
٤٧	محله کوه پیر باتی شاه
٤٨	محله کمانی پوره ودود باولی
٤٩	محله عمده بازار
٥٠	محله حسیمه بی شاه
٥١	محله لبن نکلس
٥٢	محله نانک شاهی
٥٣	محله صالح کوزه

٥٤	محله معبری گنج
٥٥	محله زنبور خانه
٥٦	محله بخشی گنج
٥٧	محله حوض میر عالم مرحوم
٥٨	محله گنبد شاه راجو صاحب
٥٩	محله فتح گنج
٦٠	محله هبو اباغ
٦١	محله بازار جهان نما
٦٢	محله باغ کوتیله بخش
٦٣	محله جمال دار
٦٤	محله باغ عظیم الله خان
٦٥	محله تکیه مغل فقیر

٦٦	محله باغ سرفراز جنگ
٦٧	محله مقطع فراری
٦٨	محله روتی پل سودی ساری
٦٩	محله کوه تاکلی
٧٠	محله تکیه مومن حسب
٧١	محله کلا کوزه
٧٢	محله جهاونی جان فنکلاس
٧٣	محله جهاونی غلام مرتضی
٧٤	محله چو کی جتری
٧٥	محله نگره بارموده
٧٦	محله اجیر سرای
٧٧	محله جنید سرای کشنه
٧٨	محله رتن بازار

۷۹	محله حکیم دار آرزی
۸۰	محله هیادنی شاه علی پیکنخان
۸۱	چهنال بنده
۸۲	محله درگار صاحب بنه
۸۳	محله بادشاه گنج
۸۴	محله کوماوارای
۸۵	محله عیدگاه
۸۶	محله امام باره
۸۷	محله امام گنج
۸۸	محله بهمن دارای
۸۹	محله تعلیم بادو پوره
۹۰	محله جعفر گنج
۹۱	محله الاوه بتیم

۹۲	محله روشند صاحب جابل
۹۳	محله کاچی کوره
۹۴	محله بازار ناتا میان
۹۵	محله جاورنی سلیمانخان
۹۶	بازار اکبر جاه
۹۷	بازار دیبی گنج
۹۸	بازار فوجدار خان
۹۹	حافظ گنج
۱۰۰	بازار بی بی صاحب
۱۰۱	بهکوان گنج
۱۰۲	بازار جله ناصر خنک
۱۰۳	مشه کوسنایمن مفصل ندی
۱۰۴	دال منڈی

۱۰۵	بازار بو
۱۰۶	بازار آزا
۱۰۷	سبزی منڈی
۱۰۸	سکند پوره
۱۰۹	کوسه محشل
۱۱۰	بازار امیر الدوله
۱۱۱	بازار خانسامان
۱۱۲	بازار نقار خانه
۱۱۳	بازار رای ریان
۱۱۴	بازار خان بهادر
۱۱۵	بازار فریدون جان
۱۱۶	بازار مغل علیخان
۱۱۷	میواتی پوره

۱۱۸	چهاونی اندرخیت
۱۱۹	شاه عنایت گنج
۱۲۰	بجل کوره
۱۲۱	چوراه حبشی کلان
۱۲۲	چوراهه حبشی خورد
۱۲۳	نقار خانه خورد
۱۲۴	جزال خانه
۱۲۵	دهول پیٹه
۱۲۶	نانک پوره طباجی
۱۲۷	وزیر بنده
۱۲۸	ماهی پوره
۱۲۹	محله پوریه فروشان

۱۳۰	محله تیرداران
۱۳۱	کوشه کب
۱۳۲	کمانی پوره
۱۳۳	مهتی خانه
۱۳۴	شعل خانه
۱۳۵	ستیارام مسم
۱۳۶	کومته کنته
۱۳۷	تلی پلی
۱۳۸	کهنه کوره
۱۳۹	راز دار خان بنده
۱۴۰	بهوی کوره
۱۴۱	نام پلی

۱۴۲	تکیه غنی صاحب
۱۴۳	تکیه نانی حیدر بخش
۱۴۴	محله امرا پور
۱۴۵	محله کوماجی کوره
۱۴۶	محله جعفر کوره
۱۴۷	محله رام سنکه پوره
۱۴۸	محله کلثوم پوره
۱۴۹	محله بنی پوره
۱۵۰	محله کرخی کنبد
۱۵۱	محله امام پوره
۱۵۲	محله حبیا کوره
۱۵۳	محله بهاری سلی صاحب
۱۵۴	محله سنک توله
۱۵۵	محله پل قدیم

۱۵۶	محله تافه واری	

فصل ششم در بیان محلات و بازارها وغیره آن آبادی که اندر حصار بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد است متصل [illegible]

نشان	نام محله	براه
۱	محله بارا رستی عنبر	
۲	محله مقطع مرد حمید خان	
۳	بازار شهامت جنک	
۴	محله لاونک	
۵	محله کاچهی واره	
۶	محله اودی بهان	
۷	محله کوچه گلاب سنگ	
۸	محله حلبه پوره	
۹	محله باولی کونده	
۱۰	محله احاطه موسی صاحب قادری	
۱۱	محله احاطه شاه عالم مجبور علم	
۱۲	محله براق بهی	
۱۳	محله داد محل	

۱۴	محله چوراهه حسینی
۱۵	محله کاریکانه
۱۶	محله سبری الاوه
۱۷	محله حوض چار محل
۱۸	محله کنده چار محل
۱۹	محله بازار سلیانجا
۲۰	محله اردو
۲۱	محله بازار کهاتی میان
۲۲	محله کلاب کنج
۲۳	محله فراش خانه
۲۴	محله کولسی واری
۲۵	محله کوهنه سکر
۲۶	محله کبوتر خانه بهادی
۲۷	محله تکیه اهیر
۲۸	محله کمیله

۲۹	محله کهوکرواڑی
۳۰	محله امین باغ
۳۱	اندرون کده عالی / محله موتی مسجد
۳۲	محله کوچه سنگ لعل و نانک رام
۳۳	دیوڑی کیوا انجا
۳۴	محله چوک
۳۵	محله شاه گنج
۳۶	محله دیوڑی امیر کبیر
۳۷	محله جلال کوچه
۳۸	محله دیوڑی وکلا الامرا سالار
۳۹	محله تعلیم منیر
۴۰	محله فتح دروازه
۴۱	محله دوده باولی
۴۲	محله کوچه نانک رام
۴۳	محله کمان سرگیر
۴۴	محله [illegible] علم

۴۵	محله جوهری کوچه	
۴۶	محله باره کلی	
۴۷	محله کبوتر خانه کهنه	
۴۸	محله بوچها باولی	
۴۹	محله کڑها بهادر خان	
۵۰	محله کهڑکی بوهره	
۵۱	محله مونڈلی گنبد	
۵۲	محله مشتری آینه	
۵۳	محله جال واڑی	[illegible]
۵۴	محله غازی بنده	
۵۵	محله چبوتره سید علی	
۵۶	محله شکر گنج	
۵۷	محله بازار روپ لعل	
۵۸	محله مسجد گونگا	
۵۹	محله اسلام واڑی	
۶۰	محله حوض بوڑل	

۶۱	محله دیول دسبا مائیته	
۶۲	محله شاه علی بنده	
۶۳	محله سینج بهیا	
۶۴	محله چوڑوان حوض	
۶۵	محله قاضی پوره	
۶۶	محله بهت پوره	
۶۷	محله فرحت محل	
۶۸	مکه مسجد	
۶۹	محله دروازه [illegible] / اندرون کنده شاهی	اندرون کنز سلطان شاهی
۷۰	محله مغلپوره	
۷۱	محله علی آباد	
۷۲	محله هنگی باولی	
۷۳	محله پنج موکهی	
۷۴	محله لعل دروازه	
۷۵	محله ناگل چشمه	
۷۶	محله سلیمه [illegible]	

بیچ بہیا

چشما

۷۷	محله بهائی گنگ سجاخان
۷۸	محله فیلخانه
۷۹	محله گولی پوره
۸۰	محله سلطان شاهی
۸۱	محله ٹکسال
۸۲	محله کوٹ خان ٹکسن
۸۳	محله بیگم واڑه
۸۴	محله بخشی بازار
۸۵	محله مسجد [illegible]
۸۶	محله حسنالان
۸۷	محله دائره میر مومن
۸۸	محله مسجد نور الله خان
۸۹	محله کوچه بالکنده
۹۰	محله مکان فخر الدوله
۹۱	محله مسجد مولوی حیدر
۹۲	محله مسجد [illegible]

۹۳	محله حوض شیخ الزمان	
۹۴	محله کمان ساجده بیگم	
۹۵	محله کوچه بافنا	
۹۶	محله مولوی مظهر سبحان	
۹۷	محله کوچه مکهن لعل	
۹۸	محله منڈی کاه	
۹۹	محله مکان جهان باز شاه	
۱۰۰	محله بازار مسارزه الدوله	
۱۰۱	محله زاهد بهت گنج	
۱۰۲	محله دروازه تالاب میر جمله	
۱۰۳	محله باتک منشار الدوله	
۱۰۴	محله گهرکی کالی کوزه	
۱۰۵	محله دکان امیر الملک	
۱۰۶	دروازه چادر گهاٹ	اندرون کنده میرچوک
۱۰۷	محله نجاران	
۱۰۸	محله سلیمان شاه	

نیم محله کهرکی [illegible]
بعض بابای محبوب [illegible]

۱۰۹	محله جام باغ	
۱۱۰	محله راو رنبها	
۱۱۱	محله بازار نوازخان	
۱۱۲	محله امام باڑه	
۱۱۳	محله جاه حجام	
۱۱۴	محله بازار کوکا	
۱۱۵	محله سدی بیر کهرکی بودلی صاحب	
۱۱۶	محله املی پوره	
۱۱۷	محله حافظ محمود	
۱۱۸	محله دروازه دبیر پوره	
۱۱۹	محله کالیت والی	
۱۲۰	محله شاه لنگر صاحب	
۱۲۱	محله الماس خان پوره	
۱۲۲	محله میر جرکه	
۱۲۳	محله گرد حویلی قدیم	
۱۲۴	محله کمان ابا بیگ	

۱۲۵	محله بهاند کوزه	
۱۲۶	محله کهرکی ماما	
۱۲۷	محله یاقوت پوره	
۱۲۸	محله چبوتره پکی	
۱۲۹	محله کوچه کمل پوش	
۱۳۰	محله منڈوه چنیلی	
۱۳۱	محله کهرکی ریتی علی	
۱۳۲	محله کوتله عالیجاه	
۱۳۳	محله بازار پی بی	
۱۳۴	محله مکان لاله بهار	
۱۳۵	محله کارخانه	
۱۳۶	محله چار مینار	
۱۳۷	محله کمان تکسال	
۱۳۸	محله حوض خشک	
۱۳۹	محله کوچه غلام رسول	
۱۴۰	محله بازار پنجه شاه	

۱۴۱	محله بازار صمصام الملک بهادر	
۱۴۲	محله کمان باپا	
۱۴۳	محله منڈی میر عالم	
۱۴۴	محله پتهر گهٹی نعل صاحب	
۱۴۵	محله دیوڑهی افتخار الملک بهادر	
۱۴۶	محله کوتله اکبر جاه	
۱۴۷	محله چهته	
۱۴۸	محله دهلی دروازه	
۱۴۹	محله چاه مرغ خانه	

فصل هفتم در بیان نا کهای بیرون شهر

۱	باغ زنسو	
۲	کهرکی بوهره	
۳	چکله اکبر جاه	
۴	اودی بهان	
۵	بازار اکبر جاه	
۶	افضل گنج	

۷	چوراہہ حبشی	باین نام دو تا کہ مشہور
۸	کوشہ محل	
۹	ناکہ عنبر شندہی	
۱۰	بازار فوجدار خان مشہور بناکہ برج	
۱۱	چلہ ناصر جنگ شہید	
۱۲	مہاراج گنج	
۱۳	کمارجی کوڑہ	
۱۴	کہرکی کمارجی کوڑہ	
۱۵	کلثوم پورہ	
۱۶	شاہ علی عباس	
۱۷	اہنش کہنات	
۱۸	رنچہوڑ رائی سرشتہ دار	
۱۹	مسجد شیر خان	
۲۰	سنک تور	
۲۱	جیا گوڑہ	
۲۲	پل کہنہ	

۳۳	زیر تالاب میر جملہ	
۲۴	بالای تالاب میر جملہ	
۲۵	کولہ کوڑہ	
۲۶	بکڑہ	
۲۷	تار بڑقی	
۲۸	تکیہ بوسن حبیب	
۲۹	چہتریے	
۳۰	بیگم چودہری	
۳۱	گنبد شجاع الدین صاحب	
۳۲	ماما نیک قدم	
۳۳	درگاہ برہنہ صاحب	
۳۴	فتح اللہ بیک	
۳۵	اوبر کوڑہ	
۳۶	باغ راجسری	
۳۷	جعفر گنج	
۳۸	یاقوت پورہ	
۳۹	امام گنج	

۴۰	برہمن واڑی	
۴۱	ناکہ شیر	
۴۲	الاوہ بی بی	
۴۳	کہرکی ماتا	
۴۴	کوچہ سستا	
۴۵	کہرکی بودلہ صاحب	
۴۶	درخت تاڑ	
۴۷	کاچہی کوڑہ	
۴۸	ناکہ نیبل	
۴۹	قطبی کوڑہ	
۵۰	چکی پہلوان	
۵۱	شاہ عنایت گنج	
۵۲	بہتی ایک	
۵۳	دولہن بخت	
۵۴	عمدہ بازار	
۵۵	کاغذواری	
۵۶	کاروان ابسلان	

۵۷	آپاجی بازار	
۵۸	تکیہ جلالی	
۵۹		
	فصل ہشتم در بیان ناکہای اندرون شہر	
۱	کمان سوکہی میر	
۲	میان پیٹہ	
۳	مندلی گنبد	
۴	تکیہ اکمل شاہ	
۵	کوچہ گلاب سنگہ	
۶	دنالیہ میر امام علی	
۷	مندی یعنی بازار عنبر	
۸	ناکہ مردہ حمید خان	
۹	مردہ عباس علی	
۱۰	شاہ گنج	
۱۱	کسارہٹہ	
۱۲	ببری علاؤ	
۱۳	کوچہ کلب علی	
۱۴	بازار خورد	

۱۵	بوجها باولی		
۱۶	بازار کوکه		
۱۷	ناکه ماماجمیله		
۱۸	بهاتک میر فرخ علی		
۱۹	دهلی دروازه		
۲۰	ناکه چوک		
۲۱	ناکه خزانه جل پلی		
۲۲	ایلچی پوره		
۲۳	ناکه پنجی شاه		
۲۴	کوچه کورونا		
۲۵	دبیرپوره		
۲۶	ناکه شاه لکن		
۲۷	ناکه امام باره		
۲۸	ناکه سرف الدین خان		
۲۹	راورنبها		
۳۰	جام باغ		
۳۱	چادرگهات		

۳۲	بازار بی بی		
۳۳	ناکه نجار		
۳۴	ناکه حافظ محمود		
۳۵	ناکه کچی لبوتره		
۳۶	بازار روب لعل		
۳۷	سلطان شاهی		
۳۸	شاه علی بنده		
۳۹	ناکه جالی		
۴۰	ناکه داماد بنگا		
۴۱	کوچه باکوراو		
۴۲	ناکه مصور		
۴۳	بخشی بازار		
۴۴	مسجد غسالان		
۴۵	بیچ محله		
۴۶	فیل خانه راجه چندو لعل		
۴۷	دودباولی		

۴۸	کمائی پوره		

فصل نهم در بیان چاورهای متعلق بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد

باید دانست در اصطلاح مردمان این دیار چاوری چوکی را نامند که والا بین است انجا امین می باشد کوتوال

چند محلات باشد وان چاوری که اندرون بلده است هفت است

۱	علی آباد		
۲	لگ سال		
۳	چارمینار		
۴	میرچوک		
۵	اتوارچوک		
۶	حسینی علم		
۷	اردو		
			و بیرون شهر هفت است
۱	مشیر آباد		
۲	کاروان		
۳	شبه کاجبوتره		
۴	نئین بازار		

۵	یاقوت پوره		
۶	گائی پوره		
۷	بیگم بازار		

جمله چهارده باشد **فصل دهم در بیان محکمات که در بلده رواج یافته هفت این است**
دار الانشا که دران رقعه‌های صاحب عالیشان بهادر میرسند و از انجا جواب آنها دستخط
دیوان الصاحب حضرت جاری میشوند و بدیگر محاکم هم تحریر احکام و اجرا می شود درینجا دو منشی گرامی اند
یکی منشی میر مهدی حسین صاحب و دیگر منشی محمد صدیق صاحب که هر دو در کار خود فرد و جوهر
فرد و دیگر محکمه صدر مالگذاری که افسر آن معتمد مالگذاری سید سعد الدین صاحب قادری اند نهایت
صاف درون و هوشیار و کارگذار و دیانت شعار و واقف دستورات این ملک
و مصدر حسنات بنفس نفیس خود انجام کار سرکار میدهند نایب ندارند و این خوب نیست که
حوائج و عوائق بشر را عارض و در حالت نبودن نایب پیش آمدن مانع هرج کار متصور و لطف
کار ایشان بر وضع دستورات مغولیت بر قوانین مروجه **سوم کچهری مجلس مالگذاری** ارباب
این محکمه پنج کس آزموده کار اند رکن اول را نام مستر چارلس است و رکن دوم موسوم
بمنشی عبد القادر و رکن سوم معروف بجیونجی رتن جی فارسی و رکن چهارم مشهور بسید محی الدین
علوی و میر مجلس ایشان آغا محمد شوستری می‌باشند اجرا کار ایشان نه بر وضع مغولیت است نه
بر قوانین انگریزیه بلکه بین بین میان هر دو است و سررشته دار این محکمه آدم هوشیار است

امامردم بسبب اینکه اوردهای قوم خود بسیارمامور کرده است حرفهائی زنند و تهمتهامی
نهند تا اکه از راه حسد در اخبار نگشت نویسانیده اند و نمی دانند که این رسم قدیم است اما احوال
راقلب سیاه که هرگاه کثیر المتوسلین را می باشد بدگمانی هامیکنند پس مرد دانشمند را حفظ خود
مناسب است و بحکم اتقوا عن مواقع التهم احتیاط ماضرور و پرهیز واجب و چون درین محکمه صندوق
عرایض مقرر کرده اند که مستغیث عرضی خود را دران می اندازد و بعد عرصه دراز خوانده
می شود تا اکه مستغیث مضطرب شده عاجز گردیده بخانه خود محروم میکرد و لهذا مناسب چنان
است که از جمله ارکان یک افسر هر روز سماعت عرضی مستغیثان کرده باشد تا این شکایت عوام
رفع گردد چهارم عدالت خاص است نام افسران محکمه مولانا مویدالدین خان صاحب است
دهلوی ملقب به معتمد خاص هر قدر کار را که بر قانون آورده است ذات سامی ایشان است نهایت کار
گذار و مدبر و دیانت دار و محنت کش که هر کار تیز قلم بغایت درجه معامله فهم تجربه کار هر کار انگریزی و هندوستانی
از ایشان نویسی کار و بکار و پروانه و فهرست و نقشه در قعات همه چکیده قلم ایشان می باشد از
هنگام صبح تا از دن ساعت شب قلم از دست ایشان نمی افتد مقابله تحریر ایشان همه محرران سر رشته
قلم بر گوش میدارند شخصی را در کار ایشان دخلی نیست و بر مرادات ایشان گنجی حرفی نه خورش قلم و جای
دست که در محکمه ایشان جمع اند در محکمه دیگر نیست نایب ایشان فرزند کوچک ایشان است آن هم
جامع صفات حمیده و نعوت پسندیده اگرچه پدر مویدالدین است مگر الحمدلله که پسر معین الدین است
پنجم مجلس صدر مرافعه است دران پنج رکن و یک میر مجلس هستند اول رکن مولوی احمد علی صاحب
سورتی فرزند ارجمند مولوی اکبر علی صاحب واعظ اسلمها که غلغله وعظ ایشان در هند است کمتر از اهل

علم انجا باشد که ایشان را ندانند از عرصه دراز در سرکار نظام سلسله مدایت یاد شاد و تعلیم خلق
و بیان وعظ خصوصا در ایام محرم شریف و ایام دوازدهم کمال هجوم خلایق طرف ایشان می باشد
فرزند ارجمند ایشان اول ناظم عدالت بادشاهی بوده اند سالها سال کارنمایان در آن خدمت بجا آورده خلایق تحقیق
در آمده سرکار بکمال قدردانی رکن اول این مجلس مقرر فرموده اند خوش گذران اند چون امور این خدمت
غور طلب اند بسبب تعمق افکار نکایت دماغ را ایشان میکنند و الحق برنده فکر ادم مرتبه فارابی مرسد
رکن دوم مولوی کریم الدین صاحب اند نهایت مرد بزرگ کریم النفس تجربه کار ازموده شعار بیشتر
ازین در مرافعه اولی بوده اند نسبت ارادت با حضرت شاه سعدالله صاحب نقشبندی مجددی
مظهری دارند قدس اسرارهم رای ایشان بر وضع قانون معقولیه رزین است و تجویز ایشان
بیشتر مبنی بر رحم خوش آئین است باشندگان خدای کریم نکومنش و با رعایا و برایا خوش
روش الاحسن طریق حضرات ایشان درارای جماعت محجوب است مگر مقام فردیت اوضح و عند الجمهور
مقبول و مرغوب است رکن سوم مولوی جمال الدین صاحب مدراسی اند بیشتر در سرکار انگریزی ماموری
بوده اند و بکارگذاری معروف و مشهور اما این جا اگرچه مدار حکم بران نباشد مگر خالی هم ازان نباشد
بیشتر اصحاب درین جماعت بزرگان اند که کار در سرکار انگریزی نفرموده اند بلکه صرف درین
ملک بوده یا بر منصب حکم مامور بوده اند لهذا رای ایشان هم بیشتر افردی باشد و طوعا و کرها
باتفاق می گراید چهارم مولوی عظیم الدین خان صاحب بخاری اند اگرچه ایشان از مردم
ولایت اند ورای رستوده ایشان هارای وکینان همان قدر ابعد است که ولایت خراسان را
بدورنگی باد کن است اما از ثقات شنیده ام که هر قدر که راه رسائی ایشان در مقدمات میرسند

دیگر آن کمتر یافت مرسند

اگرچه هر کس بقدر اجتهاد در تحقیق حق ساعی باشد مگر ایشان زیاده تر مصیب از دیگران اند و مثاب عندالرحمان
رکن پنجم مولوی حیدر علی فیض آبادی صاحب منتهی الکلام اند که غلغله علم و فضل ایشان
در چار دانگ هند و ستان است بلکه در تمام عرب و ترکستان و عراق و اصفهان صیت کمیابی
ایشان فرا رسیده اما انجام کام حکومت را جائی ندیده اند فلهذا عامیان رای ایشان را سنیده اند
الحق اگرچه کار کدای سرکار انجام نداده اند اما باستعداد کامل علمی خود هر لحظه در تحقیق امور مشتمله سر رشته
خود هر تن مستعد و آماده شنیده ام اگر مضمون از محلیان است پس لباس عبارت رقعات از
ایشان است امیر ان مجلس مرافعه نایبه مولوی فضل الله صاحب اند که پیش ازین ناظم عدالت
دیوانی کلان بوده اند عمری در کار عدالت بطرز دستور معقولیه انجام فرموده اند صاحب علم اهل
مروت ارادت با حضرت شاه سعدالله صاحب نقشبندی مظهری قدس سرهم دارند درین
مجلس دو مولوی سر رشته دار اند یکی مولوی احمد علی رامپوری که در عهد مرحوم محی الدوله مکفت و کوی
مسئله شق القمر تهمت مذهب وهابی از بلده بلکه از حکومت نظام بر اورده شده بودند تا اینکه مولانا
مویدالدین صاحب باز درین سرکار بر سر کار رسانیدند امامردم در حق ایشان هنوز لب بسته اند بعضی
شاکی خشکی طبع ایشان و بعضی در خشونت تحریر ایشان و بعضی در عدم اتقار ایشان و بعضی
درین کمن لم یشکر الناس لم یشکر الله و بعضی در عدم تفقه و قانون دانی ایشان و بعضی
در تحریر احکام متضاده ایشان سخنها میکنند گویم اول مقتضای وقت است و هم مرطوب طبع را
محمول بر حق و طمع گفته و تحریر همان باشد که ارباب مجلس فرمایند و حسن و قبح این متعلق بارباب
مجلس و میر آن است و تقوی برا مدارج اند و مامردم چون جاگری کردیم تقوی کجا دارند تهمت بری شدن

نمی توانیم اگر کسی می امطلب رسد شد متقوی سرانیدکسی که حب خوش کار نبرآمده نهر ازتمت
متهم گرد انید و العلم عندالله و از کجا که شکر مرد کامل بکرده باشد اگر از زبان نباشد مدل باشد و ظاهر که
بزبان شکر کردن و بدل کفران نمودن از صفت نفاق است و می تواند که بجائی اوای شکر هم
بزبان باشد و هم بدل بود و هم بدست و سم بقلم اما مرطه اوای شکر محسن و منعم نمودن بسیار
مشکل اچنین کس درین زمانه نادر و جود است و مراتب علم فقه و قانون معلوم پس هر یک را بقدر حصه او
رسیده است جامع این همه بر سر رشته داری مجلس کجا می آید و فوق کل ذی علم علیم است
نخواه حال ایران قدر فقه و قانون بس شد بلکه تجربه این قدر علم ارباب را نمیخواهد بلکه کمتر ازین
علم العبد و القصد و ری در دینی کلکری بلا امتحان یافته ام و نسبت احکام موافق باشند یا مخالف غایت کلام
است نه بسر رشته دار زیرا که سر رشته دار محرر است نه حاکم فقط بر دوم مولوی عبدالباسط مدراسی از
کارگذاری این بزرگ اطلاع ندارم مگر ادم صاحب تدبیر و هوشیار و مصدر حسنات یکی از مجالس آن بزرگ
این کمار کار کنداران تحت او کسی شاکی و نارضی نیست شاید که حکم فرمایان فوق هم خوشنود باشند
و تا که نسبت علاقه داران تحت و فوق در خوشنودی برابر نمی شود مزاج اجرای کار باعتدال نمیاید
فقط باید دانست اگرچه فائده این مجلس بالفعل خوب معلوم نمی شود مگر خداوند تعالی مر تبه این مجلس را
سلامت دارد بعد چندی پس از اصلاح امور ضرور یان شاء الله القدیر متیح فواید کثیره و راحت
رسان مخلوق و ناظم امور مملکت خواهد بود و دستور قدیم است که ابتدا در کار سخت اشکل می شود
و بعد استقرار همه امورش آسان و سهل می نماید و اجرای کارش بآسانی میگراید ششم محکمه
صدر تعلقات است درین کچهری تصحیح فتاوی تعلقه داران می شود و مرافعه تجویز تعلقه داران میکردد

وکدامی مقدمه درینجا ابتدا دایر نمی شود الا بحکم خاص سرکار بلحاظ کدامی مصلحت و مقدماتی که در تعلقات
رجوع باشند در عین دوران و دریافت بلا رسیدن و فیصل نمودن ازین محکمه مداخلت نمی شود ناظم
این محکمه مولوی امین الدین خان صاحب فرزند ارشد مولانا موید الدین خان صاحب معتمد عدالت
خاص اند نهایت زیرک و صاحب علم و خلیق و صاف طبع و خوش رو و نیک خو و فطین کم روز
بمطلب معامله میرسند بعد تجربه در چند روز سرآمد مجربین بی نظیر خواهند بود نائب ایشان مولوی
عبدالحکیم از نبایر مولانا کرامت علی دهلوی مرحوم است از نوجوانان زمان و نوخیزان دوران است
طبع خوب دارد اما توجه بکار منصب خود نمی آرد و این وقت و صحبت و مربی او که ذات فیض آیات
مولانا موید الدین خان صاحب است از نعمت عظمی و غنیمت کبری است اگر بیندار در سررشته دار ایشان
مولوی حافظ محمد صدیق اورنگ آبادی است جوان صالح فطین و خوش قلم چابک دست
حافظ قرآن مجید لفظی و معنی فی الصدر سوای زبان دانی عربی و فارسی و اردو مهارت تامه
در انگریزی تحریرا و تقریرا دارد و همه از خداوند فادر و افاز نعمت ظاهر آن دارم که روز دو برترقی این
عزیز را ببینم و شکر مفضل منعام بجا آرم ششم محکمه عدالت دیوانی بزرگ است درین ایالت همگی مقدمات
قرضه و رهن و فک رهن و وصول یافتن قیمت اشیاء مبیعه و مقدمات دخل یابی بر مبیعه و مماثل
آن که تعداد دعوی یا مقدار قیمت شی مدعی بها زاید بر یکهزار روپیه باشد و مقدمات حقوق که از
باصطلاح این ملک وطنداری نامند متعلقه بلده و اطراف ملحقه بلده و مقدمات منازعت جایداد
غیر منقوله و مرافعه عدالت دیوانی خورد و مقدمات جعل که متعلق بدستاویزات داد و ستد باشند
دایر می شوند ناظم این محکمه علیا مولانا عبدالحلیم صاحب لکهنوی اند حضرت ایشان بسبب آنکه درس کثرت

داده

داده و حواشی بر اکثر کتب درسیه نوشته اند پیش خواص و عوام مشهورتر از آفتاب اند ذکاوت
و فطانت و حذاقت و وقادت طبع حضرت ایشان بر جمیع اهل هنر و علم واضح و لائح اگرچه در علم
دهر جوان اند اما در رای و مشاورت پیر فی الواقع طالع این عدالت علیا بکمال ترقی بوده است که
اینچنین حاکم حق جو و حق پسند معامله فهم درین عدالت قیام نموده است حضرت ناظم صاحب
جمیع اهالیان عدالت دیوانی حسب هدایت صدر باستماع دعاوی و انفصال آن می پردازند
و خواهند پرداخت دفتر این عدالت از قدیم خراب است اگر برای چندی محرران مقرر کرده
ترتیب و تهذیب دفتر کنانیده شود و دسته بترتیب نام مدعی و مدعی علیه بترتیب ماه و سن مرتب
کرده شود برای تعجیل مقدمات و تحریر کیفیات بسیار آسایش باشد نائب ایشان دو بزرگ اند
یکی مولوی حمید الدین سیدکی از مریدان مولوی فضل رسول صاحب بدایونی اند نهایت مرد بزرگ
خوش اوقات متدین خداترس دوم مولوی احمد علی شکر گنجی مردم ایشان را نیز خوش
وضع خوانند اما فقیر از کیفیت ایشان آگاه نیستم برهمین ختم کردم که چون منیب نیک باشد امید که
نائب جلیس او هم نیک باشد مهتمم اجراء احکام و اعمال مولوی مسیح الزمان لکهنوی صاحب طبع کا بود
که نام نامی ایشان در تمام هندوستان مشهور است نهایت هوشیار آزموده کار صاحب علم و
فراست و فهم و کیاست مگر البته صیغه حال لعبد چندی در استقبال چنان الحاکم که باید و شاید هفتم
عدالت دیوانی خورد است که سابق ازین موسوم بعدالت دیوانی خانه بود و بعضی عوام عدالت
حسینی خانه اش می کردند و تمامی مقدمات متعلقه دیوانی از قسم قرضه رهن و فک الرهن و وصول
یافتن قیمت اشیای مبیعه و مقدمات دخلیابی و مماثل آن که تعداد دعوی یا قیمت شی مدعی

بها زاید بر یکهزار روپیه نباشد درین عدالت رجوع می شوند و حسب هدایت صدر فیصل می یابند و
خواهند یافت و اگر قیمت شی مدعی بها زاید بر یکهزار روپیه باشد بعدالت دیوانی بزرگ رجوع
می نماید و فیصله در آنجا می یابد نام نامی ناظم این محکمه گرامی مولوی مفضل علی صاحب است که
برادر مولوی فضل الله صاحب میر مجلس صدر مرافعه اند حضرت ایشان را دو نائب اند یکی مولوی
شمس الدین دکهنی که هندوستان را نیز سیر کرده اند دوم مولوی صبغة الله اند هر دو بزرگ کار
محکمه را بر دستور معمولیه انجام میدهند فلنبه اجراء کار بدیر می شود و اکثر عرایض در عدالت خاص
میگذرند اگر ترتیب دفتر برسم حال کرده شود و ترتیب امثله بدستور مجوزه حال نموده آید و هر روز
ساعت عرایض کرده اید و کتابهای مقدمات درست کرده روزانه ماهانه و دو ماهه یکبار ناظم
ملاحظه فرموده بسبب التوار در یافته در اجراء کار احکام نافذ نموده باشند اجراء کار اهل معامله
خوب شده باشد و باب شکایت بسته شود و کرده درین محکمه مهتمم اجراء احکام و اعمال مولوی
ابوالقاسم صاحب اند ایشان هم اگر چنین کتاب مقدمات که مذکور شد ملاحظه فرموده سبب توقف
را که یا وجه باشد بر داشته باشند همه اصحاب معامله مداح و شکر گذار باشند هشتم محکمه
صدارت و احتساب ناظم آن درین بلده بنام نرخی مشهور است که بیشتر امتحان کز و آلات
اوزان متعلق بایشان بوده است و مردمان بد وضع تارک الصوم و صلوة را ازهمین محکمه سزا و تعزیر
می شد و حالا هم برسم قدیم نرخی بماه رمضان یکمید دو بار سوار میشود و در شهر میگردد اگر ببیند از روز
دوکان کسی از حلوائیان وا می بیند فورا حکم تاراج میفرماید و لوندان شهر که همراه او در سواری بعلت
غرض می باشند همه رخت دوکان را بیک چشم زدن بتاراج می برند و غنیمت می شمارند این طور بخصب

در تمام رمضان المبارک باطراف مختلف میگردد که بر همه رعب آن مستولی می شود محتسب حال کریم رسول
یار خان نام دارد و منشی نواب محی الدوله مرحوم است اگرچه صغیر السن است شاید که چهار ده ساله باشد
مگر بحکم حضور درین رمضان بشهر بر آمده بود و غلغله انداخته اگرچه طفل است مگر طالع خوب دارد دستگیری
معلوم میشود زیرا که نائب یافته صاحب علم اول جناب مولوی آل حسن صاحب جامع علم معقول
و منقول حاوی شرح و اصول آزموده کار و قانون دانی بیمثال لطیف و ظریف و یکتای روزگار
غلغله معامله فهمی ایشان در چار دانگ هندوستان است کتاب استفسار از حضرت ایشان
است اگرچه از چندی سماعت مفقود است مگر حافظه در افزوده است فیصله ارباب مجلس مرافعه را کمال
محنت می شود و قلم حضرت ایشان نهایت مشقت در برداشتن براهین می برد دوم مولوی فضل
حق صاحب که سرمایه علمی چنانکه دارند مقدمه را هم در تحریر و هم در تقریر خوب می آرند منشی بی نظیر
و مقرر دلپذیر سوای نائب دوم بودن اجرا اعمال را هم مهتمم اند محتسب حال را که ناظم محکمه صدارت
است هنوز از حضور نظام خطاب عنایت نشده است درین محکمه تمامی استغاثه منازعات یومیه و
سالانه و انعام و جاگیرات وغیره و لطور خیرات یا خود وکیل درگاهها و تکیه ها و خدمات مجاوری و دیوستان
و یومیه گیری وغیره متعلقه بلده یا اطراف بلده که در آن تعلق عدالت ضلع نباشد و یا متعلق باضلاع و پرگنات
و مدعیان و مدعی علیهم هر دو در بلده موجود باشند دایر می شود و اهل صدارت بموجب هدایت صدر
بداد مستغیثان خواهند رسید و هم دار القضا است اینجا دعاوی نکاح و طلاق و حضانت
و تقسیم ترکه و دعاوی شفعه و تمامی مقدمات واقعه بلده رجوع می شوند هر مقدمات منود با بتیه ترکه وغیره بموجب
و هر مرشاسته فیصله میشود و مگر مقدمات قصاص و تعزیر که شعبه اکثر بر شرع شریف می شود و کسی

از ایشان انکاری نیست بلکه در دعوی شفوه شنید و بموجب قواعد شرعیت فیصله میخواهند اگر کسی اطلاع
بر دعاوی زنان مجوز که منظور بود بدار القضا رابده آید و ملاحظه کند تا بالیقین داند که بیشتر مردان
را زنان انجا بانواع کید و مکر و سحر و زهر و اسراف بیجا در هلاکت انداخته اند و مردان را
در اضطراب و افتقار و بی آبروئی ناچار ساخته هر که برآرزوهای این ها مانع نباید و مطلقة العنان
ایشان را سازد و سیاهی روی خود در هر دو جهان اختیار نماید در ینجا فارغ البال و خوش و خوشحال
باشد بلکه صدها کسان را زن انجا باعث ترقی و فلاح شده است الحاصل در ملک دکن
کسیکه کرد هست و ملی مانند غلیواج نمرده است و زن این رسم عجب نگر که در ملک دکن
زن شوهر شوهر است و شوهر زن زن در ینجا مر اعتبارات لطیف شیخ ابو علی سینا رحمة الله
علیه تعالی یادم آید که نقل میکنم و ترجمه آن در فارسی می نویسم النساء اذا بلغن
الی عشرة فهن لعبة اللاعبین واذا بلغن الی خمسة عشر فهن حور عین
واذا بلغن الی عشرین فهن فی اعلی علیین واذا بلغن الی ثلثین فهن
امهات النساء والبنین واذا بلغن الی اربعین فهن لحم وشحم وسمین
واذا بلغن الی خمسین فاقتلن بالسکین واذا بلغن الی ستین فلعنة
الله والملائکة والناس اجمعین ای زنان چون بعمر ده ساله برسند پس میباشند
بازیچه بازندگان و هرگاه بپانزده سالگی رسند پس شوند زنان سفید و سیاه چشم بهشت
و چون به بیست سالگی رسند پس آنها می باشند بر آسمان هشتم یا در برتر غرفات بهشت
و چون به سی سالگی رسند پس آنها مادران دختران و پسران باشند و چون بچهل سالگی رسند پس می

باشند

باشند اینها گوشت و پیه و چرب و فربه و هرگاه که به پنجاه سالگی رسند پس مر استحق که بکشش اینها را
بکارد و هرگاه بشصت سالگی رسند پس باشند آنها لعنت خدا و فرشتگان و مردمان همه و زنان
و دختران انجا کمال فهم و فراست و دانش و کیاست دارند تمام ذهین اند اگر برای ایشان
مدرسه مقرر کرده تعلیم علوم و فنون و حرف ایشان را آموزانیده شود یکتای روزگار باشند مگر
افسوس که بسبب بی علمی بمرتبه لغة اللهی میرسند اگر درین ملک مردم شماری کرده شود سه حصه زنان
باشند و یک حصه مردان و وجه کثرت ایشان آنکه زنان اینجا بجای خود خواهش نفس مشت و مرد ساحره
می باشند و سحر شان گویا مار سیاه اند که آدم کمتر از گزیده ایشان سلامت میماند از
عوام در موسم گرما پنج پنج ده ده پانزده پانزده زن برهنه موی سر بر قفا بسته برای شکار مردان
مسافر ایستاده دل ایشان بیک سخن می ربایند و هر چند صاحب دانش باشد الله میکنند آن
سیه چرده که شیرینی عالم با اوست چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست و درینجا کمتر
کسی باشد که فارغ بر جا زن نباشد بلکه زیاده از جهل خواص اکثر امرا هم مرتکب اند و تعجب که مولودان انجا
ایشان را منع نمی کنند و ازین فعل حرام باز نمیدارند که صریح ممنوع است رهنمای دیده این نابینایان
را خداوند علیم و هادی و بر خیز اند پیر و جهل را از نظر این علماء دین فروشان و دنیا خریدان که
چون گوش مشغول دارند که بر منبر نشسته قصه های واهی تباهی جاهلان می کنند و حلال و حرام و صوم و صلوة
و حج و زکوة و اخلاق محمدیه و تفصیل احمدیه صاف صاف بیان نمی کنند خصوصا قاضی و محتسب
کتاب زیر سر نهاده و وعظ در روحانیان بیان میکنند و از جهد را با دیدن خبری ندارند نام نامی حضرت
قاضی صاحب میر دلاور علی صاحب است نهایت مرد بزرگ صاحب اولاد کثیر اند مگر ایشان

ملا نو ستان ناجیک اند نهایت ذهین و فطین و کارگذار و محنت شعار که منصب خود را آسان میدارند
اما در دار القضا کار بسیار از یکپاس روز کچهری میروند و هنگام شام بر خاست میکنند باز کار بسیار
افتاده می ماند اگر دو نایب می شدند و حصه بلده شرقی و غربی تقسیم کرده کار بر ایشان تقسیم میکردند
و تصحیح مسایل متعلق بقاضی صاحب می شد خوب انجام کام میشد انجاهمان مثل است که یک سر و
هزار سودا ۵ یکدل و خیل آرزو دل یک مدعا و هیم تن هر واغ دار شد پنبه کجا کجا نهم و اهالیان
دار القضا بموجب هدایت صدر بتحقیق و دریافت و تجویز و انفصال مقدمات می پردازند و حوالات
بر داخت یازدهم کوتوالی بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد است و دران جمله مقدمات زد و کوب و
مجروحی خفیف و دوم حقیقی که دران مقدار مال مسروق زاید بر سه صد روپیه نباشد مع دیگر مقدمات جرایم
خفیفه که فهرست آن مفصل ذیل است دایر میشوند و بیشتر آسامیان جو الاتی و قیدی فوجداری
و عدالت خاص و دار القضا و صدر تعلقات در محابس کوتوالی قید می باشند متعلق کوتوالی سه قید
خانه است یکی مشهور بقید خانه چارمینار و دوم حویلی خان طالب الدوله سوم حبلخانه زرکار است
بیشتر درینخانه ها قیدی بسیار بوده اند بوجوه بعضی بسبب انکه مدعی او پیدا نبود و بعضی بسبب انکه
لایق اخراج بود و خارج نشده بود و بعضی بسبب عدم روبکار قید بوده است و بعضی را مقدمه رو بکار
شده بود اما به سبب نرسیدن شهود مدعی یا شواهد تبریه مدعی علیه التوا مقدمه بود و بعضی را
میعاد فتوی گذشته بود اما بسبب عدم رسیدن حالش هنوز قید بود و بعضی بسبب انکه قید او را
کمتر می بایست او را بقید لا انتها حکام سابق یا بسبب جهل خود یا به سبب قساوه قلب قید کرده
بودند فقیر همه قیدیان را نسخه مرتب کرده و نقشه آن درست ساخته و مبلغ داران مقرر نموده بعد سعی

دو

و کوشش و تحقیق تمام از انجمله چار صد محبوسان رها کردم و آزاد نمودم اگر سرکار غور فرمایند تخفیف
صرف بیست و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج روپیه سالانه کردم چه اگر روزی چار صد قیدی را
در سه آنه روز خوراک یومیه ضرب کنند یکهزار و دو صد آنه روز میشود و چون آنرا در ایام سال که سه
صد و شصت و پنج یوم است ضرب کنند چار لکه و سی و هشت هزار آنه میگردد و چون آنرا بر شانزده آنه
تقسیم نمایند بیست و هفت هزار و سه صد و هفتاد و پنج روپیه حاصل میگردد و همین تخمینا سالیانه خرج خوراک
و مدد خرج ملازمان فوجداری است یعنی بیست و شش هزار و یکصد و هفتاد و دو روپیه الحاصل نام نامی
کوتوال صاحب سید جعفر علیخان صاحب روز افزون جنگ بهادر است ایشان از خاندان نواب رفعة
الملک اند نهایت مرد حلیم و کریم ذو مروت قدر دان علماء و فقرا و خوش عقیدت نه مرنج
و نه مرنجان حق پسند پابند صوم و صلوة ارادتمند مقیم الجمعه و الجماعه امام دم میگویند که خدمت ایشان
سفارشی بسیار موثر است گویم خصوصیت این اعتراض بر ذات گرامی ایشان محض تهمت است
بلکه این در همه محکمات است از کوتوالی تا فوجداری و دیوانی خورد و بزرگ و مرافعه و عدالت خاص و دار الانشا
و خود تا بجناب فیض انتساب نواب مختار الملک بهادر بلکه خود تا بحضور فیض معمور وزیر پناه نواب
والاجناب حضرت افضل الدوله بهادر دام اقباله سفارش اثر تمام است لهذا این عمل
درینجا مقبول هر خاص و عام بلکه باب سفارش در حضرت رسول مقبول صلی الله علیه وسلم و
بجناب رب العلمین مفتوح است و در کوتوالی بلده دو نایب اند یکی چاند خان دوم سید احمد هر دو
کهنه و هوشیار و دو منصف یکی مولوی بدر الدین و دوم مولوی محمد حسین اول عامل برسم قدیم دوم
کارگذار بر دستور جدید و یک سر رشته دار که گویند او را نام و شش محرر زیر ان از ان یک مولوی نور محمد

مصحح که در جمله اهالی کوتوالی بچه بصارت است دیده کاردانی را عنقریب منود این سررشته خواهد
بودان شاء الله القدیر و منشی اول منصف اول میرزا امداد علی بیگ است و میر جعفر علی میر منشی
و سید عبدالله محافظ دفتر اما دفتر اینجا بسیار ابتر و خراب اکثر بسبب آن بر وضع دفتر
فوجداری بلده کرده شود بسیار خوب گردد و مهتمم بر سر مجالس منشی سید عبدالرحمن حیدرآبادی
است بنهایت طباع کار صنعه خود حسب هدایت ناظم فوجداری و رضای افسر خود انجام میدهد
یقین که در خیر خود اگر دیانت اختیار خواهد کرد زود بترقی خواهد رسید و در آن مجلس سه داروغه
اند و محرر چار کس اند و انسار شش کس اند و جمعدار پیادگان شش کس و دفعدار دوازده نفر
و وغیره نود و شش کس و مراد از وغیره شترگرد و دست و برق انداز یکهزار و صد کس سوای طوجان
کوتبات و پنج کس و کابلی سی و نه و سند بیان است و پنج نفر سکهان نوزده کس و
اعراب سی و نه نفر و کوندیگان است و پنج کس و تقین خان سرگروه و افسر جمله جمعیت
دهورنک که اخبار تنک و بدنما شیده میرسانند بجو جبر اسیان کوت کشتی ده نفر و سرکاره
هشتاد نفر و جلاد یک کس و کوزه بردار یک نفر کالی هشت کس اند که وقت برآمدن سواری حضور
راه میکنند و دف نواز ده کس که وقت گشت شب دف میزنند و نرسنگی نواز ده کس که وقت شب
هنگام ضرورت انرا میدمند و هوشیاری کنند و از واقعه خبر حامیان میرسانند و خاکروب شش
نفر اند و منادی نواز یک کس و طبیب یعنی ڈاکٹر یک و پندت او یک و جراحی یک و طباقی
یک و بهوی شش کس و اصیل دو تا و دربانان در دروازه های و کهرکی های آن سی هشت کس و
نشان بردار یک نفر و تاشه و مرفه نواز سه کس و مهالدار دو نفر نقیب که حلیه نویس سپاه و
غیره

وقیدیان است یکصد و یک کس سقاه هشت کس و مشعلچی هشت نفر و مقصود ازین تفصیل نوشتن آنکه تا معلوم
شود که ضروری کیست و عدم ضروری چیست فهرست جرایم خفیفه که انفصال آن در
ملک آیینی بتحصیلداران میرسد اینجا متعلق بکوتوالان است لیس التکحل فی العین کالکحل
شاید در بیرون بلده هم چنین باشد الله از آیین بیرونی آگهی ندارم که نوشته اوردم ❁ ❁

نمبر یعنی نشان شمار	تفصیل جرم متعلق بکوتوالی اینجا
۱	دزدی مال قیمتی صد روپیه کم در ملک آیینی بتجاوز پنجاه روپیه است اما اینجا اختیار کوتوال بلده (تا دزدی سه صد روپیه است)
۲	داشتن مال سرقه تا مقدار مذکور
۳	نقب با دزدی و دیگر واردات از مضروبی یا مجروحی صاحب خانه یا مالک
۴	مجروحی و مضروبی خفیف
۵	دشنام دهی
۶	مضاربت خفیفه
۷	هنگامه آرائی با وقوع شدائد
۸	بیدخلی با مجروحی و مضروبی شدید
۹	جبر و تعدی بیجا بدون صدمه شدیده و ضرر جسمانی
۱۰	غفلت بتعمیل حکم سرکار
۱۱	روپوشی از حکم سرکار
۱۲	دهرنان دادن

۱۳	اخفای واردات مقدمات خفیفه
۱۴	پناه دهی مجرم مقدمات خفیفه
۱۵	اخبار دروغ بعلم و دانستگی پیش داروغه پولیس یا دیگر عهده دار
	یا زمیندار رسانیدن
۱۶	تحقیر حکم سرکار
۱۷	تحقیر حکم عدالت
۱۸	تخویف ملازم سرکار بغرض عدم عمل آوری
۱۹	بجبر باز داشتن دادخواه را از دادخواهی
۲۰	اخفای مال غیر یا مال لاوارث
۲۱	اخفای اشیای محصولی بغرض اتلاف محصول سرکار
۲۲	فروختن یا داشتن اشیای ممنوعه بعلم این معنی که از سرکار برای فروختن یا داشتن این اشیا ممانعت است
۲۳	داشتن و ساختن و رواج دادن پیمانه دروغ
۲۴	داشتن شی مضرت رسان خلایق است همراه عمداً
۲۵	عمداً گذاشتن مویشی مضرت رسان خلایق
۲۶	جراحت رسانی مویشی اشخاص غیر یا اد نقصان
۲۷	هلاکت مویشی تا قیمت پنجاه روپیه
۲۸	با زن غیر مذاق یا کلام ناملایم کردن

۲۹	براه تلبیس جامه و لباس مشابه نوکران سرکار پوشیدن
۳۰	شکستن بند یا مجری آب براه شرارت تا زراعت دیگران خراب شود
۳۱	آب ریختن براه برای اذیت رسانی
۳۲	نقصان رسانی بچراگاه یا زراعت
۳۳	واکردن لفافه موسومه غیر صرف براه شرارت
۳۴	فریب خفیف
۳۵	مفروری قیدی زیر دریافت از حراست

دوازدهم کوتوالی بیرون بلده است کوتوال اینجا در بنولا میرزا حیدر بیگ اورنگ آبادی است
کمال مستعد و سپاهی بانکپ و چابک و مهتمم اینجا حافظ هدایت احمد صاحب خیرآبادی و
منصف اینجاکه رای نگار مقدمات سنگین اند مولوی محمد مراد صاحب بهتی اند و پنج
کس آمین دیگر هستند یکی بدرجه اولی و دو بدرجه چهارم و دو بدرجه پنجم و شتی سوار و یک
جمعدار و یک دفعدار که علاقه باین کوتوالی دارند و پنجاه سوار از فوج درینجا معین اند و
از پیادگان هنوز لست و چار جوق از سرکار عطا شده اند و در هر جوق سی نفر و جوان و
یک جمعدار و یک دفعدار است و چون علاقه این کوتوالی بس طویل و عریض است و باین
جمعیت قلیل انجام معلوم فلهذا درخواست دیگر جمعیت هم کرده شده است و غرض از ماموری
این محکمه گرفتاری مجرمان واردات شوارع عامه و مواضع حوالی بلده و مامونی ره روان و سالکان است
دکار کوتوالی اینجا سوای حفاظت و گرفتاری مجرمان و فیصله کردن مقدمات خفیفه و چالان کردن

مجریان مقدمات سنگین و حفاظت و نگهبانی تپه و بنگلی مسافرین شرک مدراس و کرنول و نالبور
و ممبئی و بمبون گیرو شوارع کوچک ست که درمیان سرک ممبئی و کرنول واقع است با دیگر شوارع
که میان دو سرک واقع باشند هم متعلق صیانت این محکمه است علاقه این کوتوالی طرف کرنول تا
جرچیلا که از بلده سی کروه ست و جانب مدراس تا کاپرتی که لب دو چار کروه ست و طرف بمون گیر
تا نارده کروه و جانب ناکپور تا پانزده کروه اما کوتنه علاقه سمت بندر تا چهل و پنج کروه ست تا
ایلچ پور و لیهاپیته و جانب سرک بمبئی که پتنجره باشد دوازده کروه و هم کار این محکمه تعمیل احکام
جمیع دواوین واقع بلده از دیوانی و فوجداری وغیره ست و تعمیل بعض احکام حکام حماونی و خفاظت
چوکیات واقعه جا در کهات هم **سیزدهم محکمه حساب ست** که آن را دفتر محاسب نامند بجای کچهری
که نام افسر آن محکمه بهمنت راو ست مشهور بهمنت راو و هم از قوم برهمن و لیشنو کهنی مدیو آچار
گویند که بغایت مرد خلیق و در فن حساب اقلیس و دیانت و امانت موصوف و کل امور حسابیه
صدر و مفصل مشغوف تعلق این دیوان کاغذات مفصل از وصول باقی و گوشواره و ماهوار تنخواهی
و نشهی و نه ماهی و سالیانه محاصل ممالک محروسه سرکار عالی ست و هم اوارجه و جملی و داز
خام و کاغذات تنخواه ماهوار و تصفیه حساب تعلقه داران هرچه باشد
[illegible] و کاغذات تدارک
وصول باقی و جمع خرج و کاغذ تنخواه اول در محکمه تنقیح سپرده و بعد تنقیح از انجا بات ملازمان بلده
بمحکمه محاسب می آید و از انجا بعد تصحیح حبی بنام خزانه می شود و تنخواه از انجا حاصل میکند و بابته
بیرونجات از تنقیح به بیرونجات فرستاده میشود مددکار اول ایشان رام کشن راو برهمن

سمارته ست و اجرا امورات ملکی این محکمه بر عهده داران منقسم است و گوشواره و جمع خرج وغیره
کاغذات بلاحظه نواب عالیجاه در آمده بدفتر راجه رای رایان امانت ونت بهادر و راجه اندرجیت
بهادر هرجا که لایق میشود فرستاده میشود و نام مهتمم خزانه شاهی راجا راو ست برادرزاده
راو و مرد جوان خوش تمکین ست فارسی و تلنگی و فی الجمله انگریزی میداند و یک نایب مهتمم است
کوپال راو نام فارسی و تلنگی میداند و چند صرافان اند صدر ایشان را نام نارایان جی است
چهاردهم محکمه تشخیص سرکار عالی است که مهتمم این دفتر نام نامی میر قادر علیخان صاحب
بهادر است و پیشدست و مددکار اول ایشان را نام رام نرسنگ راو ست تصحیح جمله مخارج مرطوبه
ایشان ست بحسب تطابق احکام سرکار عالی و درینولا اهتمام تقسیم تنخواه محلات حضور پرنور نیز
برات ایشان تعلق دارد و ایشان از نبایر نواب عظیم الملک مغفور اند **پانزدهم** محکمه
تقسیم تنخواه منصبداران ست نام مهتمم این سررشته که الحال کار فرما اند شهسوار جنگ بهادر
ست زیرا که ایشان سررشته دار اند شیوراج فرزند راجه اندرجیت بهادر مشهور بقصد عمل خود در
بهادر کالیت و راجه شنکر راو رای رایان امانت ونت بهادر بهمن سمارته که یک شیده
میکند بعمر هفده ساله و راجه تیجرای بهادر کالیت و راجه دلسکه رام کهتری و راجه رگهوبر رای
کالیت و لال پرشاد و سورج پرشاد و شنکر پرشاد و ماهبو راو سر دفتر اند و کشن راو مددکار اول و راجه رام
مددکار دوم جمله سررشته داران گوشواره هر ماه درست کرده بملاحظه نواب مختار الملک بهادر می
در آرند بنابران شرح حکم جاری می شود که برآورد ماه درست نمایند بعده ایشان برآورد ماه درست
کرده به توسط مهتمم بملاحظه سرکار در آورده بعد داشتن نقل اصل بدفتر خزانه میرسانند و از انجا حبی

تقسیم تنخواه در ین سررشته میرسد و حبی هر یک سررشته دار جداگانه میرسد سررشته داران
رسانید بمنصبداران میدهند و منصبداران حسب ضابطه دستخط و مهر خود بران ثبت کرده میدهند
و تنخواه میگیرند و سررشته داران کاغذ تقسیم درست کرده بدفتر خود میدارند گویند کهماه در سنه
که در یکسال وضع کرده می شود و پنج ماه در موجودات گرفته می شود یعنی در بخشیگری مگر از بعضی
منصبداران فقط بیمانه موجودات در بخشی گری میگیرند و یک ماه نمیگیرند و از بعضی منصبداران موجودات
و وضعات هر دو میگیرند و تحریر دفتر و سررشته دیوانی فی صدی سه روپیه میگیرند و از بعضی منصبداران
فی صدی دو روپیه ده آنه و تحریر صرف خزانه فی صدی چهار روپیه و از بعضی دو روپیه و تحریر بنام بخشی خاص بابت
مرتب کنانیدن احکام و سند اگر بر تعلقه جاگیر جاری شده باشد فی صدی روپیه پنج آنه حسب دستور
سابق میگیرند و در حساب سرکار رجوع میکنند و دو روپیه چهار آنه و عدم تنخواه فی شهر یک آنه
یا نیم آنه ست **دیگر** اگر کسی مثلاً صد روپیه را منصبدار از تاریخ غره رجب مقرر شد از تنخواه آن
بعد وضع یکماه داخل چوکی و هیجده روزه نوملازمی وغیره تقرر از تاریخ ۱۸ شوال می شود و فرد باین
طریق نوشته می شود و در صورت رعایت یکماه از سرکار معاف میشود **نمونه برآورد تنخواه منصبدار**
و موجودات برادر فلان تنخواه بنام فلان منصبدار نوملازم سرکار سررشته دیوانی علاقه راجه رای رایان بهادر وغیره
مهر ماه الهی موافق ۱۸ شوال سنه ۱۲۶۲ هجری لغایت آخر شهر مهر ماه الهی ۲۲ شوال سنه ۱۲۶۲ هجری سال تمام فصلی
شهر
بابته در ماه و وصول
یافت

ماه
صد روپیه
الیاماه
عشره ۱۲ هزار نه عدم تبدیل
الیاماه
صد نیم ماه موجودات
الیاماه
یکماه وضعات یکماه
الیاماه
۱۰ ار
۲ ار عدم تحویل
الیاماه

شانزدهم محکمه فوجداری ست درین شهر چنانکه محکمه فوجداری را رونق حاصل ست
دیگر محکمات را نیست زیرا که انتظام بلده خاص متعلق بصیغه فوجداری ست پس ازین
این کار منقسم بر چند محکمه بوده ست نواب مختار الملک بهادر دیگر محکمه ها را به تخفیف در آورده کار
یکجائی فرموده ناظم این محکمه فقیر مصنف این رساله ست درین محکمه دو نایب اند یکی مولوی حسن رضا علی
صاحب لکهنوی که نایب اول اند استعداد علم عربی خصوصاً در حدیث خوبی دارند از شاگردان
مولوی نور علی صاحب مرحوم لکهنوی محدث اند ایشان از شاگردان مولانا مخدوم مغفور لکهنوی
اند و ایشان از تلامذه شاه فاخر اله آبادی محدث مغفور اند ایشان از شاگردان مولانا محمد حیات

سندهی ملکی اند جهم الله و نائب دوم مولوی حافظ نصر الله فاروقی ولایتی اند نهایت مرد مقدس
صاحب استعداد اند باین هر دو بزرگ کمال علم و درطی مقدمات بانتظام سررشته دار این محکمه شید
اعظم صاحب کارگذار قدیم اند نهایت محنت کش کم و بکسی انچنین نباشند بشند و ناظر این سررشته
سید نظر علی نهایت هوشیار و مستعد و شریف اند که صیغه اجرا اعمال هم متعلق ایشان است
و محافظ دفتر این سررشته مولوی حبیب حسن دهلوی نهایت فطن و محنت کش اند و نائب این
میر غلام علی از ملازم قدیم اند نهایت در کار خود هوشیار با محنت هر دو امیدوار ترقی و دفتر هم تا
اختیار خود دریغ نخواهم داشت و سید عبد الله منشی اسی روزنامچه نویس آدم لایق مرحبا بالعزیز
سپرده شود امید که جمله کار سرکار سرانجام رساند لایق ترقی تنخواه باقی در حال محکمه خود داماتی آن
انشاء الله تعالی کتابی جداگانه خواهم نوشت تا این کتاب دراز نگردد **هفدهم محکمه کرورگیری است**
که متعلق براجه نانک بخش بهادر است که پسر خوردار راجه چندو لعل اند ناظم و کار برداران ایشان
بابوجی این و بکاجی پارسی اند برادرزاده دستگیر نخت الشان داراب جی و نوشیروان جی هستند
داراب جی کار کرورگیری میفرمایند یعنی محصل محصول پارچه و کرانه و چوب و پنبه و فیل و اسپ و فروخت
املاک اند و نوشیروان جی محصول نمک را حاصل میفرمایند و زر حاکم نوشیروانجی محمد احمد خلف قاسم
الدوله مرحوم مهتمم محصولخانه کوداره دوازده پی اند و بابت لنگر و خانجی با و هو و بابت ملک راجه
و امانت جی و بابت جاله دین ساجی مهرباجی و بابت راجو رامنک کده نار این راو مهتمم آنکاین
همه محصولخانه شش است و در چهاونی ها شش محصولخانه است اول چهاونی سکندر آباد و عینی حسین ساگر
و دوم الوال که مهتمم آن هر دو جا بشکر فرزند کنداسامی مدلیار است سوم چهاونی چادر گهات

مهتمم آن دین ساه فرزند داراب جی چهارم چهاونی هنکولی مهتمم آن غلام دستگیر پنجم مومن آباد عرف
انباجوگائی مهتمم آن سید غلام حسین ششم اورنگ آباد مهتمم آن ناراین راو ثانی است گویند راجه
نانک بخش بهادر نهایت وسیع الاشفاق و کریم الاخلاق و غریب پرور و رحم گستر کشاده ابرو
خندرو منصف حق پژوه عنبر یابم و رافع اندوه یادگار مهاراجه چندو لعل فیاض بخشایده جهان
و ریاض الحق **الولد سر لابیه** معروف الصفات حمیده پدر بزرگ خود موصوف همین اوصاف
پاینده منصب اوست که از ابتدا الی هذا الیوم هر یک عهده موجود است دستور العمل گرفتن محصول
سایر در علاقجات سرکار عالی مورخه غره رمضان المبارک سنه ۱۲۷۰ هجری مشتمل بر چند دفعات است **دفعه اول**
در تقرر محصولخانجات **دفعه دوم** در بیان مالیکه از علاقجات سرکار عظمت مدار سوای بلده و چهاونیات
به یکی علاقجات سرکار عالی در آمد خواهد شد **دفعه سوم** رسم محصول اشیاء و اموال خواهد گرفت
دفعه چهارم محصول شراب و غیره مسکرات **دفعه پنجم** در شش جا محصول خانه بر سرحدات علاقه
سرکار عالی مقرر و مهتممان مفوض **دفعه ششم** در تفصیل محصولخانجات چهاونیها **دفعه هفتم** در تفصیل معافی
محصول در تعلقات صرف خاص غیره **دفعه هشتم** در بیان آنکه بکدام راسته یک محصولخانه
گذر خواهد نمود محصول آن طلب کرده خواهد شد **دفعه نهم** در بیان آنکه مال پیدائشی و مصنوعی
ممالک محروسه سرکار عالی روانه خواهد شد محصول آن بموجب فهرست بکدام یک محصول خانجات
سرحد گرفته رسید آن داده خواهد شد **دفعه دهم** اگر کدامی بیوپاری چیتی داخل گرفته و مال محصول خانه
سپرده و انتظار راه بدون ادائی محصول خواهد فروخت سزا خواهد رسید **دفعه یازدهم** در باب
معاینه مهتمم بیجک را پالسته اسباب اکشاده دیدن **دفعه دوازدهم** اگر بیوپاریان وغیره

براه تغلب چیزی کمی در قیمت اصلی آن با در بیجکهای گذرانیده خود ظاهر خواهند کرد علاقه داران
محصولخانجات همچو مال را ضبط نموده کیفیت آن بواسطه علاقه دار کرورگیری بسرکار عرض خواهند نمود
واز سرکار حکم اخذ جرمانه از متغلب خواهد شد **دفعه سیزدهم** در گرفتن محصول سکه حالی مقرر است
بر فیصدی روپیه رسم شد بیجک **دفعه چهاردهم** محصول غله بکلی اقسام معاف اما اگر
از ملک سرکار عالی بیرون خواهد رفت محصول گرفته خواهد شد **دفعه پانزدهم** اگر کدامی بیوپاری
راسته مانی محصول که مقرر سرکار اند ترک نموده بارادهٔ تغلب محصول مال خود مخفی براه دیگر خواهد
برد سزا الیش داده خواهد شد **دفعه شانزدهم** در ضوابط چیتی های داخله **دفعه هفدهم** اگر
کسی بر راس زیاده از فی راس سند محصول زیاده راس گرفته خواهد شد و محصول هر یک
اشیاء و اموال بموجب فهرست مورخه غره رمضان المبارک سنه ۱۲۷۰ هجری که از علاقه سرکار
عظمت مدار بعلاقه سرکار عالی بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد و چهاونیات سکندر آباد و الوال
و بازارات چادر گهات می آید یا از علاقجات سرکار عالی بعلاقجات سرکار عظمت مدار روانه می
شود مقرر سرکار عالی بر قیمت مال مشتمل بر چهار صنف است **صنف اول** در اشیاء اصلی
و مصنوعی از پیدائش زراعات و باغات و صحرا مشتمل بر هفت قسم **قسم اول** غله **قسم**
دوم میوجات مانند خرما و بیجهای زیرین مثل آلو و مغزیات چون بادام **قسم سوم** تخم روغن
مانند کتان و روغن **قسم چهارم** رشتجات اصلی چون پنبه و مصنوعی مانند رسته و بادوجه
نسی و سوتی و ابریشم **قسم پنجم** مصالحجات چون قرنفل و الاچی و ادویات مانند بیدانه و طباشیر
و رنگ چون هلدی و کسم و بتنگ و زعفران و خوشبوها مانند عطر و لوبان و غنچه گلاب وغیره **قسم ششم**

چوب پنبه وغیره مانند کرمی و کرم و پشم **قسم هفتم** اجناس متفرقه مانند الکنت و شراب و لاکیتی و شکر
و بوره و قند سیاه و کاغذ و لاکه وغیره **صنف دوم** جانوران و ما حصل آنها چون فیل و اسپ
و گوسفند و چربی و روغن و پشم **صنف سوم** معدنیات چون الماس و فولاد و فلزات پیدائشی
مانند طلا و نقره و مصنوعی مانند زیور طلا و نقره و مرصع جواهر و ظروف مسی و برنجی و آهنی و مقراض
و چاقو و قفل و دلو و اشیائیکه از خاک و گل پیدا می شود مانند نمک و شوره و گیرو یا طیار با آن
می شود مانند خشت و سفال **صنف چهارم** اشیاء متفرقات مانند آتشبازی و شیشه
آلات و صابون و ظروف چینی و کلابتون و خرید و فروخت مکانات پس شرح محصول هر یک
مفصلا درین فهرست درج است گویم که سبب گرانی همین سخت گیری محصول است که تاجران
مال خود را بسبب گرانی محصول ~~مال خود~~ کمتر در بازارها می آرند شبهه نیست که بازارکان را الجست
ذخیره شهر و لشکر برابست و کسیکه این فهرست طیار کرده است کمال خوردبین و اخس ابنای خود
بوده باشد در صنف چهارم هر قابل موقوفی است نه لایق گرفتن محصول همچنین بسیاری از اجناس
است که قابل معافی محصول است مقنن را می باید که نظر بند و لست و نظر بر اصل دارد نه بر فرع کار و
زیرا که چون محصول از گشت گرفت نباید که از غله گیرد که این ظلم است و باید که در باب معدنیات
نظر بر معدن نگمارد نه محصول از معدنیات بازار آرد که اینچنین تشخیص محصول مقلل آمدنی اشیاء است
و آن باعث گرانی و تکلیف خلایق میگردد همچنین اگر محصول مقرر کردن بر مصنوعات است پس محصول
بر دوکان صانع مقرر کنند نه بر مصنوع بار بار ده مقرر کنند چون مشتی بر مجعول مانند ظروف مسی العیاذ
بالله در حکومتی بر خشت و سفال محصول ندیده ام و نه شنیده ام و نه بر موم و نه بر انگشت و نه بر کاسنی و

وخوبکلان وچراینه وزنه برامل ودوست التماس وغیره بند رجه قسم چهارم صنف اول واین رسم
کاشتکاران است نه دستور والیان ملک وسلطنت بنظر محصول همین جزئیات که غربا رسانید
شکم پروری خود میان میکردند ومرجعی وفارغ البال می شدند تباهی پیداست چون از سرکار
محصول مقرر شد هر دو محروم شدند کی انجا دیگر هوشمندان روند چو آوازه رسم بد
شنوند خدا کند که در نظر ثانی این فهرست اجناس والی ملک را توفیق بخشد تا رفاه خلایق حاصل
گردد در قصد شریف آمده است من لا یرحم لا یرحم ع رحم خواهی بر ضعیفان رحم آر

تجدید رسم ته بغلی یعنی ولاک سرکار نظام دام اقباله این ته در عوام این بلده فرخنده بنیاد
بنام ته لاله موهن لعل دهلوی معروف ومشهور است الحال ناظم این محکمه لاله کالکا پرشاد
دهلوی نهایت دانشمند فطین وفهیم وعالم امور سررشته خود مرد خلیق ومتواضع ومنعدار
خوش بیان مردم شناس خوش صحبت راست پسند خیرخواه سرکار خود رحم بر اهلکاران
خویش مقنن محکمه خود اما باختلاف رای ارباب مجلس مال معذور به سفر کرده و زمانه دیده و
ملکها گردیده را با غیر آن ومحکوم را با حکام همان فرق است که میان زمین و آسمان مثل هندی است
حاکم کا تین کاسر بر دگر خوب کی جورو کی تباهی پس چگونه وجه آید قطعه مرد خردمند هنر
پیشه را عمر دو بایست درین روزگار تا بیکی تجربه آموختن با دگری تجربه بردن بکار محصول این
سررشته بر خاصه مقامات است چنانکه سابق دستور ملک انگریزی بوده است اگر درین باب
هم تکت آصفیه طبع شده باشد و لیست محصول مقرر کرده شود البته زیادت حصول محصول القدر
گردد که مصرف ڈاک را کفایت کند زیرا که با اجراء تکت تغلب در محصول کمتر باشد و حاجت حساب

اهل حساب هم کم می شود و هم تشخیص نرم و تحصیل گرم مسئله مشهور است و خوبیها هم تجویز ناظم مقرر
شود و با مداد تحصیلداران و تعلقه داران طیار کرده شود بلکه چوکیها و ناکه های محافظان راه و
بار و کان فوجداری هم بقرب این چوکیهای مامور و معمور گردد تا بحمایت ایشان ڈاک و هر کاره
بسلامت رسیده باشد خصوصاً جاییکه در انجا وقتی قزاقی نشده باشد بالضرور چوکی جوانان
از سرکار با جاگیردار با زمیندار مقرر کنانیده شود تا بار شوخی در انجام نکب غارت ڈاک نگردد اگر بندوبست
خوب قابل اطمینان گردد باز چوکی برخاست کرده شود ورنه مدام بوده باشد و یک بگل هم همراه هر کاره
باشد تا اگر حرامیان را اتفاق افتد بوق زنند تا جوق برسد و علاج آنها کنند تنخواه ناظم که او را میرسد بسیار کم است
شاید که این باعث کم نصیبی او باشد ورنه ذات جناب نواب فلک رکاب قدردان ملازمان خیراندیش
وخیراندیشان بمصلحت کیش حضرت مختار الملک بهادر دام ظله چنان هست که ملازم خیر طلب را بترقی
رسانند و با علی مرتبه فایز گردانند آری شعر تهیدستان قسمت را چه سود از رهبر کامل که خضر از
آب حیوان تشنه می آرد سکندر را چو خبر این سررشته بمنبر موافق با یته خیری باشد که خاصه حکومت
مستند است اما این عرض اکثر بر رفع احتمال آن مسکرات و قطع نظر از واقع و تمسک و غیره میکنند نوزدهم آبکاری
بحث که از اقسام مسکرات نامند این محکمه را ناظم کند آسامی مدلیار اند گویند نسبت سابق
ناظم حال خوب بند و بست مسکرات کرده درین صیغه آمدنی تاری بسیار است زیرا که انسانی نمن
و هم درین بلده نباشد که سیندهی نوشند گویا که همی نوشند و همین سیندهی خانه باعث
دیگر درخت بچه را از وقت تولد بجای ترشه میدهند و این آب درخت خرماست و طریق بر آوردن
آن حکیم رضا علی خان شهید آبادی در کتاب تذکرة الهند که مشهور بیادگار رضائی است چنین نوشته

کوزه بر درخت بصورت مثلث تراشیده نصب نموده کوزه گلی نوبستند پس ازان آب روان می شود
و در کوزه جمع میکردد تا وقتی که جوش نزند و از درد صاف و شیرین باشد آن را نیره بکسر نون
و سکون یا معروف و فتح رای مهمله و وقف هاء هوز و انبها بالضم همزه و فتح تا فوقانی و سکون
میم و فتح با موحده و الف خوانند و چون که درین ظرف درد آن را انداخته بربندند و جوش زند
و مزه تلخ و ترش بهم رساند مسکر درو پیدا میشود سیندهی نامند مزاج نیره که شیرین و رقیق و
خوشبو دار و خالص باشد سرد و تر و مزاج سیندهی سرد و خشک نیره مسکن حرارت و غلیظ بر انداز
و مسکن حدت و گرمی و تشنگی و دافع احراق و مرطب و مسمن بدن و مدر بول و موافق امزجه حار
یابسه و مدقوقین و غذای بدن میشود چون از نه توله شروع کنند و هر روز یک توله افزایند از یک
تا سه رطل میرسد در بعضی امزجه قایم مقام ماء الجبن میشود اما مسقط اشتهاست و سیندهی
زحمت و شیرین و تلخ و ترش دیگران سردی و بادی میکند و کف و صفرا دور کند و فربه
میکند و مسکر میارد اگر تخم تاتوره درو آمیزند باد را دور کند اگر بهمین سبب آمیزند سکر هم
اورام دست و پا و فساد امراض جلدیه و بواسیر و کلانی شکم و خروج مقعد و حکه آن
گرم و باد دور کند و هر جز که دران آمیزند افعال آن پیدا میکند و سیندهی که یکروز بر
گذشته باشد باد و صفرا و کف دفع نماید و فزاینده برص است و سرکه او هاضم و مهر کننده گوشت
و خمر او بعد تعفن تقطیر میکنند بسیار سبک و فواید او مثل فواید خمر است و طریق ساختن خمر که
این است که سیندهی گرفته در سبو کنند توحیکه ثلث سبو خالی باشد پس بر دهن
سبو سفالی گلی نهاده از آرد گندم مهر کرده مدت دو هفته روز در آفتاب و شب زیر آسمان

نهاده از [illegible]
دور کرده و دوست [illegible]
در دیگ بماند سرکه میکردد پس صاف [illegible]
و کثرت برص و ضیق النفس [illegible]
[illegible] از مردم انجا شنیده [illegible]
فلهذا از سرکار ممانعت کلی است که در بلده فرخنده بنیاد و صیغه از وقت نشود باد
و ممانعت بسیاری کسان خفیه می نوشند و اندرون بلده مبارک به انواع حیله
و نمود داویم لازم میکردد اگر محاصل این صیغه بسیار است اما اگر رسم انگریزی جاری شود و محصول
افزوده شود و دران دو فایده باشد یکی آنکه محصول این المضاعف گردد و دیگر آنکه بسبب گرانی قلت
نوشندگان هم شود و خشک مضمحل که بیشتر بسبب خوردن همین آب میکردد هم مرتفع گردد
نرخ فی سبو [illegible] سیندهی [illegible] میرسد و در یک
سبوسی سیر سیندهی و چون برداشته شود آن اکثر بدمست می باشد چون سبو می افتد و شکسته
می گردد و اگر گلوی سبو سلامت باشد و دکاندار مزدور و برنده آن نشان ده نصف
مزدوری می شود و آنچه باشد آنچه با بدو زنجیر و یک لوشی چالانه بمزدور داده می شود که آنرا
سیندگی بکسر با موحده و سکون نون و دال مهمله موقوفه و بکسر کاف فارسی و یا معروفه گویند
پس فواید مزدور آن را نوشید و خواه هشت یا ده آنه بفروشد الحاصل سبوی سیندهی
که تین بیکر و پیه می آید و مزدور جابجا از باشش آنه بلحاظ قرب و بعد دوکان بیرون بلده و

...ی می باید بود دوکاندار از
...جا ...ی با کسی خود را که بانشان دوکانم
...ت ...شتری می آید که آنرا باصطلاح خود
...ح رای ...یکون ماز فارسی یعنی آنانست و ضمانت
...در رسانیدن ... از دوکان ... می‌کروند ...خانه ... بول
...حصول ... مالک ... و ... گرفته مکان خود می‌بردند

فصل در بیان کهری ...ارباب نشاط که باصطلاح مردم اینجا از آنکه این کهری نامند مقرر آن
محکمه نا آخر رفته است که یکی از معتمات حضور بود است عمرش قریب شصت سال باشد
فقیر هم دو ...کسی را می ...حضور پرنور رفته بودم دیده بودم در خدمت ایشان
جمعدار ... رسول و جاروب کش محرر و ... و ...ان مقرر اند درین محکمه اکثر معتمدات
با رضامندی ...کر ...های کنچنیان ... اگر کسی ... را بلا رضامندی ...
اش قرار کنانیده ... این محکمه نالش ... اگر ... سلطان این ...
نشان آنرا ... پس ... قرار ... و ... حاضر می‌کند و بعد
ثبوت جرم ... می‌شود و ... بسیار گرفته می‌شود از ...
... آنکه مایه‌ای ... جان ... درین محکمه می
... و ... می‌شوند الا ... رضامندی می‌کنند ... حق ... پرورش
چیزی ... مقرر می‌کند ... پرورش ... مجاز نکاح آن ...

الزّانیة لا ینکحها الّا زانٍ زیرا که الخبیثات للخبیثین مگر این فرقه ملعونه همه براز
آتش است هر که ازین هر قدر که انظام آراسته تر و بحسن لباس و زیور پیراسته در باطن خراب
تر و بدتر خواهد بود ... چه قدر آورده ... خورده ... که زیر قبادار داندام ... مبتلا
و یک صحبت او صاحب ایمان را ... خود را سوخته است و در تمام بدن خود آتش مواد خبیثه را دوخته
خسر الدنیا و الاخرة اندوخته پس بر همت علیای پادشاه واجب است که این فرقه را
... و نابود نماید بدین طریق که اول فهرست کنچنیان و چنین زنان که کسب ... نمایند بشرح ... جوان
و بچه ... طیار کنانیده شود در شهر باشد یا در قصبه یا در موضع بعده ... را از او شان گرفته مرکه
وارث او باشد بشوهر یا و ... بسپارند و اگر کسی وارث او نباشد حاکم مربی او گردد و در مدرسه ... بنمان
تعلیم کرده عقد او با اهل کنانیده دهد و اگر کسی معتبر برای پرورش طلبد با او بسپارند و تاکید
کنند که او را به ... تعلیم کرده بعقد رسانند و زنان جوان را حکم کنند که بهر ... در طلب ...
بنای خود ... باشند و طبیب اگر او را آلوده ... او را بیرون آبادی ... آن آبادی
کند و ... علاج او بردارد و اشتهار کنند که کسی ... باشد و این اشتهار ... حاکم ...
باشند تا اگر کسی عدول حکمی کند فاعل و مفعوله هر دو زیر شکنجه تعزیر کشیده شوند بعضی که
که باین تدبیر و رسوائی خود باز آمده توبه کنند و این پیشه بدرا ... و باز همیشه ... فوجدار ...
نگران حال اینچنین زنان ... باشند تا باز و دیگر دختران را نیا ... و اگر ... اشتهار
برده و فریب ... معقول رسانیده شوند تا قمع این رسم بد ... خراب گردد ... از زناکاری
و بالا ... ❀ ابر باید از پی منع ز کوات فصل در بیان کهری ... انگه در ان قصبه‌های ذات ...

زمین ... بابت طیاری مکان و مرمت امکنه سرکاری و طیاری ... دیوار ... درستی فرش
آن و قلعی امکنه سرکاری ... حضور پرنور که هر هفته ... بنهای تجاران ...
و ... دران که ... مامور باشند و ... و ... ایشان در اینجا ... این محکمه ...
درین ایام ... حضور ... دفتر ایشان ... است که ... مکان
محمد خان جمعدار می‌باشد فقط فصل در بیان سررشتهٔ لین بدانکه لین عبارت از ... است
مگر در ... از لشکر است از انجا که این سررشته متفرق است ... حالش مفصل معلوم
گردد دیگر سررشته لین ... محل ... حویلی ... انجا ... تقسیم تنخواه ... کوشه ... می
شود نام سررشته دار این محکمه لاله ... منشی ... سرکار ...
قوم ... شاه جهان آبادی ... وضع ... ایشان مامور ... تنخواه ...
حساب ... در روز که جمعیت مامور ... برای گرفتن تنخواه درین سررشته می آید ...
و ... بازرف و ... این فوج فوجی درست ... فهرست جمعیت ... قاعده علاقه
نظام الملک آصفجاه بهادر متعلقه دیوانی جنرل اشتاف

تعداد	نام مع عهده	تنخواه	مقرره	کیفیت
۱	میجر ... صاحب ...	[illegible]	[illegible]	
۱	میجر ... صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	کپتان ... صاحب	[illegible]	[illegible]	

۱	لفتنت اوبرن صاحب	[illegible]	[illegible]				
۱	لفتنت ... صاحب	[illegible]	[illegible]				
۱	لفتنت ... صاحب	[illegible]	[illegible]				
۱	ڈاکتر ... صاحب	[illegible]	[illegible]				
۱	الجنرال ... صاحب	[illegible]	[illegible]				
۱	سررشته دار ...	[illegible]	[illegible]				
۱	سررشته دار ...	[illegible]	[illegible]				
۱	سررشته دار ...	[illegible]	[illegible]				
۱	... حسین ...	[illegible]	[illegible]				
۰	منشیان	[illegible]					
۰	...	[illegible]					
۰	...	[illegible]					
۰	...	[illegible]					
سواران رسالهٔ حبشیان							
۱	کپتان ... صاحب	[illegible]	[illegible]	همشیره زاده ... بهادر اند بنهایت لایق و خلیق			
۱	...	[illegible]	[illegible]	... است			

۱	ڈاکٹر بالت صاحب			لونس از جارفی صادره روبیه ماهوار می یابند
۱	سارجنت میجر	[illegible]	[illegible]	
۴	سارجنتان	[illegible]	[illegible]	
۴	کاربلان	[illegible]	[illegible]	
۱	ترجمی	[illegible]	[illegible]	
۱	فرر یعنی سالوتری	[illegible]	[illegible]	
۴۰	سواران	[illegible]	[illegible]	
۱	متصدی	[illegible]	[illegible]	
۱	رئیتر انگریزی	[illegible]	[illegible]	
۱	صراف	[illegible]	[illegible]	
۱	ورایسر یعنی ڈاکٹر پیدست	[illegible]	[illegible]	
۲	سقار	[illegible]	[illegible]	
۱	کافر	[illegible]	[illegible]	
۲	خلاصے	[illegible]	[illegible]	
۱	آهنگر	[illegible]	[illegible]	
۱	بهته کش	[illegible]	[illegible]	

۱	کمپن انداز	[illegible]	[illegible]	
۱	موچی	[illegible]	[illegible]	
۱	جاروب کش	[illegible]	[illegible]	
۱	زلوانداز	[illegible]	[illegible]	
۶	کهاران	[illegible]	[illegible]	
۲	جبر اسپان	[illegible]	[illegible]	
۱	خیاط	[illegible]	[illegible]	
۱	داروغه	[illegible]	[illegible]	
۱	معلم	[illegible]	[illegible]	

این ذاتی ماهوار جنسان است و اسپهای ایشان هم سرکاری و تنخواه اسپ بیست و هفت روپیه است و سلاح و وردی و مکان بود و باش عیال و اطفال ایشان و بارود و گوله و بارداری در سفر همه از سرکار است و طعام مفرزمیت سواران حیدرآباد

لانسر یعنی نیزه باز

تعداد	نام عهده	تعداد تنخواه	مقرره	کیفیت
۱	کپتان آحمد صاحب	[illegible]	[illegible]	

۱	لفٹنٹ سید احمد	[illegible]	[illegible]	
۱	لفٹنٹ مرزا محمد	[illegible]	[illegible]	
۱	لفٹنٹ بوح صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	ڈاکٹر شاه محمد صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	رسالدار میجر فخر الدین خان صاحب	[illegible]	[illegible]	
۳	صوبه داران	[illegible]	[illegible]	
۴	جمعداران	[illegible]	[illegible]	
۱	اسٹاف حوالدار میجر یعنی وردی میجر	[illegible]	[illegible]	
۱۲	حوالداران	[illegible]	[illegible]	
۱۶	نایکان	[illegible]	[illegible]	
۵	ترم نواز	[illegible]	[illegible]	
۲	فریر	[illegible]	[illegible]	
۱۶۴	سواران	[illegible]	[illegible]	
۱	اسٹاف سارجنٹ	[illegible]	[illegible]	
۱	متصدی	[illegible]	[illegible]	
۱	منشی	[illegible]	[illegible]	

۱	رئیتر انگریزی	[illegible]	[illegible]	
۱	صراف	[illegible]	[illegible]	
۱	ورایسر یعنی دواساز	[illegible]	[illegible]	
۱	آهنگر	[illegible]	[illegible]	
۱	بهته کش	[illegible]	[illegible]	
۴	خلاصی	[illegible]	[illegible]	
۶	کهاران	[illegible]	[illegible]	
۳	سقاو	[illegible]	[illegible]	
۱	زلوانداز	[illegible]	[illegible]	

سواران و نیرتی لانسر یعنی نیزه بردار

شمار	نام عهده	تنخواه	مقرره	کیفیت
۱	کپتان سالم و کلو صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	سرگرده دوم کینگ صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	اجیتن لکن صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	لفٹنٹ سید علی رضا	[illegible]	[illegible]	
۱	ڈاکٹر بالت صاحب	[illegible]	[illegible]	

۱	رسالدار میر خواجه امام الدین خان عرف منو میان	[illegible]	[illegible]	آدم خوب شنیده ام مگر با ... صحبت دارد لهذا همیشه در فضول خرجی مبتلا شده زیر بار میشود
۹	رسالداران	[illegible]	[illegible]	
۱۲	جمعداران	[illegible]	[illegible]	
۱	وردی میجر	[illegible]	[illegible]	
۲۲	دفعداران	[illegible]	[illegible]	
۲	ترم نواز	[illegible]	[illegible]	
۱۸۰	سواران	[illegible]	[illegible]	
۲	اسسٹنٹ سیاجنٹ	[illegible]	[illegible]	
۱	بانڈ سیاجنٹ یعنی سازآموز	[illegible]	[illegible]	
	بانڈنوازان یعنی بین نوازان	[illegible]	[illegible]	
۱	متصدی	[illegible]	[illegible]	
۲	منشیان	[illegible]	[illegible]	
۱	رینٹر انگریزی	[illegible]	[illegible]	
۱	صراف	[illegible]	[illegible]	
۱	ورلیشر	[illegible]	[illegible]	
۱	وزیر میجر	[illegible]	[illegible]	

۱	آهنگر	[illegible]	[illegible]	
۲	بهته کش	[illegible]	[illegible]	
۲	خلاصی	[illegible]	[illegible]	
۶	کهاران	[illegible]	[illegible]	
۱	فلیوانداز	[illegible]	[illegible]	
۱	خاکروب	[illegible]	[illegible]	
۶	چپراسیان	[illegible]	[illegible]	

حبشی یعنی توپخانه زرکاوان

شمار	نام عهده	تنخواه	مقرره	کیفیت
۱	کپتان ...	[illegible]	[illegible]	
۱	جنرل گروه دوم سنقر صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	لفٹنٹ بوردن	[illegible]	[illegible]	
۱	لفٹنٹ مارٹ صاحب	[illegible]	[illegible]	
۱	ڈاکٹر ساورت صاحب	۳ ما .	۳ مار	
۱	میر غلام علی میرزا ... میجر	[illegible]	[illegible]	
۲	صوبه داران	[illegible]	[illegible]	

۳	جمعداران	[illegible]	[illegible]	
۱	اسسٹنٹ حوالداران	[illegible]	[illegible]	
۱۲	حوالداران	[illegible]	[illegible]	
۱۶	نایکان	[illegible]	[illegible]	
۴	اسسٹنٹ سارجنٹ	مختلف	[illegible]	یک ... دو ...
۴	ترم نواز	[illegible]	[illegible]	
۱۵۰	گولندازان	[illegible]	[illegible]	
۱	بانڈ سارجنٹ	[illegible]	[illegible]	
۳۰	بانڈ نوازان	مختلف اوسط [illegible]	[illegible]	دو ... دو ... دو ...
۳	متصدیان	[illegible]	[illegible]	
۲	منشیان	[illegible]	[illegible]	
۱	رینٹر انگریزی	[illegible]	[illegible]	
۱	صراف	[illegible]	[illegible]	
۱	ورلیشر	[illegible]	[illegible]	
۲	سقار	[illegible]	[illegible]	
۳	کافر	[illegible]	[illegible]	

۳	موچی	[illegible]	[illegible]	
۱۲	آهنگران	[illegible]	[illegible]	
۲	بهته کشان	[illegible]	[illegible]	
۱۷	خلاصیان	[illegible]	[illegible]	
۰	آرابجیان	۰	۰	
۲	نجاران	[illegible]	[illegible]	
۷	اره کشان	[illegible]	[illegible]	
۲	کهن اندازان	[illegible]	[illegible]	
۲	موچیان	[illegible]	[illegible]	
۶	کهاران	[illegible]	[illegible]	
۱	جمعدار	[illegible]	[illegible]	
۱	حوالدار	[illegible]	[illegible]	
۱	نایک	[illegible]	[illegible]	
۲۲	خلاصی یعنی ...	[illegible]	[illegible]	
۱	جمعدار	[illegible]	[illegible]	
۲	حوالدار	[illegible]	[illegible]	

۴	نائک	[illegible]	[illegible]
۱۴۴	ڈرائوان گرنڈوان سامیرنہ	[illegible]	[illegible]
۱	رادرکننده	[illegible]	[illegible]
۲	طفلکه بائی	[illegible]	[illegible]
۱	زلوانداز	[illegible]	[illegible]
۲	درانه ساز	[illegible]	[illegible]
۱	دفعدار	[illegible]	[illegible]
۲	سائیسان	[illegible]	[illegible]
۱	خاکروب	[illegible]	[illegible]
	۳ پلٹن پیاده		
۳	کپتانان	[illegible]	[illegible]
۳	سرگروه دوم	[illegible]	[illegible]
۳	لفٹنٹ اجیٹن	[illegible]	[illegible]
۳	لفٹنٹان	[illegible]	[illegible]
۳	ڈاکٹران	[illegible]	[illegible]
۳	صوبه داران میجر	[illegible]	[illegible]

۱۸	صوبه داران	[illegible]	[illegible]
۳	جمعداران	[illegible]	[illegible]
۳	اسٹاف حوالداران	[illegible]	[illegible]
۷۲	حوالداران	[illegible]	[illegible]
۷۲	نایکان	[illegible]	[illegible]
۲	اسٹاب سارجنٹان	[illegible]	[illegible]
۱۱۷	بیگل نوازان	[illegible]	[illegible]
۱۷۸۸	جوانان سپاه	[illegible]	[illegible]
٠	اسٹاب سارجنٹان		
٠	بانڈ سارجنٹان		
٠	بانڈ نوازان		
۲	متصدیان	[illegible]	[illegible]
۳	منشیان	[illegible]	[illegible]
۳	ریشرائکزیزی	[illegible]	[illegible]
۲	صرافان	[illegible]	[illegible]
۳	درسیمران	[illegible]	[illegible]

۲	نشان بردار	[illegible]	[illegible]
۴	قاضی	[illegible]	[illegible]
۳	پنڈتان	[illegible]	[illegible]
۱۸	کهاران	[illegible]	[illegible]
۱۸	سقار	[illegible]	[illegible]
۱۸	مشعلچی	[illegible]	[illegible]
۱۸	کاذران	[illegible]	[illegible]
۲	آهنگران	[illegible]	[illegible]
۳	بیته کشان	[illegible]	[illegible]
۳۹	خلاصی	[illegible]	[illegible]
۳	موچیان	[illegible]	[illegible]
۱۸	چیراسیان	[illegible]	[illegible]

یک رجمنت را نام کیل رجمنت است زیرا که کیل بضم کاف عربی و نون شدید مع فتح یاء فارسی و سکون لام نام موضعی است از جاگیر نواب مختار الملک بهادر و یک رجمنت نو ملازم دیگر نگاهداشته اند و رسالهٔ حبشیان شتی سوار دیگر افزوده اند و در توپخانهٔ فیلان دو توپ اند و توپخانهٔ اسپی شش توپ

بسند فقط گوشوارهٔ تنخواه و لونس وغیره سرداران فوج باقاعده

نام علاقه	نام عهده	تنخواه	لونس کان	لونس اسباب مع ڈاکٹر	کرایه رساله و دیره	لونس اسب	میزان
جنرل اسٹاف	میجر کمانڈنگ انعام لونس	[illegible]	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	اسٹاف افسر لفٹنٹ	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	آهنگر سواران	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ارب ڈاکٹر لونس	[illegible]	٠	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	سرگرده	[illegible]	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	سرگرده دوم	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاقه سواران	اجیٹن	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	لفٹنٹ	[illegible]	٠	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ڈاکٹر	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	سرگرده	[illegible]	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	سرگرده دوم	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاقه جوانان	اجیٹن	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	لفٹنٹ	[illegible]	٠	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]
	ڈاکٹر	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاقه سواران حبشیان	سرگرده	[illegible]	[illegible]	٠	[illegible]	[illegible]	[illegible]

علاقه اشتر	یکمیز حرل اسنور	[illegible]	۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
علاقه سواران کوماستر	کونز ماستر	[illegible]	۰۰	[illegible]	[illegible]	۰	[illegible]
	کونز ماستر	[illegible]	۰	۰	۰	۰	[illegible]
جمله	لونس اشتاف سارجنت	[illegible]	۰	۰	۰	۰	[illegible]
بید ماستر	بیانه ماستر	[illegible]	۰	۰	۰	[illegible]	[illegible]

فصل در بیان جمعیت و ملازمان لوازم فوج جناب فیض مآب نواب شمس الامراء عمدة الملک بهادر دام فیضانهم مابرح احسانهم اگرچه فقیر را صحت فوج ایشان بخوبی حاصل نیست اما هرچه سراسری دریافته شد حواله خامه کرده میشود اگر بتقید در سرکار وقار الامراء اقتدار الملک بهادر محسوب شود مضایقه خواهد بود و تحسین کامل سرکار شمس الامرا سوای مغفور خواهد شد

نام عهده یا قوم	شمار	نام عهده یا قوم	شمار	نام عهده یا قوم	شمار	نام عهده یا قوم	شمار
سندهی	۶۰	سوار	۷۵	روهیله	۷۵	قراول	۵۰
عرب	۱۲۰	تلنگه قوم مرهته	۱۲۵	علی غول	۶۰	بان بردار	۱۰
تیار گزار	۱۵	چوبدار	۹	ترپ سوار	۳۰	اردلی کوزه بردار یعنی طلایه بست ساقی	۶۰
ایلچی داله	۱۵	راهتور	۳۰	سوار مرهته	۷۵	بالکی علوفه جعفر کهار	۵۰
پوربیه	۳۰۰	قرابین بردار	۲۵	سواران مغلیه	۶۰۰	اطفال مکتب	۶۰۰

بار یعنی جوانان	۶۰۰	هرکاره	۲۰۰	فیل	۶۰	تونجابه	۱۵
بیالدار	۱۷	سواران شتری	۲۰۰	سوار شترنال	۴۰	۰	۰

باقی احوال این خاندان عالیشان و سلاسل ایشان در فصل جداگانه نگارش خواهد یافت و خوش اوقاتی و زهد و حسن سلوک و خیرات و خدمت مزارات پیران رضوان الله علیهم اجمعین امیر کبیر بهادر مظاهر زیاده از بیان و تحریر است حق تعالی ذات قدسی آیات ایشان را مدام بر سر خلایق سلامت باکرامت دارد و جمیع مقاصد ایشان را بحصول آرد آمین

فصل بدانکه فوج اعراب که در ملک نظام است و سوار و فهرست آن از افسران ایشان یافته میشود و از دفتر معلوم پس در چنین فوج کشاده غبن بسیار است اکثر برای حساب داخله خارجه و تقسیم تنخواه این گروه سررشته جداگانه مقرر شود و نقشهای آن بموجب نقشه که در فوج آئینی است درست کرده حاضری و غیر حاضری فوج و وصول تنخواه و جمال و رویه افسران و جوانان و تعداد ملازمان نوشته شود تا به صحت انگار کرده آنچه می نویسیم تخمینا است مقابله بتصحیح اعتباری ندارد لیکن اکه وجود ندارد

نام جمعدار	تعداد پیاده	تعداد سوار	میزان
عبد الله بن علی	۲۰۰۰	۰	۲۰۰۰
برق جنگ و جابر سعید و ابوبکر عوض و حسین سعید	۲۳۰۰	۰	۲۳۰۰

نام جمعدار	تعداد پیاده	تعداد سوار	میزان
غالب	۶۰۰۰	۱۵۰۰	۷۵۰۰
بافنع	۳۰۰	۰	۳۰۰
عبادی	۲۵۰	۰	۲۵۰
حسین صالح	۷۵	۰	۷۵
حبیب عبد الرحمن	۳۰۰	۰	۳۰۰
حبیب عبد الله بن صالح	۲۵۰	۰	۲۵۰
بن شامس	۲۰۰	۰	۲۰۰
شیخ باداهیه	۵۰	۰	۵۰
شاه عبد الرحمن	۷۵	۰	۷۵
ابوبکر بن طیران	۱۰۰	۰	۱۰۰
شیخ محمد بارالبقیه	۲۵	۰	۲۵
سالم عثمان	۵۰	۰	۵۰
حبیب عبد الرحمن الکثیف	۵۰	۰	۵۰
بافضو	۲۵	۰	۲۵
عبد الله شامس	۵۰	۰	۵۰

پس جمله سیزده هزار و ششصد کس شدند و کمتر از کس در شهر نزد امرا و مهاجنان متفرق نوکر هستند و سه هزار در تمام علاقه اری نظام نزد یک راجگان و دیسمکهان و زمینداران نوکر هستند با در شهر آمده با دادوستد و سود خوار بهم میکنند و کمتر ازین اعراب باشند که سود نگیرند و نخورند بلکه سود گرفتن را معامله نام کرده اند و اول ثروت اعراب در دکن محض بجو گیری است از عرب مفلس قلاش در دکن می آیند و چند روز بسبب سود گرفتن امیر میشوند و حالا بسیار هوشیار شده اند هر سال حساب می کنند و دست آویز جدید از مقروض نویسانده میگیرند و بران شواهد اگر دو دکهنی میشوند چار از عرب می باشند و اگر از یک کس مخالفت میشود همه جامی و جانب دار فریق خود میشوند گو باهم مخالف باشند درین خلاف باغیر همه متفق میشوند الحاصل جمله اعراب درین مملکت هفده هزار یا هجده هزار تخمینا باشند و مولد بسیار اند و در حیدر آباد در کشت و خون و دزدی و قطع طریق اعراب را عبث بدنام کرده اند جمله جنایات بدون شراکت مولد از هر قسمی که باشد درین ملک و شهر از قوه بفعل نمی آید و مولد را چند اقسام است و مراد از مولد دو رگه است که آنرا در هندی دوغله نامند یکی آنکه باد دکهنی و عربی بود دوم آنکه باد دکهنی و حبشی بود سوم آنکه باد دکهنی و فرنگی بود چهارم آنکه باد دکهنی و هندی بود پنجم آنکه باد دکهنی و فارسی بود ششم آنکه باد دکهنی و پنجابی بود هفتم آنکه باد دکهنی و سکه بود هشتم آنکه باد دکهنی و افغانی بود اعم از آنکه افغان از پشور یا نواح آن یا یوسف زی یا کوهستان یا از کابل یا قندهار یا دیگر خراسان بود نهم آنکه باد دکهنی و ترکی بود اعم از آنکه از بخارا بود یا بلخ و بدخشان یا متعلقات آنها دهم آنکه

باوکینی و تاجک و رومی باشند یا نه هستم انگریا وکینی و راتبور بود اخبث آنها سکه بعده
افغانی بعده عربی و اخف آنها حبشی است وچون مقامات اعراب بهر محله بیشتر دار میشود
فلهذا از سرکار بهر محکمه یک یک کس از عرب یا از مولدان جاوش مقرر است که بوقت
پیش آمدن مقدمه آنها جاوش فیما بین اعراب می کند یا هرچه پرسیدنی از و بودی پرسید
و ترجمه مطلب آنرا در اظهار می نویسند یا از طرف حاکم مطلب قانونی را باو می فهمانند و آنچه
از لا و نعم می گوید بحاکم ترجمه آن می کند باین طریقه مقدمه طی می یابد و از وقتیکه گرانی اشیاء
خصوصاً غله خورده است اکثر اعراب و مولد واکثر می اندازند و غارت می کنند مگر فضل خدای
کریم این است که نواب عالیجناب وزیر آصفجاه را مصدر خیرات و مظهر تفضلات کرده
است که هر روز هزار نامردم را غله خیرات و تصدق میشود ورنه درین ملک از نفوس بندگان
خدا بسیار هلاک میشدند و تمام ملک ویران میشد این خیرات غله که از سرکار عالیجاه کرم با اهتمام
نواب مختار الملک بهادر میشود و از پیشگاه دیگر صاحبزاده های کرام و امرای عظام طعام
و نقد تقسیم میشود کسی نشنیده اند که قحط است الا ماشاء الله که از ازل در القدر برنیش قبض
برزق کرده باشند و چون هنگام جسارت و گستاخی و دزدی و قتل اعراب حسب
آئین معروفه خود شان که جا جائی میکردند و عسکره و تعشیره مینمودند بخوف این کمتر خبابات
را اختیار میکردند از وقتی که از جمعداران اعراب عمل عسکره و تعشیره بر آورده شده
مقدمات اعراب بفوجداری سپرده شده لهذا البته شوخ شده اند چه انجام مدعی تحقیق و تسهیل
و انجاقات تحقیق و تفصیل جزا بر وضع قواعد جاهلیت انجام امید خلاص می باشد و آنجا هم

هلاک

هلاک باقتصاص مظاهر که ملک را سیاست درکار است آقای ما را دوام ملکه انصاف است که حکم بعفو و بخدا
و رسول ها بجانب انوا علی بر ابانه صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم **فصل در بیان حسینی علم**
گویند آغا علی شخصی بوقت از مدینه منوره سیفی از اسلحه امام جعفر صادق رضی الله عنه یا قسم
بکربلا معلی برده و در نیزه نصب کرده بدکن آورده آنوقت حکومت سلاطین قطب شاهی
بوده سلطان عصر بتعظیم و تکریم استقبال نموده چنانکه حالا هست آورده نگاهداشت و بکار طلا در
آورده و زرانه و دمنوده حکم فرمود که بعشره محرم الحرام ایستاده باشد و برای صرف گل و
عود و کندر اوقات مجاورین بحسب عقیدت خود از سرکار کفاف معتد به مقرر فرمود بس مسمی
دارالشفا نیزه آغا علی ترمیم عمارت مکان قدیم نمود نقار خانه و آنکه هر دو طرف بنا ر
کرده هنوز اولاد آغا مذکور موجود و هر کس از امیر و وزیر و سنی و شیعه مل میشود لنگر خود را
که شرح آن قریب می آید در آنجا می برند و حسب دستور خود فاتحه میخوانند و درین ضمن برسم
چراغی هزارها روپیه نقد قبیل می کنند و معاش سرکار علاوه بر آن است مگر چند لنگر در آنجا
بزور شور میرسند خصوصاً لنگر سرکاری دام اقباله و لنگر امیر کبیر باید ضاعف الله قدره
فصل در بیان لنگر گویند روزی تاریخ سیزدهم ذیحجه عبدالله قطب شاه شهزاده بر
فیلی که من مورت نام داشت سوار شد که فیل مذکور دفعةً مست گردیده راه جنگل گرفت بشنیدن
این حال تمام مردم جا بجا و رعایا سراسیمه شدند و این خبر را بمادرش که حیات بکم عرف
بی بی ماصاحبه رسانیدند ایشان بالفت مادری نهایت بیقرار و پریشان شده بجناب
قاضی الحاجات بواسطه روح پرفتوح حضرت امام الشهدا رضی الله عنه بکمال الحاح و لجاجت

نذر کردند که اگر فرزندم شهزاده بعافیت سلامت باز گردد یک لنگر طلائی بوزن جنگ فیل طیار کرده
در حسینی علم برده ریزه ریزه آن را بفقرا و مساکین تقسیم کنم و این نذر بهزار صدق نمودی
کرده ام چون دو سه روز برین ماجرا گذشت و خیال تشنگی و گرسنگی پسر در دل مادر مهربان
آمد بر سر درخت توشه و کوزه در آویخت تا اگر پسرم تشنه و گرسنه زیر درختی بگذرد از آن
غذائی خورد و آبی نوشد و رفع تکلیف اشتها کند گویند که بعد شش روز مستی فیل فرو نشست
و تاریخ شانزدهم محرم الحرام شهزاده بالخیر و السلامت و صحت و عافیت بخانه واپس آمد
بیگم ممدوحه از نذر فوراً لنگر طلائی بوزن [illegible] سیر طیار ساخته و بکمر شاهزاده عالم
بسته آنرا بجلوس تمام بحسینی علم برده لنگر را ریزه ریزه کرده بر فقرا آنجا تقسیم نمود
از آن روز این رسم لنگر کشی درمیان خاص و عام اینجا بروز عشره شریفه جاری گردید
و الی الآن جاری است و گو چه صورت مورت که در [illegible] مشهور است سابق ورا آنجا فیل خانه
بادشاهی بود و همانجا فیل مذکور بسته میشد و آن فیل مخصوص برای سواری سلطان
بوده است **فصل در بیان چشمه بی بی** بدانکه این چشمه است بر کوهچه [illegible] که در آنجا گاهی
گاهی مادر عبدالله قطب شاه برای سیر رفت و آنجای سیر است زیرا که صحرا است
چشمه دارد و نام این خاتون حیات بخشی بیگم بوده است و در عرف او را بی بی ماصاحبه
میگفتند بعد از مرور دهور باصطلاح عوام چشمه بی بی مشهور است یا از زبان عوام
منسوب بسیدة النساء رضی الله عنها شده چه دستور است که دقتی عام مذکور میکنند و از آن
خاص مراد میشود چنانکه جمنه مذکور می کنند و از آن دهلی مراد می شود کما قال الشعدی

القیر آرزی [illegible] نشیند آدم بعد از آن رستخیز حالا آنجا مردم جلسه ساخته اند و آنکه طیار کرده
در آنجا رفته طعام ها می برند و نیاز ها می کنند و ثواب آن بروح پرفتوح سیدة النساء
رضی الله عنها میرسانند **فصل در بیان علم بی بی** که آنرا علم حیدر نیز میگویند باید دانست
که خاتون مذکوره که مذهب التشیع میداشت و از معتقدات اعلام کلبه الکی را از علم بنام الله
و دیگری را بنام محمد و سومی را بنام علی به خط طغری باهتمام حیدر خدمتگار خود طیار کرانده بیرون
شهر جانب شرق ایستاده کرد که خرج روشنی و تجمل سواری از سرکار مقرر شد حالا بهمان
جهت مردم آنرا علم بی بی و بعضی علم حیدری نامند **فصل در بیان عرس کوه کهیر** بدانکه جانب
شمال از بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد بفاصله شش کروه کوهی واقع است قریب موضع
کهیر آنرا در عرف عوام کوه مولائی نامند نزد باستان بران کوه کلشت را ساسی بود
سنیدوان درسال یکبار آنجا رفته طواف میکردند و مراسم مذهبی بجا می آوردند شبی
بتاریخ هفدهم رجب یعقوب حبشی در واقعه دید که شخصی آمد و گفت که ترا حضرت مظهر العجائب
اسد الله الغالب علی کرم الله وجهه یاد میفرمایند این واله بخت را بیدار در خواب دانسته
از سر تا پا ساخته همپای ایلچی غیبی شد آن هادی سابق او را بران کوه برد دید که آنجناب
فیضمآب ترکش در کمر و کمان در بر انداخته دست مبارک بر زمین نهاده جلوه فرما اند این
مشتاق لقا مبارک آداب غلامانه بجا آورده روبرو دست بسته ایستاد چون صبح شد
حبشی مذکور بسوی کوه رخت کشید و جای که حضرت فیضدرجت را تشریف فرما دیده بود
آنجا سنگی دید که بران نقش دست مبارک آنحضرت بود لبس و پای خود را صادق دانسته

درانجا محرابی بنا کردو نشان دست مبارک را تراشیده دران محراب نصب نمود لمولفه
هی تماصاف صورت الله ؛ اس نیری پنجه خدائی مین ؛ پس کاهی پنجهٔ دهم برای زیارت
پنجه شریف میرفت چون موسم طواف شود در سیدم اسم خود را درانجا بسته بجا آوردند
و روشنیها درانجا کردند چنین اتفاق ابراهیم قطب شاه بهمین شب بربالای حصار قلعه گولکنده
برآمد و بجانب شمال و صحرا روشنی دید پرسید که این چیست رای راو هندو که منظور نظر
سلطان بود و مرابطه بحضور ملک حاضر می ماند عرض نمود که این کوه کبیر است بران مسلمانان جلوه
حضرت علی رضی الله عنه ساخته اند و امشب جمع شده جشن میکنند سلطان گفت اگر همچنان است
ما بدولت هم اراده خواهیم کرد چون این خبر بهنود رسید آلات پرستش خود را ازانجا
برداشته برکوه خرد که ازانجا فاصله دو کروه دارد نهادند و دیول آنجا با زمین برابر کردند
زنجیا و ملنگ که عابد آنجا بودند مجاور آنجا مقرر شدند سیزدهم رجب سلطان آنجا تشریف
برد که این تاریخ ولادت آنحضرت رضی الله عنه بوده است و بادشاه درانجا جشن میلاد شریف
سرور کائنات سید الانبیا صلوة الله علی نبینا و علیهم السلام ترتیب داد و برکوه دوم
که برقریب این کوه مبارک است قدم آنحضرت صلی الله علیه وسلم را نهاد ؛ نه هیچی کز نشان
کف پای تو بود ؛ سالها سجدهٔ صاحب نظران خواهد بود ؛ پس تاریخ هفدهم رجب که در ان
آن جشن مشرف بزیارت امام تسبیح اولیا رضی الله عنه شده بود عرس شریف
مقرر شد رفته رفته مزید تکلفات درینجا شد الکنه و نقار خانها بالای کوه و بر دامن کوه
مقابر مبنی گردید و عمارت بلند و باغات احداث کردند تا حال امرا ارباب دولت و روسائی و اهل حرفه

و بازیگر و دوکاندار آنو اصحاب قری از اطراف و جوانب هر سال روز عرس شریف رسیده
جمع میشوند و نیاز و فاتحه آنجناب فیضمآب رضی الله عنه می نمایند و سوای ازین ارباب
بدعت از روشنی و رقص و مناقب خوانی و انواع تماشا و اوضاع عجیب و غریب
می کنند و تکلفها بر روی کار می آرند زیاده که امی میله با عظمت و شان درین مملکت نمیشود
غفران مآب میر نظام علیخان آصفجاه ثانی مغفور در عهد خود کهنه تال و نوبت برای عظمت و جاگیر
برای صرف عود و گل و دفع حاجات جاروب کشان جبل مذکور و علم بی بی و حسینی علم
مقرر فرموده اند و روایت صحیح این است که مولا نام درویشی بود که برین کوه می بود نزد
او برکات بزرگواران بسیار بوده است هرگاه او مرد و زنک علیشاه بجانش نشست و
هر سال درهمین ماه عرس بنام پیر خود میکرد و هرگاه بادشاه عصر شنید همه برکات از و گرفته
در یک مسجد بنا داد و البسیاری از قطعات زمین عطا فرمود لهذا بس ملک علیشاه از تکیه خود
صندل بکوه مذکور می برد و درانجا عرس پیر شد خود میکرد و هر قدر مقدرت مزید افزود در رونق
عرس هم زیاده شد رفته رفته بادشاه و وزیر و اعلی و ادنی رفتن انجا شروع کردند پس این
عرس آن مولاست نه عرس حضرت مولا علی رضی الله عنه که مردم بزعم خود عرس جناب مقدس
مید انند کرم الله وجهه این است حقیقت عرس جبل کبیر و الله اعلم از رشید الدین خانی گویم
درین میله زیاده از یک لک مردم جمع میشوند از ان یک حصه مرد باشند و چار حصه زن بکرسه
نقره و طلا و الماس و مروارید غرق میباشند و بلا تکلف و حجاب عریان بر سواری ها پیش
اجانب میگردند و کثرت آب نوشی و خت فرما انقدر میشود که مزار ها رو بحصول آن میرکهی

بدعت داخل میشود الحمد لله امسال بسبب بند و بست عمله فوجداری یکسر هم کشته شد و انتظام
میله خوبانکه می بایست گردید این ثمره نیت نیک رئیس محسن ظل سبحانی نواب مختار الملک بهادر است
دام اقباله و ظلاله فصل در کیفیت شوارع بلده و حوالی آن بدانکه راه شهر و کوچه بسیار تنگ و گندیده
که در برسات گذر دشوار و هرجا که خاشاک انبار باشد و دو سه جیفه درانجا افتاده باشد باید دانست
که مکان امیری درانجا خواهد بود گویا این علامت امارت خواهد بود و وجه آن چنان گویند که هنگام
مهاراجه چندو لعل بهادر کسی مجال آن نداشت که آرایش مکان کند مهاراجه بهادر هرکس
را که در وارمید انست بهر حیله که میتوانست زر از وی میکشید گویم این سخنی است مجهول بلکه خود
طبع امرا متوجه اصفای کوچه و بازار نیست ورنه ممکن بود که خاک و خس افگنده حیوانات و برازمردم
و جیفه جانوران افتاده می ماند غربا خود محتاج اند توان نصفه آن ندارند و امرا خود صفا نمی شنیده
گذری اگر خود رئیس ملاحظه شهر فرماید و از آمدنی سرکار خاکروبان ملازم داشته حکم صفائی
شهر فرماید البته می تواند شد یا بر محله داران حسب آمدنی ایشان واجب مقرر فرماید
روزانه صفائی راههای محلات شده باشد خاکروبان مقرر شوند و بر ایشان افسری مامور شود و
او روزانه در کوچه ها و شوارع گردیده معاینه کرده باشد و مدام بر آنها تاکید وار دکه خاکروبی در کوچه
و راه خاشاکی یا غلاظتی نگذارد و ورنه مجرم باشند و هر محله مکان بول و براز برای رفع ضرورت
بشری ایشان مقرر شود تا جای دیگر گنده نشود و خاکروبان بول از دستکها و براز وغیره را
در تنگها بر ساخته قبل از نماز صبح برده بیرون شهر انداخته باشند و برای این هم خاکدانهای
بیرون شهر مقرر کرده شود و برای نمونهٔ صفائی شوارع چنین باکر و حیاوی که بر متصل با فصل گنج است

کافی است واگر اینقدر هم درشهر صفا باشد مقام شکر است و آنکه از بعضی ظرفا میگویند که
دستور قدیم را نباید گذاشت و ائین نو دولتان را بر رعایا نباید کاشت که دران سر سر
ایشان رابدرستی و راستی شارع و بفراخی آن و بدادن خرج صفائی شهر تکلیف است
و تکلیف رعایا جایز نباشد گویم اگر قیمت مکان که در سرک آید از مبالغ بدعت و عوض
زمین از نزول وا افتاده و ملبه آن مکان بمالک داده آید نوعی تکلیف نباشد بلکه عوض کهنه
جدید بدست میگیرد و کل جدید لذیذ است اگر برین هم رعیت قبول نکند شامت اوست قانون
مقرر کرده آید که هر گاه از مستقبل او مکان منهدم شود اینقدر جای حق شارع گذاشته مکان خود
طیار کرده باشد ورنه مستحق سزا از عدول حکمی باشد الغرض خاصه هند و ستان نیست
که غلاظت شوارع است هنوز در حیدرآباد موجود است و مصلحت این بر اولوالالباب روشن
است هندیان را اصطلاح هند موج ؛ سند هیان را اصطلاح سند موج ؛ کل حزب بما
لدیهم فرحون و شوارع عام که بجهلی بند یا شعله پور یا بدراس میرود البته درست ست
و بعضیه درستی آن می شود فصل در بیان تقسیم تنخواه و نام ماهها که بحساب آن تقسیم تنخواه میشود
باید دانست که تنخواه جمله ملازمان در عهد دیوانی نواب مختار الملک بهادر ماه بماه توزیع میشود
گویند که در حکومت کسی از دوادوین باین طریق بجمله ملازمان ماه بماه تنخواه بلا وضع چه رسیده
است حساب آن بموجب شهور الهی است و اسمای شهور مشهور است و درستی
حساب مالی از شروع ماه تیر است و تمام سال آن بماه خورداد است تیر که بنا فوقانی و یا معروف
را او مهمل نام ماه شمسی بزبان پارسی و آن مدت ماندن آفتاب است در سرطان که بحساب هندی

تقریبا ساون باشد ۳۱ روز بود امرداد چه در اصل مرداد بود بضم میم و سکون را و دال مهمله نام ماه
فارسی که مدت ماندن آفتاب ست در برج اسد و آن تقریبا بهندی بهادون باشد ۳۱
روز بود شهریور بفتح شین معجمه و سکون ها و کسر را مهمله با یای مجهول و فتح واو و رای مهمله
زده نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج سنبله باندک تفاوت
با کوار مطابقت دارد که آسوج باشد ماه هندی ۳۱ یوم مهر بکسر میم و سکون های هوز و رای
مهمله نام ماه شمسی ست و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج میزان که بهندی کاتک
باشد ۳۰ یوم آبان بالف ممدوده و فتح بای موحده و الف و نون نام ماه شمسی و آن مدت
ماندن آفتاب ست در برج عقرب و آن با ماه هندی که اگهن ست باندک پس و پیش
مطابقت دارد ۳۰ یوم آذر بالف ممدوده و ضم ذال معجمه و رای مهمله نام ماه شمسی فارسی و آن مدت
ماندن آفتاب ست در برج قوس پوس که ماه هندی ست باندک کم و بیشی با آن مطابقت
دارد ۲۹ یوم دی بفتح دال مهمله و سکون یای تحتانی نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب
ست در برج جدی و بهندی ماه و بعضی ماگه نامند ۲۹ یوم بهمن بفتح بای موحده و سکون های
هوز و فتح میم و نون نام ماه شمسی و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج دلو با پهاگن ماه هندی
باندک تفاوت مطابقت دارد ۳۰ یوم اسفندار بکسر همزه و سکون سین مهمله و کسر فا و سکون نون و فتح
دال مهمله و الف و رای مهمله نام ماه شمسی ست و آن مدت ماندن آفتاب ست در برج حوت که بهندی
جیت باشد ۳۰ یوم فروردی که فروردین هم نامندش بفتح فا و سکون رای مهمله و فتح واو و سکون
رای مهمله و کسر دال مهمله و یای معروف نام ماه شمسی ست مدت ماندن آفتاب ست در برج حمل و آن

سی و یک روز ست و این ماه سر سال فارسیان ست و بهندی این ماه تقریبا بیساکه گویند
اردی بهشت بضم همزه و سکون رای مهمله و کسر دال مهمله و یای مجهول نام ماه شمسی است و آن مدت ماندن
آفتاب ست در برج ثور که بهندی مطابق آن جیته ست ۳۱ یوم خرداد بضم خای معجمه و سکون
رای مهمله و فتح دال مهمله و الف و دال مهمله نام ماه شمسی است که بهندی تقریبا اساره باشد و آن
مدت ورود آفتاب ست در جوزا ۳۲ یوم فصل در بیان میله های اینجا باید دانست که درین شهر
از عمده میله ها یکی اجتماع مردم در عشره محرم است خصوصا تاریخ نهم محرم که در آن لشکر حضور برمی
برآید و در آن جمیع فوج سرکاری و دیوانی و فوج امیر کبیر بهادر می باشد و تمامی فوج آراسته
و جلو فیلها و اسپان پیراسته و سرداران هر یک جمعیت در اثنا رهیای رنگارنگ نشسته
از مقابل حضور پر نور و دیوان صاحب میگذرند بنهایت سیر میباشد قابل دید ست و این در آمد و برآمد از
طلوع آفتاب تا غروب شمس می شود مردمان برای ملاحظه این سیر یک یک مکان را صد
روپیه کرایه داده میگیرند خصوصا قریب گرد حضور که مرور و عبور تمامی فوج در آنجا می شود هر کس را
خواهش مکان بسیار میگردد و از اول ماه اگر کسی بندوبست اینچنین مکان می کند البته او را
بدست میرسد و الا خیر ست بعده سیر الاق و یدلی شب نهم محرم می شود که قریب بنگله و گرد
حضور کسی جوگی و کسی پنجره واله و کسی حبشی و کسی شیر و کسی خرس و کسی لیلی و مجنون
و کسی قاص و کسی قوال خود را ساخته می آرد و بانعامات از حضور بیگمات ممتاز می شود و
هزارها روپیه درین شب خیرات می کرد و محرم شریف را گویا عید قرار داده اند خوشیها می کنند
و آذین بندی و آتش متنوعه لطیف می پوشند تو گوی که هولی هندوستان ست دوم میله کوه

مولی ست که تمام شهری برآید و بیشتر ازان مردم خواص و عوام و فوج و لشکر هم درینجا میرود
و بنهایت انبوه عالم میگردد از شروع ماه رجب تا آخر ماه زیاده تر هجوم خلایق بتاریخ هجدهم
رجب می شود و اکثر مردم از عماید با بکنه موضع لنگم پلی برای سیر می نشینند و درین ایام درینجا
کمتر مکان بدست میرسد مردم خیمه های خود را درینجا و هم بر کوه استاده می کنند اینجا دوکان
های سیندهی که از شجر التمر باشد بسیار می باشند و گزک که کباب باشد و باصطلاح مردم
دکن آنرا چاکهنا گویند بسیار فروخته می شود و کمتر مردم باشد که ازین بلا قاطع نسل آدم محفوظ
باشند و درین میله حصه زنان می باشند و بجهه مرد و هم سیاه چرده باشند
الا ماشاء الله تعالی و عجب قدرت خداوند قدیر دیده شد که زنان کریه المنظر به زر و مروارید و
یاقوت و الماس در زر دعرق بوده اند و بی تکلف خود را با جنبیان می نمایند و این تاریخ بازگشت
مردمان میله کوه شریف ست درین هر دو میله بسیار کشت و خون میگردد اما درین سال در
هر دو میله نظم فوجداری بسیار مانده است شخصی کشته و خسته نگردید و دیگر داد دادی سکین نکات نخت
و عون الهی عم نواله بوقوع نیامد این همه حسن منتی رسش دام اقباله و نیک نظمی نواب سالار جنگ
بهادر است حسن انتظامه و حصل مرامه این چنین دیگر میله ها در هندوان می شود و در مسلمانان
فصل در بیان کیفیت فصول و آب و هوای اینجا باید دانست که درینجا آغاز موسم گرمی از ماه
مارچ می شود زیرا که چون آفتاب در برج حمل می درآید شروع گرمی میگردد و بحساب از روی جب
هندوان از مرگ بکسر میم و سکون رای مهمله و کاف فارسی شروع میگردد و از روی حساب انگریزی
از ماه جون خصوصا بورود آفتاب در برج سرطان و درین سردی هم می شود و اکثر مردم لباس بانات

می پوشند و یکم برج در بدن او داشته باشند و پوشش عجب نباشد که بفالج مبتلا گردد و هرگاه آفتاب
در برج میزان می درآید یعنی آخر ستمبر سردی شروع میکند بقول عرب اذا ورد الشمس
فی المیزان جاء البرد فی المیزان ای هرگاه آفتاب در برج میزان می درآید آب
در کوزه ها سرد میگردد و این سردی تا آخر ماه فروری که هنگام ورود آفتاب در برج حوت
ست میماند و از روی آله مقیاس سردی و گرمی که تهرمامیتر نامند دریافته شد که منتهای
گرمی درینجا یکصد و پنج درجه است و منتهای سردی چهل و پنج درجه و بیشتر بارش درینجا
بعد نواخت چار ساعت روز و هم شب می شود و هوای این ملک از روی طب سرد و خشک
است لهذا دوای گرم و تر اکثر موافق مرضی میشود و خلط سودا را درینجا غلبه ست فلهذا
بیشتر رنگ مردم این ملک و هم رنگ زمین اینجا سیاه میشود و صفرا و رطوبت درینجا عارضی
ست که صفرا بسبب خوردن دانه ذرت که جوار باشد و دال تور و مرچ سرخ و بلغم بخوردن آم
پهل و سیتا پهل که شریفه باشد که بکثرت میخورند و نوشیدن سیندهی و خوردن بقولات تر عارض
می گردد فصل در بیان بیماری های اینجا که بکثرت می شود بدانکه اکثر امراض که درینجا می شوند
از امراض عام حمیه آتشک است و فیلپا و عرق مدنی و نزول الماء فی الکیس و چیچک و کوری
که هم قسمی از چیچک ست و سرخجه که کهسرا باشد هم قسمی از آن و خنازیر و هیضه است
و پیچش که زحیر ست و دران بلغم خام و خون می براید و سوزاک و جریان که رقت منی
باشد و ضیق النفس و سل و بواسیر و سرطان و رنجلی و ام الصبیان و ذرب که آنرا اسهال ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۴ وفالج ووجع مفاصل
بلی درینجا نامند و اکثر بچگان بدان ضایع می شوند حکما اینجا علاج زخم نمیدانند و زنان بسبب

دریچه زادن ولبنوی علاج حکما را انجا ضایع میشوند حکما و هم امرا و حکام انجا را بتعلیم علاج زنان
حامله و بچه زاده و بچگان از فرایض و واجبات ست بهمین خوف اکثر زنان چنین ادویه میخورند و میخورانند
که رحم ایشان قبول حمل نکند و بار دار نمیشوند و اکثر خانهای عالی خانواده باین گم می شوند
و شده اند ضرورست که از سرکار عالی انتظام یک مدرسه چنان مقرر شود که در انجا درس کتب
طبیه خواه در فارسی از میزان الطب و کفایه منصوری و مفرح القلوب و طب اکبر تا تحفة المؤمنین و در
عربی از قانونچه و موجز و نفیسی و اقرائی و سدیدی و شرح اسباب تا قانون شیخ شده
باشد و مدرس محقق فن طب او استاد مقرر شود و بعده طلبا را سند عطا شده در مطب فرستاده
شوند و برای مطب هم حکیمی آزموده کار عالم مقرر شود تا طلبه را در مطب خوانده را یاد داده باشند
و هر مرض را با اسباب و علامات مطابقت کرده و تشخیص مرض نموده نسخ نوشته باشند
باین ترکیب هم مرضی بصحت رسند و هم حکما معتمد در چند روز بسیار بهم رسند و عالمی
را فیض رسانند و شهره این نیکنامی باکناف عالم رسد و اگر یونانی خوانان فن ڈاکتری آموزند
یا ڈاکتری آموخته کتب یونانی کنند و بدلایل و تجربه و استعمال نسخ انگریزی موافق قواعد
یونانی کرده طلبه هم رسانند معجونی عجیب مفرح القلوب گردند بلکه حکم جواهر مهره پیدا کنند الله تعالی
حکام زمان را همچنین توفیق بخشد و این تجویز خود را در حیات خود مروج بابیم فصل در بیان اسماء
مبارک حکما انجا که اکثر مردم در انجا متوجه بعلاج ایشان میشوند باید دانست که چنان
که طب درین زمان ارزان ست همچنان طبیب گران آن درین ایام تجربه را طلب مقرر کرده میگویند
که بیش طبیب و بیش تجربه کار بر وآری هر دو لازم و ملزوم ست اگر یکی باشد و دیگری نباشد

علاج ناقص بود پس واجب است بر معالج که مسایل طب یاد دارد و هم تجربه کار بود و این هردو
صفت در طبیب خاندانی بیشتر جمع باشد مگر بندرت از اطبای نامی و گرامی خاندانی بلده فرخنده
بنیاد یکی ۱ مولانا حکیم محمد ابراهیم صاحب فرزند ارجمند جناب حکیم مولوی قطب الدین صاحب
مغفور اند عالم بر علوم سر خیل ارباب فهوم اتقی دوران لوذعی زمان فرید العصر وحید الدهر
مهذب الاخلاق عمیم الاشفاق بیماری بحسن خلق ایشان کم میشود و ضعف بسخنان مفرح و مقوی
ایشان میرود و محل دقایق کاشف حقایق مرجع الخلایق برادران خود فایق بر حال مرضی شفیق
و بعوام و خواص خلیق بخصایل پسندیده موصوف و بعبادات معبود مشغوف دیانت دار امانت
شعار اند تسلی بخش خاطر پریشان مریض گریان میرود خندان از خدمت ایشان می گردد
دوا شناسی و دواسازی بر حضرت ایشان ختم ست و نفع رسانی خلایق و دارو بخشی
بر ذات شریف ختم ست این همچنین اند و دارو رسان شفاخانه سرکار عالیجاه همچنین باید
اگر مریض بشب میرسد حیلی نیارند اگر طالب دوا بروز می آمد عذری ندارند با اسباب و علامات
حسب فهم خود تشخیص مرض خوب میفرمایند و بر توکل خدای کریم اعطای دوا می نمایند اگر هجوم
خلایق در تخطیه اندازد مجبوری ست و تشتت خاطر سازد معذوری ست برادر توامی مرحوم حکیم
نجیب الله خان صاحب میفرمودند که یک مریض و یک طبیب اگر دو مریض و یک طبیب بود نیم صاف هم
ندارد و اگر سه مریض باشند و یک طبیب پس هر مرض شمرده شود طبیب دیگر باید جست و اگر
بعض بزرگان بر عدم تشخیص مرض ایشان انگشت اعتراض می نهند غافل اند ازین نکته که وسعت
اخلاق هجوم خلایق می کنند و در بعض احیان او نیان را در تشتت و پریشانی می اندازد که بیان

در تشخیص مرض خلل می افتد در تشخیص میخواهد تمهل و ملاحظه کتب را تا مرض را با اسباب و
علامات خوب تحقیق نماید و هجوم خلایق عظیم مهلت آن نمیدهد پس چگونه علاج موافق آید درین
قصور طبیب چیست و اگر قادر دعا ضرر است هجوم مرضی است و بس ما نحن الله والرسول معاً
من لسان الوری فکیف انا ۲ دوم جناب حکیم شفائی خان صاحب اند نام گرامی ایشان میر لطف علی المخاطب
بشفائی خان ست جهان پوری هستند ایشان بغیر شفائی خان اول اند که در عهد مهاراجه چندو لعل
بهادر مقدم حیش الملیا بوده اند و میر صاحب ممدوح پسر حکیم میر صفدر علی صاحب اند که در گلی کره
تشریف میدارند مرجع الامراء و الغربا اند و از باریافتگان حضور پر نور اند خدمت ایشان که شفائی
اسم مسمی هستند هجوم خلایق میباشد و همان اعتراض خلایق بر تشخیص ایشان ست اما میگویم که معترض
غافل از قول افلاطون ست که میگوید که اگر تمام روز و شب بر حالت مریض تفکر نمایم از عهده یک مریض
جواب گویم پس وای بر حال کسیکه فکر صد ها کس و اندیشه دل او باشد فکیف از عهده مرضی بر آید و
جواب دهد و ان دانشمند اکثر علاج بر وضع ڈاکتری میفرمایند و وقتی بر طریق یونانی الله شافی
و منه شفائی ۳ سوم حکیم میر صفدر علی که خود علاج بر طریق یونانیان می نمایند و فرزند ایشان یعنی
میر لطف علی اکثر بر طریق ڈاکتری معالج میشوند و کمتر بر وضع یونانیان چنانکه بالا گذشت
۴ چهارم حکیم میر جعفر علی همشیره زاده حکیم میر صفدر علی که در ایرانی گلی می باشند خود مع پسر دو
پسران علاج بر وضع ڈاکتری می نمایند ۵ پنجم حکیم [illegible] از باریافتگان حضور پر نور ست زیاده
از حقایق علاج این بزرگ اطلاع ندارم ۶ ششم حکیم قمر الدین پسر حکیم منان که قریب حسینی علم
می باشند از باریافتگان حضور پر نور اند طرفه علاج ایشان را ندانم ۷ هفتم حکیم واجد علی خان دهلوی

ذکاء الله خالی اند بعلاج طریقه آبای خود متوجه میشوند اما کمتر ۸ هشتم حکیم آصف علی لکهنوی که قریب
مکان مغلپوره بوده راحت رسان عالم اند ۹ نهم حکیم میر مهدی لکهنوی که متصل باغ سید
میان میباشند شفا بخش عالمیان اند ۱۰ دهم حکیم محمد جعفر اصفهانی تبار رسی که در مجلس مرافعه الصبیه فوجداری
ملازم تجربه کامل دارند و مسایل طبیه را از علمی و عملی و مفردات و مرکبات خوب میدانند در علاج
الاستشعار خود نشاندم که نظیری با خود ندارند اما افسوس که کسی قدر دان این بزرگ غریب الوطن
نیست ۱۱ یازدهم حکیم مولوی محمد سعید صاحب که با موی لکهنوی گوینده استعداد در کتب درسیه
خوب دارند مگر عجب که در تجربه ایشان نیز مردم انجا بسبب غریب الوطنی گفتگوها دارند که کم
تشتت خاطر خلل انداز تجربه ست و مشاغل دیگر امور هم مانع آن است ۱۲ دوازدهم حکیم میر اسد علی
صاحب که در فن ڈاکتری استعداد کامل دارند از طبیبان متعلق فوجداری اند با کتب یونانی
هم آشنائی دارند جناب این بزرگ تذکره رضائی که کتابی خوش اسلوب در مفردات طب
ست بزبان دکهنی از تالیفات حکیم محمد رضا علی خان حیدرآبادی و فی الواقع ان حکیم ثانی العهد
نواب ارسطو جاه کتابی عزیز الوجود نوشته ست هم رسیده ان شاء الله تعالی بعد نقل بر داشتن
و تصحیح نمودن در قالب طبع می آرم از ذکر باشمال نفع آن بخلایق میرسانم میرزا موصوف نهایت
وسیع الاخلاق و عمیم الاشفاق با طبع ذکی و علم وفی نفع رسانی خلایق هستند و در علوم
طب محل دقایق اما افسوس هزار افسوس که وقتی که تحریر این فقرات رسیدم طائر جان حکیم
ممدوح گلشن همیشه بهار خلد بعارضه وبا ارتحال نمود انا لله و انا الیه راجعون ۱۳ سیزدهم
حکیم راعلی است که بیشتر معالج قیدیان مجالس کوتوالی اند و متفرق علاج بیماران بر وضع ڈاکتری

هم می کنند امابدانم که علاج یونانی کمی کنند یا نه چهاردهم حکیم محمد مرزا اند انم که علاج بر وضع ڈاکٹری
می نمایند یا بر طریق یونانی می کنند اما ارباب دانش فهو تحقیق حکمه الیشان بیان می کنند گویند
که بحقایق انواع اجزا و اقسام ادویه بخوبی را خوب میدانند اما درین باب از تصانیف الیشان
یا از تراجم الیشان ندیده ام پانزدهم حکیم وزیر مرزا صاحب لکهنوی اند در معالجات یونانیه نسخ
طولانیه استعداد طبیع دارند مگر هنوز در بنجا معالجه که معرکه الکما باشد دیده نشده است رجوع خلایق
بخدمت الیشان کمتر است اما یا بسبب عدم تعارف باشد یا بسبب اینکه در بنجا و ارقابل نشد
حکیم صاحب یافته نمیشود یا در نسخه الیشان صرف کثیر می شود یا طلاق مردم انجا یا اصحاب لکهنو
توافق ندارد یا بسبب معاش خاطر خواه مردم الیشان امتوجه بحال خود کمتر می شد ازند با مردم انجا
عادی اجزا قلیله اند و در نسخه الیشان اجزا بسیاری باشند و فقیر هنوز با الیشان در بنجا
برخورده ام و نه در لکهنو لهذا از کیفیت علمیه و عملی تجربه الیشان نوشتن نمیتوانم مولانا
حاجی حافظ عبد الحلیم صاحب ناظم عدالت دیوانی بزرگ طرق علاج الیشان را البسیاری ستودند
شانزدهم حکیم محمد وزیر که در مولا در شفاخانه سرکار عالی مقدار مقرر اند رجوع خلایق با الیشان بسیار
است تجربه خوب بر وضع ڈاکٹری می دارند شخصی را از عرب بروقت فازه دهان کشاده مانده
بود فقیر او را به شفاخانه نزد الیشان فرستادم فورا دهان و حنک اصلی و استقامت او درست
کردند و هنوز نصیحت است بامانت و دیانت علیلان را بهر نوع که در خدمت الیشان میرسند
بعد دریافت کیفیت مزاج هر یک حسب حالش دوا میدهند و ظاهر است که هر گاه علیل حکیم
را با طلاق تامه متوجه حال خود می یابد و دوا مفت او را از سرکار هم میرسد پس چرا نجیبن طبیب

خلق الله رجوع نیارد که طبیب مفت و دوا مفت پس مفت را چه باید گفت هفدهم یا ظهار النعا
سرکار عالی اقتدار سکندر منهم نبن صاحب جاه و راند عالی فطرت ید الافطر ارسطو منش افلاطون بیهم
کریم الاخلاق عمیم الاشفاق روزیکه ابتدا از مطب در بنجا فرموده اند از سرکار اشتهاری جاری شده
که نقلش حرف بحرف این است اشتهار اول دار الشفای واقع افضل گنج بروز دوشنبه
آینده بوقت ساعت هشت مفتوح خواهد شد دوم کدامی شخص بیمار و نادار از هر مذهب و هر قوم که
باشد بوقت مذکور برای گرفتن علاج خود و گرفتن دوا که امی روز سوا جمعه که شفاخانه خواهد
رفت صلاح طبی و دوا خواهد یافت مگر ضرور است که بیماران قبل از هشت ساعت باید سوم
انوطرف سرکار حکیم محمد وزیر با ختیار کامل در دار الشفا مقرر شده اند مشار الیه ملاحظه هر یک بیمار را
خواهند دید و برای دادن دوا خواهند گفت چهارم چون در طیاری اکثر ادویه قدری تاخیر
می شود لهذا بیمار را تا وقت تیار شدن آن دوا تامل و قرار لازم است پنجم هر بیمار را لازم است
که شیشه یا پیاله صاف و پاک برای گرفتن دوا همراه خود بیارد ششم اگر ناگاه کدام جنس بیمار
شود که تاخیر در تداوی او باعث ضرر باشد هر وقت که در دار الشفا خواهد رفت دوا بیند خواهم کرد مگر
لیکن برای بیماریهای دیگر باید که به ساعت مذکور الصدر بروند هفتم چونکه صلاح طبی و ادویه در
دار الشفا از سرکار داده می شود مریض را نباید که هیچک خرج کسی بدهد هشتم هیچک دوا
در شفاخانه خورده شدن نمیتواند نهم اراده سرکار است که در مدت چند هفته در شفاخانه چند حجره
مهیا نمایند تا در انجا بیماران برای علاج سکونت نمودن توانند وقتی که تمامی بند و بست ضروری
آن خواهد کرد و ضوابط برای بیماران که در انجا سکونت خواهند نمود مشتهر کرده خواهد شد که بیم

فی التاریخ بیست و دوم ماه ربیع الاول سنه ١٢٩٣ هجری بعد چندی اشتهاری دیگر بزبان اردو
جاری نمود که حاصل مضمونش اینکه دار الشفا که در افضل گنج است برای ماندن سخت بیماران
طیار شده است تا که در بنجا بالفعل الیشان مقام کنند از بیست و دوم جمادی الثانی سنه ١٢٩٣ هجری
بیماران را اجازت آمدن انجا داده خواهد شد لیکن آنکه علاج الیشان ضروری الاحتیاج باشد
واشد العلیل باشد فقط همان کسان داخل این دار الشفا خواهند شد دوی عورتان را حجره
جدا جدا داده شود الیشان را باید که فکر خورش و حمام خود کنند و آخر و با خبر ضروری خود را
نیز از جای خود آرند یا طلب دارند برای بیماران غربا مکان علحده مقرر اما برای هر واحد حجره جداگانه
نیست مگر برای یک قوم در یک مکان جائی جداجدا مقرر است و برای صرف بیماران مفلس در دکانی
از سرکار عالی میرسد بیمار مفلس را خورش پخته از سرکار داده نمی شود لیکن روزمره آنقدر داده می
شود بیمار را لازم است که آدمی از اصدقا یا اخلاء یا اقربای خود همراه خود برای تیمار خود دارد تا
در خرید اسباب خورش و پخت و غیر آن معین او باشد اگر او را معینی تیمار داری نخواهد
بود خدام دار الشفا خدمت او در پخت و پز خواهند کرد بر همه بیماران حکم مؤکد است که تا وقتی
که در دار الشفا باشند مطابق احکام محمد وزیر طبیب عامل باشند نوشته تاریخ بیست و یکم جمادی
الثانیه سنه ١٢٩٣ هجری هیجدهم از اطبای یونانی حکیم سید محمود قدرة الله خانی دهلوی اند
که از هفت ماه ملازم دیوانی شفاخانه ش مولانا مؤید الدین خان صاحب شده اند پایه علم
الیشان از معاصران قادری باهر و تحقیق در ترکیب و قدرت در ردو بدل دوا در رساله که در مبادی
دوا نوشته اند ظاهر هنوز مطلب الیشان در بنجا رونق و شهرت نگرفته است و بر ظاهر است

که این هیچمدان پیچ و پوچ و کاهداری است بدون النعات سلطان حقیقی جاهی کمتر رونق می پذیرد و خاکساری
و وسعت اخلاق و سخاوت و نفاوت و استقلال مزاج لازم طبیب است فصل در بیان
مشایخین کرام مجدده فرخنده بنیاد حیدرآباد دمرسیها الله عن الفتن والفساد در حدیث شریف
وارد است هر گاه که ذکر صالحین کرده می شود آن وقت رحمت خدای کریم نازل میگردد پس خواستم
که ذکر بزرگان دین را درین نامه درج کنم تا معلوم احسم خداوندی گردد و فقیر هم در آن سایل
شوم و شاید که بذکر این بزرگان سخنم پذیرا گردد و ذکر خیر الیشان موجب مغفرت من بر شان
شود چنانچه شنیدم که در روز امید و بیم ؛ بدان را بنیکان ببخشد کریم ؛ اول از مشایخ
ارباب سلاسل مجددیه نقشبندیه یکه تاز میدان معرفت سر آمد جیش ارباب حقیقت
محلی الجلی شریعت مخلع بخلاع طریقت مشرف بتشریفات دینیه تارک مراسم دنیویه بخلق
عظیم مجبول الصنع رسول مقبول صلوات الله علیه والسلام والتحیه من الملائکة والانام
البحر الملی الکلمو دعی الالمعی مولانا السید الاشرف العلی دام فیضانهم و ما برح احسانهم الیشان سجاده
مولوی عثمان صاحب مغفور اند و الیشان خلیفه حضرت شاه سعد الله صاحب رحمة الله علیه
اند و الیشان خلیفه حضرت عبد الله شاه صاحب دهلوی المشهور شاه غلام علی صاحب
مظهری شاه جهان آبادی قدس سرهم اند فیضان از هند تا بر سند و از عجم تا بعرب
و از انجا تا به روم رسیده است اقلیمی از اقالیم سبعه نباشد که فیضرسان حضرت الیشان
در انجا نباشد و طرفه قوت مجددی الیشان اینکه اول ما آخر منتهی است ؛ آخر ما جیب
تمنا نهی است ؛ کسانیکه فیض الیشان در نقد برا انها نوشته اند بدست مبارک الیشان توبه

کرده داخل طریق مجددیه می شوند و مشرف به نسبت مجددیه آحمدیه میگردند رونق خانقاه شریف
موقوف بذات فیض سمات ایشان است انجام جمله امور خانقاه شریف محض بتوکل است حضرت
ایشان کمال قانع و صابر اند هر چند از پیش ورود برار انجا قدم ایشان را غنیمت کبری و نعمت
عظمی می شمارند مگر حضرت ایشان با وجود اهل و عیال بودن بدنیا و ارباب دنیا مطلقا التفات
نمی نمایند بدرس و تعلیم ارباب طریقت شب و روز معروف می باشند اگر مذاق درویشی
است درین خانقاه شریف سبحان الله حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره چه قدر
رتبه فنا فی الشیخ پیدا کرده شده که در ایام خانقاه ایشان نسبت مظهریه خانقاه شریف
دهلی یافته میشود و اگر احدی کسب نسبت مظهریه داشته باشد و بدهلی بآن جا مشرف شده باشد
فورا بعد آمدن انجا دریابد که انجا هم مظهر انجاست من ذاق عرف **دوم** رازدان خلوت
خلوت در انجمن عالم رموز سفر در وطن واقف نکات نظر بر قدم محرم راز هوش در دم سایر
مقام باز داشت ناظر منظر نگاهداشت رسانند مقام تمکین حضرت شاه مسکین اند ایشان
از اجل جناب شاه سعد الله صاحب قدس سره مظهری مجددی اند ایشان صاحب حلقه
و توجه اند به یک نظر خود دل مرده طالب را زنده میکنند بنهایت قانع صابر و حامد و شاکر زهد
معتکف متوکل خدمت گذار خلایق رهنمای طالبان المجاهد فی الطریقه و العابد فی الخفیه اکثر
مردم بر دست مبارک ایشان توبه کرده داخل طریق می شوند و فیضیاب نسبت مظهریه مجددیه
میگردند دام الله فیضهما از چار یار و محله کولساواری بحوالی ظفرآباد از شیخ خود اعنی خانقاه حضرت
شاه سعد الله صاحب قدس سره خانه ساخته بهدایت طالبان مشغول اند **سوم** مستغرق

دریای توحید مستهلک بحر تفرید غواص محیط سرمدی غواط قلزم محمدی فرید الزمن شاه محمد حسن صاحب
ابو العلائی النقشبندی اند سلسله ایشان خلیفه محمد شفیع خان صاحب جمعدار قدس سره اند
ایشان از ارباب دول جمعدار سواران ذی لق بوده اند بکاه بصحبت شاه محمد قاسم المعروف شیخ
حالی قدس سره رسیده اند و حال شیخ در جان اثر کرده ترک جمعداری نموده فقیر شدند و سامان دنیا
اتله داده در جای شیخ نشسته سجاده نشین شدند شاه محمد حسن حال ایشان را در کتاب
لطایف سته تالیف سید ابو العلی نور الله مرقده مفصل نوشته اند قابل دید است و شیخ صاحب
حالی را وطن جهجهو فتحپور بوده است مزار ایشان در همانجا محله ام و دست ایشان را ارادت
بشاه عزت الله صاحب است که مزار ایشان در تکیه است و ایشان را ارادت بمولوی
برهان الدین صاحب که مزار ایشان در شاهجهان آباد است و ایشان را ارادت
خدمت میرزا ولی صاحب است که مزار ایشان در دهلی کهنه است و ایشان را ارادت
خدمت مولوی دوست محمد صاحب است که مزار ایشان در اکره است و ایشان را ارادت
بجناب فیض مآب حضرت میر شاه ابو العلی صاحب است نور الله مرقدهم مزار مبارک ایشان
در اکره مشهور و معروف است فقیر نیز بارها بزیارت مزار مبارک سید صاحب مغفور مستفید و
مستفیض شده ام **چهارم** المتوکل علی الله و المعتصم بالله الاوحدی التفرید و الافرد فی التوحید
الفانی فی المطلق و الباقی بالحق جام کش خمخانه حقیقت نشه بخش طالبان طریقت حضرت میرزا
حسن بیگ صاحب عمم الله فیضانه و زید وجدانه ایشان از میرزایان بهوپال اند در عهد
نواب سکندر جاه مغفرت منزل از انجا تشریف آورده اند از پنجاه سال در بازار عیسی میان بیرون

بلده معتکف محض متوکل علی الله هستند در سلسله قادریه مرید و ایشان را ارادت و خلافت
حضرت شاه معین الدین صاحب که مزار ایشان در تکیه شاه جعفر است و حضرت شاه جعفر از خلفای مولانا
شاه نظام الدین اورنگ آبادی بوده اند قدس اسرارهم و در طریقه ابو العلائیه میرزا صاحب را خلافت
از شیخ صاحب حالی است رحمة الله و اشخاص چند بهر دو سلسله بر دست میرزا صاحب توبه نموده
مستفید شده اند محمد نور الدین خان المشهور به نصیر جنگ بهادر بن محمد شرف الدین خان مغفور بیعت
بر دست ایشان گرفته اند بارک الله فی احواله و خلده الله فی افعاله میرزا صاحب هنوز کسی را خلافت
نساخته اند **پنجم** ناظر الله فی عین طلبة الله بنظر الله و راهی طالبان جام بخش عارفان اهل دل
فارغ از مقام و منزل غلغله انداز هدایات از هند تا دمشق مقبول طریقه حضرت خواجه رکن الدین عشقی
زمانه ولی سید عمر علی صاحب نشر الله فیضانه فی الآفاق و اوفر الله فی احسن الاخلاق ایشان
هم خلیفه شیخ صاحب حالی اند و هم همشیره زاده جناب ممدوح مغفور ذات ستوده صفات حضرت
ایشان فی زماننا بجای شیخ صاحب است احسن الله حاله و نور باله **ششم** صوفی باصفا صاحب صفای
ذی المجد و العلی سر خیل فقرا صابریه آحمدیه مظهر انوار موسویه محمدیه سبک افزای لباس تجرید رونق
بخش خرقه تفرید صابریان فرید زمان قطب مکان معین دوران صاحب الترتیب مروج
نتایج اثنی عشر متخلق باخلاق خیر البشر در وحدت مدهوش حضرت شاه خاموش اند ایشان
خلیفه حضرت حافظ موسی صاحب مانکپوری پنجابی اند قدس سره اگر چه ایشان از نواح بدر اند
اما مشرف بطریقه در مانکپور شده اند بسیاری مردمان را بنام خدا آشنا فرموده اند
و حب دنیا از دل ایشان برده و از اصحاب سماع اند محبت الغربا خادم الفقرا هر چه می آید میدهند

و هر چه میرسد ازان نمی بینند معنی صوفی در ایشان ظاهر و صورت فقر از جبهه ایشان باهر یاران
ایشان ملبس بلباس صابری و مخلصان ایشان از لوث دنیا بری افاض الله فیضه فی الآفاق
و جعل مریدیه علی احسن الاخلاق حضرت ایشان از جناب حافظ صاحب قدس سره خلافت در
طریقه چشتیه صابریه یافته اند فلهذا اکثر مسترشدین ایشان درین سلسله یافته میشوند
فقیر را زیارت ایشان هنوز میسر نشده است زیرا که این معتکف از جای خود بر نمیخیزد و ایشان
بر جای خود نمی مانند **هفتم** بلبل بوستان طریقت قمری سرو بستان حقیقت چهچهه زن
گلشن توحید کوکوی چمن تفرید باقی ماسوی الله حضرت شاه عبد الله چشتیه نظامیه خلف خلیف و
صاحب سجاده جناب منیف حضرت مولوی شاه بدر الدین صاحب دهلوی اند ایشان از خلفا
قبله و کعبه با معتقدان جناب فیض مآب مولانا فخر الدین چشتی نظامی دهلوی بوده اند مزار ایشان
بدرگاه سید یوسف صاحب شریف صاحب قدس الله اسرارهم شاه صاحب موصوف درین بلده
بمحله رهبه تشریف میدارند ذات بابرکات ایشان مغتنمات روزگار باد بخش سلسله
فخریه است سلمه الله تعالی **هشتم** از مشاهیر خانواده اینجا صاحب الورع و التقی سر آمد اصحاب العلم
و النهی متبع سنن محمد مصطفی حضرت شاه مرتضی قادری مشرب حنفی مذهب خلیفه سید مرشد
قادری اند و ایشان خلیفه سید غلام علی شاه قادری و ایشان خلیفه حضرت سید موسی قادری قدس
اسرارهم و ایشان خلیفه پیر بادشاه صاحب اند و این بزرگ مشترک اعنی حضرت پیر بادشاه
صاحب رحمه الله متصل دروازه دهلی کهنه است سلسله قادریه هنوز در خاندان ایشان جاری است
اما گویند که بسبب بوسیدگی اوراق زمان کسب طریقه و تحقیق غوامض آن و حصول نسبت علیه اباً و کری

کمتر متوجه می شوند چه شیخوخت و بزرگ زادگی مانع طلب است از دیگر و اگر بزرگ زادگان باین
عوایق از کمال طریقت محروم می مانند و فقط نام کبرزگان خانواده و اوصاف گذشتگان خود
می باشند و نمیدانند که اگر کمال بود در نفس نفیس ایشان بود و نمی فهمند که در حدیث شریف وارد
است که ای فاطمه تکیه بران مکن که من دختر رسول اللّٰه ام عمل کن عمل کن عمل کن هرگاه امر عمل است
پس بزرگ زاده را باید که قطع ننگ نموده آستین بران چیند که حصول کمال بزرگان کند
تا خود بزرگ گردد نهم پادشاه طریقت و سلطان معرفت سجاده نشین تمکین مربع نشین جالس بلوین
جناب میر پادشاه صاحب قادری برهانپوری که از خلفا حضرت مولانا حافظ شاه شجاع الدین صاحب
قندهاری قدس سره اند مزار حافظ صاحب علیه الرحمه متصل درگاه حضرت سید حسن برهنه صاحب
از بلده بفاصله یک کروه است مزار و مرکب به از ثقات شنیده ام که در وقت حیات از
اصحاب خدمت این بلده بوده اند نظم و نسق اینجا بحسب باطن جاری بر دست ایشان بوده است
رحمه اللّٰه دهم شهسوار مضمار توحید که باز فنا فی الفرد نور عین سبطین حضرت مولوی سید
نور الحسین حفظه اللّٰه عن الشین المعروف بقادر اللّٰه وار بهادر اگرچه در لباس دنیا منصور اما در باطن
سراسر نور منور الشان خلیفه مولوی سید نور الاصفیا صاحب اند و ایشان خلیفه مولوی سید
نور العلی صاحب قادری قدس سرهم اند مزار این بزرگ قریب بلده است و آن هم از مشاهیر
مشایخ این بلده بوده اند علیه الرحمه یازدهم حاجی حرمین شریفین مقبول سید کونین اویس زمان التقی
دوران حقایق آگاه معارف دستگاه حلال مونر دوره قادری کشاف غموض اللّٰه ناظر
واقعه حاضری حضرت سید حاجی نور الدین قادری اند وطن مالوف ایشان قصبه ساوهر بود

ضلع انباله است و از اولاد شاه قمیص قادری اند سلسله جدی دارند در بخارا از عرصه در از تشریف
میدارند پس اینجا بحضرت ایشان اعتقاد می دارد و خدمت که باید نقد و جنس و جاگیر کرده است
و مکین نسبت مشایخ هندوستان در صحبت ایشان است اکثر درباره وضع درین زمان باشند
ایشان خدمت این بزرگ ختم خواجگان رضوان اللّٰه علیهم اجمعین و ختم ورود شریف و دیگر ختمها
بسیار می شود و هر کرا توفیق الهی است گیری منور ماند برود حق پرست ایشان داخل طریق
می شود در باغ قریب یوسف صاحب شریف صاحب تشریف میدارند و از سرکار جاگیر
است و جمعدار روپیه مقرر است باقی دیگر فتوح که هر هفته از سرکار میرسد علاوه بر آن است
کمال نظم در هر امور رسید خاطر مقدس حضرت ایشان است در باب ادخار دولت فقرا ر
دو مذهب دارند یکی آنکه فقیر را باید که چیزی از سیم و زر و غیره نزد خود ندارد و ما دل دار و خاطر آن
بدان متعلق نباشد و مانع اخلاص گردد مذهب سید تکمیل پناهش اراد ای اثر چند باشی نیز
سیم و سید زر دیگر آنکه اگر برای المیشان قلب چیزی ذخیره دارد تا دل مطمئن بحوائج و فقر در باب
نگردد و مطابقه نباشد و بعد مردن تقسیم حسب فرایض هم کرده و ازین نعمت هم محروم نماند
اما تعلق قلب الندار و پس ع هر گلی را رنگ و بوی دیگر است کل حزب بما لدیهم
فرحون هر گروه چه با ورسیده است باین شادان و فرحان است دوازدهم صاحب همت
علیا حاکم توجه تصوری صاحب تمکین ذات بحت گلی همین و یکی دان از فوق تا تحت مضمون
الظاهر هو الباطن را دانسته و از غیبت گذشته بحضوری رسیده مقبول بارگاه رحمان حضرت
شاه سعد اللّٰه خان وطن در شاهجهان پور افاغنه در هندوستان است ایشان را ارادت

شیخ المشایخ حضرت شاه احمد سعید مظهری مجددی نقشبندی دهلوی قدس سره ارادت است
و خلافت درین بلده بمحله فتح دروازه تشریف میدارند و در خدمت ایشان حلقه طالبان حق
جل و علی شانه می شود و هر یک حسب مراتب به روزانه متوجه لطایف و دوایر و مقامات مشرف
میگردد ادام اللّٰه فیضانه جاریا و رابطه ساریا و بیشتر کسانیکه این نسبت مظهریه احمدیه از حق
ایشان مقدر فرموده داخل طریق می شوند سیزدهم [۱۳] سیار مقامات علیه دایر دوایر سنیه عروج
معارج طریقت صاعد مصاعد فی زمانا اوحد حضرت مولانا نیاز محمد ترک دام ظلال ایشان را ارادت
بخدمت شاه سعد اللّٰه قدس سره است درین بلده بمحله غلیبوره سکونت میدارند وطن ایشان مرغستان
است نهایت مهذب الاخلاق اند متوکل میگذرانند در فراهمی صفات حمیده و نعوت پسندیده چو
ذات بابرکات این بزرگ درین بلده فرخنده بنیاد فردی یافت کمیاب بلکه نایاب در باب چهاردهم [۱۴]
درویش درویش مسکین همچو خاکی پخته و آبی بسوز رخته نزلت یاد اگر دی ناف یار ادر دی بعضی
که گفته اند صوفی آن باشد که نباشد ذات ملکی صفات حضرت حاجی مولوی محمد حسین صاحب
خوش نویس اند زاد و فیضانه ایشان را ارادت است بطریقه نقشبندیه مجددیه در حدیث مولانا شاه
احمد سعید صاحب دهلوی مظهری قدس سره است و هم از جناب ایشان خلافت یافته اند درین
بلده در بازار انوار چوک بستی لنگر جنک بهادر متوکل مقیم اند بسیاری بفیض ظاهری و باطنی
ایشان مستفید شده اند و روزانه می شوند و آنکه گفته اند که درویش آنست که در صحبت او خدا یاد آید
مصداق آن ایشان هستند مولد ایشان نواح پشاور است در هر خط قلم ایشان قوی فیض
لازمی ایشان بهکری تعلیم الخان رزو دستعدی می شود علم فریضه پانزدهم [۱۵] اف در زمان و اوحد

دوران نفور از خلایق و عارف حقایق صاحب ورع و تقوی عارج معارج صدق و صفا جامع
صفات حمیده مجموع اوصاف پسندیده مخدوم الانام مقبول هر خاص و عام منظور نظر اللّٰه حضرت
امام علیشاه صاحب عمم اللّٰه فیضانهم و زاد اللّٰه عرفانهم اند چون حضرت ایشان کمال وارستگی
دارند فلهذا الجای معین قیام نمی آرند و در شوال شنیده ام که بیشتر در قلعه گولکنده تشریف
میدارند فاما منور حضرت ایشان را اندیده ام باب چهارم در بیان سلاسل حضور پرنور
حاتم زمان اوحد و بی مثل دوران جناب فیضمآب نواب افضل الدوله نظام الملک اصفجاه خاک
سر نهیب علیخان بهادر دام اقباله مع سلاسل دیگر امرای عظام و کبرای والا مقام آنحضرت مع دیگر
احوال مشتمل بر چند فصول فصل اول در سلسله حضور پرنور بدانکه چون آبا کرام حضور فیض معمور
صدیقی نسبت نقشبندی مشرب بوده اند لهذا اتیمنا شروع بسلسله جدی و بیعت نواب والاجناب
نظام الملک اصفجاه اول مغفور میکنیم و از اصل تا بفرع بر سانم و آغاز از حضرت امیر المومنین ابوبکر
صدیق صاحب رسول اللّٰه فی الغار و الوزیر الاعظم المبنی المختار رضی اللّٰه عنه می نمایم در حدیث
شریف آمده است لو کان نبی بعدی لکان ابابکر و خیر الخلق بعده ابوبکر الصدیق و در حیات رسول
مقبول صلی اللّٰه علیه وسلم بایام مرض سرور کائنات صلی اللّٰه علیه وسلم بامامت جماعت
نماز پرداخت و بعد وفات آنحضرت صلی اللّٰه علیه وسلم همه بیعت آنجناب روز وفات پیغمبر
صلی اللّٰه علیه وسلم دست نهادند گویا مرشد الکل فی الطریقه شدند رضی اللّٰه عنه کما قال مولانا
جامی قدس سره السامی نقشبندیه عجب قافله سالاران اند که برند از ره پنهان بحرم قافله را
همه شیران جهان بسته این سلسله اند روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را دیگری فرمایند

رحمة الله تعالی تو نقش نقشبندان راچه دانی تو شکلی بگرجان راچه کی بسبز داند قدر

باران تو خشکی قدر باران راچه دانی ۵ از نقش توان بسوی بی نقش شدن ❀

این نقش عجب نقشبندان دانند ❀ وفات رضی الله عنه شب سه شنبه درمیان مغرب

وعشا بتاریخ بیست ۲۲ و دوم جمادی الاخری سال سیزده ۱۳ هجری شده بود عمر شریف رضی الله

عنه شصت و سه ۶۳ سال و دفن کرده شد در حجره امام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها با سیدنا

رسول الله صلی الله علیه وسلم و بود خلافت آنحضرت رضی الله عنه دو سال و سه ماه و هشت روز

از حضرت امیر المومنین ابوبکر الصدیق بن ابی قحافه رضی الله عنه ❀ ❀ ❀ ❀ ❀

سلسله جدی نواب نظام الملک آصفجاه اول مغفور			سلسله سعیت او شان		
شمار	نام	کیفیت مختصره	شمار	نام	کیفیت مختصره
۲	محمد بن ابی بکر		۲	سلمان فارسی رضی الله عنه	
۳	ابو محمد مکی	این نام در رسول خوانی نیست	۳	خواجه قاسم	
۴	ابو القاسم مکی		۴	امام جعفر صادق رضی الله عنه	
۵	عبد الرحمن مکی		۵	خواجه بایزید بسطامی	
۶	عبد الله مکی		۶	خواجه ابو الحسن خرقانی	

شمار	نام	کیفیت	شمار	نام	کیفیت
۷	محمد قاسم مکی		۷	خواجه ابو القاسم گرگانی	
۸	نصیر الدین بصری		۸	خواجه علی بصری	این نام در رسول خوانی نیست
۹	قاسم علی رومی		۹	ابو علی بغدادی	این نام در رسول خوانی نیست
۱۰	محمد سعید کشکی		۱۰	خواجه علی فارمدی	
۱۱	عبد الله صوفی		۱۱	خواجه ابو یوسف همدانی	
۱۲	عبد الرزاق بغدادی		۱۲	خواجه عبد الخالق غجدوانی	
۱۳	عبد الله بغدادی		۱۳	خواجه عارف ریوکری	
۱۴	محمد بهاء الدین بغدادی		۱۴	خواجه محمود انجیر فغنوی	
۱۵	شیخ محمد بغدادی		۱۵	خواجه علی رامیتنی	

شمار	نام	کیفیت	شمار	نام	کیفیت
۱۶	شیخ الشیوخ حضرت شهاب الدین سهروردی		۱۶	خواجه محمد بابا سماسی	
۱۷	ابی محمد حفص		۱۷	خواجه امیر سید کلال	
۱۸	قطب الاقطاب زین الدین		۱۸	سید خواجه بهاء الدین نقشبند	
۱۹	شیخ علاء الدین		۱۹	مولانا یعقوب چرخی	
۲۰	شیخ تاج الدین	این نام در رسول خوانی نیست	۲۰	خواجه عبید الله احرار	
۲۱	شیخ فتح الشیخ		۲۱	خواجه محمد ملا قاضی	
۲۲	شیخ نجیب الله		۲۲	خواجه کلان ده بیدی	
۲۳	فتح الله الشیخ الثانی		۲۳	خواجه هاشم ده بیدی	
۲۴	شیخ جاوید الملقب ...		۲۴	خواجه سنگین ده بیدی	

شمار	نام	کیفیت	شمار	نام	کیفیت
۲۵	فتح الله الشیخ الثانی		۲۵	خواجه سید محمد محترم	
۲۶	شیخ جاوید شاه ثانی		۲۶	قطب الوقت خواجه شیخ کلیم الله	
۲۷	حضرت محمد درویش		۲۷	فخر العاشقین شیخ نظام الدین	
۲۸	شیخ محمد مومن		۲۸	خواجه نظام الدین	
۲۹	محمد علم الشیخ الصدیقی العلی		۲۹	خواجه میر شهاب الدین	
	[illegible]	[illegible]	۳۰	خواجه عزیزان ثانی نقشبندی	
			۳۱	خواجه محمد معروف ثانی حضرت ایشان	
۳۰			۳۲	بکهیان جهان خواجه امان	
			۳۳	عزیزان نقشبند خواجه مکی	
			۳۴	بابا کلان	
				خواجه امین مکی	

۳۱	خواجه میر اسماعیل	۳۵

ایشان زاده فرزند بوده اند حور در انام نامی

۳۲ میر عابد خان المخاطب بقلیج خان

که همراه خلد مکان بوقت تسخیر قلعه گولکنده بزخم گوله زنبورچه بتاریخ بست وچهارم
ربیع الثانی در سال یکهزار ونود وهشت ۱۰۹۸ سنه بجوار رحمت الهی پیوست ودر کنار موسی
رود بفاصله شش کروه از حیدرآباد مدفون شدند ونام گرامی کلان برامیر بهاء الدین
بود که قاضی سمرقند بودند وقلیج خان را دو فرزند بوده اند یکی ※ ※ ※ ※ ※

۳۳ غازی الدین خان بهادر که پیشگاه حضرت خلد مکان وزیر اعظم بودند وزیر النسا بیگم
صبیه نواب محمد سعد الله خان بهادر وزیر اعظم شاهجهان بادشاه منسوب بود که از بطن او دو
پسر ویک دختر پیدا شدند وفات بهادر ممدوح در سال یکهزار ویکصد وبست ودو شد ومزار
ایشان در دهلی متصل اجمیری دروازه هست در خانقاه آن مغفرت نشان

از بطن وزیر النسا بیگم پیدا شده بود

تاریخ تولد نیک بخت هست در سال یکهزار ویکصد وسی ویک هجری اقلیم دکن را بالارکت واستحقاق
فوج دیگر بزور شمشیر خود مسخر نموده در سنه یکهزار ویکصد وشصت ویک هجری بتاریخ چهارم جمادی الاخر
روز دوشنبه بجوار رحمت حق کریم پیوستند وبخلد آباد در روضه منوره قریب دولت آباد وپائین
مرقد منور شاه برهان الدین غریب قدس سره مدفون کردند نور الله مضجعه بعد وفات لقب ایشان

نواب مغفرت مآب مقرر شد تاریخ رحلت متوجه بهشت سنه ۱۱۶۱ هجری نور النسا بیگم صبیه نواب
قمر الدین خان بهادر وزیر اعظم محمد شاه بادشاه با ایشان منسوب بوده است از بطن آن محترمه دو
پسر ویک دختر پیدا گردید یکی سید احمد خان ملقب بنواب شهید مغفور میر محمد پناه
خان مخاطب بغازی الدین خان ثانی مغفور وخیر النسا بیگم مرحومه ودیگر پسران ودختران
از دیگر بیگمها بوده اند که تفصیل هریک در دیگر کتب مثل سوانح دکن وخزانه عامره وغیر مانده کورا است
نواب مستطاب آصف جاه ثانی نظام الملک والدوله میر نظام علیخان بهادر فتح جنگ
سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار کشورستان مظفر الممالک ارسطو
زمان ایشان از بطن عمده بیگم متولد شده اند تاریخ تولد ایشان سعید بخت است بروح
پاک میر نظام علی مدام خوانند با وضو همه اشخاص فاتحه زین مصرعه عجب دو تاریخ رانجوان
مستوجب بهشت وبا خلاص فاتحه بغره شوال وتاریخ رحلت ایشان مستوجب بهشت
هفدهم ربیع الثانی است مدفن صحن مکه مسجد گردید بعد وفات لقب غفران مآب مقرر شد
سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطو زمان کشورستان
مظفر الممالک نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه فتح جنگ آصف الدوله نظام الملک آصفجاه
ثالث از بطن تهنیت النسا بیگم که از اولاد حضرت غوث اعظم سید عبد القادر جیلانی رضی الله
عنه بوده است ولادت باسعادت ایشان در سنه یکهزار ویکصد وهشتاد ویک شده وکلگشت ایشان
بسوی خلد برین بتاریخ هفدهم ذی قعده روز جمعه سنه یکهزار ودوصد وچهل وچهار هجری است
ماده تاریخ نگر دیخیف سکندر بشد آب حیات زین جهان رفت چون سکندر جاه

سایه گیتی پناه ظل الله سال او را شنیدم از رضوان خلدارامگاه سکندر جاه
مدفن ایشان نیز در مکه مسجد است در حیدرآباد ولقب ایشان بعد وفات مغفرت منزل
شد ونه پسر وهشت دختر گذاشتند نام هریک از ذکور واناث مفصل در تاریخ رشید الدین خانی
مرقوم است هر کرا خواهش بود دران ببیند اینجا نگاشتن حاجت نیست افضل
الارکان سپه سالار یار وفادار رستم دوران سلیمان اقتدار ارسطو زمان کشور
ستان مظفر الممالک نواب میر فرخنده علیخان بهادر ناصر جنگ ناصر الدوله نظام الملک
آصفجاه رابع ایشان از بطن فضیلت النسا بیگم عرف چاندنی بیگم اند ولادت باسعادت
واقبال ایشان بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سال یکهزار ودوصد وهشت هجری
نبوی است صلی الله علیه وسلم وسیر ایشان برین بتاریخ بست وسوم رمضان سال
یکهزار ودوصد وهفتاد وسه هجری شد ومرقد ایشان نیز در صحن مکه مسجد است
ولقب ایشان بعد انتقال برحمت غفران منزل شد غفر الله لهم الله تعالی ایشان دو فرزند
یکی را نام نامی افضل الدوله تهنیت علیخان بهادر است ودوم را روشن الدوله میر جهانگیر
علیخان بهادر مد ظلهما خدایا کرم ونوال فیض بخش وفیض رسان دارم در دو بهادران را
مانند ابر ومحیط وتابنده وپاینده دار هر دو را چون مهر وماه تا بود آسمان وزمین بجاه
محمد واله واصحابه اجمعین آمین وصل علی نبیه واله وعترته وصحبه کلهم یارب العالمین والعلمس
افضل الارکان دولت ادحد ام السلطنت اسخی زمان حاتم دوران قدردان
علما ومرتبه شناس فضلا سلیمان قدرت سکندر شوکت جمشید مرتبت رستم صولت

محمدی اخلاق جمالی اشفاق جمیع الخلایق والامم صاحب الجود والکرم فلاطون فطنت ارسطو فطرت
جناب فیض مآب نواب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله نظام الملک آصفجاه خامس
ادام الله فیضانه جاریا ما دام القمر فی السماء ساریا از بطن جناب حشمت مآب دلاور النسا بیگم
اند تولد ایشان بتاریخ بست ونهم ماه ربیع الثانی در یکهزار ودوصد وچهل ودو هجری شد وبعد داخل
شدن غفران مآب در بهشت برین ایشان بر چار بالش حکومت مربع نشین شدند ومنشی سید
تفضل حسین جالیسی عطا تخلص مطلع تاریخی خوش نگاشته اگر کسی گفته باشد بر ازین نظر سفته
باشد مصرعه چو از مسند سلطنت پادشاهان ※ عدد مسند سلطنت ۳۰۵ هفت صد وپنج شد
بلکه بقا ناصر الدوله رفت وعدد ناصر الدوله ۴۱۷ چار صد وهفده شد پس چون عدد ناصر الدوله
را از عدد مسند سلطنت بیرون کنند باقی باشد ۲۸۶ بدین طریق ۷۰۳ / ۴۱۷ / ۲۸۶ بفضل خدای و
نیائید بخت ※ بران افضل الدوله خوش جا گرفت پس چون بر پائی که ۲۸۶ اند عدد
افضل الدوله که ۹۸۷ نه صد وهشتاد وهفت باشد افزایند بدین طریق ※ ۲۸۶ / ۹۸۷ / ۱۲۷۳ حاصل
می شود سال جلوس حضرت نواب صاحب مد ظله که یکهزار ودوصد وهفتاد وسه سال هجری حاصل
می شود الحال مسند نشینی آنحضرت را سال دهم است ونواب رئیس با قرار وکلام الله مجید و
بخاری شریف کمال ارادت واعتقاد است که هر روز حفاظ قرآن مجید را وبخاری شریف را
ختم می نمایند اگر اتفاق درود حضرت در آن مجمع قرار می شود وکسی تعظیما منجر در بسیار ناخوش شود
میشوند ومنع می نمایند که روبروی کلام مجید وحدیث شریف تعظیم بادولت نکرده باشید که حرام است

وچون خبری رسمی در خدمت ایشان میرسد کمال جوشش عقیدت و ارادت بندگان عالی طرفه
العین بامارت میرسد در عهد سلطنت ایشان افضل گنج و پل نو و دروازه کلان نو در شهر بناه
طیار شده است و افضل المساجد بسیاری با ارتفاع و وسعت مناسب و چار سوی آن طیار می
الله تعالی آباد و آبادان تا قیامت دارد و درین ایام که قحط سالی گردیده بفرط کرم بخشیدن هزار عرابار از سرکار
روزانه غله عنایت و تقسیم می شود شاید که قریب یکسال این تقسیم جاری مانده زیرا که نرخ گندم
چار سیر و نرخ نخود پنج سیر و زرت شش سیر شده بود و الحال که بمنت فیض رسانی عالم الحال نرخ غله رو
بارزانی آورده است انشاء الله المستعان قریب ارزانی تام می شود و بعلم فیض عام میرسد
از دستورات حضور است که هرچه ارشاد کردنی میباشد بنام نواب مختار الملک بهادر زبانی …
بامرالدوله بهادر و صولت جنگ بهادر و نامه بران ارشاد صادر میگردد و ایشان حکم حضور را نزد
نواب ممدوح میرسانند و نواب معظم الیه هرچه بجواب معروض میدارند باریاب شده بحضور میرسانند
و در نوالا نامه بران هم حکم می آرند و باریاب شده عرضی بجواب میرسانند و این آمد و رفت
در روز چار چار مرتبه بعض روز می شود و گاهی بشب هم حکم میرسانند و جواب میدهند و وکلا
شاگردین هم بحضور حاضر میشوند و معروضات موکلان خودشان بحضور میرسانند و هرچه از جواب
ولقد و جنس حاصل می شود بحضرت خود میرسانند و هرچه حضور را در ملاقات … رد و بدل منظور
می شود حکم آن صادر میگردد و از امرا و عمال اگر کسی رخصت میخواهد عطا می شود و از … تقسیم تنخواه
محلات میرسد حکم تقسیم آن میفرمایند و از دولت سرا اکثر نقود و احکام حاضری دیوان و پیشکار
زبانی نامه بر بفهم می شود و حصول ملازمت دیوان و پیشکار بالحضور گاهی در مکان منجلی بیگم

وگاهی در نجاره وگاهی در دیگر جا میشود و تخلیه با دیوان هم میشود و دیوان و پیشکار باهم می شوند
اما اول دیوان باریاب میگردد و اگر ضرورت می باشد تخلیه می شود بعده چون زمان رخصت
دیوان می گرا اطلاع حاضری پیشکار اجازت میگردد و چون سلام پیشکار شد دیوان برخاسته
شود هر دو مرخص گردیده و هرگاه از ملازمان طالع یاوری باشد سند زمین و مواضع هم
عطا میشود و اگر کسی فریاد در نوعی میکند ارشاد می شود که مقدمه این را در عدالت رجوع کنانیده
شود و اگر کسی از عزیزان و متوسلان درخواست می کند که بنده میخواهد که نسبت فرزند خود با دختر
فلان کند در صورت مناسب پروانگی می شود و چون کسی از اعزه اجازت خواهد … برای ادای
تسلیم میخواهد اگر مناسب می باشد حکم اجابت شرف نفاذ می یابد و چون اخبار فتنه و فساد
و کشت و خون بلده یا متعلق بلده بسمع مبارک میرسد بکوتوال بلده ارشاد می شود که کوتوال
دهونس فرستاده مفسد را گرفتار نماید جمله اخبار بلده و حوالی آن روزانه بسمع مبارک حضور میرسد
و هرگاه دیوان و پیشکار از حضور مرخص میشوند خبر رسیدن هر دو بمکان خود بسمع مبارک میرسد
و هرگاه تنخواه محلات از دیوانی میرسد اطلاع آن کرده می شود و بر ماماها … هم میشود و اطلاع وصول
آن بحضور میرسد و استراحت بندگان عالی گاهی در آفتاب محل وگاهی در افضل محل وگاهی در
بهون بره وگاهی در مکان نو … طیار شده است و سر رشته حفاظ را اهتمام که مناسب
میدانند سپرد میفرمایند گاهی بیکی وگاهی بدیگری و چون مزاج یکی از مخصوصات از جاده اعتدال
میرود از نقد و گوسفندان تصدق میفرمایند و بعضی مجرمان که از ارتکاب فعلی مکروه بران می باشند
الحکم اخراج آن از ریاست خود میفرمایند و اگر کسی از متوسلان و چاکران می مرد تنخواه او را بر زوجه

بالپسران یا دیگر اقربایش جاری میفرمایند و اگر از صاحبان انگریز و خانوادان ایشان بدعوت دیوانی
تشریف می آرند اطلاع آن بسرکار می شود و باین طور که فلان فلان از سرداران بر بابت کسی …
دیوان تشریف آورده برمیخورد و مرخص شدند و برآمدن حضور گاهی در مکان گل پیران وگاهی
در مکان منجلی بیگم وگاهی در افضل محل وگاهی در بهون باره وگاهی در آفتاب محل وگاهی در …
چمن وگاهی در راگ مالا وگاهی در مکان نو که مکان سلیمان جاه طیار شده است وگاهی بر باولی
خان بهادر خان وگاهی زمرد بنگله وگاهی بر موتی بنگله وگاهی در توشه خانه وگاهی بنعمت خانه می شود
و تا نه و نیم پاسه گهری روز و در شب تا یک پاس شب بلکه بعض شب تا نصف شب اجلاس میفرمایند
و هنگام ضرورت در شب ختم هم میخوانند همراه بعضی از مخصوصان و در انجا باریابی می شود و بقدر مقدور
بانعامات مفتخر میگردند و دستور حاضری نواب مختار الملک بهادر اینکه با خود به دولت … میفرمایند
یا ایشان بیشتر اطلاع خود فرمایند پس هر وقتی که ارشاد میگردد حاضر می شوند و خود به دولت
گاهی از محلی بمحلی بر یکی سوار شده تشریف می برند و وقتی از قوالان مثل معصوم و گیسی خان و از
سارنگی نوازان چیزی سخن خوب و آواز مرغوب می شنوند و بذل و کرم می نوازند اما این فعل
بسیار قلیل بلکه اقل است چون ماه نو دیده می شود خواهشهای نبات … از قلعه دار محمد نگر میگذرند
و اداب امرا و خبر بابت رویت هلال ماه نو بعرض رسانیده می شود و هرگاه دیوان صاحب
اراده رفتن بسیر و زنگر یا حیات نگر یا منصور آباد یا کوه مولی یا اراده ملاحظه سیر سابقت استیان
می نمایند و پروانگی رفتن انجا میخواهند از حضور اجازت میگردد و چون بازگردیده داخل مکان
می شوند باز بحضور والا اطلاع کرده میشود و هرگاه کدامی محکمه یا مجلس جدید قایم میگردد بحضور اطلاع قرار آن

کرده می شود و هرگاه کسی از حضرت نقشبندیه عرض حاضری میکردند بکمال اعزاز طرف پائین
راست بر تخت خود می نشانند و چار رمیدهند و تا دیر هم کلام میگردند و شیرینی و نقد هزار یا بار
عنایت میفرمایند و هرگاه کسی از بیگمات درخواست رفتن جیت برهنه صاحب و غیره میکند
در صورت مناسب اجازت رفتن میدهند و اگر کدامی صاحب جدید در کوتهی رزیدنسی داخل
می شود اطلاع دخول آن هم بحضور میگردد که فلان صاحب از فلان جا داخل کوتهی رزیدنسی
شد و چون از کسی ملازمان فوج صرف خاص یا منصبداری بعارضه مفقود میگردد بفرط کرم
باسامی او از فرزند یا دیگر اقربایش مامور و معمور میفرمایند و این رسم قدیم سرکار آصفجاهی
است دام اقباله و خواهشهای اعراس بزرگان قدس اسرارهم با سبدهای شریفه و اینه
از امرا و قلعه دار محمد نگر یا گولکنده و سنگره از دیوانی میرسند بفرط عنایت منظور میفرمایند و از آن
سبد مختار الملک بهادر یا امیر الامرا و دیگر اعزه و اجله می بخشند و سبوچه های روغن یا میوه از
علاقه صرف خاص میرسد بعد ملاحظه اگر پسندیده نمی شود واپس میگردد بلکه جرمانه هم صادر میگردد
و ارشاد شد که باز چه ما نشده … برقرار ثابت علی بیگ میگردد و اگر کسی از … حضور
سفارش فقیری می کند اگر تقدیرش برابر به پری می باشد هزار یا روپیه خرج می باید و اگر
فقیران حضرت السعادت را از کوتوالی طلب فرموده ده ده یا پانزده روپیه فی اسم و هم تنهاتنها
کهادی عطا فرموده در تصدق زرها میفرمایند و چادر گل و شیرینی برمزار اولیاء الله رضی
الله عنهم بتشریر در حالت جاری خوانین معطلات میفرستند اگر طیاری مکانی یا حوض منظور
خاطر مبارک می باشد برای ساختن آن حکم والا بر بالیا امیر معماران نفاذ می یابد که او حسب الامر

طیار فوراً میکنند گویا که میر عمارت حضوری است و برای آرایش باغ لاله گوشه و حوض آن
اگر منظور خاطر والا میباشد باقتدار الملک نواب رشید الدین خان بهادر حکم والا نفاذ می یابد
و هر گاه اسامیان تنکی از رزیدنسی بجبل پور روانه می شوند اطلاع آن هم بحضور کرده
میشود و هر قدر نظر که بدیوان صاحب بدر رود گذشت میکند از اطلاع آن بحضور میرسد و لفافه
جات اخبارات معرفت میر رضا علی بخشی بحضور میگذرانند و طومار اوشان ایشان خوانده بسمع
مبارک یک یک از اخبار میرسانند و بروز جمعه متواترش حاضر میشود و حضرت اصلاح میفرمایند
و ناخن بروز شنبه میگیرند و هر گاه در الوال ها دیگر جا مسابقت میگردد خبر آن بتفصیل ذکر که
فلان سبقت برد و فلان نبرد بسمع مبارک میرسد و پیشتر برای دسترخوان کوه مولی
هزارها روپیه از سرکار مرحمت می شود که غرض از آن ایصال ثواب بارواح طیبات و پرورش
محتاجان است و اگر کسی از ملازمان عازم مکه معظمه می شود رخصت یکسال یا دو سال عطا
میگردد و اگر محتاج محض می باشد تنخواه آن هم پیشکی مرحمت می شود و حفاظ که برای خوردن
ماحضر دسترخوان بر کوه مولی میروند برای سواری ایشان چهل رته و دوازده فیل مثلاً از
سرکار عنایت می شود و هر گاه فوج سرکار عظمت مدار بتقریب بدل وارد نواح بلده می شود
خبر آن نیز مفصل از مقام آمد و رفت و تعداد و سامان فوج بسمع مبارک میرسد و ماه رجب
طیاری کونڈها کرده می شود و هفت صد روپیه مثلاً عنایت می شود و امرا وغیره وقت گذشتن
یکپاس شب تاریخ پنجم از آنها تناول میفرمایند و صلای عام می شود که بان پرورش محتاجان
منظور خاطر مقدس میباشد و چون از کوه مولی بیست و یکم جواهنا میرسند می طلبند

وچیزی از آن نوشجان میفرمایند باقی را در محلات تقسیم میفرمایند و خدمت درست
کنانیدن نلها متعلق بشیخ فیض است اگر گاهی در درستی نلهای مکانات خوب درست
نمی کنانند مستوجب جرمانه میشوند و فوراً ادای سازند و حضور تمام ماه مبارک بصوم
می باشند الا ماشاء الله ان ضرورت شرعیه باشد و برای دایه فرزند اقبال پنجاه
هفت روپیه مشاهره مقرر فرموده اند و خدمت ارباب حرمین شریفین زادالله شرفهما
نیز بنقد کرده می شود چنانکه امثال پنجاه هزار روپیه بمکه معظمه و پنجاه هزار روپیه بمدینه منوره افاض
الله الیهما عنایت فرمودند و اگر هندوان از امرا برای رفتن متهرا وغیره معابد خود واقع
هندوستان رخصت میخواهند رخصت یکسال برای ایشان هم عنایت می شود و
تنخواه یکسال پیشکی مرحمت میگردد و اگر کسی از معززان سرکار عالی فوت میشود و بعد ادای
رسوم مذهب وارث او بلا وقفه تسلیم خاطر میگردد و اورا دوشاله سفید بتقریب ماتم برسی
از حضور عنایت میشود که سرفراز میگردد و فرزندان نواب صمصام الدوله بهادر را کمال تاکید است
که بیرون نگردند چنانکه باری بنواب مختار الملک بهادر حکم فرستادند که فرزندان نواب صمصام الدوله
بهادر بوقت شب کوچه گردی می کنند شما چرا اوشانرا گرفتار نمی کنید عرض نمودند که فدوی
در گرفتاری اوشان هم هستم هر گاه اوشانرا گشت کنان در کوچه و بازار می یابم فوراً گرفتار کرده
خدمت پدر بزرگوار اوشان میرسانم و امشب اوشان در کوچه و بازار نیز آمده بودند که مسکه
روبروی حضور پرنور عرض کرده باشد که آنرا غلط نموده باشد و گاهی ملاحظه کشتی پهلوانان
هم میفرمایند و مراحم سلطانی بانعام دل ایشان را شاد می نمایند و گاهی تماشا بازیگران

ملاحظه فرموده بانعام بسیار می نوازند و هر گاه شبلی صاحب المخاطب بنواب خورشید جاه
بهادر بیرون بلده برای سیر تالاب یا هم بار بزیارت برهنه صاحب یا جهان نمات تشریف
می برند بحضور عرض میشود و چون داخل می شوند اطلاع آن هم میرسد و هر گاه شادی کسی از فرزندان
امرا و معززان سرکار عالی می شود نوشه برای ادای نظر بعد حصول اجازت بروقت مقرر حاضر می شود
و از حضور پرنور بجیغه و سرپیچ و خلاع ممتاز میگردد و هر قدر که طالع او یاوری میکند حضور دست
مبارک خود با سر بسهره میگذرانند و عوض یکی سهره بر سر نوشه امرا از مثل براز رایان می بندند
با نوشه نظر میگذرانند و منظور حضور میگردد و ایشان نقد مبالغ ضیافت و خرچ ارباب نشاط
و صندوق عطر و پاندان و خنگیر دان کل بحضور داخل می کنند و چون از عمام خواه صاحب
زاده ها برای تبدیل آب و هوا بیرون بلده میروند و داخل می شوند اطلاع آن بحضور پرنور می شود
و در امکنه نوطیار در اکثر جا مولود شریف خواندن را ارشاد می شود تا ایمن در آن درآید و روز شنبه
نوچا ذکاری سوار شده اند محل دو دسته جگر میدهند و تاریخ بیست و نهم شعبان فرد افطار
داخل می شود و از غره رمضان بموجب حکم اجرا آن می شود و بماه مبارک اکثر خاصه پخت
شده تقسیم می شود و نقد با مرا هر گرا منظور خاطر اقدس می باشد عنایت شده
ارشاد میشود که بان طعام پخته هر روز این قدر نمازیان را امتلا یا دو کس را خورانید
باشد و این وقتی باشد که بسبب عذر شرعی روزه نمیدارند گویا که فدیه داده می شود و
عذر میفرمایند که من امثال روزه داشتن نمی توانم و هر گاه که نسبت میرسد اول
عرض میکنند که برای طیاری جوڑه نسبت حکم خیاطان شرف نفاذ یابد بران اجازت

خیاطان می شود و بعد طیاری عرض می نمایند که نسبت از کدام دروازه داخل نمایند
شود بران حکم می شود مثلاً از دیوڑی مردانه در خلوتخانه داخل باید کرد بجهان عمل می آید
و اگر از معظمات بیگمات مثل عفور النسا بیگم صاحبه بیمار می شوند حضرت دلاور النسا بیگم صاحبه
برای خبرت و عیادت ایشان میفرستند و باز که معاودت میفرمایند عرض آن بحضور
پرنور می شود و لازم نسبت دیوانی این است که دو هزار و پنجاه روپیه و دو جوڑه و یک انگشتری
مع عطر دان و پاندان و خنگیر دان و لست کشتی میوه جات و هشتاد خوان خاصه و
پنج و یک خاصه و پنجاه ڈالی و ده بار شکر می باشد و غالب جناب بهادر هم اکثر می شوند
چون داخل می شود آداب عرض میکنند و حضور پرنور نسبت را ملاحظه میفرمایند و پس از آن
نسبت پیشکار بلازمه یکهزار و دو صد و پنجاه روپیه و یک جوڑه و یک انگشتری و لست
پنج خوان خاصه و لست ڈالی و دو بار شکر و عطر دان و پاندان و خنگیر دان داخل می شود
و نسبت بخشی بلازمه جوڑه و انگشتری و پانصد روپیه نقد و لست پنج خوان و لست و
پنج ڈالی عطر دان و خنگیر دان وغیره داخل می شود و نسبت ماما جمیله بلازمه یکصد و بست
و پنج روپیه و جوڑه وغیره نیز داخل می شود و همراه نسبت فوج و سازنواز بطلف تمام می باشد
و از خنگیر دانها کل مختار الملک بهادر یک و پیشکار یک و امیر کبیر بهادر یک و بخورشید جاه
بهادر عنایت می شود و این عنایت خاصه است و تاریخ بیست و دوم رمضان المبارک
بر قبر والد ماجد خود که روز عرس نواب ناصر الدوله بهادر مرحوم و مغفور است در مکه مسجد بعد
شده و لست تا دیگری نماند تشریف می آرند و مسجد از همه خالی میگردد و بر قبر والد مغفور خود فاتحه

اشرفی و یازده روپیه و جادر گل میگیرانند و بعد فاتحه مینمایند و بر قبور دیگر اجداد خود هم
الحمد پنج اشرفی علی السویه نذر میکنند و بروشن چوکی نوازان پنجاه روپیه و نقاره نوازان
پنجاه روپیه و دیگر اهل نوازان نیز بدستور انعام عطا میفرمایند و زنان اهیره که قریب مکه مسجد
میباشند و یک ماندی حجرات پیش میکنند یک اشرفی او را می نوازند و بعد و بارش کرنات
ابدارخانه و رحولی سلیما پنجاه مقرر میفرمایند و هر گاه اول تراویح تحفه بحضور پرنور میرسد بنمازیان
خورانیده می شود سبحان الله بیت هرچه داری صرف کن در راه او ؛
لن تنالوا البر حتی تنفقوا ؛ کما قال الله تعالی لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ
هرچه دوست میدارید تا آن را براه خدا بدهید بمال و نعم رسید همچنین عادات ستوده
مسمی با فضل الدوله بهادر گردانیده و غلغله فیاضی آنشان بچار دانگ هند بلکه در
جمیع کشورها رسانیده رباعی سر بد غشم عشق بوالهوس را ندهند ؛ سوز غم پروانه مگس را
ندهند ؛ عمری باید که یار آید بکنار ؛ این دولت سرمد همه کس را ندهند ؛ و صد مصلی و صد
تسبیح بحفاظ مرحمت می شود و بماه مبارک الرمضی اقدس میرسد چهل خوان بنواب
مختار الملک بهادر و نواب امیر کبیر بهادر و نواب رشید الدین خان بهادر و نواب صمصام
الدوله بهادر بدستور بخانه عمر بن عوض و مغالب جنگ بهادر و سیف الدوله بهادر اجت و یک
خوان و بروشن الدوله بهادر چهل خوان از خاصه عنایت میفرمایند و دیوان صاحب چون
برای قطع جوره عید الفطر اجازت خیاطان میخواهند از حضور پرنور بروانگی خیاطان می شود
و همدرین ماه مبارک نرخی را اجازت گشت حسب دستور میگردد داد از چار مینار تا

تا کاروان گشت میکنند چون بمکان خود داخل می شود عوض آن می شود که نرخی فلان فلان
محله را گشت کرد و حضور پرنور رسوم تعلقه را از دیوانی طلبیده نیز ملاحظه فرموده در سیاه نگاه
میدارند و چون از جای در مبارک می آید بر فقرا و ضعفا که پائین نبکله استاده می باشند
تقسیم میگردد و طلب روغن گاو باستصواب مرزا ثابت علی بیگ و وحید منور خان
پسر منور جنگ بهادر و نصرت جنگ بهادر میشود و گاهی در گوته تشریف آورده بامایان و
اصیلان حکم علی صادر می گردد که پارچهای او را بیجامه و بتاریخ بست و نهم ماه مبارک
جوره های عید مرسله نواب مختار الملک بهادر و پیشکار بهادر و کلاهای ماهانه از نزد رفیع
الدوله بهادر داخل می شوند و قاضی و کوتوال و صوبه بلده را پروانگی رفتن عیدگاه برای
آدای نماز عید میگردد و حکم گسترانیدن فرش میگردد و بروز عید عرض میگردد که
قاضی و کوتوال و غیره برای نماز بعیدگاه رفتند باز بعد فراغ عرض می شود که پس از
آدای دوگانه و خطبه حاضر شدند پس دیوان و پیشکار حاضر شده آداب عرض می کنند
و باریاب میشوند اول نواب مختار الملک بهادر با امیر کبیر بهادر بعده نواب رشید الدین خان
بهادر و فرزندان ایشان بعده پیشکار بهادر و فرزند راجه نانک بخش بهادر بعده همه
امرا و منصبداران نظر بحضور پرنور میگذرانند چند علیه را حضور خود نظر میگیرند و بقیه را
نواب مختار الملک بهادر حکم میگردد که نظور خود گیرند درین میان هر قدر نوشتهای امیرزادگان
حاضر میشوند بجیغه و سرپیچ سرفراز می شوند امر فرجه داران را کرم بازاری میشود که عفو
تهدید و توبیخ میکنند و اظهار قرب خود می نمایند زیرا که کمال چیقلش میشود و کسیکه بدون

دستاو فرباری با عمامه و جامه می باشد دخل نمی یابد گویند از روز هجوم نظر گذران بسیار
می شود و فقیر گاهی درین یوم سعید حاضر نشده ام که تقدیر بریم باو هم نظر فرموده است اگر مانعی
پیش می آید حضور بر آمد نمی شوند حکم میشود که همه نذرها داخل نمایند ما مالجنا و حسب
نظور جمله امرا و چه دیوان و چه پیشکار و چه کوتوال و غیره گرفته داخل می کنند و همه بدون
سلام و مجرا با مکنه خود واپس می شوند بفرط کرم بروز عید سعید بنواب امیر کبیر بهادر
و نواب مختار الملک بهادر و نواب رشید الدین خان بهادر و خورشید جاه بهادر و شاه
صاحب میان یعنی بشیر الدوله بهادر خاصه هم عنایت میشود از همراهی نواب
مختار الملک بهادر دو هزار روپیه و نواب امیر کبیر بهادر دو هزار روپیه و پیشکار بهادر
پنجصد روپیه و محمد خان جمعدار پنجصد روپیه و نصیب یار جنگ بهادر پنجصد روپیه و بدر حسن
خان جمعدار پنجصد روپیه داخل می شود باقی متفرقات قریب هفتصد و پنجاه روپیه و شصت
سه مهر اشرفی می باشد و بروز دیگر از طرف صاحب عالیشان بهادر هم تهنیت و مبارک
باد میرسد و سلام مجرا مامایان و اصیلان می شود و حضور کوثرت داده اشیا از نقره بهمه
خواص تقسیم میفرمایند و نظر نواب ذوالفقار الدوله بهادر و نبیره صمصام الدوله بهادر و نواب
روشن الدوله بهادر میگذرد و نظور محلات میگذرند و مجلس جشن میگردد و هنگامه رقص
و سرود میشود و بروز هولی پوری ها دو صد روپیه و طلوده ها صد روپیه و بکلیاران دو صد
پنجاه روپیه و مسنای الشان نیز بدستور انعام داده میشود و روز از حضور مساجد و غیره
بهم بر آمد می شوند و با نعامات هم قدر که تقدیر موافقت میکند بندگان خدا را سرفرازی می بخشند

هر کس که امتحان مقدر خود خواهد اینجا آید و ببیند رباعی این کیمیا بر مس آنشاید فی الحال
بصورت طلا شد ؛ خورشید نظر چو کرد بر سنگ ؛ تحقیق که لعل بی بها شد ؛ و بعضی احیان که
بمخصوصان خطاب معلی جرمانه میفرمایند از آن بر فقرا و محتاجین تقسیم کرده می شود و چکیل
که رسن کلونیه دیسپ میباشد و شکال که بانسد یب میشود اگر مطلوب می باشد آن را راجه
نانک بخش بهادر داخل می کنند و برای چوکی و بهره زنان خانه زنان مقرر اند که سلاح
بسته چوکی و بهره میدهند شاید که زیاده از دو صد زن همچنین باشند ایشان را کاردون
نامند بفتح کاف فارسی بالف پیوسته و رای هندیه موقوفه و فتح دال مهمله و سکون نون کامل
سنعه و مخنث جیلکتس میباشند اکثر از ایشان مرد نگیرند و بعض نکاح هم میکنند و این فرقه اکثر
ارادل است اگر کسی از ایشان بر بهر بخسپد یا داخل آن در کوتوالی تا یکماه قید کرده میشود
بتاریخ چهارم محرم لنگر رشید الدین خان اقتدار الملک بهادر می براید و همین تاریخ لنگر صاحبزادی
یعنی دختر خورد نیز می برآید و بتاریخ چهارم درخواست خرج لنگر حضوری میگذرد بران چارده
هزار روپیه صرف آن با میر الدوله بهادر خان سامان حضور عطا میگردد و بتاریخ پنجم لنگر
حضوری می براید و تمام جمعیت حضوری و امیر کبیر بهادر و جمعیت پیشکاری و دیوانی هم همراه
آن می باشد و این مجمع در حیدر آباد لایق دیدنست اما فوج که باین هست همه با ساز و یراق درست
است ولی آیین همه غیر منتظم و شروع فوج تلنگ از همین تلنگستان است تعلیما همه فوج پیاده
ره با کلاه بندق و ورد می باشد موسوم به تلنگه گرد دیده و از دیوانی بابت نظر چوبی بست و یک
اشرفی و یکهزار و هفتصد روپیه و بست و یک کشتی جوره و سیلیها و غیره و از نزد پیشکار

پنج اشرفی و نصف روپیه بیعانه کشتی جوره وغیره و از راجه اندر جیت بهادر هفت کشتی ستار
وانگشتری و سیاه وغیره داخل می‌شود و حضور پرنور روز لنگر خود بدولت مع بیگمات در بنگله
بر تشریف آورده لنگر و کل جمعیت دیوانی را ملاحظه میفرمایند و تماشای آن می‌بینند و
جمعیت امیر کبیر بهادر را به نصف ملاحظه فرموده برخاست میفرمایند زیرا که تمام میشود و نوبت
بکباس شب بحضور پرنور عرض می‌شود که لنگر حسینی علم داخل شد و لنگر امیر کبیر شمس الامرا
بهادر از سپیده دم بر آمد می‌شود و درین لنگر هر سال که شدید که پیدا میشود خبر آن هم
بحضور مفصل میگذرد و بعرض میرسد که فلان فلان بسبب زخمی شده یا هلاک گردید یا بحرکه رفت
واگر کسی سال زیرچه و که استاد مرثیه در ایام محرم میخواند هر چه قسمت او باری میکنند
او را سرفراز با نعام میفرمایند و سیلما امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر و شکار بهادر و نواب
روشن الدوله بهادر و رشید الدین خان بهادر و شبلی میان و مردم محل ایشان که دختر
مکرم حضور اند و شاه صاحب و دیگر بیگمات را معزز و ممتاز میفرمایند و بتاریخ نهم و شب دهم
وقت نیم شب سواری نعل صاحب می‌برآید برای حفاظت آن دو صد جوان فرستاده میشود
نهایت هجوم مردم و کثرت مشاعل میگردد و این هنگامه نیز قابل دید است و با میرالدوله بهادر
و عرض بیکی حکم میشود که بر نعل صاحب ذهبی برسند تا که همچنان نعل می‌آرند و بعضی نقره دال
هندی و سکون نامور بشده و کثرتها هندی بیاره معروف آن پارچه سرخ بازرد مطبوع
به پنجه اثرک می‌باشد و حضور پرنور اکثر برج دیده اگر هوا دار باشد سوار شده تشریف از محلات
می‌آرند و از ایوان کنار بر دارند و عجب تر اینکه حاضر می‌باشند و چونکه حضرت قوی الحجه اند

با زینت زنان مرد خصلت اگر می‌افتند در بهره نگاه داشته میشوند و مورد عتاب میگردند بازها
کرده میشود و در فصل انار انبه که بحضور پرنور میرسند به امرا و اعزه و اجله و محلات و دیوان خانه
و ملا و نان تقسیم فرموده می‌شوند و این انگاه از امیر کبیر بهادر و رشید الدین خان بهادر و وحید منور
خان و منصور جنگ بهادر و ظفر جنگ بهادر داخل می‌شود اگر فصلی قلت روی نماید تعلقه
داران حکم نافذ می‌شود آنچه انبه طیار شود سرکار با بدولت رسانیده باشند قیمت آن داده خواهد
شد هرگاه صاحب عالیشان بهادر عزم ملاقات میفرمایند نواب الصاحب عرض بحضور می
نمایند پس حکم میشود که روز وقت مقرر کرده اطلاع دهند داروغه مطبخ حضور پرنور انوار
جنگ بهادر اند اگر برای حفاظ وغیره طیاری طعام منظور می‌باشد بر ایشان نفاذ حکم عالی
میشود و هرگاه امید پیدا شدن غرة الحجه قریب معلوم میشود به نواب بهادر حکم طیاری کرده
و منصلی و نصرت جنگ بهادر ارشاد طیاری جوره برای زرهم و بحجه صادر می‌شود که داخل کنند
الرحب تقدیر طبع بیکار از اعتدال منحرف می‌شود به فرط بنده نوازی در یافت خبر صحت
میشود و پس از بیکار اداب غلامانه مع کیفیت صحت بعرض التماس می‌درآید و چون بعد صحت
باریاب می‌شوند نظر میگذرانند و چون شاه نورالدین قادری قیصی عزم علاقه میفرمایند برای
باربرداری حضرت ایشان دو فیل و ده اسب از حضور مرحمت میشوند و دانه و کاه وغیره
صرف انها نیز از حضور عالی معین میگردد و بتاریخ سیزدهم صفر از دیوانی مبلغ یکصد روپیه
نقد و روغن و ماش وغیره و از بیکاری یکصد و بیست و پنج روپیه نقد و روغن سیاه
و ماش وغیره برسم تصدق بحضور پرنور داخل می‌شود و چون گرانی غوره در بنولا بسیار

بوده است اگر برنج ارزانی روپیه پنج سیر بود؛ مخلوق که درین بلده فرخنده بنیاد بسیار است تکلیفی
که باتش ناگفته به بردمان میرسید مختار الملک بهادر ارشاد کردند که هر روز بلا ناغه در افضل گنج
و بارهدری و پل کهنه و یاقوت پوره طعام هزارها روپیه بر غربا تقسیم شده باشد همچنان
چند مهی عمل مانده اما چونکه در اعطار غله عام بوده است پس غله از گندم و ذرت و برنج و
نونک بقدر خوراک یک کس تقسیم میشد و این تقسیم تا مدت دراز مانده است که به نیت
نیک حضور پرنور بر مخلوق در ارزانی گشوده شود و بندگان عالی را فرحت بخشیده آید و
چون درین ملک مثلا در جنگل ابر اسیم بین کوسپند و کشتی بسیار می‌باشند اکثر امرا
و مرشکار بحضور پرنور میرسانند و جواب خریطه نواب گورنر جنرل بهادر منشی سردار الملک علی
فرزند کلان رشید الملک بهادر می‌نویسند و اگر خریطه میرسد ایشان بحضور پرنور میخوانند
و هر قدر آب در رود موسی می‌آید اطلاع آن بحضور پرنور می‌شود که هفت یا ده یا بیست و یک
طاق پل کهنه عرق شدند یا یازده مثلا هم پس از آن و از راجه‌های کولاس با سوله پور
وغیره از ملک محروسه باریاب دیوانی میشوند اطلاع او حشان بحضور پرنور میگردد و هر لفافه
که از کلکته از حضور فیض گنجور نواب گورنر جنرل بهادر یا از ولایت بحضور صاحب رزیدنت بنام
نامی حضور پرنور میرسد معرفت دیوان ممدوح الشان داخل حضور پرنور میگردد و جواب خرایط
نوشته شنوانیده می‌شود و بر آن ضرورت مهر خاص میگردد و نواب رشید الدین خان بهادر
و دیگر امرا بعضی خورشید جاه بهادر و راجه نانک بخش بهادر و لاله درگاه پرشاد و مرزا خطاب
و تهنیت یار جنگ بهادر و منشی رشید الملک بهادر که مهر حضور پرنور بحوالی ایشان در کوته می‌باشد

طلب می‌شوند ایشان حاضر شده مهر خاص و بروی حضور پرنور کوته یعنی مهرخانه با احتیاط کشاده
برآورده بر خریطه می‌رسانند و باز مهر خاص را در کوته مهرخانه نهاده بند میکنند و بر درش
هر یک مهر خود ثبت میفرمایند و خریطه بملاحظه بندگان عالی درآورده خدمت نواب مختار الملک
بهادر میفرستند و ایشان خدمت صاحب عالیشان بهادر روانه میفرمایند و اگر طلبی مامجات برآوردن
صندوق که در همین کوته می‌باشند منظور حضور پرنور می‌باشد همین امرا تشریف می‌آرند
و برآورده بملاحظه اقدس می‌درآرند و باز بدستور بحفاظت تمام بجای خود درش میگذارند و
ماه ربیع الاول اکثر طعام پخته شده بر فقرا تقسیم میگردد و هم منصبداران خورانیده میشود و خصوصا
بتاریخ یازدهم معرفت اسد علی داروغه طعام یازده هزار روپیه پخت کنانیده تقسیم کرده می‌شود
و حضور پرنور دستار بر وضع قدیم بر سر مبارک خود میگذارند و برای بستن آن دستاربندی
ملازم است و بتاریخ دوازدهم ربیع الاول در مکه مسجد روشنی بسیار کرده می‌شود و در
حق هر کس فتوی قصاص میگردد تا وقتیکه از حضور حکم محکم صادر نمی‌شود بحرج در آورده نمی‌شود
و گردن کش زده نمیشود و هرگاه بقتل او رشد عرض کرده میشود که گردنش در یک ضرب از تن جدا
شد و اگر زیاده ضرب جلاد میرساند مورد عتاب میگردد و بتاریخ دوم ربیع الثانی سال یکهزار
و دوصد و هشتاد و سه هجری حکم محکم برای بنای مسجد افضل گنج صادر شد که هنوز طیاری میشود
تاریخ آن فقیر با تعمیه گفته ام این بیت تاریخ ساخت نواب افضل الدوله ٭ خارج حق که مثبت
او را صفت ٭ هر زبان اوری بتاریخش ٭ فکر میکرد و گوهری میسفت ٭ ناگهان مردی از
رجال الغیب ٭ برجل افضل المساجد گفت ٭ و نشست شیو صاحب بجای نشست محی الدوله مرحوم بهادر است

برای میوه‌خوری دختر عالیه خود بدولت لبت و بخرو به دبرای میوه‌خوری صاحبزاده بلند اقبال
که بتاریخ پنجم ربیع الثانی سال یکهزار و دو صد و هشتاد و سه هجری متولد شده بود طال عمره و اقباله
چهل و هشت روپیه مقرر فرمودند تاریخ تولد آن نوباده باغ اقبال و افضال که نام نامی آن
میر محب علی است ضاعف الله ملکه و فضله الخ گفته‌ام این است تاریخ بدرگاه الهی
سرچو بسودم ؛ دعاها خالصانه نمودم ؛ که ای خالق طفیل احمد پاک ؛ بکن منعم خواه حسودم ؛
بده آقای نعمت را تو فرزند ؛ کزو باشد در نعمت گشودم ؛ بحمد الله که درگاه ایزد ؛ قبول آمد
دعاهای سجودم ؛ که یعنی افضل الدوله بهادر ؛ پسر چون یافت که او را ستودم ؛
باقبال و حیات و نصرت و فتح ؛ بفضل داور هم لب گشودم ؛ اجابت از در حق می شتابد ؛
بعجز و زاری خود آغاز نمودم ؛ ندا آمد امیر افضل الملک ؛ چو فکر سال میلادش نمودم ؛
قر جاه و جلالش در فزون باد ؛ که باکر و بیان امین شنودم ؛ و از لفظ هو المختار نیز تاریخ
می برآید دان از بطن واحد بیگم است که برای زچگی ایشان پنجهزار روپیه مرحمت شدند و
بتاریخ یازدهم شریف موی سر مولود تراشیده شده و به موتراش پانصد و پنجاه روپیه
عنایت شدند و برسات لجین و دیگر فقرا و محتاجان بسیاری از خیرات شد و چونکه هنوز
گرانی بود و در باب تدابیر ارزانی تاکید کامل از حضور پرنور دیوان صاحب بهادر بوده است
فلهذا الفقیر دیوان صاحب و پیشکار صاحب در باب تهنیت تولد فرزند ارجمند نگرفتند و حکم
فرمودند که بعد ارزانی غله خواهم گرفت حال ارزانی و گرانی هر دو جانب حق است نه از طرف
خلق الله یقبض و یبسط در کلام مجید است و هر گاه که بتاریخ یازدهم ربیع الثانی صندل بر منبر صاحب

قدس سره میرود اطلاع آن هم بحضور پرنور میرسد و چون قلعه‌دار محمد نگر گلکنده بنظر ضرورت
خود در خواست آمدن خود می کند بعد منظوری حکم می شود که کوتوال بلده بند و بست قلعه را
در نظر دارد و چون بجائی بر میگردد اطلاع آن هم بحضور می شود و از روز عید در هر کارخانه
نرگاوان و انعام پنج پنج صد روپیه انعام میشود و بخود بیری ایشان دو شاله مرحمت
میگردد و چون خسوف میشود از دیوانی یازده راس گو سفند و یازده گلیم و یازده
تهان کهادی و یک راس جاموس و تیل و ماش و غیره اشیا از تصدق و بخشش در
نقره آنچه بگاری یکصد و بست و بخرو به نقد باقی دیگر اشیا از شرح سابق برای تصدق
میرسد و همه بر فقرا تقسیم میشود و شب پنجم جمادی الاولی در قرد مل دو حمال فقرا از مدار به
میشود و در آتش افروخته دوا دوش میکنند از حضور پرنور ایشان را دو صد و پنجاه
روپیه داده میشود چیزی بده درویش را چیزی بگو درویش را ؛ زیرا که ایشان بر در اغنیا
بدیه افشاند از قدم درویشان رد بلا برای حضرت شاه خاموش چشتی صابری جاگیر
شش هزار روپیه مع شش هزار روپیه نقد سالانه مقرر است تا در حق حضور پرنور دعای
مزید دولت و اقبال باشند و چون هلال ماه رجب دیده میشود حکم روائی نقاره کوه مولی
میشود و سه صد روپیه برای خرج نقاره از سرکار مرحمت میگردد و ضیافت کوه مولی
نیز از سرکار عالی داخل میگردد و به یکم رجب کونده طیار میشود و چند امرا به تناول آن
متوجه میشوند و این خرج کونده دو هزار و پنجصد روپیه عنایت میگردد و بتاریخ چهارم
بست و نهم کس از مجاوران کوه مولی حاضر میشوند و سیله و دستار عنایت میگردد

و با فقرا ایشان که و غیره ایشان نامند شش دوشاله مرحمت میشود و برای روشنی کوه مولی
از چهار هزار روپیه با حمه میان عنایت میشود و به ماما رمضانی و ماما مانجیله و ماما شرافیه و ماما
دلاآرام یک یک هزار روپیه معمولی کوه مولی عنایت میگردد و برای میوه‌خوری فرزند ارجمند
شبلی میان خورشید جاه بهادر که آن نبیره حضور پرنور میشود ضاعف الله اقباله بست و
هشت روپیه ماهوار شد و بعشره اولی شعبان المعظم دو هزار روپیه عنایت میشود
برای نیاز تا بحساب دو صد روپیه روزانه فاتحه شده باشد و گاهی ملاحظه کشتیهای جاموسیان
میفرمایند و نوکران که خدام اینها می باشند سی سی روپیه انعام عطا میشود و در عشره
ثانیه شعبان المعظم برای روشنی یکه مسجد و مکان محلی بیگم صاحبه دو هزار روپیه عنایت
میگردد و نیز پنج سبد آتشبازی محبوب بیگم و پنج سبد لبالو بابی و یازده سبد آتشبازی
بروشن الدوله بهادر و یازده سبد بصمصام الدوله بهادر عنایت میشوند و از نزد رشید الدین خان
بهادر یازده سبد آتشبازی بحضور پرنور داخل میشوند و حضور پرنور را اگر عشق است
بآتشبازی است و دست مبارک است ؎ چندین فنون شیخ بیرزد به نیم حسن
راحت بدل رسان که همین مشرب است و بس ؛ بخور ببخش که دنیا و آخرت
بردی ؛ کو قول حضرت است احسن کما احسن الله الیک عمل الجناب است
و صاحب رزیدنت بهادر را که اراده ملاقات میفرمایند معرفت دیوان صاحب اطلاع
آن بحضور میشود پس روزی مقرر کرده میشود و حکم فرش فروش میگردد و آن روز
از صبح معرفت کوتوال بند و بست راه از کوتهی تا جلوخانه میگردد که کسی سلاح بند

از کوتهی رزیدنسی تا جلوخانه میان راه نمی آید اگر ضرورت می باشد افیال سرکاری میروند
صاحب رزیدنت بهادر مع قدری ترک سواران و یک دو اصحاب خود تشریف
می آرند سابق دستور چنان بوده است که براه مستقیم تشریف بدر دولت می بردند
از انجا دیوان صاحب حاضر می بودند یعنی چون خبر میرسید که صاحب رزیدنت بهادر
مع مصاحبان سوار شدند از جلوخانه دیوان صاحب بر فیل سوار شده داخل در دولت
میشدند هر گاه صاحب عالیشان بهادر میرسیدند دیوان صاحب استقبال کرده می
آوردند حالا که دو بار چنان شده است که بدیوانی تشریف می آرند و از انجا بر فیلان سوار
شده تشریف می برند و دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر در حضور حاضر می باشند
استقبال کرده می نشانند و حضور بر آمد میشوند و ملاقات میشود و کلمه و کلام و مزاج
پرسی میشود هر گاه با نذران پیش میشود رخصت میشوند اگر باهم ضروری از بیشتر
صاحب ممدوح ملاقات تخلیه میخواهند نا چاری تخلیه میشود یعنی از دیوان صاحب و غیره کسی
امرا در انجا نمی باشند یعنی دیوان صاحب و امیر کبیر بهادر تا برده بر ده میگذارند و سوا حضور و صاحب
رزیدنت بهادر یکی و صاحب دیگر همراهی ایشان را از این خلوت کسی نمی دانند و امیر کبیر
بهادر و مختار الملک بهادر بیرون در نشسته می باشند بعده صاحبان بیرون می آیند
و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر قدری مشایعت میفرمایند و صاحبان بهادر باز سوار
شده بکوتهی خود تشریف می برند یا بدیوانی تشریف می آرند باز از انجا بر کوتهی تشریف
می برند و اکثر تقریب اعطای چیزی با لقاب امیری میشود و بسیاری از احکام ولایت

می باشند و خریطه که آمدن رشید الملک بهادر منجوانند و منشی رزیدنسی و خزانچی انگاتن حاضر
باشند و منشی رزیدنسی با نامه‌ها بیان که خزانچی انگاند القاب با خطاب را حسب هدایت
صاحب رزیدنت بهادر خوانده به بندگان عالی میشنوانند و آن خبر را حضور پرنور با زبان
امیر بدست مبارک خود عطا میفرمایند و امیر مروج نظر میگذرانند باری استیناف اذیا
مع القاب از لندن برای نواب مختار الملک بهادر و جناب صاحب رزیدنت بهادر
آمده بود که حضور مجمعیت و نا فران انگریزی و مخصوصان خود جمع فرموده بدست مبارک
خود عطا فرموده بودند و زیب گلوی هر یک نموده پس حکم شد که بایشان داده آید و
سلامی اتواب دو بار سر شد و مرخص شدند و هر کس از امرا از کمال فرمان سلطانی
نازل می شود در قلعه محمد نگر عرف گولکنده مقید میگردد و باز برای آید الامان را انه چنانچه
محتشم الدوله بهادر که بدستگیری الطاف حضور بعد زیاده از یک سال از انجا طلب شدند
و باستقبال امرا استقبل و با الطاف حضور پرنور مشمول شوند و بردن نوروز نیز دربار
کهربار منعقد میشود و نظور میگذرانند و نظور امیر کبیر بهادر و دیوان صاحب و پیشکار صاحب
و خورشید جاه بهادر و بشیر الدوله وغیرهم معززین را خود بدولت میکنند باقی را
بفرط عنایت حکم میشود که دیوان بگیرند پس ایشان میگیرند و نوشته‌ها را که حاضر میشوند
بسرپیچ و جیغه سرفراز میفرمایند و بر چه روپیه و اشرفی میگیرند دلبر کار عالی داخل میکنند
و نیز جمعیت همراهی امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر و دیگر امرا در داخل حضور پرنور میشود
و امیر کبیر بهادر و مختار الملک بهادر و صمصام الدوله بهادر و خورشید الدین خان بهادر خاصه

عنایت میگردد و هر چند جا مولود خوانی ارشاد میگردد همچنان بعمل می آید و این در
اکثر متعارف است و دستوری عجیب غریب انکه در عشره اولی عید الضحی یک لک
گوسفند از سرکار حضور پرنور و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر بهادر و دیگر امرا
بر ملازمان و متوسلان و منشیان و قبایل و عشایر و محلات معلات حسب حصص
معینه تقسیم میشود و تا تاریخ نهم ذیحجه بهر یک کس مذکور عنایت میگردد و بهر واحد
میرسد و همچنین در ایام فصل انبه که شروع از ماه چیت میگردد علی قدر الحیثیت انبه تقسیم
میشود و بهر کس هر قدر که مقرر کرده باشند میرسد اما القدر این عالیجاه را تا یوم
الثنا دایم و پاینده دار دامین و در زمان نواب غفران مآب روزانه فاتحه پیشوایان
طریقت رضی الله عنهم بزمان گندم سیر دو پله و حلوا از ترسه‌ها ولیه میشد و تقسیم بر غربا بایین
طریق میشد که فی کس دو عدد نان و یک سیر حلوای تر داده میشد الحال صد من بر نانی
بخته بر غربا تقسیم می شود و صد من غله خشک بغربا روزانه داده می آید بلکه نان تیه بلده
آرد گندم بخته بر سکان محلات بلده فرخنده بنیاد روزانه تقسیم کرده میشود و بهمین خیرات
مبرات بحکم الصدقه ترد البلاء دفع بلاها می گردد و بان امن در ملک هست و آرام در
مملکت و سرکار صاحب رزیدنت بهادر مبدل میشوند و دعوت جلیه حکام بکمال تزک
و سامان و درستی و رقص و سرود در شب میشود پس روزی بحضور ملاقات فرموده مرخص
میگردند و حاکمی جدید که بجای ایشان می آید برای پیشوائی تا لک جولیهای حیدر آباد دنبال
ملک می نشینند و از بلده فرخنده بنیاد تا سر حد ملک امری ممتاز بجمعیت معتد بها برای

پیشوائی میروند و از انجا پیشوائی نموده همراه حاکم جدید تا کوتهی رزیدنسی می آید و در انجا رسانیده
اطلاع بدیوان صاحب می نماید ایشان عرض بحضور می نمایند و از حضور خورشید جاه بهادر و
رشید الملک بهادر و مرحمید خان مع دیگر ممتازین برای خبر خیریت و استدراک
مزاج مبارک صاحب بهادر می آیند و از انجا بعد استدراک معاود شده آداب عرض
بحضور از طرف عالیشان بهادر میرسانند بعده حسب اجازت دیوان صاحب تشریف
می آرند و ملاقات کرده باز بحضور میروند و هر روز که برای ملاقات و دربار صاحب
عالیشان بهادر مقرر میگردد بان اطلاع میدهند و دران روز دربار منعقد می شود
و خریطه نواب گورنر جنرل بهادر که میآید بسرکار میگذرد و خوانده میشود و بسطوریکه گذشته
و اگر خریطه نمیرسد اول ملاقات معمولی میشود و برای خریطه دربار دیگر مقرر میگردد و دران
روز بدستور رسوم آن بکمال حزم و احتشام و کر و فر بجا آورده میشود و هنگام روانگی
صاحب رزیدنت بهادر و داخل شدن حاکم جدید ادا امر اسم سلامی اتواب بدستور
درگونهی کرده میشود و دعوت صاحب رزیدنت بهادر جدید مع دیگر صاحب عالیشان
بکمال تزک و احتشام و روشنی و سرود و رقص و اطعمه گوناگون و میوه جات بوقلمون
میگردد و جنگبر کل بدیوان و جنگبر کل بصاحب عالیشان از طرف حضور پرنور عنایت
میگردد و ایشان آداب عرض مینمایند و اگر نواب ذو الفقار الدوله بهادر بیمار میشوند
بر خواصان سکندر جاه بهادر مرحوم حکم میشود که بحضور بهادر ملا فرخ خیریت مزاج
ایشان بیارند و چون سال قریب بتمام میرسد بر دیوان صاحب بهادر و رشید الدین خان

بهادر و امیر کبیر بهادر و نصرت جنگ و حسن منور خان تاکیدی شود که بقایای تعلقات
داخل خزانه عامره نمایند هر یک عرض میکند که ما بقایای سرکار بالراس والعین داخل
میکنیم و داخل می نمایند و کسیکه باقتدار نمی باشد یا از و فاضل بحضور رسیده باشد
عرض میکند که بر نکموار باقی نیست یا سرکار فاضل خیر طلب رسیده است و تفصیل روپیه
که برای اعراس سالیانه مقرر است این است

نام مهتمم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد روپیه مقرره
مرزا سرعلی	عرس حضرت سید عبد الوهاب صاحب مرحوم	محرم	[illegible]
//	فاتحه حضرت نانی صاحبه مغفوره	//	[illegible]
//	عرس حضرت شاه علی عباس حسینی	//	[illegible]
//	عرس حضرت رحمة الله شاه	//	[illegible]
//	فاتحه محمد صالح چوبدار	//	[illegible]
//	فاتحه میر غلام حسین منصبدار	//	[illegible]
//	عرس حضرت شاه محی الله مرشد شاه ابن صاحب اورنگ آباد	//	[illegible]
//	عرس حضرت کبی شاه	//	[illegible]
//	عرس حضرت برهان الدین اولیا در اورنگ آباد	//	[illegible]

نام مهتمم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد روپیه مقرره
میر ناصر علی	فاتحه نانا نجت بگجاور	محرم	ما ۳
〃	فاتحه گوری بیگم	〃	ما ۲
〃	عرس سلطان عبدالله قطب شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سلطان المشائخ قطب مدینه	〃	ما
〃	عرس حضرت حاجی مولوی عبدالکریم صاحب	〃	[illegible]
〃	تبریک نیاز حضرت امام قاسم علیه السلام	〃	[illegible]
〃	نیاز گوندا	〃	[illegible]
〃	نیاز گنج شهیدار	〃	ما
〃	نیاز حضرت امام حسین علیه السلام در خانه باغ	〃	[illegible]
〃	فاتحه نواب شهید	〃	سما
〃	نیاز بر جا در کیات ثانی الحال ابدارخانه پیل قدم	〃	مال

نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه مقرره
میر ناصر علی	نیاز حاضر	محرم	[illegible]
〃	نیاز درویشان سداسهاک	〃	[illegible]
〃	بخت طعام عشره شریفه	〃	[illegible]
〃	شربت شکر سفید	〃	[illegible]
〃	حلیم نیاز حضرت شاه راجو صاحب	〃	[illegible]
〃	شربت مصری سلامت خداوند نعمت بانصوب فرخنده بنیاد	〃	[illegible]
〃	فاتحه حضرت مومن چپ	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت میرا و شاه عرف دو میران	〃	[illegible]
〃	نیاز چهار و شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت میر مومن عارف	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت سید حسن برهنه صاحب	〃	[illegible]
〃	نیاز سید مرتضی قادری ساکن حمایت آباد	〃	[illegible]
〃	نیاز صوفی صاحب قادری	〃	[illegible]

نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
میر ناصر علی	نیاز رسالت و راحت محل در و لنحانه قدیم	محرم	[illegible]
〃	نیاز حضرت محمد بیک مجذوب	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت احمد علی شاه دوله	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت بیکس برهان	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت روشن دل صاحب	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت محبوب شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	نیاز تکین شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	نیاز اعتقاد شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	نیاز ستان شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	نیاز خوش شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	نیاز سوسن شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	نیاز مجی لعل درویش	〃	[illegible]
〃	نیاز مولوی قطب الدین صاحب و سید احمد صاحب	〃	[illegible]

نام مهتمم	نام صاحب عرس یا فاتحه	نام ماه	تعداد روپیه
میر ناصر علی	نیاز محبوب شاه سگ	محرم	[illegible]
〃	نیاز حضرت جان الله شاه	〃	[illegible]
〃	مصری شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	روشن شاه سداسهاک	〃	[illegible]
〃	معمول جوانان توشکخانه	〃	[illegible]
〃	نیاز آبدارخانه در چارمینار و آبدارخانه ملکی حضرت میر نواب	〃	[illegible]
〃	نیاز آبدارخانه حسینی متصل مزار میان میا	〃	[illegible] ۰۱۰
〃	فقرا لاژ و فیل ها و پیر	〃	[illegible]
〃	فقرا فیل رعد جنگ	〃	[illegible]
〃	نیاز نشان و اخراجات روشنی در علاوجات	〃	[illegible] ۰۲
〃	خرید عود نیاز اخراجات بهار نی	〃	[illegible]
〃	طیاری دیوتی سواری نعل صاحب حوالهٔ فرخنده یار جنگ	〃	ما ۳
〃	معمول محمد شکرالله قصه و اله	〃	[illegible]
〃	معمول سید دوست علی لسر بهادر خان ذهنوگیه	〃	[illegible]
〃	مریم بی زوجهٔ سید احمد حیدر	〃	[illegible]

نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
میر ناصر علی	معمول کشتی نور محمد قهوه پز	محرم	[illegible]
〃	دیدار علیشاه درویش	〃	[illegible]
〃	فقیری میان نشست خواجه سرا	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت یوسف صاحب شریف صاحب	〃	ما۳
〃	نیاز میان منصور	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت سید میران حسینی متصل پیر شیخ ندیم	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت سید صاحب درخانه باغ	〃	[illegible]
〃	خریدی سله نادیر [illegible] طلای [illegible]	〃	[illegible]
〃	در اثار شریف	〃	ما۲
〃	[illegible]	〃	[illegible]
〃	ابدار خانه سبز بنگله دولتخانه قدیم	〃	ما۳
〃	روغن کنجد و تیاری دیوٹی یعنی مشعل	〃	+
〃	روغن کنجد — پارچه برای دیوٹی	〃	[illegible]
〃	ما۲ [illegible]	〃	+
〃	معمولات عاشورخانه		+

نام مهتمم	نام عاشورخانه	ماه	تعداد
میر ناصر علی	عاشورخانه سرطوق	محرم	ما۲
〃	عاشورخانه قلعه محمد نگر	〃	ما۲
〃	عاشورخانه علاوه یتیمان	〃	ما۲
〃	عاشورخانه حسینی علم	〃	ما۲
〃	عاشورخانه نعل صاحب	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه لطیف حسین خان	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه مرد به اهتمام نوازخان	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه حضرت عباس ع	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه بی بی خاتون جنت	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه منڈوه جنیلی	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه براق بنجی	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه لبنت بیگم متصل مکان ماه لقا	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه داتی مرتضی	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه چهار وشاه سید سهاک	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه بنده علیشاه	〃	[illegible]

نام ماه	نام عاشورخانه	ماه	تعداد روپیه
میر ناصر علی	عاشورخانه میر بختاور آتش گر	محرم	[illegible]
〃	عاشورخانه نیا کرده	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه نواب جان نصیبه بیگم	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه نصرالله مرحوم	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه کوه شریف	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه پنجه شاه بلده	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه علاوه سیوهان	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه قدم رسول بلده	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه پنجه شاه قلعه محمد نگر	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه اغا فرهاد	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه قطبی گوره	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه نارسنگی	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه متصل دروازه آهنی	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه عطاپور حواله مالعلن	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه گرد بستی محل	〃	[illegible]

میر ناصر علی مهتمم	عاشورخانه میر مومن عارف	محرم	[illegible]
〃	عاشورخانه ملکاج گیری	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه مهدی حسین	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه چمن علیشاه معصوم حسین شاه	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه ندکر شاه	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه جالکنور طوایف	〃	[illegible]
〃	معمول سواری علم بی بی سکینه	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه برکوه قدم رسول	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه متصل دیوڑی منور الملک	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه میر فضل علی متصل مسجد غالب جنگ	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه متصل دیوڑی گلشن محل	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه علم رسپیر	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه متصل پهاٹک نوید محل	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه ماما امن جوزد	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه حضرت امام قاسم	〃	[illegible]
〃	عاشورخانه بیرون دروازه علی آباد	〃	[illegible]

نام مهتمم میر ناصر علی	عاشورخانه متصل دیوڑی فرحت محل		
	عاشورخانه شیخ محمد نامدار کتابخانه		
	عاشورخانه سرور نگر		
	عاشورخانه محمد شدی کی متصل دیوڑی بخشی بیگم صاحبه		
	عاشورخانه متصل دود باولی		
	عاشورخانه متصل درگاه حضرت حسین شاه ولی صاحب		
	عاشورخانه لقا		
	عاشورخانه نیلم بائی		
	عاشورخانه بی بی سکینه در باغ سرور بیگم		
	عاشورخانه کلب علیشاه		
	عاشورخانه عزیزه بیگم		
	عاشورخانه دوازده امام		
	عاشورخانه بی بی سکینه علاوه نظر علی		
	جهوا حضرت علی اصغر متصل مکان فتح الله بیگ		[illegible]
			[illegible]
	[illegible]		[illegible]

[illegible]

نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
میر ناصر	عرس حضرت مومن خاموش	صفر	[illegible]
	عرس حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه		[illegible]
	عرس حضرت شاه قلندر شهید		[illegible]
	عرس حضرت زرزری زربخش صاحب		[illegible]
	عرس حضرت دود بیران		[illegible]
	عرس حضرت شاه شبلی صاحب		[illegible]
	عرس حضرت شاه راجو صاحب		[illegible]
	عرس حضرت دوازده شهید		[illegible]
	معمول دیگل علاوه یتیمان		[illegible]
	معمول سواری علم بی بی سکینه		[illegible]
	عرس حضرت قلندر علیشاه و ظهور الله شاه		[illegible]
	عرس حضرت صوفی شاه عرف عوض صاحب		[illegible]
	عرس حضرت رجب علیشاه سبزپوش		[illegible]
	فاتحه سالیانه حسین افزا		[illegible]
	عرس حضرت مسکین شاه		[illegible]

نام مهتمم میر ناصر علی	فاتحه سالیانه خاکنده ز	ماه	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه مبان صندل	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حافظ امین الدین	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت مولوی یار محمد صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سلیمان صاحب	〃	[illegible]
محمد اسد علی	عرس حضرت دیوانه شاه	ربیع الاول	[illegible]
〃	عرس حضرت سلیمان شاه دادا پیر حضرت احمد علیشاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه میراولیا	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت نوبهار شاه سداسهاگ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت بهولی بادشاه بر تالاب میر جمله	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت جلال الدین سرخ پوش	〃	[illegible]
〃	عرس سید اکبر حسینی مرشد راه راجو حسینی	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت قدم رسول بلده	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت قدم رسول کوه شریف	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حیات الله شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت قاسم دوله	〃	[illegible]

بخن

نام مهتمم	بجهت طعام دوازدهم شریف	ربیع الاول	[illegible]
〃	عرس حضرت حاجی عبدالکریم کهری مراد حافظ جراب	〃	[illegible]
〃	اخراجات روشنی و عرس حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم در مکه مسجد	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت خواجه ظهور علیشاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه حضور الله شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه میران حسینی در ابراهیم پتن	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید اکبر حسینی عقب دیوار دولتخانه قدیم	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت معین الدین شاه برکهات واره بلی	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه ماه لقا بائی	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت آثار شریف عقب مکه مسجد	〃	[illegible]
〃	عرس آثار شریف در عاشورخانه بادشاهی	〃	[illegible]
〃	عرس آثار شریف در بلده	〃	[illegible]
〃	در مکه مسجد برای حدیث شریف	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت قلیچ خان	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت محبوب علیشاه ساکن امروهه	〃	[illegible]

نام مہتمم	نام صاحب عرس	نام ماہ	تعداد روپیہ
اسد علی	عرس حضرت شاہ کلیم اللہ جہان آبادی قدس سرہ	ربیع الاول	حاٰ۲
〃	عرس حضرت میر ابو العلی صاحب قدس سرہ	〃	حاٰ۲
〃	عرس حضرت سید شاہ ولی	〃	ص
〃	عرس حضرت شاہ لطیف قادری در نکندہ	〃	ماٰ۲
〃	عرس حضرت عباس شمشیر برہنہ	〃	ماٰ۲
〃	عرس حضرت بہار علیشاہ مدار کا شاہ یوسف صاحب	〃	ماٰ۲
〃	عرس حضرت زین العابدین عرف بادشاہ صاحب	〃	[illegible]
〃	فاتحہ سالیانہ راج کنور بائی	〃	ماٰ۲ / [illegible]
نام مہتمم	نام صاحب عرس	نام ماہ	تعداد روپیہ
محمد اسد علی	نیاز مہندی حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ	ربیع الثانی	[illegible]
〃	جہت سلامت خداوند نعمت بانذر شیرینی حوالہ سید حسام الدین	〃	[illegible]
〃	عرس حسینی بادشاہ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حمید شاہ دولہ	〃	ماٰ
〃	عرس حضرت احمد علیشاہ دولہ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت بودلہ صاحب	〃	[illegible]

حضرت موسی

نام مہتمم	نام صاحب عرس	نام ماہ	تعداد روپیہ
محمد اسد علی	عرس حضرت موسی صاحب شطاری	ربیع الثانی	ماٰ۲
〃	عرس حضرت صوفی صاحب قادری	〃	ص
〃	عرس احمد شریف خادم احمد علیشاہ دولہ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاکر شاہ سدا سہاگ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت محبوب شاہ سدا سہاگ	〃	ص
〃	عرس حضرت مظفر شاہ عرف ہر بلی شاہ	〃	[illegible]
〃	عرس کونڈا شاہ عرف نور الدین صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت خواجہ شمس الدین حسینی	〃	[illegible]
〃	عرس منظور شاہ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حاضران حضور	〃	ص
〃	عرس حضرت اللہ بخش شاہ	〃	ص
〃	عرس حضرت قطبی صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت واصل شاہ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت نور بیک	〃	ص

نام مہتمم	نام صاحب عرس	نام ماہ	تعداد روپیہ
محمد اسد علی	فاتحہ سالیانہ والدہ ناصر یار جنگ	ربیع الثانی	ماٰ
〃	نذر بروز عرس حضرت حسینی بادشاہ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شہزا اناب رحمۃ اللہ علیہ	〃	[illegible]
〃	فاتحہ سالیانہ امامی بیگم	〃	ص
〃	نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در عاشور خانہ بادشاہی	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در آثار شریف	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در مکہ مسجد	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت محبوب سبحانی رضی اللہ عنہ در چار مینار	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت بلند شاہ صاحب	〃	[illegible]
نام مہتمم	نام صاحب عرس	نام ماہ	تعداد روپیہ
تجلی علی	عرس حضرت پہلوان شاہ ولی ساکن قصبہ شاہ آباد	جمادی الاولی	[illegible]
نام مہتمم	نام صاحب عرس	نام ماہ	تعداد روپیہ
تجلی علی	عرس حضرت شاہ ولی قدس سرہ	جمادی الثانی	[illegible]
〃	عرس حضرت موسی سدا سہاگ عرف ننگی شاہ	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت کرامت شاہ دولہ	〃	[illegible]

قادر شاہ

نام مہتمم	نام صاحب عرس	نام ماہ	تعداد روپیہ
	عرس حضرت قادر بادشاہ مجذوب		حاٰ
تجلی علی	عرس حضرت شاہ بدر الدین صاحب	جمادی الثانی	ماٰ
	عرس حضرت مولانا معز الدین صاحب بزرگ در گولکنڈہ		[illegible]
	عرس حضرت مراد شاہ دہوتی		ماٰ
	عرس شاہ حسین دہدا صاحب		ص
	عرس حضرت نجیب صاحب		ص
	عرس حضرت سگ بی صبر		ص
	عرس حضرت مولوی شہاب الدین صاحب		ص
	عرس حضرت فخر الدین صاحب دیوبیران		[illegible]
	عرس حضرت عنایت اللہ شاہ صاحب		حاٰ
	عرس حضرت نعمت اللہ ولی		[illegible]
	عرس حضرت مولانا فخر الدین صاحب		ماٰ۲
	عرس حضرت شاہ عنایت اللہ حسینی عرف گورے شاہ		ماٰ۲
	عرس سید عبد الوہاب صاحب قریب زیبا باغ		ص

نام مهتمم	عرس حضرت سید علی صاحب استاد حضرت حسین شاه ولی صاحب قدس سره	نام ماه	[illegible]
	اخراجات نقاره عرس حضرت مولا مشکل کشا		[illegible]
	نیاز تقریب عرس حسین شاه ولی صاحب قدس سره		[illegible]
	عرس حضرت سید علی صاحب		[illegible]
	عرس حضرت نبلیبة النسا بیگم صاحبه مغفوره		[illegible]
	فاتحه سالیانه رستم جنگ شوهر سلیمه بیگم صاحبه		[illegible]
	فاتحه سالیانه آغا گربلی		[illegible]
	برسی بالک داس		[illegible]
نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
میر مراد علی	نیازهای کل بزرگان	رجب	[illegible]
	نیازهای چهار اصحاب کبار		[illegible]
	نیاز حضرت مولا مشکل کشا رضی الله عنه بروز عرس کوه شریف		[illegible]
	پخت طعام بر کوه شریف در عرس		[illegible]
	برای جلوس شامیانه و غلاف سبز همراه صندل		[illegible]

نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
میر مراد علی	اخراجات روشنی کوه شریف	رجب	همراه سید ان [illegible]
〃	نیاز و دهمال حضرت سید آحمد کبیر و بعزر دراز	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت گلاب شاه سداسهاگ	〃	[illegible]
نام مهتمم حسینی رضا علی	جالم بهبا صاحب	جمادی الاولی	[illegible] تفصیل این یکجای خود داشت
〃		〃	بمسکین شاه [illegible]
〃		〃	و باز علیشاه [illegible]
〃		〃	و مصری [illegible]
〃		〃	و غلاف و نیاز [illegible]
〃	نیاز و دهمال برای سلامتی خداوند نعمت	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت بدیع الدین شاه مدار قدس سره متصل دولتخانه قدیم	〃	[illegible]
〃	حواله خرابی شاه مدار	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت بدیع الدین شاه مدار در مکه مسجد	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت میر محمود صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت میان سبه صاحب	〃	[illegible]

نام مهتمم رضا علی	عرس حضرت سید حسن برهنه	جمادی الاولی	[illegible]
〃	عرس حضرت سید آحمد بادبا	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه جهان دوستان	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت الغوث الثانی	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه منیبة الله صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید میران حسینی خدانما	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه آحمد رفاعی	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت دیوانه شاه در همناباد	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت دوله دولهن	〃	[illegible]
〃	حضرت پتنگ شاه	〃	[illegible]
〃	عرس مقبول علی شاه علاقه ثابت علیشاه بالکه حضرت فاضل شاه واقع دیه عرف سیتارام پور سیواد قصبه شاه آباد	〃	[illegible]
〃	نذر حضرت سید برهنه صاحب	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه آفتاب بیگم	〃	[illegible]
〃	معمول استانه مدار قریب بسنتی محل	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه حسین لقا	〃	[illegible]

[illegible]	فاتحه سالیانه سیومتی	جمادی الاول	[illegible]
	نذر آحمد علیشاه دوله بروز عرس	〃	[illegible]
میر مراد علی	عرس حضرت شاه عبد الحق صاحب گل پوش	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید نور الله بکاه درداره حضرت [illegible]	[illegible]	[illegible]
〃	عرس حضرت محمد عباد الله مرید محمد غوث	〃	[illegible]
〃	عرس برای میان صاحب مجذوب واقع [illegible]	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت میر اعلی صاحب مجذوب ساکن نادیر	〃	[illegible]
〃	معمول امین علیشاه هنگام روانگی عرس جالم بهار شاه	〃	[illegible]
〃	نعل بیک روانگی بشرح صدر	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه سعد الله صاحب [illegible]	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه نعمت الله ولی کرمانی	〃	[illegible]
میر مراد علی	عرس حضرت مسکین شاه	رجب	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه ربهن جی	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه جهوئی سپی	〃	[illegible]
〃	نیاز حضرت مولی مشکل کشا رضی الله در آثار شریف	〃	[illegible]
〃	نیاز ایضاً در عاشور خانه بادشاهی	〃	[illegible]

مهتمم میر مراد علی	نیاز عرس حضرت حسین شاه	رجب	[illegible]
〃	عرس حضرت برهان الله شاه	〃	مار ۲
〃	عرس حضرت جهارو شاه سد اسهاک	〃	مار
〃	عرس حضرت جان الله شاه صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید شاه صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت محمد بیگ مجذوب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت غلام علیشاه صاحب	〃	مار
〃	عرس حضرت میان عزیز الله صاحب نان فروش	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت خواجه محی الدین شمشیر برهنه	〃	ما
〃	عرس حضرت شاه مسافر	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سلیمان شاه	〃	مام
〃	عرس حضرت محی لعل درویش	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت نور بیگ	〃	[illegible]
〃	فاتحه حضرت مولوی قطب الدین صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سیر الهادی صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت قدم رسول برکوه شریف	〃	

نام مهتمم میر مراد علی	فاتحه حضرت میر فتح علی صاحب	نام ماه رجب	[illegible]
〃	عرس حضرت آدا کلاب شاه سد اسهاک	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت یتیم شاه	〃	[illegible]
〃	فاتحه حضرت مولی مشکل کشا رضی الله عنه در قطبی گوده	〃	[illegible]
〃	فاتحه الضا در حبشی کوره	〃	[illegible]
〃	نیاز عرس حضرت حسین شاه	〃	[illegible]
〃	بوبی شاه ساکن ملک ارجن گیری	〃	[illegible]
〃	فاتحه حضرت مولی مشکل کشا رضی الله عنه در برج شاه	〃	[illegible]
نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
میر مراد علی	عرس حضرت منهی شاه در جل پلے	شعبان	تعداد روپیه
〃	عرس حضرت سید فتح الله حسینی	〃	مار
〃	عرس حضرت جک جهاب صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت جمیل شاه صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه کرک صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه وجیه الدین صاحب	〃	مام
〃	حضرت بیر زنجیر صاحب	〃	مار

نام مهتمم میر مراد علی	عرس حضرت محمد خاموش	نام ماه	[illegible]
〃	عرس حضرت بابا شرف الدین صاحب قدس سره	شعبان	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه مجاهدین شطاری	〃	[illegible]
〃	برسی راجه چند و لعل	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید میران حسینی برادر داود علیشاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت فاضل شاه	〃	مار
〃	عرس حضرت عنایت الله شاه	〃	مار ۲
〃	معمول کشتی تبرک مولانا فخر الدین صاحب قدس سره	〃	[illegible]
〃	فاتحه عرفه حضرت تهنیت النساء بیگم صاحبه	〃	[illegible]
〃	فاتحه عرفه نواب غفران مآب	〃	[illegible]
〃	فاتحه عرفه حضرت مغفرت منزل	〃	[illegible]
〃	فاتحه عرفه حضرت بخشی بیگم صاحبه	〃	[illegible]
〃	فاتحه عرفه نامدار بیگم از اقربا بخشی بیگم صاحبه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت لطیف شاه صاحب در ملکنده	〃	مام
〃	فاتحه سالیانه ماما سکینه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت شاه عیسی صاحب	〃	مار ۲

نام مهتمم	عرس سید اکبر ولی صاحب	نام ماه	[illegible]
〃	ابدار خانه بهاری حضرت شرف الدین صاحب	شعبان	[illegible]
〃	عرس حضرت خواجه صاحب	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه سروپ کنور	〃	[illegible]
〃	تیاری بخت طعام نیاز حضرت بادشاه صاحب	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه منی بیگم	〃	[illegible]
نام مهتمم	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
میر احمد علی عرف صولت جنگ بهادر	فاتحه دسترخان حضرت مشکل کشا رضی الله عنه برکوه	رمضان المبارک	[illegible]
	عرس حضرت بیران صاحب	〃	[illegible]
	عرس حضرت عرب شاه سد اسهاک	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت بیر بادر شاه صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت تعجب شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت خواجه امین الدین اعلی صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سعد و بنی صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت امام صاحب دم دم	〃	مار
〃	فاتحه سالیانه حکیم سید صاحب	〃	[illegible]

نام مهتمم	فاتحه حضرت سید رضا حسینی	نام ماه	[illegible]
میر احمد علی	ختم نماز تراویح در مسجد گونڈا شاه در قلعه محمد نگر	رمضان	[illegible]
	عرس حضرت سید علی بیران صاحب		[illegible]
	عرس حضرت نذر بهادر گوری شاه		[illegible]
	عرس حضرت میر قربان علی برادر میر عارف		[illegible]
	نیاز حضرت مولی مشکل کشا رضی الله عنه		[illegible]
	عرس حضرت محبوب شاه سه اسهال متصل [illegible]		[illegible]
	عرس حضرت شاه شمس الدین محمد ملتانی قادری قدس سره در بدر		[illegible]
	عرس حضرت سید قدرت الله صاحب [illegible]		[illegible]
	معمول عید الفطر بخور شید علیشاه و منصور علی شاه در بدر		[illegible]
	معمول عید الفطر به موبی شاه ساکن بلک ارجن گیری		[illegible]
	عرس حضرت امام بیگ دوله		[illegible]
	عرس حضرت بابا فخر الدین صاحب در گوپال گوژه متصل امجد آباد		[illegible]

نام مهتمم میر احمد علی	برای ختم تراویح در آثار شریف	رمضان المبارک	[illegible]
〃	برای ختم تراویح در مکه مسجد	〃	[illegible]
〃	ختم تراویح در مسجد خلوت مبارک	[illegible]	[illegible]
〃	عرس حضرت میر نواب صاحب مجذوب	شوال	[illegible]
〃	عرس حضرت مغفرت منزل	〃	
〃	عرس حضرت شاه عبد الله صاحب قادری	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت محمد غوث صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت ستان بادشاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت داود بادشاه صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید عبد القادر	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت باباشاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید حفیظ الله شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت غلام سرور خطیب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت محمد حسینی گیسو دراز بنده	〃	[illegible]
〃	نواز قدس سره	〃	[illegible]
〃	طیاری غلاف حضرت سید محمد حسینی گیسو دراز بنده نواز قدس سره	〃	[illegible]

نام مهتمم میر احمد علی	معمول چهله و طیاری قندیل نیاز حضرت سید محمد حسینی گیسو دراز قدس سره	نام ماه شوال	[illegible]
〃	عرس حضرت کمل پوش صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس سید حسینی قادری همشیره زاده سید [illegible]	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حاجی صاحب در چیله پوره	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه نور پاشے	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه کریم کنور	〃	[illegible]
〃	فاتحه سالیانه قادر بیگم	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت گلاب شاه مجذوب در احاطه مقبره میر	〃	[illegible]
〃	نواب صاحب مجذوب	〃	
〃	عرس سید مظفر علیشاه در جارکمان	〃	[illegible]
〃	عرس مودود خان صاحب	〃	[illegible]
〃	نام صاحب عرس	نام ماه	تعداد روپیه
حافظ انور	عرس حضرت شاه یوسف صاحب قدس سره	ذیقعده	[illegible]
〃	عرس حضرت ابن صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس فخر الدین صاحب مجذوب	〃	[illegible]

حافظ انور	عرس حضرت روشن دل صاحب	ذیقعده	[illegible]
〃	عرس حضرت جمال الدین صاحب	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حبش شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت الف بیگ دوله	〃	[illegible]
〃	نذر عرس الف بیگ دوله	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حافظ عبد القادر	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت محبوب شاه سنگ شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت سید علی صاحب در عطاپور	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت دیوانه شاه سه اسهاک	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت اوجالا شاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت داود علیشاه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت امام علی موسی رضا رضی الله عنه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت حیات شاه صاحب متصل درگاه [illegible]	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت باد الله شاه در موضع کتنور	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت امام ضامن رضی الله عنه	〃	[illegible]
〃	عرس حضرت بدو خان	〃	[illegible]

مہتمم حافظ انور	عرس حضرت محمد شاه در دایره سلطان نگر	ذیقعده	صہ
〃	برسی محمد معصوم باری دار دواخانه (ہم حضرت)	〃	دصہ
〃	سالیانه دردانه بیگم	〃	ماصہ
〃	سالیانه همشیره الف بیگ دوله	〃	دصہ
〃	عرس حضرت کلب علیشاه	〃	صہ
〃	سالیانه سلیمه بیگم	〃	ما۲
〃	عرس حضرت حافظ محمد علیصاحب قدس سره	〃	حما۲
〃	عرس حضرت سید شاه علی عباس صاحب	〃	ما۲
〃	عرس حضرت ذهو برشاه	〃	دصہ
مہتمم حافظ انور	عرس حضرت سید محمد صاحب بگریان والی	ذیحجه	ماصہ
〃	عرس حضرت اعتبار شاه سداسهاک	〃	مار
〃	نذر روز عرس حضرت شاه یوسف صاحب و شریف صاحب قدس سرهما	〃	ماصہ ۸ر
〃	عرس حضرت حسین بخش صاحب	〃	ما۲
〃	عرس حضرت گلذار شاه تکیه دار شاه چهار دو سیستان	〃	مار
〃	عرس حضرت شاه محی الدین شبلی	〃	صہ
〃	عرس حضرت میرن خاکسار	〃	صہ

نام مہتمم	عرس مدار شاه	ذیحجه	صہ
〃	عرس حضرت شاه اسماعیل صاحب در کیور وائی	〃	صہ
〃	عرس حضرت حافظ احمد نابینا	〃	صہ
〃	عرس حضرت شاه انور قادری	〃	صہ
〃	فاتحه عرفه حضرت غفرانمآب علیه الرحمه	〃	دصہ
〃	فاتحه عرفه حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه	〃	دصہ
〃	فاتحه عرفه حضرت شهنیت النسا بیگم صاحبه مغفوره	〃	دصہ
〃	فاتحه عرفه حضرت بخشی بیگم صاحبه مغفوره	〃	دصہ
〃	فاتحه عرفه نادره بیگم صاحبه	〃	عہ
〃	فاتحه عید الضحی به پخت نان و کباب	〃	ماصہ
〃	عرس حضرت مذکر شاه	〃	دصہ
〃	پخت طعام نیاز حضرت امام حسین علیه السلام در حوض	〃	الـ
〃	پخت طعام نیاز حضرت امام حسین علیه السلام در	〃	الـ
〃	پخت طعام نیاز امام حسین علیه السلام در قلعه محمد نگر	〃	الـ
〃	طیاری تعزیه علاوه جعفر سیه علی	〃	حا۲
〃	عرس حضرت قدسیه جنت مکانی	〃	الـ

نام مہتمم حافظ انور	عرس حضرت بخشی بیگم صاحبه مغفوره	نام ماه ذیحجه	[illegible]
	گوشواره دوازده ماهه باین تفصیل		

نام مہتمم	نام ماه	تعداد روپیه	کیفیت	
میر ناصر علی	محرم	١٧٣١١		
〃	صفر	٨٢٩٥		
محمد اسد علی	ربیع الاول	١٠۴٧٠		
〃	ربیع الثانی	٩٧١٨		
بخشی رضا علی	جمادی الاول	١۴۴۴٢		
〃	جمادی الثانی	١٠٦٧٧		
میر مراد علی	رجب	٩٠١٨		
〃	شعبان	٥٦٧٠		
صولت جنگ	رمضان	٧٧٣٥٠		
〃	شوال	١٩٢٥٦		
حافظ انور	ذیقعده	٥٥٢۴		
〃	ذیحجه	٧٨۴٦		
		١٢٥٩٦٢		یک لک [illegible]

یک لک و بست و پنج هزار و نهصد و شصت و دو روپیه پنج انه صرف اعراس بلده فرخنده بنیاد و غیره حرسها الله عن الفساد اماسی و شش هزار روپیه دیگر برای عود و گل که هر روز بر مزارات بزرگان مستعمل است از سرکار عالی مرحمت میشود اللهم زد فزد و لا تنقص فصل در بیان کسانیکه روزانه بشبیر در حضور حاضر میشوند مجرائی میکردند نام ایشان مجملا نوشته می شود تهنیت یار الدوله بهادر و نار نولی و مراد علیخان و حافظ منصب علی جنجهانوی و صفدر علی و حکیم شفائی خان حکیم قمر الدین خان و بهبهو میان و بهیو صاحب و بالیا داروغه اوران و وکیل نور الله شاه صاحب قادری و حامد الله شاه مدراسی و حاجی امام و وکیل شمس الامراء بهادر و حاجی غفور وکیل اقتدار الملک بهادر و جیرام شاه و بخشی رضا علی و لاله طیبارام و نصرت جنگ بهادر و لشکر جنگ بهادر و منشی رشید الملک و محمد شکور و مصری خان شکاری و رفیع الدوله بهادر و عرض بیگی بهادر و مختار بیگ و وکیل شاه محمد نعیم عرف حضرت مسکین شاه و اکرام الله شاه فقیر و احسان علی خان و صولت جنگ بهادر و صارم جنگ بهادر بخشی شیخ فیض جنگ بهادر و لاله گوبند پرشاد و ناصر علی میان و حضرت مسکین صاحب دیگر و حاجی جمال بخشی و حیدر علی کوکا و امان سنگه و لاله منی لعل و حکیم نادر و غلام محی الدین دواساز و اسد علی منصبدار و عزت یار جنگ و رفیق یار الدوله و قطب یار جنگ بهادر و سعید الدوله بهادر صوبه فرخنده بنیاد حیدر آباد و خورشید جنگ عرض بیگی و نواب مختار الملک بهادر و امیر کبیر شمس الامراء بهادر و عمدة الملک بهادر و

وخورشید جاه بهادر و راجه نریندر بهادر شکار و قوت جنگ بهادر فتوالیس اگر حضور
پرنور بهادر از این امرا اشخاص چند چیده مجلسی قرار دهند و پیش ایشان و روبروی
حضور پرنور هر روز یا در هفته یا در دو هفته یا در ماه یکبار مقدمات هر قسم مرتب شده
باشد و حضور پرنور خود متوجه شده تقاریر مدعی و مدعی علیه و شهود شنیده تهذیب
و ترتیب مثل فرموده حکم فرموده باشند تا تجویز امر از خود شنیده فیصله فرموده باشند
در چند روز این ریاست را این عدل و انصاف رونق تازه حاصل شده باشد
و غلغله ستعدی حضرت رئیس بذریعه اخبار با کناف عالم رسد و زکاوت و فراست
امرا هم ظاهر شده باشد و زبان زاژ گویان و بدخواهان لال شده باشد و بعضی از
دانایان اعتراض میکنند که هرگاه مجرمان فوجداری از جمعداران اعراب و یا از صاحبزادگان
و دیگر امرا طلب میشوند او شان مجرم را منفر سنند این عمل بسیار بد و زبون و
خیرگی و شوره پشتی که خود حاکمی میکنند و حکم ناظمان حضوری را بخیال نمی آرند اگر حضور
خود متوجه میشدند همه این قبایح مرتفع میشد و کسی را مقدره نمی ماند که مجرم را نگاه دارد
و بعدالت نفرستند گویم منشار حضور و منظور خاطر دیوان صاحب نیز همین است
که همه خاص و عوام در رسم ضابطه عدالت گذشته باشند و جمله خرابیها مرتفع شوند زیرا که
غرض از این همه دواوین که سرکار بکثرت مامور فرموده اند همین است اما از قدیم عادت
چنین بوده است که کسی نالش در فوجداری یا دیوانی عدالت نماید بلکه معاملات
خود را نزد با کرم انصاف خواه ظلم برهمه میشد خود میکردند و نالش بجایی نمی بردند حالا

دیوان صاحب این عمل را ناپسندیده عدالتهای مقرر فرمودند و برای انها دستورات
قرار دادند چون این دستورات بر جمعداران و صاحبزادگان و امرا و مامایان
و محلات معلات شاق بوده بهشاء احکام عدالتها را بخیال نمی آوردند دیوان صاحب
اجرای قوانین مقرر را بر خود منحصر داشته تجویز فرمودند که از هر جا که مجرم بیاید به دولت
را اطلاع داده باشند تا بذریعه عدالت خاص خود مجرم را طلبیده لائق هر محکمه که باشد
حسب خواست المحکمه در انجا فرستاده باشند اگر کسی سرتابی کند بحکم حضور پرنور
تعمیل شده باشد این ترکیب اجرای کار می شود اگرچه دیری کشد لکن در چند روز
این جمله قبایح مرتفع خواهد شد در این عرصه سه سال بسیار عبادت مردمان درست شد
است و خونریز امن می شوند و این حکمت عملیه خاص تجویزه دیوان صاحب است و بسیار
الحق در سرکار مغولیه همچنین مناسب بود اگرچه بعض بیشتر البته فتنه و فساد سبب بودن خلاف
عادت سابقه برپا بطوری میشد که انتظام آن دشوار میشد و دیگر بعض دانشمندان
ناآشنای دستورات مغولیه و واقف قوانین ملک آیینی میفرمایند که چون مجرمان
گرفتار می آیند اگر او شان را ضامن بهم میرسد تا تحقیق بر ضمانت میدادند و رنه
در قید میسپارند و مجرم متوسل امرا و صاحبزادگان و محلات معلات و مامایان و جمعداران
اعراب متبار که می آیند در حوالات نمیدارند و با ایشان می سپارند و این ظلم و سر
تا انصاف گویم اگر ضمانت بهم میرسد بر ضمانت داشتن و ضمانتی را بجا است دار برای
و کسانیکه ضامن انها را بهم نمیرسد تا تحقیق زیر حوالات داشتن و خوراک معتد به

ایشان را از سرکار دادن سراسر مصلحت و انصاف است زیرا که اگر بعد تجویز سزا اینها از سزا
البته با انصاف خواهد بود و با خوراک ندهند البته ناانصافی می تواند شد یا فتوی این
طیارت و اجرا آن نمی تواند البته ظلم باشد و الا فلا و وقتی که دیوان صاحب چنان منصف
باشند که اگر کسی نالش بر ایشان در کدامی عدالت کند حاضری خود را در جوابدهی گوارا
میدانند و شب و روز اوقات خود را در اخذ عرایض و تحریر جوابات حکام و نظار و تحت
و ملاحظه کاغذات صرف می نمایند و یک ساعت بآرام نمیکنند از دست ظلم کجا و خصوصا
اگر حضور پرنور بملاحظه کاغذ نظر نید جایز باشد جای عجب نباشد و اگر خود متوجه شوند و در بار
فرمایند نور علی نور و زهی شرف رعایا و چه انصیب برایا وزیری چنین نیز ای
خبان جهان چون نگیرد قراری چشان بارک الله فی همهم العالیة دغرایمهم الغالیة آمین
بعض اهل دانش میگویند که حضور در ملک خود دوره بفرمایند تا حقیقت رعایا و
برایا و کیفیت آبادانی و ویرانی ملک بر حضور ظاهر شود و دستم رسیدگان حکام منفصلات
بداد خود رسند و دست تطاول زیردستان بر زیردستان کوتاه گردد و ملکه
ملاحظه دیگر حکومت ها فرمایند تا بصارت آگاهی حاصل کردد یعنی که سلطان روم
خلد الله ملکه و سلطنته بعد ملاحظه شام و عرب و مصر علاقه خود سیر فرانس و انگلستان
کرده است و میکند این وقتی می باشد که حکومت نوعی بود و اینجا حکومت شخصی
است و حضور را اول منظور آبادانی ملک خود بتعین قوانین است و اجرا دستور
آن با انصاف بعده سیر قلمرو که در دوره پادشاه البته رعایا و برایا را هم تکلیف

تونا گون می شود و ان منظور حضور نیست البته هرگاه رعایا و برایا بعد اجرای قوانین انصاف
و حکام و دیانت شد و نظار عقلمند فارغ البال گردند چه خوب که انوقت عزم سیر و گشت
علاقه فرمایند و در صورت گرانی عبور اتر تکلیف ملازمان و رعایاست و همت
علیای حضور پرنور شب و روز متوجه بارزانی غله است و تدبیرها بر هم لیل و نهار فکر
بندوبست ارزانی و تدابیر آبادانی مصروف است بارک الله فی افکاره و تدابیره
و در نظم و نسق عدالتها و محکمه جات و تعین نظار و دیانت دار و عمال حق پسند و کارگزار
بر محکمه متوجه و مامور بحصول رضای خداوند نعمت خود است بعض مدبران اینجا
اینجا میگویند که مردم آفاقی را بر عهده های جلیله مقرر نباید کرد بلکه از امیرزادگان این
بلده طیبه مامور باید نمود زیرا که ایشان مستحق بهر نوع هستند که پرورده نعمت
از قدیم اند اگر ایشان محروم باشند و آفاقیان بر مناصب جلیله رسند حیف
عظیم و ظلم فخیم باشد اگر مردم اینجا لیاقت انجام کار سرکار با امانت و دیانت دارند
می توانستند چرا محروم از مناصب جلیله می ماندند این مسئله را من هم تسلیم دارم
که بهر نوع استحقاق اول مردم اینجاست بعده حصه آفاقیان است مگر ملاحظه نمایند
که اگر تا دو پاس روز خفته و باقی روز و شب را در سیر و قصه و خورد و نوش گذارند
و طرف دستورات ملک و قوانین و علوم در سیه مرور به مطلق التفات نفرمایند
در صحبت مردمان مجربین و سیاح و ارباب علوم و فنون اختیار نمایند و نه ملکها را
سیر فرمایند پس چگونه لیاقت انجام کام سرکار کردن توانند و چرا سرکار بایشان

کار خود سپارد زیرا که سرکار رزو دانجامی کار خود بجستی وچالاکی و دیانت و صفائی در
تجربت تامه بلا ردی رعایت احدی میخواهد وانجا از سفارش و مروت گزیر و مفر
نیست داین افاقی غریب الوطنان که وارد میشوند بعزت خود میرسند و زینهامید ی
اقای خود می جوشید و بجای یکپاس هیچ پاس ورخصت بطوری میکنند که عرق
پیشانی ایشان تا بانگشتان پا میرسد و تمام روز بریک زانو نشسته تا کار سرکار
بانجام میرسد بهلو بزمین نمی گذارند و ازکسی متوقع یک حبه نمی باشند بخلاف
مردم اینجا که چقدر روپیه می یابند هرگاه از عهده جدا می شوند صاحب دو لکه روپیه
می باشند پس اگر دزدی نکردند از کجا این دفینه قارون و خزانه غیب یافتند و اگر
هندیان هم در اینجا خیانت کنند مدانند که ایا در کابل خرجی شود در اصل هندوستان
هم خان خواهد بود که کرده اند خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست
در هندوستان از هنگام نواب سکندر جاه بهادر معمور شنیده ام که دیانت
داری از هند بجید را باد دوار دشده باشد و از اینجا فارغ البال شده در هندوستان
ریاستی پیدا کرده باشد بلکه خاک دیانت دار دهر جا خراب است بعضی ظرفا در
هندوستان بیند میگویند ای دیانت بر تو رحمت از تو رنجی یافتم وی
خیانت بر تو رحمت از تو گنجی یافتم بعضی حساد اینجا میگویند که مفلسان قحط زده از اقاصی
در اینجا آمده مردم را اغواء میکنند اگر شما را در اینجا روزگار هم میرسید چرا در اینجا می آمدند
بیخبر اند از تقدیر که دانه های رزق هر کس را بهر طرف انداخته که آدمی گردیده معصوم خود را

مجوده

میخورد و سوار از زین و در ملک هند اصحاب جوهر بسیار پیدا می شوند و ظاهر که در کثرت
قدر کمتر می باشد لهذا اسفر اختیار میکنند و در اقالیم دیگر رسیده اظهار جوهر ذاتی خود
می نمایند و خود را بر ترقیات میرسانند این سبب رسیدن هندی صاحب جوهر
در حیدرآباد و دیگر ممالک میشود و تا وقتی که جزوی از هندوستانیت در مردم اینجا
بوده است یا هنوز باشد مردم از اینجا با مردم هند کمال محبت و التفات و به در مجلس بمثل
الجنس میل الجنس میفرمودند و میفرمایند و چرا نباشد که جزو اعظم مجانست فیمابین موجود است
هرگاه ماده اصلی هندوستانیت در ایشان نمانده بحکم غریب التفات و محبت
بر خاست و مغایرت آمد زیرا که مردم هند بر چار پائی می نشینیم و کبتی نژادان بر زمین
می نشینند و ما چپاتی گندم و دال ماش میخوریم و ایشان برنج و ورزت و دال
نور و مویج میخورند و ما شیرنی میخوریم و ایشان ترشی میخورند و ما آب سرد و ایشان
سیندهی و شراب می نوشند ما افیون نمیخوریم و ایشان افیون می خورند
و مدک میکشند ما یک زن منکوحه داریم و ایشان تا زنان چند اقسام یعنی خواص
و نکاحی و شادی واله و حرم در داشته بلا تکلف بشوق تمام بدون حیا و شرم و بلا
لحاظ زن جائزه و ناجائزه عمر خود میگذرانند و ما مردم نماز گذاریم و روزه میداریم و ایشان
نه نماز میگذارند و نه روزه میدارند ما ریش میگذاریم و بروت میتراشیم و ایشان
بروت کلفت ارزش پیشتر تراشند ما مردم زیور زنی نپوشیم و ایشان زیور میپوشند
ما مردم پای پوش می پوشیم و ایشان برهنه پا میگردند ما عموماً کلاه پوشیم و

ولیشان عموماً دستار بندند پس میان ما و ایشان چگونه موافقت آید بعضی مجرمان گویند
که بر شوارع عام و حوالی و مواضع منفصل شهر همیشه غارتگران قزاقها می اندازند و غارت
می کنند و نسبت آن ارباب پولیس خیال که باید نمی شود و مجرمان گرفتار نمی شوند و مال
بر آمد نمیگردد ملاحظه نمایند که پیش از سه سال چقدر قاطعان طریق راه میزدند و دار که
می انداختند و اندرین سه سال هر قدر که شد و نسبت شده است و مجرم گرفتار آمده
اند و مال بر آورده شده است کاهی در حکومتهای سابقه اینقدر نشده بود و پیش ازین
درین فن روهیله ها و رانگهورها بدنام بوده اند حالا بیخ ایشان بر آورده شده و بجای
ایشان جمعداران و امرا ها مردم شناس این طبقه اعراب و سکهان را افتاده
اند زیرا که هر قدر رهزنان که گرفتار آمده اند همه از شهریان و اعراب و سکه و مولد بوده
اند بسیاری ملازم سرکار و امرا و ساکنان بلده بوده اند و کمتر غیر ملازم معزول بیابانی
شده بعد ظهر بر آمده و سراغ رسانی مال بحال خار معتبری در یافته از شهر بر آمده تاخت
آورده یا نقب زده مال گرفته بگونا گون حیل داخل شهر میشوند و زیر حمایت امرا و
جمعداران گمنام می نشینند ارباب پولیس بکمال کوشش سراغ ایشان را آورده
مع مال گرفتار کرده می آرند و داخل فوجداری می کنند و از آنجا برای اقرار واقعی میرسند
مگر ارباب پولیس چه کنند وقتی که حامیان حامی ایشان باشند و بسبب
اینچنین کسان بسبب حمایت و ملاذ اوشان دستیاب نمی شوند برای گرفتاری اوشان
نواب مختار الملک بهادر تدابیر گوناگون بروری کار آورده اند و سزای قید سخت و

اخراج

واخراج از ریاست و عبور دریای شور تجویز فرموده اند اینچنین مجرم را که لایق عبور دریای
شور از اعراب و سکه و غیره می باشند مقدمه او در المشورت مولوی فوجداری و صاحب
الیست اول رزیدنت بهادر اگر قابل سزای قید چار ده ساله می باشند تحقیق
فرموده حکم عبور دریای شور میفرمایند و بر تا تحیکه صاحب رزیدنت بهادر برای روانگی
طلب میفرمایند بعد دادن لباس مکمل و نیم تنه و کلاه در محبس حیات نی با سصواب ناظم فوجدار
روانه میفرمایند و از آنجا حکام انگریزی بمحبس حسین ساگر سکندر آباد روانه میفرمایند
و بر وقت مقرر از آنجا برای عبور دریای شور روانه بمبئی میفرمایند و اینچنین روانگی مجرم
در تمام سال یکبار میشود و کمال تاکید نواب صاحب ممدوح است که اینچنین مجرم را از اقوام
مزبوره هرگز سزای کم تجویز نشود زیرا که ایشان درین ایام کمال سر بر آورده اند
استیصال ایشان بعبور دریای شور کردن سراسر مصلحت است الکرام از جمعداران
از حال و روبیه ملازمان خود آگاه شوند مردم اسامی کبیر که مراد ازان قزاقان است
در یافته باشند و اوشان را گرفتار کرده بارباب پولیس سپرده باشند و نوعی رعایت
و حمایت اینچنین کس نفرمایند وقوع واردات بسیار کم باید فرصت نابود خواهد شد بلکه
نفی از حرامیان در حیدرآباد نخواهد ماند و بلده پاک خواهد شد باید که جمعداران و امرا
خبر داشته باشند که امان زر ما امیدوار باشند طالب حمایت ایشان با اقارب
متوسلان ایشان در رشید نی جائز و مدرک خانه میرود یا نه و آمدنی او از کجاست و خرج
او زیاده از آمد است یا نه و کدام کس صحبت دارد و نزد کسان می نشیند با بدان مع بلا

ضرورت غائب می باشند و در چوه خانه یعنی قمارخانه هم میرود یا نه و قهوه خانه فخران هم
فرستاده خبر اگاه گرفته باشند و در قحبه خانه هم میرود یا نه و زنان اجنبیه هم نزد اوی
اینه یا نه یا این نزد اوشان میرود یا نه باین اصول اعیار جمله ملازمان خود را یا نشد
اگر کامل برآید و صحبت خود دارند و اگر ناقص برآید بوجوه موجه سپرد ملازمان پولس
نمایند و هرگز در خدمت خود ندارند از همین جاست که اکثر امیرزاده بصحبت این رنود و
اوباش خراب میشوند و ابروی خاندان را برباد میدهند بلکه آخر از پدر و مادر هیچ
علاج نمیگردد بلکه بعض از صاحبزادگان اند که بصحبت اوشان خراب شده اند و همراه
اوشان در میله ها رفته دعوی خود را بر در مال بسته هنگامها بر پا میکنند و ارباب
پولس اگر نمیشناسند مترک ادب پیش می آیند و اگر می شناسند بعزت خاندان جانبی
پهلو تهی می کنند و این پاکی خواهد بود و اخر رسوائی سر خواهد کشید و اه مظلومان اثر خواهد کرد
و اگر از چنین صاحبزادگان حرامیان را باسم فوجداری بلحاظ ادب میطلبید و توسل
باسم تنخواه میخواهد بجواب آن بقاسم تنخواه می نگارند که منصفان و نظار جید را از
ها از ملک مالک محتاج شده در ینجا آمده اند و درین وقت عزت مافره اند و قوت انصاف
ندارند و عقل رشوت دارند ازین وجه در عدل و انصاف خلل شد حالا سرکار جوانان
را تاکه از جنس طلا و نقره و سلاح و شوا هر آن رعایا و غیره تقصیر ثابت نشود هرگز نخواهم
فرستاد   احتیاج امر یست که از آن کسی از ممکنات خالی نیست زیرا که احتیاج
داخل ماهیت ممکن است صاحبزاده صاحب نیز از ممکن خواهند بود و لیکن در محتاج خواهند

بود و از ملک مالک در بلده آمدن ما مردم را عجب نیست زیرا که بزرگان معترض از سهو قند
بسته اند رسیده بود و از حد ها بدکن نقل و حرکت فرمودند چه غرضها یافتند که بوزارت ملک السلطنت
رسیده اند و درین وقت چه معنی دارد بلکه سنت الله اگر تیدلم همچنین است و در وقوف
انصاف انتقدار هست که نیک و بد را می شناسند و بین العلماء و عقلاء و حکام مفقود اند
و عقل رشوت که دارند قیاس بر ملازمان خود میفرمایند صاحبزاده را هرگز صحبت اصلها رسیده
است ورنه اینچنین نمی نوشتند زیرا که مولوی رشوت خوار همین جا نشسته و است صاحبزاده
دیده باشند و رشوت رسانیده و ظاهر اکه الراشی والمرتشی کلاهما فی النار از فای ما هرگز
رشوت جایز ندارد بلکه اگر نام بد را نه داده همان کسی می آرد مورد جرمانه قیدی شود
پس کم از هر و که نام رشوت بر زبان آرد باین وجود شهره انصاف و عدل او از
شرق تا بغرب رسیده است خلل در عدل و انصاف وقتی خواهد بود که موجب رای
صاحبزاده شود که حمایت مجرم خود نمایند و بناظم فوجداری بسپارند و چون سلاح و هم اسیان
جوانان صاحبزاده که مقتول شدند قوم بر ملازمان صاحبزاده عاید شده بود و ملازمان خود
بجرم خویش عالم شده در پاس افتادند بجایات صاحبزاده در آمده ابله فریبی کردند
و جواب که دور از عقل است بالفاظ اسفاهت تحریر کنانیدند پس این چه شدنی
است امید که روز کرنشت آیند و حامیان خود پشت دست حسرت گزند و گویند که چرا
نفرستادم و مورد لوم حکام شدم فقط   بر دستوریکه قابل انتظام عالم و لایق بندوبست
و باعث رفع ظلم و شده اید و موجب آسایش خلایق باشد آن را مردم اینجا قانون نامیده اند

و او را هرگز نمی پسندند بلکه کمال ازان متنفر می باشند   کمال سوز فکر این بزرگواران است
که غور در نفع و نقصان نکرده هر دستوریکه مستعمل و نمایان باشد اعم ازان که مستعمل
اصحاب شرع باشد یا دست مال دیگران انرا قانون گویند و گو استعمال آن حسب شرع شریف
باشد اما محض لفظ نادانی که این امر قانونی است نیزار میگردند و نمیدانند که خدا ما صنعا و رخ
مالکدر خواه از دمان عیسی خواه از دمان ناقوس صاحبدلان شناسند او از اشناس را
دانا باید تمیز رسید که اگر مسایل شرعیه را مستعمل دیگران باشد از پیش خود دیگر ارند آدمی اگر
رسمی بود که اصل آن در شرع شریف یافته نشود و یا خلاف آن باشد یا مخالف اصطلاح بود دستور
انملک در امور دنیا باشد قطعا ترک نمایند و در عمل بران کردن سر از مصلحت و دانش
ست و انتظام ملک محتوی محض بران است که آن را قانون نامیده اند پس حاکم هر وقت
و هر ملک که مناسب داند بموجب آن عمل نماید و مخلوق را از ضرر باز دارد و بنفع رساند
بعض معترضان ظاهر بیس گویند که درین بلده طیبه خصوصا در حضور پر نور درویشان را
کمال رونق است گویا از اولیا شمرده می شوند و زیاده از وسیله ایشان که آن حق اهل
الحق بود پایشان از حضور پر نور عطا می شود مانند جلیبوئی شاه و مچهی شاه و جمور شاه و
سوپ شاه و ناچر شاه و دُنگار شاه و دُمنک شاه و دهولکی شاه و موتی شاه و حضرت
بکمال صاف دردی خود پایشان بانواع انعامات پیش می آیند و بقدردانی حضرت
ممنوعات شرعیه زیاده میشود و الله تعالی ذات بابرکات حضرت را دایم و قایم دارد حضرت
حامل اند بحکم گره بر سر بند احسان مزن که این تزرق و شیدا است و آن مکر و فن قادر مطلق

جناب

جناب اقدس را سحاب کرم محض کرم خود افریده است که بفیضانش نیک و بد همه بهره
قدر یکه مقدر کرده اند مستفید و مستفیض می شوند کسی سر درون این نمیداند که خدام و اولا
منعام صالح و طالح و صاف در درون و ریاکار و غدار را می شناسند بلکه هنوز ایمان بر خطرات
همه شرف می شوند اما بصفت ستاری عیب همه پوشند و بصفت کریمی هرکس
ناکس را می نوازند بقدریکه باشاره فیض رب ره قادر مطلق مجاری شوند زیرا که دل فیاض
خزانه خداوند کریم است و کلید آن بدست مظهر کریمی نداده بلکه در ید قدرت خود داشته
است هر قدر که دهانیدن منظور می باشد بکرامتی خود که ذات مظهر فیاض است اشاره
میفرمایند انقدر رسید بدانکه کسی خزانچی را متصرف مستقل داند او مشرک است پس دشمن
ایشان انعام خداوند است درین نه دهولکی شاه را حکایت باید و نه نصر الله را شکایت
چه عجب که در هیچوکسان خاکساری عالی مقامی باشد تا هرچه بفرمایند مقبول حضرت الهی گردد هم
انکه   تو چه دانی که درین گرد سواری باشد و این طریقه صلحاء سلف است که هر کس و ناکس
را نواختن و با هر کس موافقت نساختن موافقت باختن بقول سعدی شیرازی رحمة الله
خورش ده بگنجشک و کبک و حمام که تا که در افتد همائی بدام اگر کسی بر کتاب
بوستان سعدی علیه الرحمة آگاه باشد و حکایت ابراهیم خلیل الله را صلوة الله
علی نبینا و علیه السلام هم یاد داشته باشد گاهی حرف اینچنین اعتراض واهی بر زبان
خود نیارد بدانکه از صفات الهی رزاق است مظهر او چنین ذات عز یبر پرور را باید که تو دانی
که مارها محتاجین بوسیله جمیله آن به رزق میرسند و فیاض است که بذریعه ظهور چنین

فیض رسانی عالمی را از مصالح و طالح و بر یاد و یار ریا بر ارادات و مقاصد میرسانند و کریم ست که
مظهر او خبین بخشش پیشه را ابدا فرموده که عام و خاص را صلا عام داده که با نعام عام
او علما و صلحا و غدار و مکار جمله کامیاب می شوند بارک الله فی صفته آمین فصل در

بیان شجره طیبه امیر با توقیر و سردار بی نظیر عدیل زمان و لا نظیر له فی الدوران
حکومت اصفیه را ظهیر و دولت نظامیه را نصیر کافه انام برگزیده مقبول خاص و عام در صفات
حمیده جناب فیض مآب نواب امیر کبیر عمدة الملک محمد رفیع الدین خان بهادر نامور جنگ
دام فیضانه و اقباله و مابرح جلاله و جماله بدانکه ابای کرام حضرت ایشان فاروقی حسب
چشتی مشرب و فریدی نسب بوده اند بنا بر آن آغاز از حضرت امیر المومنین عمر فاروق
رضی الله عنه می کنم و تا بایشان میرسانم باید دانست که جد اعلی ایشان حضرت امیر
المومنین و امام المسلمین الذی کان رایه موافقا للوحی و الکتاب عمر ابن الخطاب رضی الله
عنه بوده اند وفات یافتند در چاردهم ذیحجه سال بست و سوم هجری روز چارشنبه
شهید کرد ایشان را در میان نماز فجر ابو لولو غلام مغیره بن شعبه نام این قاتل
فیروز مجوسی بود و دفن کرده شدند در حجره نبویه صلی الله علیه و سلم مع صاحب خود صدیق
و رضی الله عنه بود خلافت حضرت ایشان ده سال و شش ماه و شانزده روز و بود
عمر شریف ایشان پنجاه و پنج سال و نزد بعضی شصت و سه سال و بود قد شریف دراز و
سفید رنگ و بر مقدم سر موی نبود و هست سلسله جد امیر کبیر
نواب شمس الامرا بهادر سوای دام فیضانه و مابرح احسانه

شمار

شمار	نام	کیفیت مختصره
۱	امیر المومنین حضرت عمر فاروق رضی الله عنه	
۲	شیخ عبدالله	
۳	شیخ ناصر	
۴	شیخ ابراهیم	
۵	شیخ اسحاق	
۶	شیخ ابو الفتح	
۷	شیخ واعظ اکبر	

شمار	نام	کیفیت
۸	شیخ واعظ	
۹	شیخ عبدالله	
۱۰	شیخ مسعود	
۱۱	شیخ نصیر الدین محمود سمعان	
۱۲	شیخ شهاب الدین احمد فرخ شاه کابلی	در اکبرنامه بدفتر دوم ست که او را شاه کابل گفتندی
۱۳	شیخ محمد	
۱۴	شیخ یوسف	

شمار	نام	کیفیت
۱۵	شیخ احمد	
۱۶	شیخ شعیب	در اکبرنامه بدفتر دوم ست که در زمان چنگیز خان این شیخ که قاضی بود بلاهور آمد و در قصبه قصور اقامت کرد
۱۷	شیخ سلیمان کبولیوال	
۱۸	مخدوم شیخ فرید گنج شکر مسعود اجودهنی پال پتنی	در اکبرنامه بدفتر دوم ست که شیخ ملتان شتافته بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت خواجه قطب الدین خلیفه خواجه معین الدین چشتی را گذر بر و افتاد و نصایح ارجمند در نکوهش علوم رسمی و نیایش معارف [illegible]
۱۹	شیخ بدر الدین	
۲۰	شیخ مودود	
۲۱	شیخ موسی	
۲۲	شیخ معروف	

[illegible]

سمار	نام	کیفیت
۲۳	شیخ کریم الدین متبع کل	
۲۴	شیخ شاه عبدالحق سالک	
۲۵	شیخ محمود دانشمند	در رسول خانی محمود دانشمند نوشته است
۲۶	شیخ داود	در رسول خانی در میان شیخ محمود دانشمند و شیخ داود و شیخ آحمد را واسطه کرده است
۲۷	شیخ بهول	شیخ بهول را در رسول خانی شیخ بهلول نوشته است
۲۸	شیخ فیروز	
۲۹	شیخ بهاء الدین	
۳۰	شیخ ابوالخیر	ایشان متوطن شکوه آباد ضلع آگره هستند
۳۱	شیخ ابوالفتح	مخاطب به شیخ جنگ شمس الدوله شمس الملک و شمس الامرا شدند بهادر رفیق پرورده جاگیر از ترقی بخش تا زمان بوده اند کمان تا تغیر هنوز در خانواده ایشان موجود است

شمار	نام	کیفیت
۳۲	شیخ فخرالدین	المخاطب بنام جنگ خورشید الدوله شمس الملک
۳۳	شیخ رفیع الدین	شمس الامرا امیر کبیر بهادر ایشان از بطن بنیر

النسا بیگم صاحبه صبیه نواب غفران مآب سه فرزند
شدند یکی محمد رفیع الدینخان بهادر که الحال عمدة الملک امیر کبیر شمس الامرا نامور جنگ بهادر
عرف منجلی میان اند دوم محتشم الدوله محمد سلطان الدین خان سبقت جنگ
مرحوم بوده اند سوم محمد فرید الدینخان مغفور بوده اند که در عین شباب از جهان فانی
بدار الملک جاودانی شتافت رحمه الله و سلطان الدینخان مغفور را دو فرزند
هستند یکی بشیر الدوله بهادر عرف شاه صاحب میان سلمه المنان ایشان را
دو فرزند امثال شده اند اما فقیر را از نام ایشان هنوز آگهی نیست دوم محتشم الدوله
بهادر عرف بنگاری میان سلمه الله الرحمن و عمدة الملک بهادر را هنوز اولاد نیست
و در دو فرزند شمس الامرا بهادر شیخ فخر الدینخان بهادر دیگر اند یکی محمد بدر الدین خان بهادر
معظم الدوله رفعت جنگ بوده که لا ولد برحمت حق پیوسته شد دوم اقتدار الدوله
و فخر الامرا محمد رشید الدینخان بهادر ضیغم جنگ و ایشان را دو پسر اند یکی خورشید جاه
بهادر عرف شبلی میان دوم محمد فیض الدینخان عرف خواجه بادشاه که عمر دوازده
ساله الحال دارد و خورشید جاه بهادر دو پسر اند یکی بنام محمد فضل الدینخان عمر یازده ساله دوم

محمد حفیظ الدینخان بعمر قریب سه ساله نبیره حضور پرنور سلمه الله تعالی فقیر را در خدمت این
بزرگوار کمال مجالست هست که اوقات و خصائل ایشان بنگاه مکرر دو بار نواب محتشم
الدوله بهادر را دیدم و مهذب یافتم اگر صحبت ارباب علوم و اصحاب قلوب میسر شود چه
عجب که بحکم کابدالهم نعود دون باز فیضان اسلاف رجوع کنند اگر چندی روزانه در صحبت
عم بزرگوار خود امیر کبیر بهادر باشند بلاریب قابل و لائق شوند زیرا که صحبت را اثر
تام است حضرت ابی البشر صلوات الله علی نبینا و علیه الصلوة و السلام که در صلب
خود از ذریات نیک و بد همه سید داشتند اثر صحبت بدان قدر شد که در خطاء افتاد
تاثیر نیک آن شد که بر عار افضل اولاد آدم صلی الله علیه و سلم بار نجست مع ذریات
متبعه خود داخل خواهد شد و یقینی است که اولاد کرام مبتلا شده است بمحض صحبت
نا اهلان صحبت صالح ترا صالح کند ❁ صحبت طالح ترا طالح کند ❁ مار بد تنها همی بر جان زند ❁
یار بد بر جان و بر ایمان زند ❁ اگر بچگان همه اخلاق محتشمان عالم عامل در مطالع از رند
و بزرگان شمایل القبا و کیمیا سعادت را بعد شام مجمع خوردان کرده بخورد دان و
مجلسیان شنوانیده باشند صحبت که در همه درست شود و ضرور است که در صحبت
بچه های خود منصب داران معز متقی و مرد مان تجربه کار هر قسم که صحبت او شان منتج نیک
و فائده بخشش دین و دنیا باشد مقرر فرمایند و اکثر در مطالعه مرکب قوانج هر قسم و هم
ملک باشند تا اخلاق و عادات ایشان درست شوند و بعد حصول علم صرف و نحو و منطق
و حساب و هندسه و مساحت و نقشه کشی و فقه و اصول و حدیث و تفسیر و زیج و تقبیل و

و فلاحت و طب و عمل بران فرد نگذارند و هم از کسب شیوخ و فن سپاه گری معطل ندارند و
خبایان بتقسیم اوقات فرمایند که یک لحظه مهمل نگذارند و ضائع نگردد و مردم خوش آمد گو را
هرگز در صحبت نگذارند که طفل خراب می شود دیگر آنکه در شغل الطفال بیان کنند که صاحبزاده
در عربی کلام الله و میزان و منشعب و در فارسی کریما و انشاء خلیفه خوانده اند و نداند که اینها
چه لغت است با ذهنت دانایان فرق این و صنائع چه خواهند گفت اگر منعوت
تفهیم بسبب قصور فاسر فزات باد برکات مصدر الخیر و مظهر الحسنات امیر الامرا بهادر مد ظلهم را عجب
لطیفه عقلیه پیدا فرموده است که اوقات خود را از اشتغال و اذکار و عبادات طریقه و
ملاحظه کتب حکمیه و مذاکره تواریخ علما و حکام و التزام خیرات و فواتح مشائخ کرام و اوراد
شیوخ عظام دریغ نگذارند و فیض لازمی ایشان بخلائق در هر جهت متعدی گردیده است
مقررات و رکالها که از آبا معمول است بهمه جا پرسانند و در انعام آگهی عم نواله بواسطه
خود بدولت عالی را شامل منهیان دارک الله فی اعمالهم اگر چه امیر این امیر اند مگر اتباع
شیوخ خود را رضی الله عنهم همیشه عمل خود دارند گویند خواه که حضرت ایشان
هیچ تو رسد گویم چه عجب که فرمیدی مشرب اند قدس سره از نجاست که بسبب نحافت
و نقاهت برداشت مشکلات مشکل افتاده با این همه ضعف صباح برخاستن و در
عبادات و اوراد و غیره مشغول شدن جهت روحانیه ایشان است دانشمندی
ایشان را همه حکام دانشمند فرنگ پسند فرموده تحسین و آفرین می فرمایند تفصیل
این اجمال ان شاء الله تعالی در احوال نواب مختار الملک بهادر خواهد آمد و آنکه احوال فخر الامرا

بهادر رانمی نگارم سبش آنکه احوال مفصلهٔ ایشان را خود رشید الدین خانی کتاب
دراشت معبسوط شاهد و مفسر است مقابل آن حاجت تحریر بر فقیر نمانده مگر آنکه کدم
انشاء الله تعالی در احوال ایشان دفتری جدا کانه همچو فال اقول خواهم نوشت فصل
در احوال زبدة العلماء سلالة الاولیاء رفعه رادان ارباب فهوم جامع اصحاب علوم
نواب شجاع الدوله مختار الملک سید تراب علیخان سالار جنگ بهادر دام فیضانهم
و سلاسل آباء و اجداد ایشان مع دیگر احوال که در زمانهٔ مختاری ایشان واقع شده
بدانکه سلسلهٔ اجداد ایشان از خواجه اویس قرنی عاشق رسول مقبول صلی الله علیه
وسلم و رضی الله عنه شروع میکنیم و تا بایشان میرسانم دانستنی است که جد امجد
نواب صاحب ممدوح ایشان عاشق رسول مقبول صلی الله علیه وسلم خواجه خواجگان
سر حلقهٔ تابعان حضرت خواجه اویس قرنی بوده اند رضی الله عنه فرموده سرور کائنات
صلی الله علیه وسلم در شان ایشان که بیاید مردی نزد شما از یمن او را نام بود در رنگ
و نباشد او را در یمن سوار مادر و باشد او را بیاضی که دعا کرده باشد بحضرت حق تعالی
و بحجت بخشیده باشد حق تبارک او را از سبب مرض مگر بقدر دیناری و درم
سفیدی باشد پس هر که از شما او را آید باید که از و مغفرت طلبید برای خود انتهی و در
سال و هفت هجری در جنگ صفین شهید شدند سلسلهٔ جدی زبدة الاولیاء سلالة
الامراء جناب فیض مآب شجاع الدوله نواب مختار الملک سید تراب علیخان بهادر
سالار جنگ لا زال شموس اقباله طالعة و لابرح اقمار افضاله ساطعة

شمار	نام	کیفیت مختصر
۱	عاشق سرور کائنات معروف ... صلی الله علیه وسلم خواجه ... حضرت خواجه اویس قرنی یمنی	
۲	سید علی	
۳	عبد الرحمن	
۴	عبد الرحیم	
۵	باسط	
۶	سمون	
۷	اماره	
۸	زید	
۹	سید تقی	
۱۰	عسکری	
۱۱	اویس	
۱۲	ابراهیم	
۱۳	اعمران	

شمار	نام	کیفیت مختصر
۱۴	شارع روح	
۱۵	باقر	
۱۶	اجهر	
۱۷	ابراهیم	
۱۸	اسماعیل	
۱۹	باسط	
۲۰	عبد الرحمن	
۲۱	عبد الملک	
۲۲	عبد الرزاق	
۲۳	شیخ نقی	
۲۴	عبد المنان	
۲۵	شیخ اویس	
۲۶	شیخ محمد علی	

شمار	نام	کیفیت مختصر
۲۷	محمد باقر	
۲۸	محمد تقی	
۲۹	شیخ محمد شمس الدین حیدر	
۳۰	محمد صفدر	
۳۱	علی زمان خان	مخاطب بحیدر یار خان بهادر شیر جنگ منیر الدوله منیر الملک امیر الامراء مدار المهام سرکار آصفیه
۳۲	سید محمد علیخان	پیشتر هر بزرگوار خود در جنت حق پیوستند
۳۳	نواب سید علی خان بهادر	

ولادت نواب سالار جنگ بهادر در سال یکهزار و دوصد و چهل و یک شد که ازین مصراع
خوش اسلوب ظاهر است ع این گوهر گرامی زیب وزارت آمد بحساب
جمل عدد آن یکهزار و دوصد و چهل و یک شد آن سال هجری ولادت باسعادت
ایشان است بعد چندی سایهٔ پدری را از فرق ایشان بر داشته بطبل تربیت
عم امجد ایشان قضا و قدر در آورده مظهر کمالات فرموده نواب سراج الملک مرحوم بعرصه
بست و هشت سال بهر نوع فرموده بکمالات و نکات و دستورات مختاری و دیوانی
الهی بخشیدند تا آنکه بسن بست و هشت سالگی رسیدند و سراج الملک بهادر ازین عالم

کنون این الجمله آنکه در دیده‌اند ایشان با الطاف خداوند نواب فیض‌مآب غربا پرور عدل گستر جناب
آصفجاه نظام الملک ناصر الدوله بهادر بر عهده دیوانی شعبان المعظم سال یکهزار و دوصد و
شصت و نه هجری مامور شده‌اند در بنولا عرصه پانزده سال شده است درین عرصه
قلیله عهده خویش پل هم ساختند و گنج هم بنام حضور پرنور و هم بنام خود دیگر آباد
کردند دفاتر مال و مجالس مال و تعلقه داران درجه اول و ثانیه و ثالثه و تحصیلداران
در صیغه مال نو و انبار و مهتمات در صیغه فوجداری مقرر فرمودند و هم دار الانشا و هم محکمه
معتمد مال و هم محکمه معتمد عدالت خاص و دفتر تنقیح و دفتر حساب و محکمه تقسیم تنخواه منصبداران
و محکمه فوجداری مامور نمودند و هم فوج گوشمال را بکمال قانون آراسته‌اند و محکمه دیوانی
خورد و هم محکمه عدالت بزرگ مقرر فرمودند و طومار را المشاهره بخصه بخصه روپیه ماهوار
نوخواسته‌اند و دار القضا را بکمال رونق بخشیدند و دو کوتوال یکی اندرون بلده و
دیگری بیرون بلده مقرر فرمودند و زیر ایشان نائبان و زیر ایشان منصفان و زیر ایشان
متهمان و زیر ایشان امنا مع جمعیت کثیره مامور فرمودند و نظم شارع عام ترتیبی که بایست
بماموری چوکیهای باد و کان و سواران و امنا برای حفاظت راه و مسافران مقرر فرمودند
باین ترکیب و ترتیب بیشتر مجرمان غارتگران وغیره مع مال گرفتار می‌آیند و نیز اسیر می‌شوند
در زمانه سابقه مجرمان علاقه امرا و جاگیرداران گرفتار نمی‌شدند بحکمت عالیه و تدابیر صائبه
نواب صاحب ممدوح بیشتر در فوجداری گرفتار می‌آیند و نیز داخل اسیر می‌شوند قاتل
واقعی مقتول و سارق محبوس مقرر می‌شود و بیشتر هرچه مال بر آمد شد بمالک میرسد حالا

بالفعل

بانتظام جناب ممدوح اگر یک حبه بر آمد شود بمالک بعد اخذ رسید داده میشود و تنخواه هر یک ملازم فوج
که ماهوار او باشد ماه بماه بلا تراخی میرسد همچنین از منصبداران هر گراماه بماه مقرر است برای
خود می‌یابند و مساجد متعلقه دیوانی بماموری امام و موذن همه آباد و آنند و باکسی تعرض نیست
بر هر مذهب که باشند بیشتر فتوی بر مذهب امام ابوحنیفه رحمة الله می‌شود و هنود در
بعض مقدمات مخصوص بر شاستر خود فیصله میخواهند برای تصفیه ایشان شاستریها مقرر اند
الا در مقدمات خون و شفعه فیصله و فتوی بر حکم شرع شریف میشود آبادانی افضل گنج
و مختار گنج و بازار پل گنج و پل افضل گنج تعمیر در عهد ایشان شد و دار الشفا در افضل گنج
و تعمیر کهنه و مدرسه در چهار جا و چادرگهات در عهد ایشان گردید و چند ده لشکر اندر احاطه شهر
و نزدیکی از بیرون در عهد ایشان نصب و سرمبند شد قحط در عهد ایشان آن
قدر گردیده گندم و برنج هیچ سیر فروخت شد مدد خرچ بر تنخواه ملازمان کهتر در عهد ایشان
گردیده و ارزانی هم در عهد ایشان بحسن تدبیر ایشان با وجود گرانی بسیار بکمال
فراست و دانائی خود نرخ کم نشستی نمیدهند زیرا که می‌ترسند که آیندگان غله خواهند داشت
که این ارزانی غله حکم سرکار است غله در بازارهای بلده نخواهند آورد و بجای دیگر که در انجا گران
نرخ خواهد بود خواهند برد انجام بدگرانی خواهد شد اگر غله فروشان حال گرانی اینجا
خواهند شنید و خواهند دانست که نرخ باختیار خود فروشنده بلا تکلف خواهند رسید
البته مردمان از در بلده غله بدست خواهد رسید و از قحط محض شهریان محفوظ خواهند ماند
رزق بهم خواهد رسید نایاب نخواهد شد اگرچه گران بها گردد و هر در شش غربا بقسیم غم

در عهد ایشان هنگام گرانی شد اگر از سرکار عالی آصفجاهی اینقدر مدد رعایا نمیشد حال مردمان چه میشد و
بدتر از احوال گنجام و اوڑیسه میگردید که رعایا بیچاره الحال از کسی بر سان حال نشد
و از خزانه عامره سرکار چه مدد داده و اگرچه گورنمنت فی الجمله از چنده او سان عاید ملک شد بر پرورش
فرموده درین باب مراسله که نواب مختار الملک بهادر بنام صاحب رزیدنت بهادر در رد آن
فرموده بودند لایق شنیدنست از اخبار لکهنو که کارنامه البته نقل میکنم بگوش جان
باید شنود و برای درخواست نواب مختار الملک بهادر که شهر پرورش عامه خلایق
اوڑیسه است هزار هزار آفرین باید فرمود گوش کنید که جناب ویسرای گورنر جنرل بهادر از انها منظور
فرمودند که راست است هر آینه الوف الوف وجوه غور طلب است که گرسنگی رعایا و حوائج
برایا منظور داشتند و بغریب پروری گنجیدند و نیز چنده هندوستان غمخواری
مردم الحاجت بحکم شیخ سعدی رحمه الله فرمودند و خزانه سرکاری را محفوظ داشتند
اگر گنجی کنی بر عامیان بخش رسد هر کدخدائی را برنجی چرا نستانی از هر یک
جوی سیم که گرد آید ترا هر روز گنجی نقل مراسله گورنمنت نظام بنام سر جارج یول
صاحب سی بی انڈ کی سی ایس آئی رزیدنت بهادر صاحب من گورنمنت نظام را
باستماع این خبر کمال افسوس شد که درین ولا ساکنان ضلع اوڑیسه و بنگاله را که تحت حکم
گورنمنت برتش اند با سبب مصائب قحط حال تباه است و بیان گورنمنت بنگاله این است
که در ملک اوڑیسه رفته رفته ثلث لک مردم بسبب گرسنگی مردند و قول مستر
ریون شاه صاحب است که ده لکه زن و مرد از جان گذشتند سوا ازین در قلم دیگر

انگریزی اگرچه باشند کلان با وجود این مصیبت سخت افتاده است که اینکه جان از
خود در الجذا اسیر اند پانزده لکه بشمار آمدند — این ممکن نیست که از شنیدن این حوادث
غم اندوز گورنمنت نظام را نهایت رنج و الم و فکر و تردد و غم نباشد بازانکه از متوجه
کردن سرکار انگریزی پهلوتهی کنند و این چنین سوانح عظیمه را بشنوند و خاموش
باشند — وفی الحقیقه این مناسب نیست که در ملکهائیکه از سلطنت ما نهایت قریب
باشد بدانتظامی و غفلت باشد و گورنمنت ما سکوت ورزد و از کردار ناظمان ملک
هند خبری و اطلاعی ندهد — خواهش گورنمنت ما این است که نه فقط در خاص قلمرو ما بلکه در
تمام هندوستان امن و امان باشد و رعایا شادان و فرحان مانند بلکه وقتی که سرکار انگریزی
چنانکه بحسب اوفی الحال عمل فرموده است فرض دانسته متوجه باد نخواهند شد و سعی
نخواهد کرد حصول اینچنین برکات عظیم غیر ممکن خواهد بود — رای گورنمنت نظام این است که فرض
اول هر بادشاه این است که جانهای رعایا محفوظ دارد و چنان حکمرانی کند که برایا را سوای
خوشی و بهبودی نوعی رنجی رسانیدن نتواند — و این سخن زیاده از حد ملال می‌بخشد که
خواه مخواه گورنمنت ما را خیال می‌گذرد که الحال گورنمنت برتش اند با لحاظ این امر ضروری توجه نموده
است بهمین وجه عالم کثیر در مصائب مبتلا گردیده — خبرگیری ملک و مردم کاری است عظیم
ایشان فرضی است واجب الاذعان که از طرف خداوند عالم اهتمام آن سپرده سلطان
عهد است اگر رفیقی ثابت قدمی همچو گورنمنت برتش اند با آن فرض را باحسن اسلوب
ادا نفرماید گورنمنت ما نسبت آن خواهد گفت سوای اینکه آثار خرابیهای سخت بنظر می‌آیند

واین قدر معلوم شما والیین باشد که بر احوال ملکهای انگریزی و کارهای برتش گورمنت هندوستان
گورمنت ما توجه کرده بارها بلکه چند سال گذشته باشد که ما بباعث محبت قدیمه هندوستان
بجانب این امر متوجه شده بودیم که گورمنت برتش انڈیا را از جنگهای چپاو و غارت و نهب
باز داریم و برای باز داشتن نتایج بد انتظامی مدت دراز بفیاضی حکومت خویش سامان
در آنهم و مصالحت کنیم چنانچه بسبب داب ما در جنوبی هندوستان چنان امن و امان شد
و فوج وفادار ماند و بغض و عناد از دلها کشسته شد بر بعض اجهایی و مهاراجه بروی
ها کرده در ممالک محروسه خود امن داشته و شور و شر شدن نداد بهمین طرح گورمنت
برتش انڈیا را از مصائب خطرناک محفوظ داشتیم — متنفسی از دکنیان از جادهٔ اطاعت
قدمی بیرون نهادن نتوانست اگرچه دران وقت در وسط هند هنگامهٔ جنگ و جدل برپا بود
و اشرار را سوای قتل و غارت کاری نبوده است لکهها آدمی دست از جان شسته بودند
و بقتل رسیده و مال و اسباب تلف شده بود و رعایا هندوستان از احکام انگریزی
کمال ناخوش شده بدگمان بود — و این گورمنت را اطلاع شده است که چه باعث از این
هنگامه بپا باعث آن که هندوستان سالها سال در حالت خوف و خطر مبتلا بوده است
گورنر جنرل بهادر برتش انڈیا خداوند نعمت خود ملکه معظمه دام اقبالها را نوشته بود که در جمیع
سلطنتهای هندوستان محروسه حضور محتشم البهاء امن و امان است و رعایا و برایا با اطاعت
شاد و از فرمان است و آنکه گورنر جنرل بهادر خبر راست را مخفی کردند چون بر این اطلاع غور کرده
می شود و چیزی یافته نمی شود بالا تفضل و کرم خداوند کریم آن حاکم جلیل القدر را از شر انگیزان ...

حالی

خلاصی یافت درست و ظاهر است که حال رعایای این ملک دور و دراز و کیفیت باشندگان این
کشور بعید بجز صحیح صحیح خبر دادن گورنران ارباب با مرتبت و ملکه معظمه را چگونه دریافت
شدن می تواند و زیاده ازین کدام گناه خواهد بود که اعجب این ملکه معظمه والا جاه غریب پرور
شفیقی را که دماغش کاشانهٔ عقل و نور است و دلش حجرهٔ رحم و شفقت معمور خدع دهند لکن
سالها سال پیشتر ازین بغاوت که فی الحال با سرکار انگریزی کرده فوج و رعایا مخالف گردید
گورمنت ما کار و بار گورمنت برتش انڈیا دیده نهایت خوف و افسوس میکرد و معلوم میشد
که انجام بخواهد شد و مفهوم میگردید که گورمنت برتش انڈیا که با سلاطین قرب و جوار خود دائما
می جنگید و در حکومت مصروف بوده است اراده افزونی ملک خود میداشت و کسانیکه
در حفاظت ملک اومی ماندند خیال آسایش و آرام اینها که میداشت و قدم بر منفعت خویش
میگذاشت و لیاقت حکمرانی که گورمنت برتش انڈیا برابر ملک ماتحت خود بخوب ترین وجه حاصل
بود آن همه بر گورمنت ما بخوبی روشن بود و تا مدت دراز گورمنت ما بکمال رنج و تأسف
میدید که گورمنت برتش انڈیا را اکثر اراده شد که ملک همسایگان بی قصور خود را فتح
کند و ضبط نماید که از افزایش محاصل شود و از تشویش افهام و تفهیم خلاص بدر رفته
رفته اکثر چنان معاملات پیش آمدند و ظهور گرفتند که اندیشه گورمنت ما راست و درست
شد واجب الا ذعان آمد یعنی هر علت دست اندازی که در دیگر ملکها قرار داده بودند بسبب
غفلت انتظام خود در خانهٔ ایشان ظاهر شد و نتیجه ان شد که بر برتش انڈیا قرض بسیار
گردید و در محاصل نقصان و کمی آمد و لکوکها درم رانده گان و بازار افشاند — در سال یکهزار

و هشت صد و پنجاه و نه عیسوی جناب ملکه معظمه دام اقبالها که نام نامی الیث ان انعام و کرم
ضرورت و شهر رحم دلی ایشان ظهور و ورشه هویست اشتهاری بدین مضمون جاری
فرمودند که ایست انڈیا کمپنی بوجه بد انتظامی موقوف کرده شود و گورمنت برتش انڈیا از
جنگ و جدال و غارت و نهب دست بردارد و حکم رانی بدانائی و انصاف بر رعایا کند و با
بادشاهان قرب و جوار با خلاص و نیک نیتی پیش آید بلکه با بدخواهان خود هم چرب زبانی کند
باین طرح گورمنت انڈیا را چار و ناچار امورات جنگی خود را ترک کردن ضرور افتاد و همراه
متاع که از الحکام صلح جو و نیکو بحیز بدست میرسید از ان رو گردانیدن لازم آمد فلهذا گورمنت
بی پروائی و کاهلی را عادت اختیار کرد و در قحط خبر رعایای مجبور مطلقا نگرفت بغفلت برتش
انڈیا بانزده لکه آدمی گرسنه از جان گذشت شد حکام شد و لیت آن کردن نتوانستند
ناهم ممکن است که نواب گورنر جنرل بهادر مثل سابق جناب ملکه معظمه را نام نامی شان شهرهٔ آفاق
است نوشته فرستاده باشند که بغلان فلان حکمت و تدبیر و لیاقت و مستعدی و
مدد گورنران ماتحت قحط و رنج و دفع شد بلکه کثرت هر شی است اکنون خلایق مطمئن و شادان
است هر خبرداری رعایا که گورنر جنرل و گورنران صوبهای مختلفه زیر ایشان همیشه می نمایند
بباعث آن رعایا نهایت خوش و خرم می مانند — لیکن گورمنت ما را یقین است می شود
که گورمنت برتش انڈیا بعد این مصیبت خوفناک که بر لکوکهای رعایای او نازل شده این سخن
را فهمیده باشند که هر گاه ملک بسیار در قبضهٔ او آمده است بران حکمرانی بخبرداری مناسب
و سعی و کوشش دشوار شده است پس هیچ گورمنتها از گورمنت برتش انڈیا

درخواست می کند و هیچ کس پیش نیست که گورمنت ما در واپس کردن صوبه برار لفت و
لو کند — راست است که از چند سال گورمنت ما دست صوبه مذکور را گورمنت برتش
انڈیا تفویض کرده بود لیکن مراد است ما اول خبرگیری رعایا است که غرض و فایده ان را بر عهده
ایمان هر چه بوده بعضوبات تفوق حاصل است — ما را نسبت رعایای خود خوف کامل است
زیرا که آن رعایا تابع گورمنت است که ان نصف رعایای یک صوبه کلان را در گرسنگی
انداخته ویران در ساخته و ناحق بجمع روپیه در خزانه پرداخته که بعوض فایده رعایای ساکنه
برار مستحق این امر است که خبرگیری اینها در دست افتد از خود ذکر نماییم گورمنت گورمنت
انگریزی مطلع میکند که میعاد اقرارنامه که نسبت انتظام صوبه برار بعمل آمده بود در سال یکهزار
و هشت صد و پنجاه و نه عیسوی ختم شد وقتی که سلطنت هندوستان از کمپنی انگریزی
موقوف شد نیز اقرارنامه صرف با کمپنی شده بود و بعد برخاستگی کمپنی نوعی آن
موثر نمانده ملکه معظمه و مکتوریه دام اقباله که نام نامی ایشان را همیشه بزرگی است اشتهار
فرموده جمله اقرارنامها و صلحنامها که انگریزی کمپنی ان را کرده بود بحال و منظور داشته مگر
گورمنت ما از طرف خود کدام عهده نامه نوشته گورمنت ملکه معظمه در هندوستان داده
است بر طبق ان انتظام صوبه برار در سال مذکور یعنی سنه ۱۸۵۹ع بنام ما منتقل کرده شد مگر از طرف
ما با اختیار گورمنت انگریزی مانده است گورمنت ما البته که از طرف مردم و گورمنت
یک کمیشن برای تحقیق و اثبات دعوی گورمنت نظام بابت معامله اضلاع کرنول
و میسور بر گورمنت انگریزی واجب است مقرر کند — آرزوی گورمنت ما است

که نسبت بملک میسور گورنمنت انگریزی را هم چه قصد باشد بان اطلاع بخشند و اگر گورنمنت
گورنمنت انگریزی مثل تحریرات دفاتر بان که نوشته نشتنی مبتنی مهاراجه میسور منظور بود
پس صلاح گورنمنت ما این است که بعد رحلت مهاراجه میسور از طرف هر دو گورنمنت
برای برابر تقسیم کردن ملک میسور کمشنر مقرر شود اگر موافق رای گورنمنت ما و گورنمنت انگریزی تقسیم
شد پس ظاهر است که سرکارین را فایده کثیره خواهد شد و درین معامله هر تجویز که گورنمنت
انگریزی خواهد کرد از گورنمنت ما بلا تاخیر منظور خواهد گردید الحال رای گورنمنت ما این است
که در انتظام حال گورنمنت انگریزی را از مهم کردن بر ضرور است تا که آن خوف که صاحب
که بیشتر گفته اند بظهور نیاید و که هر تکلیف فاقه کشی بر دارند موافق مشوره گورنمنت
ما در تقسیم این است که گورنمنت انگریزی حدود ملکی خود را که در نیولا و سبع شده اند و باحاطه
انتظام آمدن نمی توانند قلم کنند — گورنمنت نظام را باین وجه انتظام ملک او در سر
ملحوظ خاطر است تا معاملات آن صوبه آفت زده بر درستی آیند و مصیبت زدگان آن را آسایش
شود و در تکلیف نباشند — و ازین امر توجه انگار مینت که محاصل آن ملک بعد اخراجات
هر قدر که باقی ماند بخزانه گورنمنت انگریزی جمع شده باشد گورنمنت ما این همه سخنان
دوستانه باین لحاظ نوشته است که سلسله ارتباط که از مدت دراز مستحکم شده است
قایم و اخلاص و یکجهتی دایم باشد و سوای ازین چون در ایام غدر سال یکهزار و هشتصد و پنجاه
و هفت گورنمنت امداد و اعانت بگورنمنت انگریزی کرده بس و سرداری و عوایدی که تقی
رعایای هندوستان بر گورنمنت ما واجب شد و مقتضای انسانیت نیز همین است

که مصیبت بر سر ایشان ابرا برداند و تحریک و اعلان امر حق و واجب چشم پوشی نکنند درخواست
گورنمنت ما ازان صاحبان است که بنظر مهربانی مضمون این مراسله را بحضور گورنمنت هند و وزرای عظم
و جناب ملکه معظمه و یکتوریا دام اقبالها نفرستند بلکه درکاست تحریر فرمایند و خط سالار جنگ
دوم در تحریر چپال ولی عهد بهادر در هند دوره فرموده باشند و کاغذ اطلاعها که از گورنمنت
هند بحضور ملکه معظمه دام اقبالها میرسند همراه باشند و از گورنر جنرلان تجربه کار سابق و از
عهده داران آزموده کار که حاکمان هند از هنگام ورود هند مصاحبت باشند و تصدیق
مطالب محرره گورنر جنرل بهادر بحکم قصه زمین برسر زمین شده باشند در خصوصیت نوعی مبالغه
راه نخواهد یافت و حق بمرکز خود قرار خواهد گرفت و اصل کیفیت محرره منشا خواهد رسید
بسا مضمون باشند که موافق طبع نوشته می باشند چنانکی اگر از کسی راضی می باشند
تعریف او می نویسد گویا دیگران موذی باشند و اگر از کسی ناخوشنود می باشند مذمت
او می نگارند که در حقیقت او موصوف بصفات حمیده باشد و هر گاه سخنی بر موقع رسیده تا
روی عنایت تحقیق احوال ممدوح مانده موم کند صاف ظاهر خواهد شد ازان جمله یکی محرر اوراق
است که بسا حکام که پیش از غدر بوده مانده نوشته اند که این کسی نهایت مستعد و
دیانت دار و کارگذار عدیم المثال است بعده حکام هنگام غدر نوشته اند که مجهول و سست
است و بعد از غدر باز نوشته اند که نهایت مستعد کارگذار و انصاف پسند و خوش عادت
پس بتحریر کدام حاکم اعتماد کرده شود اگر تحریر حکام غدر را وثوق داده آید کثرت رای ولین و
آفرین باطل میشود و چگونه میتوان گفت که اجتماع اکثر ثقات بر غلط بود و بر تحریر احاد خدمت سالها

سال که با امانت و دیانت کرده است و عمر خود در خیرخواهی گذرانیده و خلایق از رعایا و برایا خوش
کرده رد کرده آید و حال مراجع حکام هنگام غدر که بوده بر محققان نکو روشن است که برادنی
نافرمانی از جان گذشته می شد زیرا که آن زمانه وقت وبا بود و جسم عقل که عمل فهول حکام
ملازمین با ذکر که با دستور انتظام مرده و افسرده شد کمتر عقلا از حکام بوده اند عقل این
اوقات زنده مانده باشد و در زمان عقل هر عقیل را مرض سکته عارض بوده است الحال که
هنگام صحت عقل است اگر انصاف فرمایند و سعی و مشقت بست و پنجساله نوکری مرا ملاحظه
کنند و طرز علو منصب که باصطلاح زمانه حال پیش کش نیند محروم دارند پس انصاف این تحریر را
از که خواهیم و باعلان اشتهار و هم که برای ملازمان مستعد و کارگذار دیانت دار انگریزی این
سله عبرت باشم حال مرا ببینید و از من عبرت گیرند دوم کسیکه درین سرکار انگریزی کار
مستعدی و دیانت و امانت و چستی و چالاکی نموده باشند نتیجه قدردانی او این خواهد
بود که در گرسنگی و احتیاج خواهد مرد و حالش کس نخواهد پرسید فقط دیگر در عهد نواب صاحب
در حیدرآباد سرک بطوری تیار شده است که سواران میان راه روند و مردمان پیاده با
برکناره آن که سرک باشد سنگین مستقیم خود در ساخته اند روان شوند که چقلش برای زندگان
نشود دیگر در عهد ایشان بر شارع عام حیدرآباد تا بل افضل گنج برای روشنی شب
روندگان و نور چینی ایشان قنادیل آویخته اند که ره روان هیچ روز در روشنی ایشان چراغ
خاطر خوش رفتار باشند دیگر در عهد ایشان عیسائیان کلیسائی وسیع و رفیع برای عبادت
خدای مطلق قریب سالجه توپ ساخته اند دیگر در عهد ایشان حیدرآباد فوج امینی در کوه تل

و فتح میدان مقرر شد و قواعد آیینی در انجامی آموزند و هنرهای سپاهگری را روزانه مشق می
کنند دیگر در عهد ایشان عهدنامه جدید نوشته شده است خلاصه آن اینکه هر جانی و باغی یا
خونی از ممالک برتش گورنمنت گریخته در ملک نظام رود یا ازین ملک گریخته در عملداری انگریزی
آید کارپردازان و ناظمان طرفین گرفتار کنند و در مطالب بلا تامل فرستاده باشند چنانچه از طرف
ویسرای نواب گورنر جنرل بهادر جناب تمپل صاحب بهادر مختار تحریر اقرارنامه شده و از طرف
جناب والا خطاب بندگان عالی حضور پرنور نواب افضل الدوله نظام الملک بهادر برای تکمیل شرایط
نواب سالار جنگ مختار الملک بهادر مختار گردیدند پس این هر دو معززین با خیار شرایط اقرار
نامه را باتفاق نوشتند که طرفین منظور و مقبول گردیدند شرایط عهدنامه جدید اول اینکه
بر جمله شرایط عهدنامه عاملان برتش گورنمنت و نظام رکن ها بین دوستی و محبت
و موافقت و مرافقت باستقلال و اتفاق عمل پیرا باشند تجاوز و تفاوت شدن ندهند
دوم اگر کسی مخفی که از رعایای برتش گورنمنت باشد گریخته در ملک نظام پناه گیرد در شهرها
در یا دیه علانیه یا مخفی باشد و در صورت طلب عاملان برتش گورنمنت کارفرمایان ملک
نظام آن را گرفتار کرده بدهند پس ازین باب برتش گورنمنت هم خاطی غیر رعایای نظام
حسب طلب کارپردازان سرکار نظام را تفویض نکنند تا آنکه در فوتیف و ملت خاطی مذکور
شک کدامی عنوان واقع شود در آن صورت ترقی معدلت و انصاف را لحاظ کنند اما اینان
طرفین وقت طلب مقید کرده تحویل کردن لازم و ضرور دانند سوم کسانیکه مفرور شده بازد
کوب نموده بکریزند یا خاطی که از قبیل شرط چهارم یافته شود ایشان را گرفتار کرده سپردن طرفین

راضرور است این دستور واجب التعمیل نباشد **چهارم** اگر باشندگان ممالک برتش گورنمنت
یا ملکی که زیر فرمان گورنمنت هست مرتکب خطیات مرقومهٔ الذیل شده در ممالک نظام روند یا ملکی
که تحت نظام هست باشندگان انجا مرتکب یکی از جرایم ذیل شده در اقلیم رو ایلیان برتش
گورنمنت پناه گیرند پس چنین کسان را بر وقت طلب ناظمان سرکار بین گرفتار کرده بجرامت
کامله از حدود خود بدر رسانند **تفصیل خطایا**

۶	۵	۴	۳	۲	۱
غدر و هنگامه کردن	خون کردن	اقدام قتل	زنای محصنه	ایذای جسمانی	زخمی کردن

۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
بر اشیدن عضوی	ڈاکه	ٹهگی	لوت کهسوت	نقب زنی	فتنه گری

۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
سرقه زیاده از صد روپیه	سرقه مویشی	دروازه شکنی بقصد غارتگری	آتش زنی

۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
جعل سازی	دستاویز جعلی ساختن	سکه قلب ساختن یا طیار کنانیدن	خیانت

همچنین خاطیان را اگر بپوشند یا مددی دهند آن هم مجرم متصور شود ضرور سزا یابد **پنجم** بغیر
طلب و درخواست واجبی و بلا شهادت خاطی را گرفتار کرده سپردن سرکار بین را لازم نیست
باید که پیش از تفویض خاطی دریافت این امر کند که بساحت هر خطائی که بآن گرفتار شده است
اگر چنین خطا در ملک میکرد موافق عدل و رواج آن ملک مستحق سزا میشد یا نه **ششم** تا وقتیکه
کسی از متعاهدین این بطلان و استقرار این عهدنامه یا دیگری اطلاع ندهند یا از زمان این عهد
جاری و بحال باشد کسی در تعمیل تامل نکند **هفتم** این همه بند و بست کامل و عهد و پیمان
واثق مدام جاری و مرعی ماند کسی از عهده دار قصد ترمیم و تنسیخ آن نکند فقط **دیگر** در عهد
ایشان فصحا را مدار دشعر از خوشتر گفتار و گیتی نژادان و هندی استادان و مدرا

وطنان و ابرانی منشان درین بلده عالیه گرد آمده اند چنانچه بذکر ایشان ملک الشعرا بدیع
النظیر و پای اظهر صحبت این عزیزان مفرح قلوب خلان است و مصاحبت ایشان که تلامذ
الرحمن اند چاشنی بخش مذاق جان اگر از کلام مفصل هر یک نوشته شود این کتاب دراز
میگردد و طبع نقل سرداران ملول و ناساز لهذا مختصری از کلمات این بزرگواران تحفه احباب
میکنم از کلام شیر مرتبه فصاحت و بلاغت سید علی نقی منیعم الفاه الله بالفضل والکرم **قصیده**

دو دوش چو پنهان شد از سایه شب آفتاب گشت ز خون شفق ماه نو اطلس نقاب چون علم آفتاب کرد فلک سرنگون
یافت بنا شد صبح رایت شب آفتاب بود چو در ترنج ابر لمعه شمشیر برق بر زره کهکشان آتش تیر شهاب
روز که بر چتر سبز داشت همای نزر زر همچو اصیل ار بخت در پر و بال غراب چون ز حنای شفق شام شد اطلس نگار
جامه کف اکخضیب کرد به چون خضاب نقطه عیوق در دایره آسمان راست چنان مینمود چون خط ساغر شراب
خنجر بهرام در شب سید خسته چون پیکان بهرام کور در شکم شیر غاب ارک سحر خفته خونش بر دم سنجاب شب
تیر فلک کرده تیز بر سنگ جبار رباب جرم هلال آن زمان سوی افق شد روان چون تولای با زورق زرین بر آب
جلوه هلال صیام کرده چو ابروی یار تا بشارت دهد مژده عید از حجاب یا که بشکند نعل مرکب صدر و کن
بر لب دریای قیر گاه سپر از شتاب حضرت مختار الملک که جهان خواند ش تیغ گهر دار دارین صدر همایون جناب
انکه بدو میکند ملک و کن افتخار وانکه از و میزند لاف شرف انتساب ساید جلمش دهد چرخ فلک را بتاب
رفعت عرشش بلند و بر قطب اضطراب نسخه انصافش از جبر کند بر خواص می برد از دل التلا در دش ز دو کلاب
ورچه نماید محال با نظر حزم او تا بر قطب در کند خاصیت ماهتاب خواب ستاره زبست دولت بیدار او
ور ز غمش کست عدو تن داشت تماشای خواب گر بزند بر محیط ناله ابر سخاش حقه گوهر کند جیب تهی را حباب

ای شعاع تخم چون آب جدو رکن بر سر اصحاب ملک حلم تو مالک رقاب فاقه جاده راست تو ام الغرب
فاتحه عقل از روح تو ام الکتاب بر گذر منجنیق خیمه زند عنکبوت گر دهجان بر کجا خرم تو جا بت مجاب
دور خلافت تو گر دست بر آرد بهیمان لجه دریا شود خشک چو روی سحاب از پی رفع گزند زهر خلاف ترا
مار بر یاک ساخت حصارش کنج از لعاب چون تو درین عهد کیست بحر عطائی که هست همچو عطا سحاب بخشش او بی حساب
خصم تو چون کند تا گرچه پر و بند رحاک قطع کند نسل او تیغ اجل چون سداب بر سر کشتی که از خیل تو گردد نشست
ازین و زندان کنند کار شبابان فرمان پیش سر ربی از جنبش کلک تو خلاف نغمه عنقا بود دلم از طنین ذباب
هست و قار تو ان کوه که در تیغ او هست همچو در اجزا لعل آتش پی التهاب از پی خصم تو بر بادیه رعب تو
گر بر مطبخ نهند از دل شیران کباب خشم تو در کوه اگر آتش فتنه زند خون فسرده شود در رگ کانها مذاب
از پی آن تا شود مدت عمرت دراز خضر برون آورد آب حیات از سراب منشیم در مدح چون خواهد گوید دعا
ناطقه تلقین کند قافیه مستجاب از پی اصلاح خلق با لفیات مباد عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب
کوش نکو خواه تو در نثار اصدف خلق بداندیش تو تیغ فنا را قراب

دیگر از کلام سبحان زمان حسان دوران فصیح بی نظیر بلیغ دلپذیر مقبول ارباب قلوب
مفسر نکات علوم الغیوب مهر حتم ملا در سول مقبول فدای علاماه بضع تقول صلی الله علیه
و علی آله و اصحابه عدد اکثیر او سلم علیه و علیهم سلاما کثیرا بر کند یده هر بزرگ و خورد و منظور نظر
حضرت فرد اعنی مولانا غلام امام شهید سلمه الله المجید الحمید وطن ایشان قصبه امیتی از مضافات
لکهنو ست ملک الشعرا هند و سر آمد سخنوران انجاست قصیده مدحیه حکام لایق شنیدنست
و قابل دیدن تا ناظران بدانند که جناب موصوف را درین زمانه نظیری نیست و مثل ایشان هیچ یک

در بیری نه و آن امیست بر وضع شاه سخنور استاد انوری

قصیده

عید است و شیشه شد فلک و ساغر آفتاب از باده آفتاب تر او دد آفتاب اعید است و ماه نو زرده چشمک بر آفتاب
تا نور مهر نظر شود از منظر آفتاب عید است و عیش سایه فکن شد بر آفتاب تا آب و تاب نو فزاید در آفتاب
عید است و صبحدم چو صبوحی کنان شوق نثار بر آورد از خاور آفتاب عید است و از کشایش بخت جهان گشاد
بر روی روزگار ز راحت در آفتاب عید است و نمای است که از سر در مرات صبح را شده روشن آفتاب
عید است و از سپیده صبح آورد جنب صندل برای چاره درد سر آفتاب در ساغر بلور ز آب آتشین
در ماهتاب دیده نباشی گر آفتاب یک کار کرده است بلبل نشاط شب سپیده سحر و شنگر آفتاب
او تحفه است بر طرف از اوج آسمان قندیل دلفروز بام و در آفتاب تا زهره را برقص در آرد ببای شوق
دارد بدست دایره رامشگر آفتاب از بهر خواب نازعروسان نو بهار از نور گسترد بچمن بستر آفتاب
یا از پی خرام سهی قامتان باغ چیده است این بساط مطرب بر آفتاب فی فی غلط که باز کس از دست خصمش بداد
گرد روش خویشتن فلک جا در آفتاب سرگرم آرزوی زمین بوسی است کس کانداخت سبب در سر ره بستر آفتاب
آری لب سجده همی جید از نیاز سا بر جبین عجز بخاک در آفتاب تا با سه و زیر ممالک با احتشام
گسترده فرش راه بخشم و سر آفتاب سالار جنگ انکه بلوح جبین صبح تا نقش نور نشست آب زر آفتاب
مختار الملک مملکت آرا که هر سحر سر بر خطش نهاده چو فرمان بر آفتاب فرمان روای ملک و کن کز فروغ او
هر ذره ره است درین کشور آفتاب لشکر کشی کز و طلبد بهر تاج فخر با صد نیاز که ره لشکر آفتاب
دریادلی که آب زخار ابر آورد پنهان اگر کان سپهد گوهر آفتاب تا خطبه خوان مدح و ثنایش فلک شود

محراب ماه نو شده و منبر آفتاب
صبح از تجلیش تنق نور بسته است
از مهر او شکفت چو نیلوفر آفتاب
هر قطره دارد از کرمش بحر در کنار
گلهای افتخار زند بر سر آفتاب
صبحیکه میرود سخن از شمع مجلسش
بر خاب وار بال کشد بر سر آفتاب
آتش نهاد و آب خصال و هوا سرشت
این جمله داشت هست زمین با و بر آفتاب
گردد خجل ز دعوی همچشمی سحاب

بوسد به بهر طواف درش مرغ مرغزار
آئینه از گرفته بر این در ز زر آفتاب
افتاده بر در درش از بهر منبر نجوم
هر ذره دارد از قدمش در بر آفتاب
خوانند تا حدیث فروغ رخش برم
پرواز سان زند بهواش پر آفتاب
بر آسمان ز کرم روبهای اسب او
با خاک پای او نشود همسر آفتاب
هم در سبک روانی او مدغم ابر و باد
کان هر دو چشم یافته و اعور آفتاب
از گردون افکند بزمین زیور آفتاب

پیچد بهوای دور و تسلسل در آفتاب
از فهم او نشست بخون تیغ بهر
استاده در ایوان شهی کمر آفتاب
از خاک بر زمین که بر آن نقش پای اوست
آیینه گشت در کف اسکندر آفتاب
از بیم تیغ او که خورد خون صد نهنگ
افکنده است نعل با آتش در آفتاب
با مشک اخضر و بد از شبهای سیر
هم در فلک نور دی او مضمر آفتاب
هر هیکل مرصع او گر نظر کند

قطعه

همپایگیش محال و ز روی سبک سری
گر ناخن غلغلاج بخارد اسر آفتاب
در خواب هم سراغ نیابد ز گرد او
مه را بروز گیرد و شب را بود در آفتاب

دوا نرسان دود بر کالیش گر آفتاب
او بگذرد ز هفت در آسمان چو نور
از شرق تا بغرب شتابد گر آفتاب
در عهد او بسایه و نور رسته تا

میل دو دیدنش نهد و صد آن قدر
مانده گسسته دم ز رفتار شد سر آفتاب
عذر تنش بهر جو ز ابطه اتحاد هم
مهر صادقست برین مظهر آفتاب

خفاش گر ز رگ سنگی شکوه کند
از نوم آن کشید رخ معجر آفتاب

کلکش برات رزق نویسد بر آفتاب
شب مطلعی چکید ز کلکم که صبحدم

مطلع

ای شمع جلوه نور دانش در آفتاب
مشعل چراغ روز شبستان تر آفتاب
شبهای تار ستاره از نو گرفته تاب
ماه من بود شکوفه و برگ و بر آفتاب
تار نگاه چشم بداندیش شوی تیر
بگسسته خیش کز غنچه از این جو بر فتاب
همراه خود چو سایه فلک از جا برد
گردید از صلابت او مضطر آفتاب
جز نور تو بخوشه زرین زر فشان
مانند آسمان که بنا زد بر آفتاب
پاره دری بلند تر از نه فلک که ماند
عاری بود ز هر شئیه زین جوهر آفتاب
آیینه دار گشت و هر آیینه زان حسن
در هشت جا بر برج فلک شسته بر آفتاب
از آتشی معتمد الدوله بافته است

از آسمان نشست بخاکستر آفتاب
گر باز داری از حرکت چرخ سفله را
از حکم تاجدار عرب حیدر آفتاب
رخ ظفر طراز از تو نکهت بره در نبرد
زانجم سپند سوخته در مجمر آفتاب
قبل تو آسمان شکوه است و دستگاه
بر پای او اگر چه شود لنگر آفتاب
زنجیر کهکشان بود ش تا نه فلک
مه را که دیده است درخشان در آفتاب
ایوان تو که رنگ سپهر است از شکوه
بر اولین بر حران شسته در آفتاب
تا روشنای مقصد روشندلان شود
هر هفت کرده است ز نه گوهر آفتاب
خورشید رنگ آینه بر چشم صفاست
گر بار گاه او طلبد ز نور آفتاب

گردد فروغ صبح جمال تو می شود
گردد برای کشتی او لنگر آفتاب
شمشاد رایت تو که ماند بشمع طور
گردد چنان بلند که در مجمر آفتاب
از پرتو جمال تو گر داغ فلس نور
گر نقش پای کشد بزمین پیکر آفتاب
لرزید از مهابت او بر خود آسمان
اندر ضمیر نگاه اش مضمر آفتاب
با جلوه بلند تو نارش کشد مدام
بر طاق آسمان چراغ فروزد دگر آفتاب
آیینه خانه خانه آیینه دل است
از صبح بر آینه خاکستر آفتاب
از یک دو جا گذشتن باره دری تو هم
گر نرم آب دو عرق شده تر آفتاب
بر ذات او کمال بود منحصر چنان

درجه ام قبادار این بهتر آفتاب
یک بود دوست و من یکی کرد بخشش را
من آفتاب عشقم و نیلوفر آفتاب
شمس الضحی که نام بود این قصیده را
از بهر این کشیده کن مسطر آفتاب
زنور قلم نگر که بهر صفحه یک قلم
از بسکه تنگ قافیه کردم بر آفتاب
فربه شد از ردی قوافی که در ردیف
بیشم بیار داری اگر دیگر آفتاب
از گرم جوششی نمی در افتم بزمهریر
خاکی که الهامه فشانی بر آفتاب
آنم که در زمانه نیابی نظیر من

گز شرق تا بغرب تجلی بر آفتاب
هر صبح آفتابه بکف بر درت رسد
یک فرد باطل است از آن دفتر آفتاب
قهر تو گر بأوج فلک شعله افکند
کام و زبان کند بکف جاگر آفتاب
نازم علو شان تو اگر سر نیاز

قطعه

روشندلان اگر ز وجود نظیر تو
بر روی خاک سایه پیغمبر آفتاب
ترک ادب نکرده ام از بیک بگذرد
در مشک ماه دار رود در عنبر آفتاب

با انوری مقابله کردم درین زمین

از بهر سیر فوی بزمین و زمان عاقبت
ای خیل جاگران تر اجاگر آفتاب
مهر تو گر بلطف نگه در دون نظر کند
در سینه زار صبح شود اخگر آفتاب
آبادیان ز عهد مه آباد مسند
بر پای پایه تو نهد افسر آفتاب
خورشید اخضر است و نهم اختر آفتاب

انکار مسکنت کند باور آفتاب
انشب سیاه بر شعر معدوی شب
هرگز ندید سایه پیغمبر آفتاب
آب از زبان روشن سیحکه دام

قطعه

تا چون فتد بقسمت هر دیگر آفتاب

بهتر ز رای روشن او ریور آفتاب
دیوان نشست لیک بجای نور باش
بیلور زند بموج می و ساغر آفتاب
جمشید جا گر تو بود جام جم کجاست
از نام او نشان که شد ثنا و در افتاب
هستی و زیر برتری از شان تو زیر

زان رو که خود بهمه روشندلی
روشن شد از فروغ جام ز آفتاب
اکسیر سواد نظم من از نور مدح
گویا کشیده است نم از کوثر آفتاب

هر آفتاب از قلیم او فرو چکید

از انوری فروغ گرفت ستایش
بر خلاص نهاده اصید جاگر آفتاب
زین بیشتر قصیده شمسی گفته ام
هر شام و صبح مکن ز شرق بر آفتاب
دعوای همسری بسپری فلک است
باشید همچو نقطه از باتار آفتاب
چون شد نگارش قلم گر خط شعاع
گشت از و فور گرم روی الفاقر آفتاب
پوشیده مپت از تر و خشک تو دلم
از سر و مهری تو نشیم در آفتاب
دانی که کیستم تو ندانی که کیستم
مشعل گرفته گر چه شود رهبر آفتاب

انصاف چه بدان ز نظر انوری آفتاب
نبود شکفت از دم گرم اگر بشکفد
سر زد دگر ز مطلع دل دیگر آفتاب
زیباست گر بصفحه صبح از خط شعاع
کلک مرا که غوطه زد اسکی آفتاب
تنگ آمده بدایره چون نقطه کرده جا
بوسه میخورد بجگر نشتر آفتاب
ای مدعی بیا قلم اینک بدست گیر
آگاه باشد از همه خشک و تر آفتاب
آخر ز همکناری از نیست تا گزیر
آنم که سکه زد قلم من بر آفتاب
آنم که هم مسیح لی تعظیم نام من

خیز و بیا بی فرق خود از سر آفتاب | انم که بر کلام من احسنت می زند | روح القدس که سازد از آن مطرب آفتاب
انجم که پیش پای من از زر کمتر است | دارد اگر ز باده سری در سر آفتاب | انم که شمع طور فروزم ز داغ دل
از خانه ام چراغ برد اکثر آفتاب | انجم که در سه تار و صبح بهار من | می باشد التماسی برگ و بر آفتاب
سحر بیان کجا و کجا از مدعی | در بلبه با خزف نهند گوهر آفتاب | معذورم ار حسود نه بیند فروغ من
آری ندیده است کهی شب پر آفتاب | او آبروی خویش برد هم اجم | کی دیده که گشت ز شبنم تر آفتاب
حرفی ز طعن تیرگی از کور شنود | ماند درین معامله چون من گدا آفتاب | با طبع گرم من چه کند سرد مهر یش
زحمت نمی کشد ز دم صرصر آفتاب | منحو انم از قصیده شمیه آن دو شعر | مشکل بگر رسست که سودم در آفتاب
تحسین ناشناس نخواهد کمال من | بر هوای نور ذره کند کمتر آفتاب | نظمم نمی کشد ز سکوت سخن شناس
جو رکیه از کسوف نماید بر آفتاب | صبح از نور رسید کجا مه قرین شبید | بیدار دار انتظار تو در منظر آفتاب
بردار دست بهر دعا بار آسمان | آمین کند ز دل صفت اختر آفتاب | وقت دعا خطاب بممدوح کن چنین
کای آسمان جاه تر اختر آفتاب | خالق عطا کند بتو فرزند ارجمند | در حسن ماه و طلعت دیگر آفتاب
وصفش کنند اهل بصیرت که در کمال | ماه است این پسر بر و مادر آفتاب | آنماه را بمهر در آغوش پروری

تا هست ز زمانه که بر رو آفتاب | اقبال با دعاقه بگوش تو تا بحرخ | در حالة ماه باشم و دو چهر آفتاب
عمرت دراز بود تا بر آسمان | با خط استوار دو خط مه و آفتاب | نور دهد ماه و اختر بخواه چون ماه بیند
تا پر کند بجز خویش او ز آفتاب | در بزم مهر دوست بود شمع دلفروز | در رزم بهر خصم شود خنجر آفتاب
هم خشک و تر بسایه مهر تو شاد باد | تا بر تو افگن است بجر و بر آفتاب | ۞ ۞ ۞ ۞ ۞

دیگر از ابکار سلاله بلغای زمان و زبده فصحای دوران سخنور نکته رسا عالی همتا نادر بی نظیر ناظم دلپذیر شهسوار میدان فصاحت یکه تاز فضای بلاغت صاحب دل سخن پسند مظهر سخن دلپسند اعنی سید محمد وجه الدین خان متخلص به معنی حیدرآبادی سخندان حسب الطریق بارکاری بکار رفته وار باب معنی را بوجد می آرم غزل صبح چگونه در دمد رو به نماکه محسن نا شام چه ترکس سر زند زلف کشاکه همچنین

فصل بهار یاسمن چون برسد بهر چمن | خنده زنان بسوی من برد و بیا که همچنین
گفتمش ای کرشمه دان ناز تو خون کند جهان | دست نهاده بر میان کرد ادا که همچنین
دست ز دین کشیده ام کفر تو بر گزیده ام | هیچ بت ندیده ام نام خدا که همچنین ۞
غنچه بچه رنگ غنچه را دست صبا گره گشا | از سر ما ز وا نماند و بیا که همچنین
وحشی مریض سخته دم چون بود آینه بهم | بر رخ من نه صنم روی صفا که همچنین

هر سد اگر کسی تو شیفته چون کن بگو | بر زدو چشم کلی با و دل ربا که همچنین
بر افق فلک چنان چهر بود ضیا فشان | ماهی بر آسمان جان نام برا که همچنین
فتنه بلند چون شود حشر بپا چگون شود | خلق جهان زبون شود خیز ز جا که همچنین
گفت کسی بانرمت جان ببدن چگونه هست | آمده ناگهان نشست در بر ما که همچنین
رفت چگونه زین سرای معنی خاکسار ما | منت غبار خاک را داده بهوا که همچنین

واین بزرگ جامع الصفات رساله درود سرور کائنات صلی الله علیه وسلم موسوم بصلوة النجاح فی ضمان الدعوات تصنیف فرموده و یکصد و یک درود دران آورده و از هر درود تاریخی کمال صنعت برآورده الله تعالی او را مقبول و خوانند و دارنده و مصنف را ثواب ساخته و مشهور اکناف عالم گرداناد از انجمله درود اول و میانه و آخر یعنی تخستین و پنجاه و یکم و صد و یکم را اید رحیات و کسانیکه للثواب درین کتاب می آرم درود اول اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاجْعَلْنِیْ وَجْهَ الدِّیْنِ مَعْنٰی بِمَقَالِهِ این درود چند فایده دارد یکی آنکه شامل است بر نام مصنف که وجه الدین است دوم دران تخلص اوست که معنی است سوم ولادت مصنف است اعنی سال یکهزار و دو صد و سی و سه و درود میانه که پنجاه و یکم است اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعْدُدْ لِیْ نَفَلَ الدِّیْنِ بِاَنْوَاعِ آلَائِهِ درین سال یکهزار و دو صد و شصت و شش هجری است و آن سال عمر مصنف و تاریخ شروع این تاریخ حیدرآباد است

درود آخرین اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاَجِبْ جَمِیْعَ دُعَائِیْ بِدَوَامِ اَیَّامِهِ درین سال یکهزار و دو صد و سی و سه می براید فقط و هم رساله بنام جدید النوازع مشتمل بر صنعت تاریخ جلوس نواب سالار جنگ بهادر بر مسند دیوانی نوشته گویا از هم از کارهای نمایان این افصح الفصحاء و ابلغ البلغا است از فقرات اوست سپاس بقیاس داداروا هی را سزاست ١٢٦٩ که حکومت معادله دیوان جز السالار انتیاع عطا نموده ١٢٦٩ و مدار المهامی ملک محروسه دکن بجوان اقبال لطف فرموده ١٢٦٩ ١١٢ عظیم جلاله واکمل نواله ١٢٦٩ و درود و نامحدود بسالار عالی زیبا اهداست ١٢٦٩ که سراجا منیر از القاب جلال ارست ١٢٦٩ و افنای سایه کفر با نوار وجه درین مه اشمایل او ١٢٦٩ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰی سَیِّدِ الْعَلَاءِ وَآلِهِ الْجَلِیْلِ وَاَصْحَابِهِ الْکِرَامِ ١٢٦٩ دیگر از نتایج طبع مخمور باده سخن جام کش میخانه هر فن غزلت گیر از ارباب زمانه دست کش از اصحاب روزگار وبا دراز در کاشانه عمری تلف کرده و در کلام از مسلسلان قدیم سرکار عالی نظام منتسب بعالی خاندان مضاف بوالاو دمان و دهلوی الاصل میر انشاء الله خان بسمل قانع روزگار و اقدالا افکار فقیری گوشه نشین امیری ترک گزین دبیری خوش تحریر شاعر خوش تقریر و صنایع و بدایع فرید میر آحمد علیخان شهید تلمذ قصاید و غزلها بسیار است اما مبتدی ازان برای تفنن طبع دوستان و خط خاطر ایشان خواهم نوشت لیکن پیش از شنیدن کلام کثیر این بزرگ حالش شنیدنی است و حسرت خوردنی زیرا که الحال حالش مطابق این مقال است چون کمان حلقه بکاریم و قید بین هنر زور بازو دست مارا

برقعا بچیده است ❊ وا انتسی است که این ستوده صفات موسوی حسب دهلوی موطن است
از منصبداران قدیم شاه هند است در فن شعر و انشا و عروض و قافیه و صنایع و بدایع
بهره کافی و بعلوم عربیه در رمل و امور مالی و ملکی مهارت تامه و خط وافی دارد و کیفیت حسب و نسب
آن چنان می نگارند که مشار الیه فرزند سید جعفر علیخان بهادر دهلوی خواص شین و
جاگیردار موضع برانه است و جد پدر سید جعفر علیخان بهادر سید نوازش خان بهادر
منصبدار و جده او شمس النسا بیگم دختر نواب سربلند خان بهادر دلاور جنگ مبارز الدوله مبارز الملک
صوبه دار گجرات و بروده بوده و جد مادر مشار الیه سید صلابت خان بهادر صلابت جنگ
عرف میرزا خانی نبیره نواب سادات خان بهادر ذو الفقار جنگ محمد شاهی است و دختر
ذو الفقار محل محمد شاه و مادر احمد شاه المخاطبه بنواب صاحبه محل بود و چونکه نواب ذو الفقار جنگ
جد فاسد احمد شاه بود در عهد سلطنت احمد شاه بخدمت امیر الامرائی یعنی میر بخشیگری
سرفراز و مخاطب بنانا بابا باشد پنجاه سال میگذرد که میر آحمد علیخان شهید وارد حیدر
آباد منصبدار و مقرب غفران منزل بود و بخلعت و خطاب امیر الشعرا ممتاز و الحال هم
بدستور بعهد منصبداری سرفراز اشعار در فارسی و اردو هر دو خوش می نگارد اگرچه
پیر است اما عشق جوانانه دارد از وست در هندی **غزل** ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

انفاس گرم آه شرربار رہا ہے
دل کی خبر کو برق کا یہ تار چاہیے

صنعان کا شیخ ہون مجھے اب پہ بنام در
ترسا بچہ کی عشق میں زنار چاہیے

تو مونہو نگاہ مار جو زیب گلو کرے
موتی سی آنسو ونکا میری تار چاہیے

من ور آبر سالک میں جون عکس آئینہ
حال اپنا میری آپ کی دیوار چاہیے

کشتہ ہوں نمک گل کا ہو گا کپڑا کا کفن
جامہ شہید عشق کا گلنار چاہیے

❊ ❊ ❊ وازوست در فارسی غزل ❊ ❊ ❊

مطلع
ساقیا معجزه حضرت موسی داری
شیشه باده بکف چون ید بیضا داری

مطلع
ایدل اندیشه آن زلف چلیپا داری
در سر خویش ندانم که چه سودا داری

مطلع
ای از داغ چو طاوس تماشا داری
نه سر باغ و نه اندیشه صحرا داری

لعل و مینخ ست ز گفتش تو هلال و انجم
آسمان دگر از کف داری پی

غنچه و گل نبود متصل هم بچمن
ساقیا ساغر مل در بر مینا داری

غمزه و عشوه و انداز و ادا و دانی
چشم بد دور که در خود همه یکجا داری

دل من شاد که چون غنچه گل رعنا دارم
وقف تو خوش که چو من بلبل شیدا داری

تا ز لب حرف نی مرده صد ساله زید
کن مرا زنده که اعجاز مسیحا داری

مده از دست دل خود که عزیزت دادند
قدر خود زین در شهوار چو دریا داری

بخت من خوش که بسر همچو تو یوسف دارم
وای ز شاد که چون بنده زلیخا داری

بسته زنار چو شیخ صنعان
مگر ایدل غم عشق بت ترسا داری

همه عالم شده از پرتو رویت روشن
همچو خورشید برافروخته سیما داری

بسراغ نگرش منت نشانت ایدل
گوشه گیری بجهان شهرت عنقا داری

لب اظهار تو چو غنچه نه از هم وا شد
ایدل غمزده آخر چه تمنا داری

نظر آنجا که فتد باز نگردد در چشم
همچو آئینه چه در جیب سراپا داری

کم ز فردای قیامت نبود فردایت
که بفردا متعلق بس فردا داری

دل صد پاره ام البته گلوگیر تو شد
نه حمایل بگلو از گل حمرا داری

بخیه کردی دل مجروح مرا از مژگان
هنر است به که بکف سوزن عیسی داری

رنگ و خوشبوی گل و لاله و نسرین و سمن
جمع در ذات خود ای یار تو تنها داری

رود نور روشن آویزه در گوشت
جلوه حسن مه و عقد ثریا داری

ای شهیدا ز می عشق است ترا مدهوشی
نه غم دین و نه اندیشه دنیا داری

باقی حال این مدهوش نشه عشق بر همه نا هویدا بادا و بر این باده دلپذیر برگشت تر از مهر منیر است و شیر

عمدة السلطان و الوزیر است اما بی عزیز الوجود دارد که جامع صفات حمیده و محمود بعلوم سیده
است میر کاظم علیخان نام نامی دارد و منصبدار است متخلص بشعله تا مدت پنج سال بمدرسه
دار السلام سرکار آصفجاهی کسب فنون بکتب متداوله فارسی و عربی نموده بشیر ممتحنان
امتحان داده بدست خاص سرکار عالی اعنی امیر ریکش مهر خورشید رکاب ملک جناب نواب
مختار الملک بهادر دام اقباله فیضانهم لیاقت نامه حاصل کرده سند کامل گرفت در عربی نحو و
صرف خوانده و در انگریزی بقدر اجرای کار ضروری فایده برداشته و هم در محاوره
نظم و نثر فارسی و عروض و قافیه حصه کافیه بدست آورده اول در محکمه احتساب و اعمال جناب
فیضمآب غربا پرور قدردان ارباب فنون نواب میرزا علی محمد خان بهادر شوشتری المخاطب
معتمد الدوله بهادر شمشیر جنگ دام فیضهم مقرر بوده ذله ربای انعام ایشان ماند بعد چندی
بملازمان محکمه فوجداری منسلک شد انجا کار تهذیب دفتر بطریقی که از ناظم انجا هدایت یافت انجام
داده که دفتر انجا نمونه برای ارباب دفاتر این سرکار عالی و فاز شد و بعرق ریزی این دانشمند
و دیگر عزیزان ماهر و مستعدان مستظهر مثل مولوی حبیب حسن صاحب محافظ دفتر و سید
غلام علی صاحب و سید احمد حسن و منشی محمد رضا صاحب و میرزا مرتضی بیگ صاحب دفتر انجمان
مهذب و آراسته گردید و عزت و رونق بدرجه یافت که برای ملاحظه آن خود بندگان عالیشان
مختار ریاست سرکار والا اقتدار نظام بدفتر فوجداری بلده قدم رنجه فرموده ملازمان و اعزت دفتر
را شرافت کرامت فرمودند و ملاحظه آن کمال محظوظ شده و تعریف تهذیب آن بر زبان مبارک خود
آورده ارشاد فرمودند که بملاحظه تهذیب دفتر شما بلکه بلحاظ کل عرق ریزی شما که کار حضور پرنور

بسته دل می‌کنند بملاحظه آن سرکار از شما نهایت خوشنودی و خورم است القلم از ادب بجا آورده دست دعا

گشود و بسته دل دعا مزید دولت و اقبال سرکار نمود چون ذکر تهذیب دفتر مبادا آنکه قدر شناسی دیوان

نیز بیان باید کرد و آن اینست که اول چند کس محرر مقرر کردم زیرا که دفتر از و خود بکسی حواله

بوده و به هر یک محرران گفتم که کاغذ سالها علحده کنند چون بسی بسته از اوراق جمع کردند گفتم

ماهوار در هر سال مرتب کنند چون ماهوار کاغذ در هر سال شد مثل که متفرق بود مقدمه وار کاغذ تاریخ

جمع آورده بر هر یک مثل فهرست درست کرده نشان کاغذ و تاریخ وار فهرست و مطابق آن

هر یک کاغذ نوشته شد و رشته بند کرده شد و بر هر مثل فیلک درست کرده بران

نشان نام مدعی و مدعی علیه و علت و ماه و سال نوشته شد پس ماهوار امثله را در یکجا

برشته کنند بسته دوازده مجموعه در هر یک سال نگاه داشته بر آن نام و سال بسته تعلیم بر نوشته

در الماری داشته شد و بر الماری هم نام سال نوشته شد بهمین طریق جمله کاغذهای سالها مرتب

کرده شد مطابق آن کتاب درست کرده بنقشه مفصل ذیل مرات قایم نموده نوشته شد نقشه

کتاب مقدمات فوجداری محکمه عدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد از ابتدا از ماه رمضان [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

این طریق اگر کسی سال مقدمه و ماه یاد باشد بر آوردن مثل بسیار

آسان باشد چون این خبر درستی دفتر بخدمت نواب والاجاه قدر

دان ملازمان رسانیده شد معترض شدند که اگر کسی سال و ماه یاد

نباشد پس چگونه مثل بر آورده شود هنوز نقص در تهذیب دفتر باقی ماند

عرض کردم که این نقص از خیر الالتماس مید اشتم و برای رفع آن

مرافعان	[illegible]
	علت
مدعی علیه	نام مدعی [illegible]
	سکونت
	علت
	[illegible]
	عدد [illegible] مثل

تدبیری می‌اندیشیدم بکر در نام ملک آگینی ترتیب حروف جدا جدا

بهمین آیین است و همیشه اهل دفاتر انگار استحکام در خواست

نقل ارباب حاجت بسبب معلوم بودن سال و ماه در برآوردن آن

مثل اشکال پیش می‌آمد ان شاء الله تعالی نزد دانی و قباحت

را دفع می‌کنم پس امثله را از سنه ۱۲۷۱ هجری تا سنه ۱۲۹۳ هجری

بترتیب حروف تهجی نام مدعی درست کنانیدم و بلحاظ حروف

تهجی که در اسمای مدعی یافته می‌شد تا درست کنانیدم تا بر آوردن آن

مثل بدون دانستن و بیان کردن سال و ماه آسان گردد و این است

ونقشه کتاب دوم که اسمای آن بلحاظ ترتیب حروف

تهجی است این است هر گاه که دفتر فوجداری

مرتب شد مولوی حبیب حسن محافظ دفتر کیفیت

درستی دفتر باظهار محنت و مشقت هر یک اهل کار

باید قدر دانی خود و دیگران گذرانیدند که درج

این کتاب میکنم نواف‌وس کس دفتر مرتب شد

و نواب عالیجناب آنرا ملاحظه و پسندیدم فرمودند

اما ساعیان که امیدوار ترقی بوده اند

نقشه کتاب دوم [illegible]

مرافعان	باب الالف
	[illegible]
	[illegible]
	نام مدعی علیه ولدیت
	سکونت
	علت

بحق خود نرسیدند ازین مراتب ترقی بخشیدن

نمود مدت که ماهوار ایشان ترقی بخشیده نبوده

شود بلکه عرض اوشان از ترقی بخشی آنبوده است

که بهر محکمه که باشد برترقی برسند تا اهالی دیگر

محکمجات را این دستور ترتیب باید نوازنند

تا بملاحظه ترقی ایشان دیگران هم بشوق

در آیند و بامید ترقی خود دفتر خود را بهذب

چنان نمایند که مثل مطلوب در یک دقیقه

بر آمده دفتر فوجداری را هنوز در دل این آرزو

باقی است و در عجب که همت علیای جناب

آقای نامدار بجادر مد ظله مداد آرزومندان متوجه

شود و دفعه دیگر قدر دانی ایشان بگوش در آید

مرافعان	نام مدعی [illegible]
	[illegible]
مدعی علیه	نام مدعی [illegible]
	[illegible]
	سکونت
	علت
	مدعی [illegible]
	[illegible]

و یکبار مرا درسانند ترجمه کیفیت درستی دفتر عدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد من ابتدا از رمضان

سنه ۱۲۵۵ هجری لغایت سنه ۱۲۸۴ و یکی از سنه ۱۲۸۴ لغایت سنه ۱۲۸۰ هجری که مولوی حبیب حسن صاحب محافظ

دفتر فوجداری نوشته شد اگرچه بنده بزمره منصبداران سرکار شامل و پنجاه و سه و به جمله شصت روپیه

دستخط بابت خدمت و لعل ملازم بود و بعده عهده محافظ دفتری بسرکار هشتاد روپیه عهده وسیع

مشاهره منصبداری و دفتر فوجداری مقرر شد و هر گاه ناظم عدالت فوجداری مولوی نصر الله خان صاحب

مامور شدند بمشاهده ابتری دفتر که اگر کدام مثل مطلوب می‌شد دستیابی آن از خواص محکمه دیدن

کثیر بعد ارشاد کردند که تهذیب دفتر کرده شود که بر آوردن مثل باسانی ممکن بود و هر مثل

که منظور بود بی تکلف بر آید چنانچه بنده بتاریخ بیست و نهم ذی حجه سنه ۱۲۸۱ سال یکهزار و دو صد

و هشتاد و یک سال برین کار مستعد شدم و مکرر سعی بر میان جان بستم و حسب الخواهش

بنده منشیان تفصیل ذیل که کاردان هر یک از ایشان باظهار لیاقت و جان فشانی

ایشان که بنده را در گرفتن این کار وصعبت اوشان معلوم شد مقرر فرمودند مخفی نماند که هر یک

منشی برای ترتیب و تهذیب دفتر با انجام کارهای دیگر نیز پرداختند که اینهم بملاحظه کار

کردگی اوشان هویدا است بنده سوای اخذ و خرج امثله منفصله که قریب بسه هزار امثله بوده است

و گذرانیدن کیفیات و عجز ما که اینهم کاریست دشوار که فرصت یک لحظه نمیدهد بترتیب و درستی

امثله گذرانیدم بدین نمط که هر گاه کسی در شهر رجوع بافیصله معلوم باشد و بر آمدن و بر آوردن

مثل سهل‌تر و یافته شدن آسان میکرد و هر گاه بعون الله القوی دفتر سالوار و ماهوار مرتب

شد ناظم بالمشافه اطلاع تهذیب آن سرکار والا التماس نمود پس ارشاد رفت که اگر کسی

سال و ماه یاد نباشد چگونه یافته شدن مثل آسان گردد بلکه مشکل که بود هنوز باقی ماند

تا لسم عرض نمود که ان شاء الله تعالی باز بطوری دفتر مرتب کرده خواهد شد که این قباحت

هم از میان رفع میگردد هر گاه این چنین ایراد سرکار فرمودند از ان روز ترتیب فهرست اسمای

برعایت حروف بطوری کرده شد که ضرورت دانستن ماه و سال از رجاع و انفصال در

بر آوردن مثل نمانده دو هم سخن که بنسبت منشیان منفصله مفوضه خود معروض داشته میشود

آن مجلد راستی و از الوث ریب معری و امیر شش کذب مبری از شخصی بحصول نقل این کیفیت
بکار کرد خود متعلق و مغرور شد فخر و بغلیش منش سیده تر ترتیب تهذیب کمال عرق ریزی کرده مانند
افسوس که عمر او در این امر سرسید تا بتاریخ ششم رمضان المبارک سنه ۱۲۸۳ هجری سال یکهزار و دو صد
و هشتاد و دو ... از منشیان اعظم محمد امین الدین صاحب و میر کاظم علی صاحب و منشی ابوالفضل
صاحب بذریعه رقعه عدالت خاص از عدالت فوجداری رسیدند و از هفتم ماه مذکور از منشیان
مرقوم کار ترتیب و تهذیب گرفتن شروع گردید از انجمله منشی محمد امین الدین صاحب خلف منشی
محمد شمس الدین صاحب تا تاریخ هفدهم ماه مذکور امثله بسته فوجداری سنه ۱۲۸۳ هجری سال یکهزار
و دو صد هشتاد و دو که تعداد آن سه صد و چهل و سه تا بوده مرتب و مهذب فرمودند و بسبب فرط
هوشیاری و کارگذاری دفترهای کیاست بدربخشی مولوی حسن رضا صاحب نائب
اول سر رشته ... که ایشان نهایت هوشیار و بسیار کرده کار اند و استاد میرزا منشی
انگریزی نسبت هوشیاری و کارگذاری نزد خود دارند و عبارت نثر فارسی انشای منشی یکتای
روزگار اند قصیر اللفظ و کثیر المعنی و کثیر اللفظ و قصیر المعنی را انحصار ایشان حاوی است ...
ذکی الطبع و زود فهم و معامله شناس اند ... هر سند کار سرکار که به ایشان
مفوض شود برای رسا و فهم و ذکا بتجربه معلوم می شود که انصرام آن بطوری خواهند کرد که موجب خوشنودی
سرکار خواهند شد منشی ابوالفضل که هیچ یک کار نکرده بفالج مبتلا شده برحمت حق تبارک
پیوستند انا لله و انا الیه راجعون رحمه الله منشی محمد رضا صاحب خلف الصدق مولوی
مفتی خیر الدین صاحب که با موی منصبدار از مشاهیر ... علاقه لکهنو اظهار نویس عدالت فوجداری

ایشان هوشیار فهیم و ذهین و فطین اگرچه جوان اند اما عقل پیرانه دارند ... رسیده
متعلق باشند هر کار که به ایشان مفوض شود سرانجامش با حسن وجوه خواهند شد و بجا خواهند
آورد سوای اظهار نویسی خلاصه نویسی عرایض خوانی و احکام نویسی دفتر فوجداری و تهلکی را
درست کردند و امثله بسته سال یکهزار و دو صد و هفتاد و سال یکهزار و دو صد و هفتاد و نه هجری
و شعبان و ذی الحجه سال یکهزار و دو صد و هشتاد و دو هجری را بموجب حروف تهجی انتخاب کرده
کرده اسمای تائیه و دالیه را سال یکهزار و دو صد و هفتاد و یک تا سال یکهزار و دو صد هشتاد و دو
بر کتاب نوشتند و تهذیب بسته سنوات مفصله ذیل نمودند ❀ ❀ ❀ ❀

دفتر فوجداری		دفتر تهلکی	
سنه ۱۲۵۶ هجری	سنه ۱۲۶۵	سنه ۱۲۷۹ هجری	سنه ۱۲۶۸ هجری
سنه ۱۲۶۸	سنه ۱۲۷۲	سنه ۱۲۷۸	مصـ

منشی سید احمد حسین بن مولوی سید محمد حسینی صاحب ساکن مدراس متخلص بسبحان از
اولاد حضرت بنده نواز حسینی قدس سره العزیز مردی خوشنویس از خدمت ایشان بسیاری
کسان تعلیم یافته خوشنویسی قلمی حاصل نموده اند و در عربی و فارسی و فن طب هم دستگاهی
دارند نهایت حلیم الطبع و ... خوش عقیده اند دست بکار دارند سوای صاف
نمودن صدها کاغذات مثل فتوحات و رقعات وغیرها ترتیب دفتر بموجب ذیل کردند

دفتر فوجداری		دفتر تهلکی	
سنه ۱۲۵۵ هجری	مطلـ	سنه ۱۲۸۰ هجری	سنه ۱۲۷۹ هجری

سوای آن امثله بسته سنه ۱۲۷۱ و سنه ۱۲۷۸ بموجب حروف تهجی انتخاب کرده اسمای الف و لام
و قدری از اسمای حروف یای تحتانیه را من ابتدای سنه ۱۲۷۱ تا سنه ۱۲۸۲ هجری بر کتاب نوشتند
سید حیدر علی صاحب منصبدار حضوری که مامور فوجداری اند نهایت محنت کش نیز شریف
خلیق بحیثیتی که جامه شرف است مرد ذی مروت و مسکین نیز خوشنویس اگرچه پیر اند دم جوانی
بیشتر دارند ایشان سوای کار روانه نمودن امثله اسلات رقعات مرحکم و بر داشتن خلاصه
آن مطلب رسیدن یک از مسول الیه که متعلق نقش نویس ایشان است تفصیل ذیل
تهذیب دفتر و ترتیب امثله فوجداری فرمودند بارک الله فی همته العلیا ❀ ❀

سنه ۱۲۵۴ هجری	سنه ۱۲۶۱ هجری	سنه ۱۲۶۴ هجری	سنه ۱۲۹۹ هجری
یک بسته	یک بسته	یک بسته	یک بسته

و منشی میر کاظم علیخان صاحب منصبدار المتخلص بشعله ابن میر احمد علیخان بهادر شهید
منصبدار دهلوی خلف سید جعفر علیخان مرحوم مرد قابل و شعرگوی دارند و در فارسی
صاحب استعداد کامل و بعبارت نویسی عربی و انگریزی بهره کافی دارند کتابی عجیب و
غریب مسمی به ... مختار جاهی بطرزیکه از هر فقره اش تاریخ مسند نشین ملک بر آن
می برآید تصنیف کرده و مملوست بتوصیف نظم و نسق نواب والاجاه که کوشش سید عالم
است و ضخامت آن مثل گلستان سعدی علیه الرحمه است اهل علم را بملاحظه اش
واضح میگردد که آن عزیز در تصنیف آن چها خون جگر خورده است اما افسوس هزار افسوس
که هنوز کسی از مقربان سرکار والا آن را بملاحظه علیا نرسانده ورنه بالفعل قدردانی آن ... العجم

محروم از حوصله نمی ماند و ذات مقدس آن یگانه روزگار این محروم را بصله قدردانی
نمی سازند چه دست کرم آن فرید الدهر فقط تلنگی دانان را بهزار روپیه همواره نواخته است مگر شومی
طالع به گفته آید که لطیفه جامعه السنه انگریزی و عربی و فارسی دارد و محروم ساخته و این
کتاب شامل است بر نظم و نثر و صنایع و بدایع آن که کوش زبانان انجمن کم شنیده
باشند و دیده ارباب بصیرت کمتر دیده باشد با این همه لیاقت کارگذار و هر کار لایق و هوشیار
خوشقلم زود نگار سوای صاف کردن فتوبات بسته های مفصله ذیل را به دفتر فوجداری
مرتب و مهذب ساخت

بسته سنه ۱۲۵۹	بسته سنه ۱۲۷۰	بسته سنه ۱۲۸۰ هجری

و منشی ... سوار از نهایت چابک دست اند سوای صفائی کاغذات و ترجمه کاغذات
تلنگی بسته های مفصله ذیل طیار کرده اند سنه ۱۲۶۰ هجری و سنه ۱۲۷۱ و سنه ۱۲۵۹
و انتخاب امثله سنه ۱۲۷۸ و قدری از سنه ۱۲۹۰ نموده بدربخشی سید اعظم صاحب
میر منشی فوجداری مامور شدند و منشی مرتضی بیگ صاحب بسته امثله مفصله ذیل فوجداری
را درست کرده کهنوتی فتوبات و بکیمرگان تقول داده می شوند نموده اند سنه ۱۲۵۵ و سنه ۱۲۶۶
و سنه ۱۲۶۳ و مولوی سلطان محمود صاحب که عوض منشی محمد رضا صاحب مامور شدند چه
ایشان برای یکسال مرخص شده بودند در همین تهذیب دفتر متوجه گردیدند ایشان صاحب
استعداد علوم عربیه اند کتب درسیه عربیه را از صرف و نحو و منطق و فقه و حدیث و تفسیر
وغیره خوب میدانند هم درس داده اند و ... عبارت عربیه را خوب می نویسند قابل مدرسی
اند اسمای را مهمله و نون را از سنه ۱۲۷۱ هجری تمام و کمال و یای تحتانیه را از سنه ۱۲۷۱ تا سنه ۱۲۸۲

بکتاب نوشته شد و منشی ولی الله عرف غلام علی صاحب که تا بنده بسته شد هر چند از این
درباره با فرنگمه کار تهذیب دفتر گرفته شد اما بذات ایشان بسبب قدامت علاوه بسیار
حاصل شد که آگاهی کماهی بر دفتر فوجداری پیدا ساخته شد تعلیم و تفهیم مهذبان دفتر و اعده و جز
امثله که تعداد قریب سه هزار خواهد بود و گذرانیدن کیفیات که روزانه میشد مشغول و انجام
معهذا بدرستی دفتر بتفصیل ذیل هم کوشش بسیع فرمودند و امثله سنه های سنه ۱۲۵۹ه و سنه ۱۲۶۲ه و سنه ۱۲۶۳ه و سنه ۱۲۷۳ه و سنه ۱۲۷۵ه و سنه ۱۲۷۷ه و سنه ۱۲۸۱ه را بر کتاب
نوشتند و سوای آن کیتیاونی امثله بسته های مفصل ذیل بموجب حروف تهجی سنه ۱۲۸۱ و
سنه ۱۲۷۷ و سنه ۱۲۷۵ و سنه ۱۲۷۴ و سنه ۱۲۷۲ه نمودند و امثله بسته محرم و صفر و ربیع الاول
سنه ۱۲۹۲ه و ربیع الثانی و جمادی الاولی و جمادی الثانیه و رمضان را مقابله بهم بلکه بسته
سال سابق نمودند و سوا اسماء مصدره بالف و تاء فوقانیه و دال و راء مهملتین و لام و نون
و یاء تحتانیه باقی همه اسمار دیگر حروف از ابتدای سنه ۱۲۷۱ه تا سنه ۱۲۸۳ه جمله بدست
خود بر کتاب نوشتند دیگر مشکلات کامهندسان که پیش مهمان آمده اگر مفصل
معروض داشته شود دفتری ضخیم خدا کاره گردد و برای جمله سان واضح و لایح
است که این همه هر چه بظهور رسید نتیجه محنت و جان فشانی ناظم حال فوجداری
است زیرا که با وجود هجوم کار هر قسم مدارنه محنت و منقبت بر داشتند و از محنت بانان
و اهل کاران خود کار محنت و جان فشانی و تسلی و مهربانی بلا عجلت و تراخی گرفته شد آری
اگر کار گذار لایق نباشد و کار فرما لایق بود همه کار درست آید و کار گذار ست موجب احسنت

وآفرین گردد و بهمین ترتیب که دفتر عدالت بادشاهی و دفتر محکمه اجرا اعمال رسیده بود
بیشتر مهذب گردیده و شامل دفتر گرده شد و این کیفیت که متضمن لیاقت منشیان محنت
و جان فشانی انسان است و موضح کارکردگی ملازمان دفتر و کشاف عرق ریزی محرران
و افسر است از برای آن گزارده می شود تا بملاحظه عالیه سرکار در آید و حال محنت هر یک از منشیان
بر رای بیضا ضیاء والاسلکم و کاست بوری ظاهر نماید بو که طالع ایشان زود کشاد هر یک
بصله کارگزاری و مشقت کشی خود رسد و بالطاف خداوندی مرتقی شود و هم اسم
قدردانی معتلی گردد و عالی همتان را موجب تحریص و ترغیب و کاهلان را باعث تشویق و تنبیه
باشد فقط ناظم نیز از الحاح مرجو است و مشرف بر منشیان دفتر نمک خوار محروم الترقی نباشند
و خدا کند که هر یک را در حیات خود برترقیات خواه در دنیا و دین بلده خواه در محاکم مفصل
ببیند و گلهای سرور در دامن دل خود چیند آمین باز آمدم بر اصل مطلب که آن بیان زبان
آوری میر شعله است که در نظم و نثر بر اقران خود فایق است و بهر دو سال غزلی از آن
احتفاظ دوستان می نگارم و بملاحظه نقاد آن می آرم **غزل شعله**

دو زلف آر است بر رخ یار گاهی راست گاهی کج	رود بهر گزیدن یار گاهی راست گاهی کج
بعشق کج ادای ساقی مستان نمیکردم	گهی مخمور که هشیار و گاهی مست گاهی کج
تو گاهی راست گاهی کج برخ زلفین را کمیشا	برخ زلفین بکشا یار گاهی راست گاهی کج
برای دیدن روحی که در خانه است کی دم	بزنگ سایه دیوار گاهی راست گاهی کج
پس از مردن کذاری گر قدم سوی مزار من	بجنبد سنگ قبرم یار گاهی راست گاهی کج
مگر آهنگ قتل و غارت اشغگان دارد	که سیف ابروی دل خون خوار گاهی راست گاهی کج
اگر اندازی سایه عنبر فام آن هما سایه	بکوکبم زنهار گاهی راست گاهی کج
رسد بر تو مبادا زخم چشم ای ترک شیرازی	منه بر فرق خود دستار گاهی راست گاهی کج
کجی و راستی اسرار اداز تو اموزد	خرامی چون بباغ ای یار گاهی راست گاهی کج
زبان خواهی فتاد ای مرو زنهار در گوشش	لبان سرو خوش رفتار گاهی راست گاهی کج
بیاد چشم مخمورت شدم مست ای ساقی	بگیرد مره من میخوار گاهی راست گاهی کج
عجب نبود که زهره نیز در وجد و سماع آید	که رقصد آن بت عیار گاهی راست گاهی کج
کرت بندی دهد پیر الحوان از گوش جان شنو	از و کز مزمکن تکرار گاهی راست گاهی کج
بیاد زلف جانان همه شب شعله محزون	بسوزد چون شرار کار گاهی راست گاهی کج

قطرات چند از تاریخ مختار جاهی می نگارم تا طباعان زمانه بدانند که شعله چگونه نثار ست
و چه مقدر زبانه زیبا دارد که زبان اوراست ظهوری است برنگ نثاری او نعل در آتش

و مقابل نظم نثر راست بیان حیدر علی آتش باید شنید و احسنت باید رسید
فقره در زبان هندی و فارسی یعنی متضمن است بر دو زبان که متضمن اللسانین باید گفت

فارسی

قبله عطا نکی جهان بخشی ۱۲۷۸	قبله عطانی کی جهان بخشی ۱۲۷۸

هندی

مسیح علاج نیکی جان بخشی ۱۲۷۸	مسیح علاج نی کی جان بخشی ۱۲۷۸

در صنعتی که سر هر سخن مفتوح است

نواب سالار جنگ ملک قدر است	باز کار آگاه و جهان را صدر است

در صنعتی که سر هر سخن مرفوع است

تو خود در موز جو ۱۲۷۸	گل بود خوب خو ۱۲۷۸

در صنعتی که سر هر سخن مکسور است

مهر سپهر علمی سیم ده رزق مسکینی ۱۲۷۸	چه رزق دهی که بیش بینی قبل نشینی ۱۲۷۸

در صنعتی منقوط

جبین جنبش بجنبش ۱۲۷۸	جنبش جلیبش بیش ۱۲۷۸

در صنعت قطار

قابل قرب صفائی رب است ۱۲۷۸	که بلند تر نسب است ۱۲۷۸

در صنعت غیر منقوط

سرور داور رسم کهر دل و ساده آرا ۱۲۷۸	داور دهر و دور دوراو دور داد دارا ۱۲۷۸

در صنعت مقلوب و مستزاد و مرتبانه مرتب

صدر یکه ببزم جمشیدی بازرم سهرابی ۱۲۷۸	بجام باده غبائی و بصمصام شعله تابی ۱۲۷۸

دوستان را دیدم بوجه محبت
و دشمنان بیگانه ز ای صولت

صلحا مست نشاط گرد اینند
و همگی عضو اجسام برید

در مدح نواب مکرم الدوله بهادر

نواب وزیر جیب جیش همی دارد باز زین و زیبای
با قران السعدین بود بجلوه سعادت افزای

خواهرزاده بود بلند نشان
ای سعادتمند و اقبال توامان

زهی قمر نسب جمشید ملک و مال با نام و ننگ
و النشمند نواب مکرم الدوله بهادر حسام جنگ

در مدح نواب نظم علی محمد خان بهادر معتمد الدوله

نواب جهانی که وزارت را شاید
البته او را مصلح دولت ابد باید

باز امیری که از خواتین ایران
وه چه خواتی که مصاحب ابدی سلاطین طهران

خان بهادر بود اهل فرهنگ
معتمد الدوله و جاه و معتمد جنگ

قصیده در مدح نواب مختار الملک سالار جنگ شجاع الدوله میر تراب علیخان بهادر دام فیضانه اجلاله

ای ز عکس رخ تو گشته منور مهتاب
وی ز لمعان تو یک شمه بود در مهتاب

سوی تو کلف و ماه شوقی دارد
شیر فرس تو زین وجه بود بر مهتاب

دل بسی

گر شبی دعوی خوبی نماید با تو
در جهان همچو سها باد محقر مهتاب

روز هیجا که کنی تیغ خورشید علم
همچو خفاش سر نزد به فلک بر مهتاب

دیده اهل بصر شیفته جلوه تو
نظر کنک بدان سان که بود بر مهتاب

بهر نذر تو که ممدوح جهانی کرکف
عقد پروین فلک آورده و ساغر مهتاب

خوبی و خلق و سخاوت بضمیرت نظر
نور قسمی که بود نغبه اندر مهتاب

ای همه روز در ایوان تو حاضر خورشید
وی همه شب بدر قصر تو چاکر مهتاب

رونق تازه گرفته بتو ملک آصف
بر تو زای تو امینست برابر مهتاب

دید انکس که ترا روز بگفته خورشید
دید انکس که بشب گفت مقرر مهتاب

بهر احباب تو مینا فلک و باده شفق
جام خورشید بکی باشد و دیگر مهتاب

وز پی حاسد تو تیر شهاب ثاقب
مهر تابنده کشد خنجر و شمشیر مهتاب

ملک دکن حبیب بدست تو بود هفت اقلیم
چاکر تو شده با لشکر اختر مهتاب

در امیران لقب نست وزیر اعظم
هر شبی مطلع مدحت کند از بر مهتاب

ایکه یک صفحه ز وصف تو محرر مهتاب
فردی از دفتر حسن تو مقرر مهتاب

بهر داد و ز کف جود تو گوهر در جیب
چرخ دارد ز رخ خوب تو در بر مهتاب

در خور است آنکه بگرد تو بگردد خورشید
جبهه سا گشته بدرگاه تو یکسر مهتاب

گر بمسجد گزری قبله من از ره فخر
دور نبود که زند بوسه بمنبر مهتاب

تا کجا شرح دهم اوج تو مختار الملک
مینماید سر پابوس تو اکثر مهتاب

پایه رفعت تو از سر افلاک گذشت
سرنگون پیش تو آید مع افسر مهتاب

سرور ابر تو همایون بود این عید الفطر
تا بگردد بفلک بر سر محور مهتاب

قطعه

باالهی بجهان حشمت اقبالش باد
تا که خورشید درخشان بود انور مهتاب

بر عدو دار تو منصور و مظفر او را
تا که تابنده بود با همه اختر مهتاب

شعر من گر به پسندی شود م روشن نام
تا چه خوب است مگر قافیه هر مهتاب

چشم رحمت چو شعاعی بکشای عجیب
نظر سوی شبها میکند اکثر مهتاب

از نکات شیرین و سخنهای خوشتر من میرزا احمد ناصری سلمه قادری پسر میرزا محمد رفیع سبزواری مولد و گاه در دکن موطن جوانی است خوش رو نیکو خصایل پسندیده شمایل عمرش بیست و پنج سالی باشد از دو سال وارد بلده است بسبب نامساعدت زمانه هنوز بی کار اگرچه خوش قلم است اما بسبب نارسانی و ناقدر دانی مردم انجام بردم در اضطرار الله تعالی بمن الطاف را قایم مدظله اعزیزیه را اطمینان بخشد

نظم

حکم کردی قضا نشان باشد
حکم شاهنشه جهان باشد

شهر یار دکن که دست و دلش
ضامن رزق انس و جان باشد

افضل الدوله کا بلق حکمش
همه جا مطلق العنان باشد

دیگر مطلع

دار وی دو رخ بکی سرو یک مهر افزی
با ماه و دل هائی واز مهر دین بری

غزل

زلف و رخ یار من روز و شب تار شد
بر قع صبح وصال نافه تاتار شد

سنبل زلف یار برج اسد را گرفت
باز بچنگال شیر رفت و گرفتار شد

هر که جهان را بشناخت و ست از اهل بهشت
نفس لعین هر که گشت واقف اسرار شد

عجب خود دور کن تشنه فیضی اگر
حضرت شیطان ز عجب رو سیه خوار شد

ناصری از جان و دل قنبر قنبر بود
زانکه ز دور ازل قنبر شیش گلزار شد

مطلع دیگر

سحر در خواب دیدم من که یارم بی حجاب آمد | حجاب زلف زلف او حجاب آفتاب آمد

مطلع دیگر

ساقی مرا مخمور کن لیکن بصهبای کهن | تا گریه و زاری کنم بر روز گار خویشتن

دیگر در جواب مطلع انوری

بگرفته سنبل پرتو در آفتاب | عنبر از رخ سنبله برزد سر آفتاب

دیگر

ساقیا می ده که دلبر از برم دلبر گرفت | خرم آن صاحبدلی کش دل بر دلبر گرفت

دیگر

جهان که در چمن آید بچم سرو روان افتد | ز رخ گر برقع اندازد مه و خور ز آسمان افتد

دیگر

هندوی خال بلوچن تسل نیکو تر یافته | یا آنکه خورشید فلک لعل اختر یافته

دیگر

الملس خضر ابر دارد چمن از نوبهار | لاله سان بنموده رخ را از گل گلگون نگار

از کلام صاحب استعداد عقلیه واقف فنون نقلیه منشی بی نظیر در عربی فصیح بی بدل
در فارسی نکته سنج همه دان بذله گوی فراوان جبر قلی جناب سید محمد بن سید ابو
الحسن شوشتری ملازم دیوانی سلمه سبحانی در مدح نواب مستطاب مختار الملک بهادر دام
الله ظله العالی ❁ قصیده ❁ ❁

ای آنکه رایت در حکم بقراط و لقمن پرورد	وی آنکه دست در کرم یحیی و فا آن پرورد
کلکت نگاه موهبت هر دم دهد صد سلطنت	هم از رسوم معدلت آئین یزدان پرورد
در رزم نهی چون قدم وانگه برافرازی علم	تا ناز ادست هم صد بور دستان پرورد
دستت گه افضال و من بردا برکین محن	هم منطقت گاه سخن در حسن جان پرورد
حکمت روان امرت روان از فیر وان تا قیروان	خلقی بظلت در امان چون مه که گیهان پرورد
افعال یک خیر جهان از صدر ذات جهان	بحرف فعلت این زمان سهم لسبان پرورد
ضیف تو غیر منصرف گردد بهاب معتکف	از عدل و تعریف زد فکت ظل احسان پرورد
هم در قضا ما دجل ظن و قیاست بی بدل	هم فکرت ایمن از زلل تصویب طبعان پرورد

دیگر الحمد لله در عهد حکومت جناب قدردان ارباب علم و مرتبه شناس اصحاب فهوم
نواب مختار الملک بهادر دام فیضانه از ممالک ملک فضلا عرب و عجم جمع آمده این بلده
را رونق تازه و شهرت بی اندازه بخشیده اند اجتماع مجمع فضلا در کدامی بلده از بلاد
هندوستان درین زمان نیست اگر باشد در عهد سلاطین سابقه هندوستان
در دهلی بوده باشد مصراع هر یکی را رنگ و بوی دیگر است تفصیل اسمای سامیه الیشان الحق دوام

شمار	نام	شمار	نام
۱	مولوی سید اشرف علی صاحب	۱۲	مولوی اکبر صاحب سورتی واعظ
۲	مولوی سید محمد حسین صاحب حسن نوری	۱۳	مولوی آحمد علی صاحب فرزند ایشان
۳	مولوی نیاز محمد صاحب بدخشانی	۱۴	مولانا حیدر علی صاحب فیض آبادی
۴	مولوی امین الدینخان صاحب دهلوی	۱۵	مولوی عظیم الدین حسین صاحب بخاری
۵	مولوی معین الدینخان صاحب دهلوی	۱۶	مولوی حاجی کریم الدین صاحب
۶	مولوی حمید الدین صاحب فرزند مولانا حاجی فضل الله صاحب مرحوم	۱۷	مولوی نور الحسنین صاحب
۷	مولوی فضل علیصاحب	۱۸	مولوی عبد الحی صاحب فرزند مولانا عبد الحلیم صاحب
۸	مولوی آحمد علیصاحب شکر گنجی	۱۹	مولانا وجیه الدین صاحب مهانی
۹	مولوی شمس الدین صاحب	۲۰	مفتی وجیه الدین صاحب حیدر آبادی
۱۰	مولوی فضل حق صاحب	۲۱	مولوی صبغة الله صاحب
۱۱	مولانا احسن صاحب مهانی	۲۲	مولوی ابو القاسم صاحب

شمار	نام	شمار	نام
۲۳	مولانا حاجی حافظ عبد الحلیم صاحب فرنگی محلی	۳۴	مولانا مسیح الزمان صاحب لکهنوی
۲۴	مولوی انعام الدین صاحب متوطن سلهت	۳۵	مولوی عبد السلام صاحب
۲۵	مولوی آحمد علیصاحب رامپوری شق القمر	۳۶	مولوی حسن رضا علی صاحب لکنوی
۲۶	مولوی آحمد علیصاحب متوطن تبت	۳۷	مولوی حافظ نصر الله صاحب ولایتی
۲۷	مولوی الهداد خان صاحب ساکن جهنجر	۳۸	مولوی عبد الصمد صاحب ولایتی
۲۸	مولوی وکیل آحمد صاحب سکندر پوری	۳۹	مولوی محمد حیات خان صاحب مدرس مدار السی
۲۹	مولوی حسن زمان صاحب	۴۰	مولوی محمد مراد صاحب متوطن فتح آباد
۳۰	مولوی محمد زمان خان صاحب شاهجهانپوری	۴۱	مولوی محمد یوسف صاحب امیر حاج
۳۱	مولوی محمد حسن صاحب منصف کوتوالی	۴۲	مولوی عبد الله صاحب هندوستانی
۳۲	مولوی بدیع الدین صاحب	۴۳	مولوی مظهر صاحب
۳۳	مولوی نور محمد صاحب ولایتی	۴۴	مولوی عبد الحکیم صاحب دهلوی بابی

شمار	نام	شمار	نام
۴۵	مولوی محمد عنایت علی صاحب دہلوی	۵۶	مولوی مبارک علی صاحب اسلام آبادی
۴۶	مولوی حبیب الله صاحب ولایتی	۵۷	مولوی جمال الدین صاحب
۴۷	مولانا ابراہیم صاحب	۵۸	مولوی مفتی حمید الدین صاحب
۴۸	مولوی سعد الله خان صاحب شاہجہان پوری	۵۹	مولوی خیر الدین خان صاحب مرادآبادی
۴۹	مولوی محمد یعقوب صاحب	۶۰	مولوی عبد القادر صاحب فرزند مرحوم مولوی فضل الله صاحب
۵۰	مولوی سید محمد مودودی	۶۱	مولوی عارف شاه صاحب ولایتی
۵۱	مولوی میر حمزه صاحب ولایتی	۶۲	مولوی روضة الله صاحب ولایتی
۵۲	مولوی مہدی حسن صاحب متوطن رام پور	۶۳	مولوی عبد المنان صاحب
۵۳	مولوی عبد الستار صاحب ولایتی	۶۴	مولوی ابو تراب صاحب
۵۴	مولوی سبحان شاه صاحب ولایتی	۶۵	مولوی غوث الدین صاحب مرید حضرت شاه نور الدین صاحب ناوری
۵۵	مولوی سید محمود صاحب	۶۶	شیخ عمر بن سعید بادیجوی از فضلای عرب

شمار	نام	شمار	نام
۶۷	مولوی عبید الله صاحب	۷۱	سید عمر جیلانی شافعی عرب
۶۸	شیخ حسین بصری حنفی عرب فاضل	۷۲	شیخ عبد القادر شافعی عرب
۶۹	شیخ عبد المهدی بن خلیل شافعی عرب	۷۳	سید خلیل شافعی عرب
۷۰	حبیب احمد بن هادی شافعی عرب	۷۴	شیخ حسن مکی شافعی

این بزرگواران بعضی آیتی است از آیات الهی جل جلاله و بعضی رحمتی است از ارحم الرحیم عم نواله ببرکت انفاس قدسیه ایشان اخلاق مردمان اینجا را موصوف بخلق عظیم گردانند و باتباع سرور کائنات مفخر موجودات صلی الله علیه وسلم عادات ناپسندیده ایشان را مبدل الصفات حمیده فرموده بخیر محض رسانند و بصارت بخشند که نیک و بد دنیا و آخرت و ثواب و عقاب و خوشنودی و ناخوشنودی خدا و رسول آن را بشناسند و از نامرضیات او شان مجتنب و بامرضیات شان مشغوف باشند فایده دانستنی است که این بنده فرخنده بنیاد با مردم دور و دراز دیگر مروج

نماید و کلی به بهشت گراید اگر کسی در اینجا وضع خود را ترک دهد و مقید بقیدی نباشد در خوردن و نوشیدن و در زندگی کردن و عبادت نمودن و بگفتار و رفتار و کردار در هر مجلسی رود در اینجا اقبول نماید و بهر محفلی که در آید بلا تکلف گردد و او را عیش فراغ باشد اگر فقیر باشد با مارت رسد و جائی او را تنگ باشد و بر زنان و مردان اینجا نباشد بهر حال رسد همه ضروریات او را موجود گردد و هم رفت او را محمود گویا زنده در بهشت بود آری همه ما نعم دست دارد و شراب لیس لمثالی مست حلوا مفت و سواری مانت و نقاره مفت جمله لذائذ و مشتهات عیش اینجا را چه باید گفت و اگر وضع خود را از دست خود ندهد و مقید عبادات باشد و حلال را از حرام شناسد و از تماشای حرام بکن مردان محترز باشد و با کسی ملاقی نشود و از کسی سوال نکند و نخواهد و از آمد و شد باز ماند و جای نرود و کلام کمتر کند و از کسی هیچگونه بکیر دوستی بندی باشد و از محافل و مجالس و تماشا و میله و نمایش و مستی و نعمت پرهیزد و اکل حرام شعر و حضر تعیر اختیار کند و صحبت زنان را نپسندد و بلکه از آنها محترز باشد با هر یک زن خود قانع بود و از دیگران شرم و حیا کند همیشه عیب بود و مفلس و ذلیل و خوار در چشم اقران و معین رجال عوام محترم نماند کسی او شان این را برسد و نه رحمی برین آرد و نه احدی از ایشان با او التفاتی کند بلکه از صحبت این گریزند و پرهیزند گو کامل باشد در فنون محمود نماشر و ما پی کنند همیشه حسرت برین مستولی باشد که میراث پیغمبران است صلوات الله علی نبینا و علیهم السلام اگر از تشنگی جان دهد قطره در حلقش نیاندازند بلکه هر چه متاع او باشد در عین ترحم از و بستانند اگر هر دوش باز آید محافظت

خود لازم نمانند و احسان بر او نهند و اگر امانت شود متاع او را شیر مادر پندارند پیش کسان منور عین زندگی اینجا دوزخ بود بیچاره مردن خود را به از زیستن خوش شمارد و ممات را بر حیات تفوق جوید اگر اختیاری داشته باشد بیوه ضرور خوش می بود اگر عوام اینجا را جم غفیر علماء و فقهم الله بالخیر درس کتب اخلاق را مثل شمائل الاتقیا و اخلاق محسنی و کیمیای سعادت و احیاء العلوم و نصاب الاحتساب درس میداده و تعلیم میفرمودند باب البدایه و النهایه مفتوح میشد و رسوم فسق و فجور از زنا و دزدی و جنگ و جدال و کشت و خون و عدم صفار شارع عام و تکرار زنا و دادن و تکرار در دریچه کشادن و حفاظت مخلوق و آب شیر خوردن و استعمال مدک و دیگر مسکرات نمودن و نزاع زن و شوی و دروغ و بد قول و فریب و عذر و بیع مفضی الی النزاع و دیگر ممنوعات و افعال غیر مهذبه همه یک قلم بند میشدند و بیشتر مردم بر راه راست می آمدند و کم و بیمار را مسکین داشتند و میدانستند که این از رسوم اهل فرنگ است بلکه جمله کتب اسلامیه از این قوانین مملو هستند و هرگاه در مدارس درس علم فلاحت و مساحت و حساب و سیاق و فن هنر و کاریز و علم جر ثقیل و ارتفاع و مسقط الحجر و هندسه و فواید سپاه منظور بودند مخلوق ازلی روزگاری بفارغ البالی بسر میبردند و این زمرهٔ جلیله خود هم ذخیرهٔ آخرت و نیکنامی دنیا می بر داشتند و صدقات جاریات از آنها می ماند؛ مسکر انشتند و درین شک نیست که مردم اینجا فوت آخره و طبایع قابله میدارند اما مصلحی واعظی خدا دانی حق شناسی پیدا نشد اینجا علم کبریت احمر دارد و از دست بس راویان

وحاکیان انجاکه برمنابر علیا بانشسته قصص که موافق مطلوب خود باشد بیان می کنند
کسی آن عزیز الوجود رانمی پرسد حال انکه برای همین رهنمای و هدایت بخششی و ارادة الطریق
حاتم الوقت فیاض العصر جاگیرات لکوکها روپیه معاف و مرفوع القلم فرموده است اگر از
سرکار عالی فهرست اینچنین جاگیرداران و وظیفه خواران درست فرمایند و دریافت نماید که آیا
ایشان اینقدر جاگیر و وظیفه از سرکار والاقتدار می خورند بارشاد و هدایت و تعلیم علوم
و فنون و تصنیف محرابات خود هم مشغول می شوند یا در منهیات و لهو لعب مصروف
و مبتلا می باشند پس اگر انجام منصب خود که برای آن علوفه معتد بها از سرکار اقدس
مقرر است نمی کنند و نه تحصیل علوم می نمایند و درس فنون مذکوره میدهند بلکه اوقات
خود را هم درست نمی کنند و روز را بخواب خرگوش و شب را در افعال بیهوده بجوش و
خروش میگذرانند بر ذمت همت سلطان الوقت واجب آمد که جاگیر و منصب
و وظیفه اینها بعد اطلاع دهی ضبط فرماید تا آنکه باین رتق و فتق لیاقت علوم و استعداد
فنون و مراتب و ملکه ارشاد و درس و تعلیم حاصل نمایند و رنه تا حصول این
صفات حمیده از ان همه وظائف معطل باشند و بر شیوخ و اساتذه ایشان
هم تاکید بلیغ باشد یقین که باین امید و هراس کوشش بلیغ در حصول مرام نمایند
و فایز بعلوم و فنون و طهارت و تقوی شوند و بزیور فنون عقلیه و علوم نقلیه زود
محلی و آراسته گردند و بشوق تمام متوجه بتحصیل فضایل حمیده و شمایل پسندیده
گردند و هر کس از مشایخ و درویش زادگان که گمراه شود و بدراه رود عالم زاده باشد

با

۲۹۶

یا شهزاده بممنوعات آلوده گردد فوراً جاگیر و منصب و مصرف خیر ضبط کرده شود و در شکنجه عذاب
و چندی از دیگران کشیده شود ناخواسته و ناخواسته براه راست آید چه بوزنه
جنگلی را دیده ام که هرگاه در دام افتد از آدم می ترسد و گرسنه میشود و همه حرکات خود را میگذارد و
هر چه مالک معلم او را می اموزاند همچنان بجا می آرد و آنچه معلم میگوید همان میکند قبل از این
هم آنچه بود دنش همین گرسنگی بقید آدم می در آید و هر چه معلم میکند بجا می آرد
و مقید او قبلیات می باشد هر قدر شرارت و جهالت و خباثت از بنی آدم بظهور می
اید باعث آن همین شکم پری بلقمات مفت است ؏ تهی از حکمت بعلت آن که پری
از طعام تا بینی ؛ از اینجاست که امیرزادگان این ریاست عالیه و فرزندان منصبداران
اینجا که بهره از علوم و لیاقت ندارند همین فارغ البالی و صحبت نااهلان که مبتلی بفسق
و فجور میگردانند و قبل از بلوغ خراب و آلوده بامراض خبیثه میگردند و بدولت علوم
و لیاقت نمیرسند و بسیاری از اینها جاهل می مانند و اکثری دست از جان می
شویند بالقطع نسل میرسند اگر از سرکار والاجاه اول بچه ایشان بمدرسه رسانیده
شود و پس از حصول علوم رسمیه که نوشته آمده ام بمدرسه اموختن قواعد مال و اهتمام بندوبست
و فوجداری و دیوانی و کار انجام دوادین سپرده شکنجه تعلیم این امور کشیده
شود و اهتمام و انصرام این مدرسه تعلیم کار سرکار سررشته دواوین مذکوره بفقیر غریب الوطن
سپرده شود در عرصه چند روز هر یک را برسوم انجام کار و قوانین آن مستعد
میگردانم و روبروی سرکار عالی بمجلس امتحان می در آرم و این خدمت را بدل

انجام میرسانم اما شرط این است که مقام اجنبی طلبه و خور و نوش او شان و خوابی اینها
تا دادن امتحان درهمان مدرسه بوده باشد و خدام ضروری هر نوع در انجا مقرر باشند
که ری در ایام تعطیل که بعد امتحان برای یکماه شده باشد نزد خویش و اقارب رفته
باشند دیگر هیچ اینچنین ترتیب باید که بسیاری بچگان از ایشان قابل انجام کار سرکار
والاجاه بر آیند که باز احتیاج مردم کار از ملک دیگر نباشد و اگر باشد محض بقدر ضرورت تا که
این گروه پر شکوه گردد الجنس یمیل الی الجنس مثل مشهور است و ضرب المثل است که عند الحکم
والتسلیم از سرکار عالی بر منصب داران دو اولاد تاکید باشد که اسمای فرزندان خویش
نوشته داخل سرکار کنند و هر گاه اسما اینها بقید سال و عمر ملاحظه سرکار در آید خود
مجرای اینها مسلم داشته بر پدران و والیان اینها تاکید شود که فرزندان خود را
که قابل تعلیم بوده باشند بمدرسه سرکار فرستاده باشند تا بعد تحصیل علوم بمناسب اعلیٰ
رسند و رنه بسبب جهالت محروم از ترقیات خواهند ماند و هر شخص را باید که خلف خود را
رشید گرداند اگر رشید شود ناخلف هم نگذارد فقط و هرگاه بعد امتحان مدرسه تحصیل
علوم و محکمه اموختن کار دوادین فارغ التحصیل گردد و بحصول سند فایز شود از سرکار عالی
هر جا مثلی که لایق استعداد او باشد و قابل لیاقت او بود بران ممتاز و سرفراز گردد و اگر
سرکار والا منصبداران را بدون آموختن کار تحصیل و غیره بر علاقه مقرر و منصوب میفرمایند
ناحق نا اموختگان را در تکلیف مالایطاق می اندازد زیرا که هرگاه سرکار عالی الشان را
نزد افسران علاقه روانه خواهند فرمود بالضرور بسبب نادانستن ایشان قواعد انجام

کاری

۲۹۸

کاری را بشکایت نااهلی ایشان و ابتری و خرابی کار سررشته خود و افتاده ماندن کار
بگاه خواهند نوشت زیرا که از صدر تعلقه دار حال که از سرکار عالی مامور شده اند کسی چنان
هستند که رحم برین ناکرده کاران کنند و ایشان را تعلیم کار نمایند و تکالیف ناکرده کاری
ناموختن کار سررشته بر نفس خود گوارا دارند و خود ساعتی بوده بتعلیم ایشان بپردازند
اگر ... بیش از واقع گرفته شود همه این مذمت دور گردد و چون مزاج مردم
انجا سرد و خشک است فلهذا اینها بیش علما را بسیار لازم است چه تحصیل علوم بالتمام می شود
و بسبب خشکی مزاج محل نه استاد صحبت با مردم انجا احتیاز میکنند و زیاده گر و تعلق
دل خود با استاد دارد و نه تقوی فلهذا اکثر عالم از خاک اینجا میخیزد زیرا که قول امام شافعی
است رحمه الله تعالی ؏ شکوت الی وکیع سوء حفظی ؛ فاوصانی علی ترک المعاصی ؛ فان العلم
فضل من الله ؛ و فضل الله لا یعطی لعاصی ؛ والسلام دیگر در سنوات عهد و پیمان که فیما بین حضور
پرنور نظام و جناب نواب سالار جنگ بهادر بوقوع آمده حالا حصه کیفیت آن از پرچه اخبار
فرینداف اندیا مورخه یازدهم ماه اپریل ۱۸۶۶ع قابل تحریر است لهذا نوشته میشود
خلاصه خط صاحب رزیدنت بهادر سر جارج یول کی سی ایس ای مشعر برین
که درباره تقرر قوانین چند بابت مقدمات فوجداری از جانب سالار جنگ بهادر که درین
مقدمات چند شده اکات مابین سرکار نظام و گورنمنت انگلیسیه درآمده پیش ازین در نیابت
رد و قدح بسیار میان سرکار نظام و وزیر بابت گردیده که باین ناخوشی حضور پرنور نظام بعد
همین باعث بوزیر خود بنابر تجدید قوانین فوجداری خود ناطام فرمودند در نیابت وزیر هوشیار

شده بنابر رفع شکوک و ظنون حضور پرنور مشغول شد پس صاحب رزیدنت بهادر مسوده
دیگر طیار کرده که بعد منظوری حضور والا باستصواب سالار جنگ بهادر عهدنامه جدید
منعقد گردد درین اثنا حضور پرنور لشکر جنگ را بر کار سفارت خود مامور فرموده نزد
وزیر خود فرستادند پس سالار جنگ بهادر بران راضی نشده استعفای خود پیش
حضور والا فرستاد و حضور پرنور هم درباره منظوری آن بابت تردد در اول ...
فقط از ینجا مطلب خطر رزیدنت شروع میشود اخیر رزیدنت چنان
ظاهر می سازد که همگی تکمیل امور سلطنت نظام سوا از روز دربار در میان حضور پرنور
دو وزیر عظیم که می شوند معرفت دو وکیل خاص حضور پرنور متفق در اکثر اوقات می شوند
نابر تکمیل هیچ مقدمات وکالت که عهده جلیله است ضرور است که وکلا از دو همه و
بسیار معتبر باشند در منولا باعث فوت شدن وکیلی بر جایش نظام لشکر جنگ را
مقرر فرموده نزد وزیر خود فرستادند وزیر بران راضی نشده استعفای خود
بحضور روانه ساخت — لشکر جنگ آدمی مشهور در ظلم و سازش است پیش ازین
دو بار در کار نظامت کرده خود ملزم شده است بار اول در تعلقات که بموجب عهدنامه
ششم آن لشکر انگریزی تجویز یافته بود غارت و تاراج کرد و بار دوم در تعلقه قمر خاص
که دباره اسیون نام دارد افعال شنیعه ظلم بر رعایا نموده لهذا حضور پرنور او را
از حکومت آن معزول فرموده تعلقه را از دبر آورده بوزیر با تدبیر خود سپردند و درباره عدم
پرورش لشکر جنگ بوزیر خود حکم محکم صادر فرمودند تا هم سالار جنگ آن را از حسن علم

رفی

رضا انما خواسته است که لشکر جنگ فقط آدمی رخنه انداز است بلکه ان بذات خاص
سالار جنگ خصومت دارد سخت دارد پس ماموری چنین خصم بر چنین عهده راز دار
توهین و هتک وزیر مامور بود لهذا عزت و جاه وزیر حضرت نداده که لشکر جنگ بر عهده جلیله
مقرر و مامور شود و ثمره باین حاصل گردد و اجرا کار و بار سوال و جواب فیمابین وزیر و لشکر جنگ
که خصم مشهور اوست غیر ممکن بود فلهذا وزیر با تدبیر بحضور پرنور درخواست گذرانیدن
استعفا نمود حضور پرنور بعد چند روز چنان ارشاد فرمودند که استعفای خود
حسب دستور بگذرانند — من بر تمام احوال ماضیه و حال سلطنت آگاهی کما هی رسیده ام
و مطلع بوده ام که در زمان گذشته چگونه بوده است و حالا چه سان و نیز بعد استعفا دادن
سالار جنگ آینده چه قدر تباهی سلطنت خواهد شد — پیش ازین نفر بر سالار جنگ
عهده حال و بعد ماموریش بر عهده مسطور چند سال کسی درین سرکار منصفی نبوده است
که در انصاف موید می ماند با سر فور رهزنی و دیگر ممنوعات را از بی انصافی از خلایق
باز نمیداشت و هر کس که رشوت و نذرانه پیشتر می گذرانید تعهد و اجاره تعلقات
می یافت و مقرر می شد و این تعلقه داران سوا حصول رقم و زر کشی بهر عجلت
که می توانستند دیگر پروای نمیداشتند زیرا که خوب بالیقین میدانستند که این حکومت
ما چند روز است چنانکه آنها در چند ماه بهمان ایام مستعفی شدند زیرا که هر کس نذرانه می گذرانید
مامور و مقرر میشد و کسی نمیرسید که باین تبدیل و تغیر متغیر چه می گذرد و گرفتن رشوه ضروری است
دو وزیران عمل را بندی کردد و در تعلقات نه محکمات بوده اند و نه عهده داران منصف بلکه مولویان

چند در علاقه و بلده بوده اند و ایشان طریقه معدلت و نصفت هرگز نمیدانستند احکام جرم می
نوشتند موافق مذهب خود می نگاشتند و اکثر اوقات بجای تعلقه دار سابق کسی دیگر به
از سر کار بر تعلقات میرفت فیمابین این و آن جدال و قتال نابر مقابضت ملکی بر درگیری واقع
میشد و هر یک از فریق از روهیل و عراب و بدمعاشان زر خود جمع آورده بر ویرانی و تاراج
و غارتگری تعلقات بلا رعایت احدی کمر خود چست می بست و این آفت بسبب ظهور جور و
تاراج سالها سال باقی می ماند تا وقتیکه حکم روانگی فوج کمپنی جنت گورای جماعت مامور است
نمیرفت — دران زمان بلده از بدمعاشان و روهیل و اعراب پر و معمور بوده است و هر کس
ایشان را مان دادن می توانست برای اطاعت او حاضر می شدند و این لوندان بحکم
سو بغیر حکم خاوند خود برای حصه منفعت خویش ملک را تاخت و تاراج میکردند — سالار جنگ بنابر
بعد ماموری خود این قانون تعهد را نزد و منسوخ فرموده علاقه را از دست اعراب و غیره
تعلقه داران و اجاره داران بهبانه ادای قرضه گورنمنت برآورده بدست خود آورد
و بنابر تحصیل زر مالگذاری از طرف سرکار عالی تعلقه داران ملازم معین فرموده تا که طریقه
انصاف را رونق تازه دهند و قرض واجب الادای سلطنت را رفته رفته ادا نمود و گروه
اعراب را که جنبه سرکشی اختیار کرده بودند در تحت فرمان و حکومت و تابعداری خود آورد
و پیش ازین در ممالک نظام و سرحد روهیل که شدید القلب و ظالم بوده اند بعدالت گستری سالار جنگ بهادر
همه عاجز آمدند و این هم جاری شد که هر کس از گروه روهیل در جرم غارتگری بگیر آمده در دهم ذاکه
زنی گرفتار سرکار نظام شد آن را حسب قرارداد قانون مجوزه کرنل سی دیو دیس صاحب رزیدنت

سابق

سابق بحکم گورنمنت بعبور دریای شور روانه کرده شد که باجرای این قانون ظلم ایشان کم
گردیده و دیگران را عبرت از وقتی که درینجا آمده ام کدامی علاقه بغارت روهیل نیامده است
و قتیر تاراج نرفته و نیز برای تنبیه ایشان لشکر سرکاری از گنتجنت روانه نشده است
— پیش ازین بحکم عجیب رزیدنت استغاثه و دعوی احدی در تمامی عدالتهای سرکار
نظام مسموع نمی شد و هر قدر که مسموع میشد بطریق عدل و انصاف فیصله نمی یافت و عکس
رای رزیدنت فیصله میشد روزیکه من درین بلده رسیدم بسیاری از عرایض عرضی گذاران
پیش من هر روز میگذشت و مضمون اکثر از عرضی گذاران که غله فروشان بوده اند آن
بود که محصول خواهان بر بار غله ها را بدعوی محصول مزاحم و معارض می شوند و حاجز میگردند و نیز
بسیاری دعوی از ان قسم بوده اند که در مقدمات ما بی انصافی شده است و بداد خود نرسیده
ایم پس بموقوفی محصول غله همه اینچنین شکایتها بند و موقوف شدند باقی عرایض را در محکمات
پیش حکام و بعضی را پیش سالار جنگ بهادر بنابر دادخواهی ایشان فرستادم حالا در
جمله عدالتها صورت انصاف و طریقه دریافت بخوبی صورت بسته و پایه انصاف
مستحکم گردیده حالا پیش من کم تر عرایض میگذرد و اگر میگذرد در آن پیشتر عرضی گذار
نارضامندی خود بر فتوحات چند محکمه ظاهر می کند — و تحصیل زر مالگذاری اینجا مثل
ملک برار و بمبئی و صوبجات وسط هند می شود فرق همین است که افسران اینجا هندوستانی
اند و حاکم و این هم گویم که بسیار کم است بنسبت صوبجات ما — الحال قواعد حکومت
و انتظام به بهترین عنوان مقرر شده اند و دلیل بهتر بودن آن این است که غله خوردنی از چند

درینجا بطوری فروخته میشود که پیش ازین نبوده است و به نسبت نرخ سوبجات بنگاله و
مدراس کم و در ایام قحط درین ایام بوده است فی الجمله غله درینجا ارزان است و این همه دال بر
خوبی کارگذاری سالارجنگ بهادر است اگر حالا اوشان کناره کش شوند پس چه شدنی
است و درین بلده نمیدانم که کسی قایم مقام ایشان شدن تواند امیری باشد یا عهده
داری جلیل القدر در سرکارین و فهمیده نمیشود شخصی که قایم مقام سالارجنگ بهادر شود هم
واقع نیز کسی همچنین نیست بجز جناب شمس الامرا که وضع و رعب و مقابل عالم حکومت و فطرت
سالارجنگ باشد نیست — و کسی را انقدر تاب و توانائی و قدرت و رسائی نیست
که جمله قوانین ناقصه را که در آن سر سر طریقه ظلم و بیداد و نقصانهای رعایا و برایا است یکسر رفع سازد
— کسانیکه خیرخواه سرکار نظام اند ایشان را جرات اجرای کار نیست و کسانی را که جرات
اجرای کار است خیرخواه سرکار نظام نیستند و کیفیت واقعی این که جمله باشندگان شهر
معززان مواضع و همه تاجران و ساهوان و عهده داران هر دو سرکار و راقم هم یکدل با ایشان اند
استعفای سالارجنگ بهادر همه تن ناراضی هستند و یقین میکنند که طریقه مصالحت
و انتظام خراب خواهد شد مگر چند کسان که بدخواه سلطنت سرکار نظام اند و انبار را قواعد ناقص
که طریقه ظلم و غیره بوده وارث شده عادی و جانشینی گیران بوده اند شادان و فرحان باشند
و این همه کیفیت قابل عرض کردن حضور پرنور بود خواستم تا برای انعقاد دربار خاص بحضور
پرنور عرض کنم لیکن آراده خود را تا مدت مناسب ملتوی داشتم بامید آنکه حضور خفگی خود را
بدون دست اندازی رزیدنت مبدل بمهربانی فرموده بر سالارجنگ بهادر در شمول الطاف

خود فرمایند و چون خیال خود را بدون تحریک درین معامله محض بی فائده یافتم و دانستم
که بدون تحریک من درین مقدمه هیچ شدنی نیست لهذا قطعه عرضی چند سطری بدرخواست
حصول ملازمت و انعقاد دربار خاص نوشتم و این عرضی در میان آمدن جشن سنته
که در آن حضور پرنور بامور متوجه نمی شوند تا وقتیکه ۱۰ بسم فیروزی بملاحظه علیا در نیامده بود و دوم
آنکه حضور پرنور به سالارجنگ بهادر ارشاد فرموده بودند که من پیش از مقرر کردن دربار امیر کبیر را
نزد رزیدنت میفرستم شما بوقت ملاقات امیر کبیر با رزیدنت حاضر باشید و امیر
کبیر مطابق آن نزد من تشریف آورده بودند اما هیچ تقرر نمودند بجز آنکه مرضی حضور با جنابان است
که محبت فیمابین سرکارین باقی ماند من هم با امیر کبیر جواب دادم که سرکار ما را نیز همین منظور
است و امید میدارم که حضور پرنور زود حکم دربار خاص نافذ فرمایند فقط پس از
حضور این قدر توقف شد که مرا دوباره بطور یاد داشت ضرورت نوشتن شد و بعد از آن
که من حضور پرنور بتاریخ هجدهم فیروزی دربار مقرر فرمودند و من همراه خود کرنیل
بریکس منشی سیکریتری یعنی لشکری کارفرما و کپتن ٹوبڈی کنتونمنت مجسٹریٹ
چهاونی سکندرآباد یعنی لشکری کوتوال سکندرآباد را همراه خود گرفته بردم زیرا که پیشتر
در زمان کرنیل چارلس ڈیویڈسن صاحب که همچنین معامله فیمابین حضور پرنور و سالارجنگ
واقع شده بود در آن وقت همین دو افسران همراه رکاب صاحب ممدوح بوده اند بهمین
لحاظ اوشان را همراه خود گرفته بردم و موافق دستور قدیم طرف حویلی رفتم و دیدم که مجمع خلائق
است خاموش با قاعده امیر کبیر بهادر و نیز وزیر که بدون طلب حضور پرنور آمده بود دوم را استقبال

مطابق معمول فرموده اندرون محل دربار بردند که از حویلی خورد جدا است و چون از آنجا پیش
قدمی نمودم دفعه حضور پرنور از دروازه باز و برآمدند من هوشیار شدم و بر زینه برآمدم
و کفش خود را بر همان زینه از پای خود کشیدم و در وسط مکان با حضور پرنور ملاقی
شدم و بغل گیر گردیدم و حضور پرنور بر مسند نازک خود زیب اجلاس فرمودند و من
مع همراهیان بر یک چاندنی که بسیار سفید بر بازوی مسند گسترده بود نشستیم و
جمله کاربرداران حضور بیرون از حجره دربار رفته بر اندازه فاصله استاده شدند که سخنی از
ما شنیدن نمی توانستند پس من بحضور پرنور عرض کردن شروع کردم که چار سال
میگذرد که برین عهده کارگذارم از ابتدای ماموری تا حال بهتری و ترقی سلطنت حضور
پرنور و حفاظت دوستی سرکارین میخواهیم و غرض من از حصول ملازمت حضور پرنور دو
عرض بوده است و آن اینکه بیان کنم دستوری که ملکه معظمه بموجب آن مردمانیکه قابل
خطاب ستار انڈیا انتخاب فرموده اند خطاب عطا میفرمایند و هم حضور پرنور را ملکه
معظمه اعتبار اعطاء آن خطاب بموجبان مرحمت فرمودند و نیز ملکه معظمه اعتماد بران دارند که
حضور پرنور آن خطاب بتعظیم تمام مرا و وزیر خود را عنایت فرمایند فقط همین که این عرض در
میان آوردم حضور خفگی خود را نسبت بوزیر خود ظاهر فرمودند عرض نمودم که وزیر حضور پرنور
امور سلطنت بندگان عالی را بچه خوبی و حسن تدبیر بجا می آرد و مراتب دوستی سرکارین بچه خوبی
نگاه دارد و از ناخوشی وغیره چسان لرزان و ترسان می باشد هرگاه اینچنین عرض
میکردم حضور پرنور بار بار قطع کلام من فرموده از سالارجنگ ناخوشی خود ظاهر میفرمودند و

در رفته رفته تا این رسید و فرمودند که وزیر بسیار متکبر و مغرور شده و هرگاه طلب او نمی
برآید همیشه باستعفا گری را بندان می ترساند تا بعد از الفت که احکام آقای خود را بجا آورده
مورد تحسین و آفرین گردد — گاهی گاهی بر احکام و فرمانهای ما منحرف و منحجله میکند و صاحب را
معلوم هست که پیشتر از چند سال سالارجنگ معاملات را بچه سان انتظام نمود که آن همه کار لایق
انجام نبوده است عرض نمودم که هرگاه حضور پرنور سالارجنگ را برای سرانجام رسانی فیمابین خود بدوست
و وزیر با مور فرموده اند فلهذا او وزیر مستعفی شد و سالارجنگ قابل این عهده جلیله نبوده است
مارواهای آن دشمن شهور سالارجنگ است پس بذریعه آن کار و بار بخوبی انجام نخواهد یافت
حضور پرنور فرمودند که سالارجنگ نوکر من است فرمانبردار و این هم فرمودند که در بلده علانیه بشنائیم
وزیر ایجاد گروه است بسیار زبون کرده است عرض نمودم که پیشتر ازین قطعا حکم نبوده است
سالارجنگ انبار را مامور ساخت و فائده آن دفعه حاصل نخواهد شد سالارجنگ هرگاه اشخاص
فهمیده و سنجیده یافت مامور گردانید اقرار میکنم که اگر حضور پرنور وزیر خود را اعتماد می بخشند و معتمد
علیه میفرمایند باز گاهی استعفای خود ملازمان حضور پرنور نخواهد گردانید فقط از ینجا دربار خلعت
دهی از حضور پرنور عرض نمودم فرمودند که ما بدولت بشما بخوشی تمام خلعت خواهیم داد
و همچنین بوزیر خود اگرچه از و ناخوش هستیم و نیز فرمودند که ما بدولت بعرصه پانزده روز ملاقات
بشما خواهیم کرد در ین عرصه هر چه شما را گفتنی باشد بنویسید یا امیر کبیر را نزد شما فرستیم
شما بالحاحات اوشان ناخوش نشوید و ملال نکشید بران عرض نمودم که برای انتظام امور
سلطنت مهلت پانزده روز بسیار است اگر در عرصه ده و سه روز دربار ثانی مقرر فرموده شود

مفیدتر خواهد بود اما حضور پرنور فرمودند که چون او ان صحت ندارم که زود دربار کرده شود پس قریب
بود که عطر و پان عنایت فرمایند باز تأمل فرموده ارشاد کردند اما این خبر صحیح است که استعفا
در کونسل کلکته میرود بجواب آن هرچه عرض کردم شاید این حضور پرنور چنان یافتند که
رزیدنتان را تا عرصه دراز در اینجا قیام کردن از سرکار ممنوع است و فرمودند که شما بچه سبب
میروید با مور سرکاری حالا شما را خوب واقفیت حاصل شده بود اگر ده دوازده سال دیگر قیام
میکردید زیاده در معاملات اینجا واقفیت حاصل میکردید پس پان وغیره عنایت شده و مرخص کردیدم
و این همه معامله در چهل منٹ که دقیقه باشد طی شد بعد این تا چهار روز هیچ صورت انعقاد
در ظهور نه پیوست لهذا السالار جنگ این مضمون خط نوشتم که آنچه در باب انعقاد دربار حضور
بمن وعده فرموده بودند بحضور پرنور یاد دهی نمایند در عرصه چهار روز گذشت و هر قدر که
در میگذشت سلطنت حضور پرنور را ضعف می بخشید و سرکار انگریزی که دوست قدیم این
ریاست است تطویل این معامله را نمیخواست — تاریخ بیست و سوم باز امیر کبیر نزد من تشریف
آوردند من با میر موصوف گفتم که حمایت من بسالار جنگ محض برای آن است که بدانتظامی های
سابقه را رفع نموده امور سلطنت را بحسن انتظام و بخوبی تمام انجام میدهد و نیز قیمان
سرکارین پایه اتحاد استحکام نموده است و سواران امیر کبیر کسی نمیدانند که سالار جنگ امور سلطنت
را چگونه با امانت و دیانت خود بجا آورده است و نظیر سالار جنگ نیست که در حیدرآباد آید اگر آید
با تجربه دوازده ساله او کی برابر باشد و امیر کبیر از بدانتظامی سابقه هم خوب آگاه و واقف
هستند که بسبب آن ماموری تنخواه دادن ملک برابر بوقوع آمده و اگر جناب ایشان انتظام

ان

این هیچ باعث فی الحال بزمانه سابقه می بود و وقوع این هر دو امر در آینده دشوار می نمود و اگر حضور
پرنور قوانین سابقه را رواج دادن خواهند ممکن نخواهد بود بلکه ضرور است که حضور نظر
ترقی انتظام حال داشته همین طریقه انصاف در اطراف و اکناف ممالک خود رواج
فرمایند و رونق افزایند و این هم حضور پرنور را مناسب نیست که از قوانین ضروریه که برای ترقی
ممالک و فایده سلطنت لابد باشد ناخوش شوند در جوابش امیر کبیر فرمودند که حضور پرنور از اجرای
تجدید قوانین از سالار جنگ خفا نمی شدند مگر از اسلوب رفتار شان ناخوشنود گردیده اند و حضور پرنور
متحمل آن شدن نمی توانند و منظر باشند که سالار جنگ مدام مرا بدادن استعفا خود می ترسانند
باقی باعث دادن استعفا سالار جنگ مرا معلوم نیست باعث آن فقط با حضور پرنور را
واضح باشد یا سالار جنگ را معلوم بود و دیگر اشخاص معلوم است که حضور پرنور بدادن استعفا
بسیار ناخوش هستند گفتم تا من سالار جنگ البته نگذارد دادن استعفا عجلت کرده مگر
حضور پرنور را مناسب نبود که سالار جنگ را ماموری فرمودند پس ملتمس هستم که امید
بهر طوریکه شدن تواند بخیر و خوبی طی یابد و معزولی سالار جنگ از عهده خود بسرکار انگریزی هرگز
منظور نخواهد شد چراکه در مقدمات سرکارین و باتحاد ایشان خلل و تفرقه خواهد رسید
برای انتظام وزرا سابق که حضور را در حالت بیماری انداخته قدری اثر آن بما هم رسیده
الحال مقدمه دیگر است که ما انتظام دربار ممالک حضور پرنور دیدن نخواهیم توانست تا اثر این
بدنظمی در سرحدات سرکار انگریزی نرسد بلحاظ این جمله مراتب بجواب میگویم که حضور پرنور را
بسیار مناسب است که مانند سالار جنگ وزیری پیدا فرمایند که او انتظام امور سلطنت با

سرانجام دهد این گفتن من بر مزاج امیر کبیر سخت آمد و تلخ گذشت و سوالاتی که امیر کبیر فرمودند
با آن معلوم شد که هنوز ایشان از بدانتظامی سابق را نفهمیده و کار حال را که با حسن انجام
انجامش میشود هم ندانسته اند پس من واقعات سال یکهزار و هشت صد و پنجاه و هفت یاد ایشان
دهانیدم و نیز گفتم که اثر بی انتظامی های علاقه حضور پرنور که در سرحدات ما رسیده بود و قدری
دشواری شد گو از سرکار انگریزی بانتظام و درستی آن مصروف است — و سالار جنگ هم
قدر که خائف است از ناخوشیهای حضور پرنور همان قدر خواهنده است رضامندی های
حضور پرنور را زیرا که من مراسله که برای گذرانیدن بحضور پرنور روانه کرده بودم او بنهایت کشاده
پیشانی بمن فهمانید که اگر این مراسله بحضور پرنور بگذرانم البته از من زیاده ناخوش خواهند شد
و من مضمون مراسله را خوانده با میر کبیر شنوانیدم بعد از گفت و گوی بسیار در مقدمه بالا
امیر ممدوح فرمودند که هرچه شما را کردنی بود کردید و هرچه ما را کردنی بود کردیم پس بگذارید
سالار جنگ را تا به بینیم که چه می کنند — سالار جنگ سابقا عریضه بحضور روانه کرده بود و الفاظ آن
چنین بوده اند که آن را حضور پرنور نامنظور فرمودند فی الحال مناسب است که عریضه آشتی دیگر بر
وضع معقول سالار جنگ روانه نماید گفتم که سالار جنگ را درین باب عذری نیست مگر رفاهیت
رعایا و انتظام ملک را خواهان خواهد بود و امیر کبیر فرمودند نیکه مدعا خواست خود را بجز این ابواب
دخل نکنند زیرا که قوانین جدید برای سلطنت ضروری و لازم است بر آن حضور پرنور اعتراضی
نمیفرمایند بهتر است که سالار جنگ درین باب هیچ ذکری نساخته عریضه آشتی بنویسید بران
گفتم که مطابق فرموده سامی بسالار جنگ صلاح خواهم داد و بعد از آن درباره اعطای خلعت

و استیناف انذار وغیره گفت و گوی دراز ماند اخر التماس کردم که بحضور پرنور برای ختم
فرمودن این امر ضروری بزودی یاد دهانیده شود پس امیر کبیر جاست فرموده مرخص شد
و من فوراً جواب سالار جنگ خبر دادم آنچه از امیر کبیر اطلاع یافته بودم که عریضه آشتی بر وضع
معقول مشتمل بر عفو قصور خود در بسیاری ملائمت و عاجزی مضامین نگاشته بحضور پرنور گذرانند
در جواب آن سالار جنگ هم بذریعه مراسله و هم زبانی بالمشافهه ظاهر نمود که برین راضی هستم
و فرستادن عریضه آشتی مذکور بحضور پرنور ضرور است فقط این مقوله صاحب رزیدنت بهادر
و چنان معلوم میشد که حضور پرنور بسعی فرمودن امیر کبیر نرم شده اند و شاید که بر خطاهای ذاتی سالار جنگ
بابت گذرانیدن استعفا چیزی ضمان گرفته اند که آن امید عفو یافته شد که صلاح برای گذرانیدن
عریضه آشتی مطلوبه بسالار جنگ دادم و سالار جنگ فوراً عریضه آشتی مذکوره را معرفت
وکلا بحضور پرنور گذرانید حضور پرنور بعد سماعت مضمون عریضه آشتی بوکلائی که آن را آورده
بودند برای نوشتن فقرات چند حکم فرمودند و خیال نمودند که در درج آن کمال قدرت و حکومت
و جلال ما بدولت ثابت می شود و وکلای را ارشاد شد که فقرات مذکوره را در عریضه آشتی درج
کنانیده به تبدیل آن واپس آورند پس وکلا حسب الامر اطلاع دادند سالار جنگ اندیشید
که بدون بجا آوری حکم حضور پرنور چاره نیست فوراً فقرات مطلوبه حضوری را درج نموده عریضه آشتی
بحضور پرنور روانه نمود بعد رسیدن عریضه آشتی از حضور پرنور چنان ارشاد شد که درین
مقدمه بعرصه پنج چار روز حکم خواهیم کرد — چون اینقدر مهلت برای من بسیار عرصه دراز
بود لهذا فوراً یک مسوده مراسله بنام حضور پرنور بعبارت طول و طویل طیار کردم لب آن اینکه

اگر باین مهلت دراز بکارهای سرکار تامل کرده شود خلل بسیار رو میدهد مگر قبل ازین
که ترجمه آن کرده بحضور پرنور گذرانیده شود سالارجنگ را مطلع گردانید که شما باین مضمون باید عرض
اطلاع دهید که بموجب فرموده سامی من سالارجنگ صلاح دادم و او بمجان قبول کرد عرضداشت
گذرانید پس از حضور پرنور که مهلت پنج چار روز میخواهند این مهلت خود خواستن
خوب نیست اگرچه در میان فرمان حضور پرنور و مضامین امیر کبیر تفاوت بسیار بوده است
تاهم ان سالارجنگ قبول کرده بجا آورده پس برای معافی بهانه و دیری خوب نیست من بعد حضور
پرنور فوراً او کلا خود را دوباره فرستادند که سالارجنگ بنویسید که من بد عهدی و بیوفائی باز
نخواهم کرد این سخن بر سالارجنگ بسیار شاق گذشت و بدل او قلق رسانید مگر فرمان بجا
آورد و درج کرده فرستاد پس بتاریخ دوم مارچ دربار مقرر شد که حاضر شده نظر گذرانیده منظور
شد و جواب سلام بخشیدند درین اثنا بحضور پرنور اطلاع کرده شد که گروه عارنگران سمت جالنه
جمع شده اند تیار لشکرکشی ارشاد گردید و دربار برخواست گردید و بتاریخ چارم سالارجنگ بر وقتی
من آمده تا دیر گفت وگوی گوناگون کرده ماند مانند گفت وگوی اعطار خلعت و خطاب ستاره
هند که بر آن ختم تحریر خود نمودم **فصل** در مختصری از احوال چند امرا زمانه حال که درینجا
موجود اند می نگارم و باید از نامهای ایشان میدهم و تفصیل را و صفت منیت از حسب
نسب ایشان زبان کنم چه کتاب سر بطول می کشد و زمانه فرصت نمی دهد و لیکن باید فقط بجمعی
اند ذکر اصول ایشان در کتب سابقه مثل سوانح دکن و رسول خانی و تزک آصفیه و حدایقه عالم
و تجلیات جوهر موجود است و بزرگانی که نو دولت اند او نشان را بمه سیدانند و سنه اقبال

هست که در هر دوره فلک خیالان جدید سری بر آورند و فقیر که غریب الوطن وارد حال هستم
از انجا توقف یافته باشم که نام جمله حضرات بزرگ را م چه امرا از انجا زاده از شمار اند و نواب
و راجه و جمعدار و سررشته داران انجا را نجود از فلک حسابی شماری منیت بدانکه سوار بر نگار
حال ایشان بشته مذکور شد از صاحبزادگان نواب صمصام الملک بهادر اند که جامع علوم معقول
و منقول اند و جناب نواب ذوالفقار الدوله بهادر که حاوی فنون فروع و اصول اند الله تعالی فرزندان
ایشان را نیز صاحب اقبال و دولت و ورع و سعادت و حشمت کرداند و پسران نواب مبارز الدوله
بهادر مرحوم اند و از منتسبان این سرکار عالی نواب معتمد الدوله علی محمد خان بهادر ستهبند زمنی
اند و نو باوه خوبی و اقبال نواب مکرم الدوله بهادر و والد ماجد این سرمایه عقل و حشم جناب
نواب قبیضه الدوله بهادر و پسران فخر الملک بهادر مرحوم و نواب شجیع الدوله منیر جنگ بهادر و نواب
زور آور جنگ بهادر و نواب شمشیر جنگ بهادر و نواب امداد جنگ بهادر و پسران شهیار الملک
نواب رونق علیخان صاحب مرحوم و نواب عسکر جنگ بهادر و پسران نواب بی نظیر جنگ بهادر
که نام نامی ایشان را یاد ندارم و نواب سعید الدوله بهادر صوبه حیدرآباد و نواب شمشیر یار جنگ
بهادر صوبه اورنگ آباد و نواب منصور یار جنگ بهادر و نبیره زادگان نواب رکن الدوله بهادر مرحوم
اعنی نواب حسین الله خان بهادر و نواب اشرف الدوله بهادر و نواب محکم جنگ بهادر و نواب
مهدی حسین خان بهادر فقط و نصیر یار جنگ بهادر و نظام نواز یار جنگ بهادر و نواب محمد نواز
جنگ بهادر پسر حاجی داراب جنگ مرحوم و نواب عزیز الدوله صارم جنگ بهادر بخشی مهدی صرف خاص
و نواب محترم الدوله اعتصام الملک عرض بیکی بهادر و نواب رشید الدوله بهادر و مهدی یار جنگ بهادر

و بابو کارحسین پسران نواب رشید الملک بهادر میر منشی سرکار آصفجاه بهادر که سه برادر اند و فقط
بنام ایشان آشنائی دارم و نواب تهنیت یار الدوله بهادر یار نوبل و نواب لشکر جنگ بهادر و
نواب حاجی ارادت جنگ بهادر و نواب رشید جنگ بهادر و نواب ناظم جنگ بهادر و نواب
اعظم جنگ بهادر و نواب محمد اکرام الدین خان بهادر و نواب حسین دوست خان بهادر و نواب حاجی
محمد اسلم خان بهادر و نواب معظم جنگ بهادر داروغه توپخانه و نواب قوت جنگ بهادر داروغه
نگارخانه مهر حرفی و نواب قادر الدوله بهادر و نواب قدیر جنگ بهادر و نواب منور جنگ بهادر
و نواب نصرت جنگ بهادر و نواب بهرام الدوله غلام نبی خان بهادر و جعفر علی خان بهادر عرف
نمبو صاحب و صولت جنگ بهادر عرف عمدو میان و برادر ایشان ناصر میان و نواب فتح الدوله
بهادر و نواب انتظام الدوله بهادر جوانمرد جنگ پسران علی الله خان حیدر الدوله مرحوم و نواب
ببر الدوله بهادر حال عرض بیکی و نواب دلاور الدوله پسر نور الامرا مرحوم مندل سامانی خواجه
رحیم الدین خان پسر عظمت جنگ بهادر مرحوم و نواب عزت یار جنگ بهادر متولی مکه مسجد
پسر ... الدوله مرحوم داروغه گرد حضور پرنور و نواب حیدر علیخان بهادر داروغه کتب خانه
حضور پرنور **و از هندوان که ملقب براجه اند** راجه ... راو بهادر نبیره راجه راو رنبها بهادر
و راجه ارجن بهادر نبیره راو موصوف و راجه هری هر راو بهادر پسر راجه نامنت گویند راین
بهادر داروغه جواهر خانه و راجه نانک بخش عرف راجه بهادر پسر راجه چندو لعل بهادر و راجه
رام بخش بهادر برادرزاده مهاراجه چندو لعل بهادر یعنی پسر راجه گوبند بخش بهادر برادر خورد
مهاراجه چندو لعل بهادر و راجه نرندر بهادر پیشکار نبیره مهاراجه چندو لعل بهادر حال در دکن و راجه

شنکر راو و رای رایان امانت ونت بهادر و راجه اندرجیت لاله بهادر مالکان دفاتر
سرکار عالی آصفجاهی و راجه مرلی منوهر بهادر پسر راجه شنبهو پرشاد عرف غلام رسول و راجه
گوپال راو بهادر نبیره راجه اندر و راجه کشن راو بهادر و دیگر از معززان جمعداران مثل سیف الدوله
بهادر و برق جنگ بهادر و ضرغام الدوله غالب جنگ بهادر و رفیق یاور الدوله بهادر بسیار اند
برای اقتصار و اختصار بر همین کفایت رفت والسلام درینجا سخنی دیگر هم لایق گفتن
و قابل نوشتن است که نواب معتمد الدوله مرزا علی محمد خان بهادر بن نواب مرزا محمد علیخان بهادر
متوسل ابائی این خاندان آصفجاهی اند که همیشه ترقی خواه و خیر خواه این سرکار والا اقتدار بوده
بهمین ذریعه قدیمه و خیراندیشی و نیکسگالی از حضور پرنور سلطان البرین و خاقان
البحرین السلطان بن السلطان سلطان عبدالعزیز خان خلد الله ملکه و دولته مجدد امور
و عواطف شاهانه و مطمح الطاف خسروانه شدند چنانچه این تجدید بموجب خط صفوت بناه
که بزبان ترکی بوده است بلسان فارسی ترجمه آن کرده می نمودهم و اضح نقل آن این است
صاحب فنون شهبندری بباعث جلوس همایون سعادت مقرون جناب پادشاه جدید و
مطابق اشاره که درباب تجدید نمودن امر عالی عهده شهبندری واقع شده درین کرت یک قطعه
امر عالی مجدد التحریر یافته بطرف شریف شما ارسال کرده شده و نیز بعد ازین امور مصدره بحسن اهتمام
و غیرت تمام سرانجام خواهید نمود درین سیاق این نمیقه اعتمادی مرتسم کرده شد صفوت
و ترجمه منشور سلطان البرین خاقان البحرین السلطان بن السلطان سلطان عبدالعزیز
خان خلد الله ملکه و دولته بنام قدوه الاماجد والاکارم مرزا محمد علیخان زید مجده این است چونکه

استبقار اسباب لازمه حمایت وصیانت تجار اجنبیه که در ممالک دولت علیه ما آمد و رفت دارند
کرده می شود همچنان وفای حقوق ممتازه تجار دولت علیه ما که در ممالک اجنبیه آمد و رفت میکنند از
لازمات است بنابر آن بهر تسویه نمودن و نظر کردن در امور خصوصیتهای واقعه تجار دولت
علیه ما که هر سال از اقطار حجازیه به بندر بمبئی آمد و رفت میکنند قدوة الاماجد والاکارم میرزا محمد علیخان
زید مجده که بتعهد عالی تجید عثمانی شهبندر شده و بسبب جلوس همایون میامن مقرون ملوکانه
ما در خصوص تجدید ماموریت و برای اجرای نمودن خصوصیتهای که تجار را لازم خواهد شد مطابق اراده
سنیه ملوکانه امر همایون شاهانه شرف صدور پذیرفته بمقتضای منیف آن از دیوان همایون
ما این امر جلیل القدر متضمن القدر و ماموریت موما الیه صادر و ارسال کرده شد پس موما الیه بعد ازین
من کل الوجوه حمایت و صیانت تجار تابعان دولت علیه ما که از اقطار حجازیه به بندر مذکور
آمد و رفت نمایند در واقعات مخصوصه موجب وفای جمیع استحقاقات و امتیازات شده باشند
وسایل اجرا استحصال و استکمال کنند و در حسن تسویه و کامل نمودن مقدمات ضروریات تجارت
نیز با قدام و بغیرت تمام اجرای لازمه کارگذاری نمایند و باستقامت صدد رمقدمات چنین
و چنان کنند و بر علامت شریفه ما اعتماد سازند تحریر در اوایل شهر شعبان المعظم سنه
سال یکهزار و دو صد و هفتاد و هشت نبوی در بین فقرات بحکم الولد سر لابیه ذات گرامی ایشان
بنام نامی والد ماجد ایشان نام فرموده اند که داب سلاطین است که بشیر فرزند نامی را بنام
والد گرامی یاد مینمایند بالحکم محل تحی علی محمد باشد و محمد علی الحاصل جناب ایشان در قدردانی
و کارشناسی و تجربه کاری و سیاحی و زبان دانی و اهلیت و لیاقت و وضع داری افزوده

افزود ایشان یعنی معتمد الدوله میرزا علی محمد خان بهادر از طرف ملکه محتشمه انگلستان عهده دار
نیابت معدلت عامه رعایا در دار الحکومت بمبئی و وکیل مختار سلطنت علیه عثمانیه یعنی قسطنطنیه
بندر بمبئی و هم رکن مجلس ایل اشیاتک سوسیاتی در لندن و هم مجلس جغرافیه بمبئی
رار لنی و یک رکن مجلس پادشاهی دریافت احوال سمت شمالی کوپن هیگن ... می باشند
الله القدیر فرستادان ایشان بمناصب علیه و مدارج قصوی رساند **فصل** چون این بلده فرخنده
بنیاد مجمع مردم هر زبان گردیده است چه بسبب قدردانی رئیس انجا دام اقبالهم مردم هر ملک
و دیار جمع آمده اند لهذا از زبان انجا مجموعه السنه گردیده است زیرا که در انجا انگریزی و رومی و ترکی
و فارسی و سندی و اردو و پشتو و بنگالی و تلنگی و مرهتی و اروی و کنتر و عربی و یوربی و
حبشی درین بلده بکثرت شایع است اما در ملک نظام بیشتر چار زبان جاری است که بان
حکام را ضرورت می افتد اگر حاکم دانای آن نباشد ضرورت بترجمان می افتد یکی مرهتی
دوم تلنگی سوم کنتری چهارم اردوی اگر تفصیل این درینجا نگارم کتاب دراز می شود و زبان
اردو را مردم دهی انجا زبان سلمانی نامیده اند هرگاه از دهقان این ملک بپرسند که
تو زبان سلمانی میدانی پس او اگر چیزی می فهمد می گوید که نی باتان و اگر هیچ نمیداند
نمی گوید بالا اگر کسی بزبان او می پرسد که زبان سلمانی میدانی او در زبان خود جواب میدهد
که نمیدانم یا میدانم و همچنین در کتابه و رسم الخط ایشان فرق بسیار است که بدون حصول
مناسبت والسنه و خوانده نمی شود الفاظی که مخصوص این دیار است در محاوره استصواب
یعنی ذریعه و همراه و معرفت **تقصیر** لفظ تعظیم است که خورد پیشتر بزرگ قبل از عرض کلام می گوید

تقصیر بنده فدوی و بازار خود بدولت خواسته بودم پس بجای لفظ جناب و حضرت و حضور
کرامات بیان میکنند انگار یعنی مطلق آتش و جهاد مطلق درخت را گویند گز کی زبر
مخصوص باشد کفچه نیم تنه را گویند بگی بکسر بای موحده و یای مجهول و کسر کاف فارسی و یای معروف
یعنی زود نکو بفتح نون و ضم کاف تازی و واو مجهول یعنی نیست و انکار و نه که حرف نفی است
بهیکا بکسر بای فارسی مخلوط الهاء و یای معروف و فتح کاف تازی مع الف یعنی حلوی که برای فاتحه موتی
سازند انگ بالف ممدوده و نون غنه و کاف فارسی موقوف جسم را نامند **بدن** بفتح بای موحده
و دال مهمله و سکون نون شرمگاه زنان را نامند انبار هکی بهاجی بفتح همزه و سکون نون و فتح بای
و الف ساکن و فتح رای هندی و یای مختفی نام درختیست که را در هندی پت سن نامند و بهاجی یعنی
تره و برگ بینس بفتح بای فارسی مخلوط الهاء و تشدید النون مع الفتح و سکون سین
مهمله نام باری که در هندی انرا کنهل باشد تانا بالفتح بای موحده یعنی نمائیدن و خم ساختن
دهو بفتح بای موحده و سکون واو و حرف ایجاب بانی یعنی غسل کردن نان کی روپی
یعنی نان خمیری تنوری آب زمزم کا پانی یعنی آب زمزم کیهانا یعنی خشکه برنج باشد زندلی و
زندکانی رو بیاندوخته باطنی یعنی خبر و باطنی والا یعنی خبر رسان که مخبر باشد بوم بضم بای موحده
و واو مجهول و میم آواز دادن و غل کردن و شور نمودن معامله یعنی ربوا و سود است عرب انجا میگویند
که ربوا حرام است و معامله دیگریست که حرمت آن را در قران بیان نفرموده اند نعوذ بالله منها بهیکی
بکسر بای فارسی مخلوط التلفظ بهاء و یای معروف و کسر کاف تازی و یای معروف درختی باشد
که در هندی انرا دهتر نامند کار بفتح کاف فارسی و الف و رای مهمله موقوف یعنی زاله که در هندی اولا

نامند موز یعنی کیلا اسامی بگربا یعنی کداکه انداختن جام یعنی امرود و کهار الف بفتح همزه و فتح
کاف فارسی مع الهاء و الف و فتح رای هندی و الف درختی باشد که در هندی انرا جهیره
نامند خر و جگر بضم جیم فارسی و ضم غین معجمه و سکون رای مهمله یعنی برگ ملایم و نرم از درخت
امی مقطعه یعنی موضع حوض که در هند تکاو نامند بجلا نام درختی که در هندی انرا ابوی نامند
گجگاه بفتح کاف فارسی و سکون جیم عربی و فتح کاف فارسی و الف و های مدوره
یعنی کر نجوه که ثمری باشد گوره بفتح کاف فارسی و واو معدوله و فتح رای هندیه و های
مختفیه یعنی ده خورد را اباد پی کلان جدا که انرا در هندی پوره نامند خُرده یعنی فلوس
وطن بفتح واو و طای مهمله و سکون یعنی حق و رسوم کولا بضم کاف تازی و واو مجهوله
و فتح لام و الف یعنی شغال بوتلا یعنی گوسفند که هندی بهیرا نامند و میندها باشد
و جهیلا یعنی بز نر که هندی بکرا نامند برسون یعنی سالها باشد کهلگا بضم کاف
عربی مخلوط الهاء و سکون لام و فتح کاف فارسی و الف یعنی زکاو ... که هندی ...
باشد کهلی بضم کاف عربی مخلوط الهاء و تشدید لام مع کسره آن و یای معروف یعنی کلید که کنجی در
هندی می باشد لانڈگا یعنی گرگ کل بیل یعنی کلوخ که درختی باشد لبلابی کهلا بفتح
کاف عربی مخلوط الهاء و تشدید لام الف با فتح یعنی خرمن کولسا درخت نا ملکهانه برگ
اور اکولسی کی بهاجی گویند لوٹ بضم لام و واو مجهول و تای هندیه موقوفه یعنی سیلاب
کاموئی عنب الثعلب را نامند که هند مکوی باشد بد نال پا دیوانه کا نڈا درخت بی
که در هندی انرا نرسل نامند پلا بکسر بای فارسی و تشدید لام الف مع فتح آن یعنی بچی

از مرغ کہ ہم باشد از آدمی بود یا از جرند یا از پرند سپہسالات بکسر سین مہملہ و سکون بای فارسی و فتح
لام و سکون کاف تازی یعنی عنفوان است کہ آن در ہندی چہپکلی است ورک بفتح واو
و سکون رای مہملہ و فتح کاف تازی و سکون میم یعنی مشقف مند برشارع کہ در ہندی از آنجا
نامند کرد چوب فروش یعنی سیپاری فروش جمر کودہ بفتح جیم تازی
و سکون میم وضم کاف تازی و واو معروفہ و فتح رای ہندی و ہای مختفی یعنی درختی کہ او را
در ہندی بہنڈہ و لکانو نامند کمانی یعنی بلدار کاروڑی بازگیر یعنی مداری کجاکند
دوای مند و عقاقیر فروش و سیندنا یعنی کشیدن کوُلی بفتح فارسی یعنی
کہوسی و ہبوی کہار باشد وجاب و خاب کوشی سوداگران باشد و جادری تہانہ و جوکی
و ناکہ را گویند و عاشور خانہ امام بارہ را نامند وجپ یعنی ہمچنین کہ تون ہی گویند
و معاش یعنی آمدنی و تنخواہ گوڑہ بضم کاف فارسی و واو مجہول و میم مجہول ہرار یا کہ کبنکہ جوڑہ باشد
و کننده بضم کاف فارسی و سکون نون و فتح تا ہندی و ہای مختفی تالاب ذکوری
بکسر دال ہندی وضم کاف عربی با واو مجہول و یای معروف کرکلی برندہ است کہ از گل خانہ میسازد
کہ او را در ہندی انجہباری و ملبی و کوہباری نامند و فارسی انجار فارسی نام و بنا جدا است
و این حالا شدہ است بلکہ تغلیط آن از قدیم معلوم می شود چنانکہ از کاغذات کہنہ یافتہ می شود
و حال اردوی انجار این ہمچنین بایدشتم پس فقرات چند از اردوی اینجانی بکلام تا دستور اردوی اینجا
معلوم گردد ہر اگر صاحب چہار کلدار شہیدی بکار و فضیلت بخاری اور مسلم ابو ہریرہ رضی اللہ
عنہ سی روایت کہتی ہین کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ ایک شب کو خواب مین دیکہا مین کہ دلو

ابلہ

یک چاہ پر رکہا ہوا ہی اوس چاہ سی جسقدر خداوند تعالی چاہا کہینچا مین پہر ابوبکر رضی
اللہ عنہ اوس دلو کو ایک یا دو مرتبہ کہینچی اور اون کی کہینچ مین ناتوانی تہی حق تعالی اونکو
مغفرت کری پہر عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ اوس دلو کو لی بہت کہینچی ہین تمام تشنہ لوگ
سیر ہوگئی نووی کتاب تہذیب مین لکہی ہین کہ اشارہ خلافت سی ابوبکر رضی اللہ عنہ کی اور
ترقی اسلام و حصول فتح و فتوح ممالک و اعلای کلمۃ اللہ زمانہ خلافت مین عمر بن خطاب کی ہی فضیلت
ترمذی حاکم اور ابن ماجہ مرہ بن کعب سی روایت کہتی ہین کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم فتنہ جو
ظہور مین اونگی اسکا ذکر الہام غیبی سی ارشاد فرما رہی تہی کہ ایک شخص چادر اوڑہی ہوی اوس جا
سی گذری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمای کہ اوسوقت یہ شخص حق پر ہوگا مراد اوس سی اشارہ
طرف علوا اور شہادت ذوالنورین سی ہی راوی کہتی ہین کہ مین جا کر تلاش کی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کی حضور مین عرض کیا کہ وہ شخص عثمان رضی اللہ عنہ ہین در جواب رسول اللہ
نعم فرمای فضیلت طبرانی ام سلمہ رضی اللہ عنہا سی روایت کی ہین کہ فرمای رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم جو شخص علی کو دوست رکہا کو یا مجہکو دوست رکہا اور مجہکو دوست رکہا کو یا خدا کو
دوست رکہا اور جو شخص کہ علی سی عداوت و بغض رکہا کو یا مجہسی بغض رکہا جو مجہسی بغض رکہا
کو یا خدا سی بغض رکہا اَللّٰہُمَّ اجْعَلْنِی مِنْ مُحِبِّیْہِ آمِیْنَ فصل در بیان لباس مردان
اینجا و اسلحہ ایشان و در ذکر لباس زنان اینجا و زیور ایشان بدانکہ ہرگاہ مردان اینجا بدربار
حضور پرنور حاضر می شوند عام لباس و جامہ و دستار منصبداری کہ بر وضع دربار شاہی است
و دوشالہ و رومال یا دوپٹہ و پٹکہ و سربند قبضہ دار و شمشیر یا پیش قبض و زیر جامہ سفید یا از شروع

یا کمخواب یا کلبتون و کفش دکنی یا لاہوری پوشیدہ حاضر دربار می شوند اگر دستار منصبی
عمامہ نباشد بدیگر دستار دستوری حاضر شدن بدربار حضور پرنور نمی دہند اما حکام انگریزی کلاہ
و لباس خود حاضر می شوند اما موزہ لب فرش انہا بیرون می کشند و عموما مردم اینجا [illegible]
ست اما اکثر چنین دارند کلیچہای بسیار دراز کہ از کعب ہم گذشتہ زمین برامی رسد می پوشند
و در جامہ رسم سنجاب مثبت و ہم بات جامہ بسیار نمی باشد بلکہ جامہ اینجا بطور ہمہ ہندوستان
می باشد و شند ہم بہ نسبت ہندوستان کمتر می باشد و چولی آن قریب بسینہ میدارند و بر
جامہ مردم اینجا اکثر جست و تنگ می پوشند و رومال رنگین ازدیور کنندہ یا زری بال یا از مشکل کسیری بر
دارند و رومال پشمی سفید یا بنشال یا دوپٹہ بنارسی یا نلویری بر ہر دو دوش ہمچو بالاپندی می پوشند
بعضی از دلاوران و شجاعان اینجا جبہ و جوشن و زرہ و دستارہ آہنی و خود و
چار آینہ می پوشند و تفصیل اسلحہ اینجا این است قرابین و بندوق یا قسام و تمنچہ و پیش قبض
و شمشیر بانواع خود و کتار و جنبیہ و خنجر و زنبک و قرولی و بچہوا و کپتی و سانگ و برچہی و نیزہ و تیر و کمان
و تبر و سکلین و سنکین و بنای و چہوراو شیر بچہ و کتاوبان و بلم و سیلابہ و اینہا و لباس
زنان اینجا بیشتر کرتی و چولی و زیر جامہ بسیار تنگ و دوپٹہ بسیار دراز اما زنان شرفا ازار
کمتر پوشند اما اینکہ بسیاری پوشند و شلوار را پوشیدن رسم کمتر است و تفصیل
اسمای زیور ہاییکہ زنان اینجا پوشند این است نتہ یعنی حلقہ بینی و ٹیکا و تعویذ جوکی و چاند یعنی شش
ہپول و ستارہ سورج و باولیان در و چاند باولیان در و بتہ در و جہلیان در و مرکیان در
و لونگان در و چوکڑیان جہندن ہا و جہ کڑیان لہریا و چنپاکلی و ہنسلی و دال و تلسی و چنپاکلی

وبالا

و بالا و کرنپہول و دکدکی و بہ ترک و جہاجر او ہی و جہندن ہار و ست لڑا و بدی و ہرانی پرو اجول جلی
و جودانی و جلیہ بان کہ در گوش و اننی ہم در ان می اندازند و بازوبند و نج بند و دست بند
و نورتن و کرہ بازو و بہیری و کنکن و پہونچیان بدانہ الکہہ یا بدانہ گندم یا بدانہ کوتہمیر و بدانہ
یعنی جہلہ انگشتان است و الکوتہی و آرسی و پای زیب و توڑہ و چشم کہوتر و پایل و کوکہرو و
بیری و لول بضم لام و واو معروف و کجری با یای مجہولہ مثل بفتح میم یعنی چہلہ انگشتان
پا ہست عدد و بر بچک و لڑک و جہلیان پس گوشی و بولاق و در و جہوی و جہانور
و جہانجن فقط و اگر زن بیوہ میشود جوڑی طلای پوشد فصل در بیان خورش مردم عوام و خواص اینجا
بدانکہ خورش مردم عوام اینجا از غلہ بیشتر نان ذرت زرد یعنی جوار را می خورند و نیز از ان
دلیا ساختہ با ترشی و ماست میخورند و نیز از ذرت سفید انبل می سازند یا جہنار اکہ بندہ باشد با
سائیدہ در آب انداختہ می جوشانند ہر گاہ ہمچو آتش غلیظ می شود در ان نمک انداختہ ہمچو کرہی
می نوشند و نان باجرہ می خورند و خشکہ برنج را با دال یا شوربا یا کڑہی اہل خام یا پختہ میخورند یا با تول
یعنی بہاجی اسنارہ کہ رسن باشد یا بازہ خرفہ یا جولای یا بات یا پالک یا جوکا یا تو دایا اموتی کہ نیز
نباتات اند یا چندان ہندوا میخورند و از امرای آنان گندم یا خشکہ برنج را با دال یا شوربا میخورند یا ساگ یعنی
و ترہ و برگ ملایم اہل نختہ کہ حیر باشد می خورند یا اترا با گوشت بختہ یا نان میخورند یا نان با ترہ انبات
یا توری یا کدوی سفید یا بہنڈی یا دہبند کہ در ہند مسن باشد یا با ترہ جولای یا خرفہ یا بات
و پالک و جوکا و سوا یا اموتی بود یا ترہ چندان بتوہ یا چہنونا بود یا ترکاری بلول و شکر کدو
کہ آن کدوی شیرین ہم و یا با کریلا یا بینہا ہمچنین دیگر ترکاریہای خورند و نیز پلاو و یا بریانی

بامرغفیر با شیر برنج و کباب هر قسم و ترشی هر قسم بافراط و مرچ سرخ بکثرت می خورند خصوصاً
مردم خواص و عوام اینجا را بهاجی اچار را بسیار مقبول و مطبوع است و شیرینی البته درین ملک
از هر قسم که باشد مردم اینجا را بسیار مرغوب است فلهذا اکثر می خورند علی الخصوص انواع شیرینی
هر قسم از لوزیات و حلویات بسیار می خورند و خیالکه در خانواده ایشان کثرت مثهای خصوصاً
از بادام مستعمل است و در دیگر قوم کمتر کی باشد و مردم اینجا از آچار و چتنی هر قسم که باشد رغبت
تمام دارند و بامربات کمتر کی خواهش دارند و مردم اینجا اهلی را الجند طریق منجور ند فلهذا
کسان اینجا با مراض گوناگون مبتلی می شوند یکی آنکه مرض قرحت منی ایشان را عارض میگردد
دوم بیشتر ایشان را دختر پیدا می شود سوم از زن عاجز می شوند چهارم اکثر ایشان را مرض
طحال عارض می گردد پنجم بسا اوقات ایشان را ضعف معده عارض میگردد ششم هر
شخص شاکی نزله می باشد و سوء هضم را شکایت هر دم برزبان است پیشتر از خانه بیرون
آن اینجا بلا ور اله کهار را نامند می پرسند که در هندوستان هم بلا و می شود گفتم که نه
باز گویند پس چه منجورند گفتم که خاک با با دیجان اقسام برنج که در ملک ما غیر را میسر است
اینجا مستعملان کاهی در خواب هم ندیده باشند دستور اینجا در تقسیم شیرینی فاکه این
ست که الاچی دانه با تباشه و غیره را در سبد گرفته پیش هر کس سبد شیرینی را می گذارند
و آنکس یک یک دانه از آن می گیرد پس گویا دستور اینجا بمصداق مثل مشهور است
که تبرک آن باشد که از حلق فرو نرود و خوکه از گوشت گوسفند که کیب باشد بسیار چتنی میسازند
و از زن و مرد و بچه و جوان از آن منجورند فلهذا در شکم اکثر مردم اینجا خراطین و حیات و حب القرع

پیدا می شوند و بدان می میرند و نیز باده پیدا شدن این مرض خوردن کنگل است بکسر کاف
فارسی و بای مجهول و نون موقوف و ضم کاف فارسی و سکون لام بمعنی تنوبا و مدرخت
بار و نیز خوردن منجل است بضم میم و سکون نون و فتح جیم تازی و سکون لام که ثمره درخت
نارجیل علاج مجرب خراطین آنکه دوا رسین ثی نمی را که قسم از جوهر دوا است و در شفاخانه
انگریزی یافته میشود برای جوان بقدر دو سرخ و برای بچه یک سرخ یا نصف یا ربع آن در شکر سرخ
آمیخته حب بسته صباح بخورانند تا نخورد و غذا رکهچری دارند که همه خواهند بر آید بعد مسهل روغن
بید انجیر در شربت یا شیر بدهند تا القیه باده آن همه بر آید و همچنین اشیا خوردن سبب پیدایش
بیماری رشته و قاطع ماده آن است والسلام فصل در بیان دوکانهای مهاجنان که درین
بلده و حوالی آن نامی اند و در سرکار حاضر می شوند معتبر اند تفصیل اسمای ایشان از مهند دان
در کاروان دوکان لکهمی داس و لچمیداس گجراتی و در بیکم بازار دوکان یکی هر گوپال و بوبل
دوم دوکان شیو لعل و چنبی رام سوم دوکان کشن لعل و موهن لعل چهارم صورت
رام و گوبند رام مهیسری پنجم دوکان امرسی سوجان مل و در چنبال نیزه دوکان لاله
مدنگوپال بهیه و در باغ حشمت گنج متصل کوتهی یکی دوکان گوبند رام و منهرا داس دوم
دوکان بدهم سی نین سی سیوم دوکان فتح چند و گردهاری لعل چهارم دوکان موتی
لعل و رامدهن پنجم دوکان رامدهن و اجکبناته ششم هنمنت رام سدا سکه و در زرب
بازار یکی دو دوکان چمنا داس و بالکشن دوم دوکان گوبند رام و کشن لعل و در چارکهان
و حوض چارسو که مشهور است بکاحوض که حوض خشک هم اش نامند یکی دوکان نتهل و گوردهن

داس است دوم دوکان موهن لعل و نیکت لعل سوم دوکان بیم سکه داس و صنبی
لعل که قریب بازوی مکان نصرت جنگ بهادر است چهارم دوکان کرپا رام تنسالی است و در
چوک ناکاس هینه یکی دوکان تارابن داس تریکه داس که در موتری کلی بوده که حالا دیوالیه اش
بر آمده دوم دکان شیو کرن و چهند سوم دوکان دونکرسی و رام تن که قریب یکه بعد
متصل دروازه نصرت جنگ بهادر واقع است چهارم دوکان شیو پرشاد و چهید نادیریا
و در کهان شمس الامرا بهادر یکی دوکان گلاب داس و کنیش داس است دوم دوکان
بهولا رام باکرپا سوم دوکان چنبی رام و موتی رام و در لاله بازار دوکان هیر چند و جگم
چند و بدی است باقی دیگر بسیاری از مهاجنان کدامی باشند که از نام و نشان ایشان هرگز
آگهی ندارم حال ایشان در پرده عیب الغیب باشد والله اعلم بالصواب فصل در کیفیت
امکنه و مقامات بلده و حوالی آن که قابل دید اند اینکه هر سه پل یعنی پل کهنه و پل افضل گنج و پل
چادر گهات و چادر گهات و چارکمان و حوض چارسو و مکه مسجد و مدینه مسجد و جامع مسجد و
مسجد چوک و چهار منار و کوله انجا و قلعه گولکنده و کوه مولی و عمارت انجا و گنبدهای سلاطین
قطب شاهیه و سنگ محل و کوه شاه شرف الدین صاحب قدس سره و کوه سید محمود قدس
و درگاه یوسف صاحب شریف رحمهما الله تعالی که پاره از ریاض جنت است و تالاب میر عالم
و تالاب میر جمله و باره دری میر عالم و چینی خانه و آئینه خانه سرکار عالی و درگاه حضرت برهنه صاحب
رحمة الله و درگاه حضرت اجالی صاحب رحمة الله و درگاه حضرت حسین شاه ولی قدس سره
و کوتهی صاحب عالیشان رزیدنت بهادر و باغ سرور نگر و بادشاهی عاشور خانه و مقام نعل صاحب

واقع شهر کهنه و مکان علم حضرت عباس رضی الله عنه و علم عیسی علیه و چشمه بی بی و باغ لنگم پلی که
گویم که غیر ممکن است اما می گویم که گشت بده هر یک از این سیاح را بصیرت بچشم عبرت
تو زیاده میگردد که ربَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ
فصل در بیان تذکره آنکه در ایام تحریر این کتاب سوانح که پیدا شدند لائق درج این کتاب
است بدانکه در هنگام نوشتن این تاریخ صاحب رزیدنت بهادر یعنی مستر سرجارج بوا صاحب
بهادر رسی بی انگلی سی ایس آی از حیدرآباد مبدل شده و ممبر کونسل گردیدند و بجای ایشان
مستر سرسی جارز و نیل صاحب بهادر کی سی ایس آی تشریف آوردند و سه ماه تشریف
داشتند و با همه ملازمین و جمعداران و اهل دفاتر و حوالی عمدة النساء و امیر کبیر بهادر و رویه
وقار الامرا بهادر ملاقات نمودند و بحضور ملاقات چند نمودند و باخر سال تمام سنه یکهزار
و هشت صد و شصت و هفت عیسوی کیفیت اجرای کار جلد و آئین و احوال انتظام مالی و ملکی
و فوجی را نوشتند و خود سکرتری فارن و دپارتمنت اف انڈیا شده بکلکته تشریف
بردند و مستر هیم بین صاحب اکثر بهادر مسموم شده مردند و سبب زهر خوردن ایشان
معلوم نشد بجای ایشان اکثر اسن جی و ندو صاحب بهادر تشریف آوردند و لفتنت
کرنل جی اس کمبر صاحب بهادر نائب صاحب اول رزیدنت بهادر هم تا کچ بور مبدل گردیدند
و بجای ایشان مستر جی جی کارڈی صاحب بهادر اسسٹنٹ اول شدند و مستر توری صاحب
بهادر نائب دوم صاحب رزیدنت بهادر بر مهم جنس تشریف بردند و حالا بجای ایشان
مستر جی ایچ ترپور صاحب بهادر تشریف آورده کار فرما اند بروز عید فطر سال یکهزار

و دو صد و هشتاد و چار هجری نواب معلی القاب قدردان اذکیا جناب نواب امیر تراب
علیخان سپه سالار جنگ مختار الملک بهادر کی سی ایس آئی برای گذرانیدن نذر بحضور پرنور تشریف
می بردند که برگشته نصیبی کج‌بخت ازلی روشن علی نام کنیزک‌زاده سید عمر خان عرب گلوله بندوق
بر ایشان سر کرده که خطا نمود در آن سیماب بر کرده بود که نواب ممدوح آگاه شدند و مردمان
حلو قصد قتل او نمودند که او فوراً تنچه دیگر بار سر کرد و گلوله آن یک سپاهی هند و همراهی رسید
فوراً جان شیرین خود را برای آقای خود قربان نموده بر زمین افتاد و گلوله مذکور کله آن سپاهی
را گذشته آمینه توجه را بطور شکسته که صدمه آن نواب والاشکوه رسید و سپاهیان
همراهی آنگاه خواستند که او را بقتل رسانند اما نواب والاجاه مردمان همراهی را از قتلش
منع فرموده ارشاد کردند که نزنند و نکشید تا که زنده او را بگیر بید درین عرصه او را بدست سپاهیان
همراهی چند ضرب خفیف رسیده مگر او را زنده بدست آوردند که هنوز در کوالی است و زخم او
بعد بخیه درست کرده می شود هرچند از وی پرسند نشان از مغوی نمی دهد خداوند نعمت
رئیس ثمینه این گستاخی این بی ادب کمال برهم شدند و حکم قتل دادند و بسیار عنایت
و خیریت مختار خود جمال عنایت پرسیدند و فرمودند که امروز بسبب شنوج این سالگره
دور از هوا خواهان باد در بار منکنیم تا وقتی که آن مردود بقتل نرسد نواب صاحب عرض
نمودند که قربان حضور شوم نمکخوار بهر طور باقبال حضور بسلامت ماندم و بعد از تحقیق حال قتل
مناسب هست عرض پذیر فرموده حکم تحقیق دادند و دربار فرمودند و چند نذر خود بدولت
گرفتند و باقی را بدیوان مختار خود بدولت ارشاد فرمودند چنانچه ایشان تا سه ساعت

آنجا حاضر بودند و رخصت شدند بعده برخاست فرموده بر فیل نشسته بگنبد و مینائی و فراغ بالی
مبانع خیرات بر فقرا تقسیم فرموده آهسته آهسته تا به دولت‌سرای خویش نزول فرمودند و شکر
حق تبارک بجا آوردند حضور و والده ماجده حضور و امیر کبیر بهادر و دیگر امرا و ملازمان حسب مراتب
تصدق فرستادند گو تبدیلی صد سی رو پیه بار ندگان انعام شد هنوز علاج آن بی ادب
می شود و هرگاه از احوال عزیمت او پرسیده می شود خود را بر جنون زده کلمات واهی
بی سر و پا بجواب و سوال بر زبان می آرد و هیچ راست و درست بیان نمیکند از حضور ارشاد است
که بالوان اطعمه و انواع انعامات و عفو قصور دل او را شاد و خوش کنید تا آنچه فی الواقع حال بود
راست راست بیان سازد مگر آن گمراه هرگز براه راست نمی آید آینده هرچه بظهور رسد واقعه نگاران
از آن برنگارند بابداً البوار رسانند گویند این همه خرابی و دلیری عوام که بیدانش محض
بسبب عدم التفات آقای ناهموار گردیده اگر همیشه در بار میشد و دست شفقت بر سر فدائیان
مالیده می شد هرگز کسی مجال این چنین دلیری و گستاخی نمیشد گویم این سخن نافهمان است
زیرا که خداوند نعمت را با نمک‌خواران خود همیشه الفت معنوی می باشد گو برای ربط و ضبط
خود بظاهر بخشم می نوازند اما در باطن بانظار الطاف و اعطاف تربیت میفرمایند نمی بینند
که بروز وقوع این واقعه آقای نعمت را چه قدر غم و اضطراب بر صدمه چاکر خود بوده است
که بار بار بملاحظه تردد مختار خود میفرمودند که امروز دربار نخواهیم کرد که نواب صاحب ممدوح
اطمینان خود بحضور ظاهر کردند و ملال خاطر حضرت را بخوشی خاطر چاکران بعرض رسانیدند
تا آنکه طبع مبارک حضرت متسلی گردانیده بدربار آوردند و نذور حسب دستور گذرانیدند

تا جشن عالمیان رفع گردید الحمد لله علی ذلک **فصل در بیان بنگاه نوکری بلده بهتر است یا چاکری مفصلات**
بدانکه بنظر حضوری سرکار و حاضر بودن در دربار و دانستن احکام و قواعد جدید بیش از دیگران و رسید
بانواع ترقیات و بودن مورد انعام و اکرام و بهم رسی جمله اشیا بسبب بودن دار الحکومت
و مستقر السلطنت و ملاقات امرا و علما و فقرا و صلحا و بر آمدن اکثر حاجات و صحبت اهل
فنون و بودن مرجع احتیاج دیگران و ملاحظه مجمعات و میله‌ها و مصاحبت حکام صدر انگریزی
و حضوری رئیس و ملازمت و مکالمت مختار ریاست چاکری بلده بر چاکری مفصل دارد
مگر بلحاظ آنکه در بلده همیشه گرانی غله و اجناس می باشد و تنخواه در مفصل بحساب روپیه حالی است
و در بلده شرح چلنی است و آب و هوا بلده خراب و آب و هوای مفصل بهتر از بلده است و صرف
نوکر در بلده بسیار و در مفصل کم است و آب و هیمه و هیزم و اکثر ماکولات و مشروبات و میوجات
و مایحتاج معاش در بلده بقیمت میسر گردد و در مفصل بیشتر مفت یا بقیمت ارزان بدست
میرسد اگر در مفصل غله فریه و ذخیره دارد و دیگرانی بخرج خود آورده باشد در نفع باشد و خدام مانند
کاردو بهشتی و بهوی و کناس در آنجا باندک صرف بهم میرسند و در بنجا بدقت تمام
میسر گردند و در چاکری بلده در بیشتر معاملات جوابدهی بسیار عاید میگردد چه هر کس در معامله
خود نالش و شکایت تا بسرکار میرسد و در بیرونجات جوابدهی کمتر است زیرا که از بیرونجات
در بلده برای شکایت کمتر می آیند و در مفصل جاگیرات آنجا را حکومت تامه حاصل میگردد و در بلده
حکومت ناقصه بدست میرسد و ماهوار چاکران مفصل در صیغه مال و فوجداری و دیوانی
بنسبت چاکران بلده در اکثر احوال بیشتر است پس بوجوه مذکوره چاکری بیرونجات بر چاکری

بلده فوقیت و غلبه **فصل در بیان کیفیت روانگی قافله حجاج** بدانکه قافله حجاج همیشه از بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد دکن در ایامیکه آفتاب در برج دلو می آید یعنی شروع ماه بهمن روانه
سمت بمبئی می شود در سنه یازدهم شعبان است ۱۲۸۴ هجری مطابق دوازدهم دسمبر
۱۸۶۷ عیسوی روانه شده اکنون تا این زمان روانگی حجاج از نوزدهم اسفندار میگردد که آفتاب
در برج حوت می باشد الحال تاریخ سوم شوال ۱۲۸۴ هجری مطابق بیست و نهم جنوری ۱۸۶۸ عیسوی بوده است
اما تقسیم چیتی‌ها که بنام حجاج از سرکار نظام طبع شده منشود از آخر رجب میگردد تا آخر رمضان
سلخ موقوف می گردد و صد ها چیتی‌ها داده حصول حسنات میفرمایند اکثر حجاج مولانا محمد یوسف
صاحب اند مظلوم که چهل و دو بار مناسک حج را ادا فرموده اند مگر افسوس که با وجود هم رسانی
سفارش کامل هنوز سرکار عالی نظام بنام ایشان ماهوار مقرر نشده است این راقم سوانح
طالع چه باید دانست زیرا که در عهد چنین حاتم لاثانی اعنی مظهر فیوض ربانی جناب فیض مآب
نواب افضل الدوله بهادر دام اقبالهم بنام ایشان چیزی از وظیفه مقرر نشد بس کی شانی
است امام را آنجا البته از طرف خود چیزی بچیزی خدمت ایشان میفرمایند الله الکریم رئیس
اینجا را توفیق رفیق عطا فرمایند تا ایشان هم از وظیفه خواری این سرکار والااقتدار محروم
نباشند بملازمان سلطان که رساند این دعا را که بشکر پادشاهی ز نظر مران گدا را
و صد ها مردم را از پیشگاه رئیس اعظم و امرا ایشان سامان سفر حج از نقد و جنس
و چیتی جهاز عطا میگردد که از دیگر روسای هند حصول آن قدر دشوار است بلکه غیر ممکن
و محال الله تعالی این خطه طیبه را محفوظ و مصون دارد **فصل** در بیان کیفیت مجلس

محفل میلاد رسول مقبول صلی الله علیه وسلم در ماه ربیع الاول در مبنی خانه که جناب مولانا محمد اکبر
علی صاحب واعظ سورتی همیشه میفرمایند بآنکه مکان ساخته خود را القباد دیل وفانوس
جهار ولکنول و کلاس و دیگر شیشه آلات آراسته و پیراسته میفرمایند و دعوت علیه میکند
وجوق جوق از عوام و خواص و امرا و غربا و علما و فضلا و فقرا و شعرا می آیند و بیان
احوال قدسیه و خصایل بهیه آن سید البریه میفرمایند اما اول رقعات طبع فرموده تقسیم می
فرمایند دو رقعه در بنجا نقل کرده میشود که بآن جمله کیفیت واضح خواهد شد یکی رقعه که در سال
یکهزار و دوصد و هشتاد و سه هجری طبع شده بود

اما آن تعوله عن لهب عنصر
باطیب مقتبس منه
نبی انا معشر الانبیاء و ما ان لنا
من الغنائم و کنا عن منه

الله
عمت آلائه
علیه و علی آله وصحبه
صلوات و سلامه

غنایت بعنایات حضرت واهب
العطایا از طفیل ذات بابرکات
جناب رسول البرایا کافه خلق را چنان شامل
که کافر مرید اعنی ابی لهب عنید را هم باعث فرحت

ومسرور که در شب میلاد وشافع یوم النشور از آن نامنظور ظهور رسیده تخفیف در عذاب
وخذلان حاصل گشته پس با معشر اسلام اگر برای مولد المسعد از بدان خیر الانام در قیام بجث

هو سبب تام تنجیم البته در استحصال مراتب رفیعه واکتساب مناصب بدیعه سعی بلیغ کرده باشم
لهذا چون ٢ ابرد هر سال من ابتدا شب عشره شهر آپال لغایت آخر لیالی هفده کانه ان محافل ممدوح
الشمایل بزی تبیین احادیث میلاد جناب سرور امجاد منعقد میکرده دو مشتاقین بنابر استماع
از ذکر احوال قدسیه و خصایل بهیه آن سید البریه حاضر می شوند اگر آن احسان فرماهم
در شبهای موصوفه بعد از غروب جهار گهری گذشته در خانه تضییع گشیده از برکات صلوة
عشا بجماعت کثیره و سماعت احادیث شریفه و سیر مستقیم استفاضه فرمایند را که در مفهوم
وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم داخل خواهند گردید زیاده
عنایات مبدع افاضات شامل اهل حاجات باد والسلام احسن الختام من المستفضی بانوار التجلی
کتبه ابو الفیض سعید الدین خادم الطلبه محمد اکبر علی باراد این رقعه در بنجا جهت فواید برمی آید
بلی اگه هنوز ذکر سرور کائنات صلی الله علیه وسلم در بن ملک موجود اند الحمد لله علی ذالک که خود
مستفید می شوند و دیگران را نیز شامل فیضان می کرانند دوم این تذکره کرده جماعه و اجتماع
صلحا و موافات و محانه می شود سوم انجاد بتخانه در حیدرآباد مخصوص این بزرگوار الصلحا است
که اتباع شیخ عظمت علی بریلوی مرحوم فرموده بست باقی در تمام هندوستان بمکانی مخصوص
باین نام میلت جهار ام باستجاع بزرگان مضمون خیر الناس من ینفع الناس بظهور میرسد
پنجم یقین که این بنا فرخنده را از اوقات فرموده باشند که در هر زمان ثواب رسان و
راحت بخش مردمان باشند ششم بملاحظه این نسخه روزمره فارسی بلده فرخنده بنیاد
حیدرآباد بر متفرسان واضح ولایح خواهد بود چه این تحریر از اهل فارسی قال انجاست که نظر را عجب

براعت الاستهلال لطایف الفائه واهب العطایا و عنایات مبدع افاضت شامل المحاجات
فواید بخش مذاق ادراک است رقعه دیگر که در سال یکهزار و دوصد و هشتاد و چار هجری طبع گردید

صلی الله علیه وعلی
آله واصحابه وبارک وسلم

الهی سپاس بقیاس نثار بارگاه
حضرت منور شعاشع خورشید جمال محمدی
ومنشر لوامع بدر منصی جلال احمدی
است که بعنایات بغایات او

کلبه احزان هارلک عصیان شعله آفتاب جهانتاب مصداق انا ارسلناک شاهدا
ومبشرا ونذیرا وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا جلوه کرد بوافر درود
نامعدود و فیروزگاه آن نور الانوار صمدیت مصباح مشکوة احدیت بدر الدجی نور الهدی چراغ شب
کرامت مصبح روز قیامت افشان است که از بوارق عطیات او قلوب مظلم گناه کاران منور
لمس هاه المستفیضان لمعات ضیا مکرمت و سراج منیر مجلس عظمت و جلالت را مسرور که مهر و محبت
شمع الشموع اجتبار الهدی راه مغفرت ساخته لیغر مان واجب الاذعان یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه وسلموا تسلیما محکوم باشیم لهذا امید قوی که آن مهر الفت وافت
سعی موفور فرموده بجهة تقریر هر سال که بعد از شب رویت هلال لغایت سه روز بعد کال
از سماعت احادیث شریفه میلاد آن سرور کاملا سعادت وافر اندوخته دعاگو را ممنون

احسان و مشکور امتنان فرمایند فقط المستفضی بانوار التجلی ابو الفیض سعید الدین عفی عنه خادم
الطلبه محمد اکبر علی اگرچه در بنجا در اکثر مقام بزرگان عقد مجلس میلاد شریف میفرمایند و حاضران را
بالطاف ظاهری که اعطا و برابای باشد می نوازند و بهدایت صوریه و معنویه میرسانند بلکه لطف
شیرینی و شیرینی باین ایجاد انجا کجا که مفرح حاضران و فیض غایبان باشد و هر کس
غیر یک فیض ظاهری و باطنی گردد خداوند تعالی در عمر و اقبال این بزرگ بیفزاید و تلاقی با یام آخر زمان
فرماید این بقیه فضلا آخرین است و نخبه و اعظمین ختم دوران است مد ظله مولانا شبید
که عاشق بیان میلاد رسول مقبول است صلی الله علیه وسلم و مروج طریقه میلاد و هند است
اگرچه بد طولی است مگر ندانم بکدام مصالح عزلت گرفته و مهر سکوت زده اند شاید بحکم اکثر
دو پادشاه در اقلیمی نگنجند باشد بلکه انجا ده درویش در گلیمی بخسپند چرا نباشد در بن
بلده فرخنده بنیاد طریق خواندن مولود شریف طرز دیگر دارد که جماعت با هم مقابل
نشسته بالحان خوش و آواز دلکش قصاید مدحیه می خوانند و در هر شخص فرد افرادی میخواند
مگر افسوس هزار افسوس که مداحان انجا بی نمازی باشند بلکه سینده هی خورده بزبان نا پاک
مدح سرائی می کنند حق تعالی ایشان را هدایت و تقوی دهد برکت آن مدح بخشد و از بن نجاست
اوشان را طهارت عطا فرماید که ارباب مجالس این با بکاه انطلبند و مقبیان را قدر
افزایند بعضی که ایشان را شرم و حیا در آمده ترک خیانت نمایند و از بن جناب محسن و خیانت
فاش باز آیند والله موفق والهدایة امر من لدیه و کل شی یعود الله فصل در بیان قرار

کردن کهاران ملازم موسم کرگتی اینها باآنکه بهوسهان انجا از کس که ملازم دارد با بر این
معتبر از اوشان گیرد واز اوشان محلکه بستاند کیر که هرگاه مردم را نوکری کرداشتن منظور بوده باشد
از کجا اطلاع نمایم اگر چنین نکنیم محروم سرکار باشیم و باید که نام اینها بقید ولدیت و سکونت
نوشته مثبت خود دارد و تصدیق سکونت اینها معرفت چودهری اینها کرده گیرد هرگاه زر چون
هنگام دنیا رمیرسد یا موسم کرامی آید بلا اطلاع دادن فرار خود میگیرند هرچند در ان وقت اینها
را تسلی و تشفی داده میشود اما هیچ سود ندارد و بعد از آنکه مفاجات یکی از اینها مرد و فرار کرد
پس اگر بلا اطلاع بگریزند باید که نالش بر اینها حسب دستور ملازمان فوجداری کنند و اینها در
طلب داشته و صورت اثبات جرم گریختن اینها از عدالت فوجداری به اینها تدارک تعقید و جرمانه
بقدر کرده خواهد شد و این عمل را فقیر رواج داده ام پیش ازین بران عمل کسی نمی نبست
و کهاران همیشه تکرار بر افزایش تنخواه می کنند این شرح تنخواه را هم صاف در خطابات
نوشته به اینها داده باشند و بابت وصول تنخواه بارسید جداگانه گرفته باشند یا بر پشت
خط وصول نوشته شهادت دو کس بران نوشته باشند و قسمی از ایشان کهاران نوری
اوشان اکثر با وفا می باشند اما تنخواه به نسبت بهوسیان زیاده میگیرند و همه کار خانه داری از
رفت و روب و آبکشی و چراغ فروختن و دروار ساختن همه کار می کنند تنخواه اگر بهویی
شش روپیه حالی می باشند کهاران هندوستانی هشت روپیه می خواهند و هر وقت به حاضر
می باشند بخلاف بهوسیان اگر شش کس نوکر باشند چار اگر حاضر باشند دو از ان غایب
باشند و تنخواه حاضر و غایب یکسان میطلبند و میگیرند و آب نمی کشند و کارهای مرجوعه را انجامی

و بهنگام رفتن های و هوی بسیار می کنند و سوار را بسیار جنبش میدهند که بستر استخوان
و استخوان جسم را بدرد می آرند زیرا که اکثر قدم درست نمی اندازند و لحاظ برابری دوش نمی
دارند بخلاف کهاران نه آواز بر رفتار می کنند و سوار را حرکت میدهند سواری ایشان
مفرح القلوب و آرام دهنده جسم و جان سوار است و سلوک کردن با بهوسیان بنگی را بدر یا انداختن
است فصل در تفصیل میوه های انجا و بیان اثمار که بیشتر درین ملک می شوند مع بیان موسم
آن بدانکه خربوزه درین ملک وقتی که آفتاب در برج دلو می آید خربوزه می کارند و وقتی که آفتاب در برج
ثور می باشد اثماران بخوبی طیار میگردند و فصل آن با مرادی شود اما خربوزه انجا شیرین
نمی شود و موسم انگور وقتی می باشد که آفتاب در برج حوت و حمل می باشد لیکن انگور در بعضی
باغ مثل بوستان فرانسیس وار بک صاحب تمام دکن بلکه در هندوستان لطیف و شیرین
می شود مقابل انگور کابل در مزه و حلاوت و طعم سکیرد و تربز و خیار در حجب ابهر در حلاوت و کبیر
نمی باشند و ازین خربوزه که آن را در حجب ابهیی بالفتح هر دو بار فارسی و لسر هر دو سکون بار
معروف گویند بکثرت میشود و شیرین می باشد اما بوی دار دله سبب آن بعضی نفر سکردد
و نارجیل بسیار پیدا میگردد و فصل فروخت آن در وقتی باشد که آفتاب در برج دلو می آید و اینجا
برابر انجیر کابل پیدا می شود بسیار کلان و شیرین و خوش مزه می باشد در موسم آخر برشکال
بسیار فروخته می شود و فصل امرود که آن را جام گویند و رام بیل که قسمی از شریفه است هر دو
در موسم آغاز گرما که آفتاب در برج ثور باشد فروخته می شود اما رام بیل مغلط معده ست
و فصل شریفه درین ملک صحرائی می شود و بکثرت تمام وقتی که برشکال آخر میگردد یعنی وقتی که آفتاب

در برج عقرب می درآید فروخته می شود و عالی از آخور ده شکم خود را پر میکنند که بیک پول چار دانه
بلده فروخته می شود و در قربات یک سپید دار ارزانی بیک پول خرید می شود و خربزه رعده و کلان
باشد قریب سه پاوی باشد بنابات شیرین و خوش طعم می باشد بهر از مردم را اگر در ان برخوش
آن در موسم آن می باشد اما باعث در ان آنست که اینک از دهان انداختن میشود یعنی
تخم سیاه بسیار دارد و بگزیدن اکثر تب و لرزه عارض میگردد و فصل کهیل هم در موسم برشکال
در اینجا میگردد در موسمی که فصل انبه می باشد انبه هم نامند بسیار کلان نمی باشد یعنی
زیاده از بست سیر ندیده ام و انبه در اینجا بانواع و اقسام می باشد زیاده از سیر کمتر ان ندیده ام
و این بیان تخمی ست اما در اقسام قلمی از افونس و صیدری و انبه بمبئی و آنبه کوه سندر و الفنو
دلپسند و ملغوبه بسیار خوب میشود اما بهتر از هندوستان بهتر ندیده ام و عجب ست که در اینجا
بسیار انبه بدر به حضور رماه دسمبر رسیده و فصل عام انبه بخته درین ملک وقتی میگردد که آفتاب
در برج جوزه می آید و تا آخر اسد فصل آن می باشد اما انبه را در اینجا ارزانی نسبت چنانکه در ملک هندوستان
است که بیک آنه بیک صد بار می آید و قلمی وزن کرده فروخته میشود و تخمی بشمار ده عدد انبه در اینجا از روپیه
مشهور ست و از سرکار عالی بر همه علمای محلات تقسیم میشود زیراکه نام هر یک از سرکار عالی
بشمار مقرر ست و این دستور فیض عام در کدامی سرکار از هندوستانی و ذکر برنی جاری
مقرر نیست دام فیضانه فصل در بیان اینکه بعضی ابواب پرورش معاش بندگان خدا درین
سرکار ابد پایدار آصفیه دام اقباله و نواله چنان مفتوح و مقرر است که شاید در بعض سلاطین انار الله
برهانهم بنایات باشد و در همین باب این سرکار والا اقتدار را بر همه ریاست های دو صد ساله هندوستان

برتری تمام بیان تفصیل کلی قطعی ست و در بعضی است بر قطعا جاگیر ریاستهای گذشته و موجود شرف دارد و این
اظهار فقیر نه از راه خوشآمد و چاپلوسی باشد بلکه بیان حق واداست و طریق شکرگزاری و نزد کن تاریخ است و این امور
نو فقیر تو دار در انبساط مقررست که خیال در لفت و معلوم رسوم این سرکار عالی ندارد و ورنه مفصل می نگاشت
حالا بطریق اجمال می نگارد و تفصیل و تحقیق را عمری و دفتری می باید اول اینکه برای مساجد معموره واقع بلده و ممالک
محروسه وزانه و ماهیانه و سالیانه برای عود و گل از جاو تا عشا است مبالغ مقررست دوم چاره و چراغ و بکشی مزارات
و قبور با مور صرف بخور و شمع و تبرک ها از سرکار مقرر سوم صرف اعراس و غیره از جنس و نقد بلکه روپیه از سرکار عالی مقرر چهارم
و سند مساجد بلده و قصبات و قرای ممالک محروسه امام و موذن و خطیب بومیه و ماهره و غیره مقرر پنجم
خدمتهای قضا و احتساب هنوز مقرر و علوفه و وظیفه ایشان بصیغه روپیه جاری ششم نوکران عهده عهد اصفجاه
اول مغفور هنوز تا عهد جناب نواب افضل الدوله بهادر دام ملکه اکثر وفات یافته اند و سرو غه الخدمت شده اند
معهذا جاگیر و غیره ایشان چه از نقد و چه از اراضی اگرچه تخفیف رسیده باشد الی یومنا هذا برای ورثه ایشان
جاری و مقرر ست هفتم ملازم درین هرچند مصدر جرایم شده معزول بلکه سزایاب هم شده باشند تا هم
در سرکار والای انجا دستور قدیم حضوری است که حسب حیثیت و عطیه سرکاری نسبت باو جاری می نماید
الغرض هر کرا توسلی تا زمانه معتد به بدین سرکار ابد پایدار درست داد منع او و ورثه او گویا ابدی کردید و مقطوع النسل
گردیدن او و در صرف خاص ازین سرکار عالی همانا از محالات عادیه است نه براکه در جمله باستهای دو شکم فیر سند
و در وزارت بر پشت نوکری می زنند نه بر شکم آن که قانون اینجا همین است هشتم آنکه در ایام موسم انبه
هزارها سبد سبد جهکره انبه از علاقه نظام می آید خصوصا از کوهیر که انبه انجا بسیار لذیذ مشهور و اثمار بسیار انجا
بکثرت می آید برتر تقسیم از ملازمان صغیر باشند تا کبیر در هر محله که باشند حسب حصص تقسیم میشوند و غیرها

ازامرا و ملازمان تصدیق سرکاری بمراد خود میرسند داین نفس نیز هم عرصه دراز جاری می ماند اما اکثر
سنخان آثار فضل زبیدا بار یافتن مشکل می گردد دهم همچنین تقسیم گوسفندان و بران حسب مراتب
ملازمان بتعداد مناسب بر ایشان در ایام عید الاضحیه می گردد داین همه جانوران از علاوه بقیمت واجب
می آیند و قبل از روز عید الضحی تقسیم می گردد و همچنین بسیاری از مراسم و قوانین خاصه این سرکار
عالیجاه آئینه خواهد بود که بران اطراع بسبب نو وارد بودن خود ندارم زیاده حکمه و دام ملکه **فصل** در بیان
ایام تعطیل که ملازمان محکمات در آن روز بسبب اعیاد رخصت داده میشود و محکمه بندمی باشد تفصیل تعطیل
مسلمان یا هنود و یا هر دو

ایام تعطیل مسلمانان که در آن هنود و آن هم بوان حاضر نشوند مسلمانان		نام عید	تعداد ایام
	۱	شب برات	یک یوم
	۲	عید الفطر	سه یوم
	۳	عید الضحی	سه یوم
	۴	دوازدهم شریف	یک یوم
	۱	شیوراتری	یک یوم
	۲	هولی	دو یوم
	۳	اکادی	یک یوم
	۴	راکهی بندهن	یک یوم
	۵	جنم اشتمی	یک یوم
	۶	دسهره	دو یوم
	۷	دیوالی	یک یوم
	۱	محرم شریف پنجم و نهم و دهم	سه یوم
	۲	عرس رجب	یک یوم

امار قعه عدالت خاص ست مورخه ۲۴ رجب ۱۲۹۲ هجری که فرد تعطیلات اهل اسلام و هنود منظور گردیده ملازمان
سرکار عالی الیف نباید مرسل و نظر بر مراسله معتمد عدالت سرکار مرقومه نشان ۲۱۸ مرقوم است که سوای ایام معطله ضرور است
که ناظم مرو نایب یکی مع هر دو منشی کچهری حاضر مانند تا اگر کدامی کار ضروری پیش آید یا هیچکاره تحریر
ضروری از طرف صاحب عالیشان بهادر رسد در انصرام آن تراخی واقع نشود **فصل** در بیان میعاد مرافعه
هر یک محکمه بلده و تعلقات و غیره بدانکه میعاد مرافعه برای محکمات بلده یعنی مرافعه کوتوالی بلده و بیرون بلده که در
فوجداری می شود مرافعه عدالت دیوانی خورد که بعدالت دیوانی بزرگ دایر میگردد و عدالت فوجداری و
عدالت دیوانی بزرگ و صدارت که بمجلس مرافعه صدر دایر میگردد از روز فیصله میعاد یکماهه مقرر است
و برای مرافعه تجویز مجلس مرافعه صدر که بر کار دایر میشود میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است و برای مرافعه مقدمات تنکی
بنا بر امنی فیصله تعلقه داران بعدالت صدر تعلقات دایر میشود نیز میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است و
برای مرافعه مقدمات صدر تعلقات که بمجلس صدر مرافعه دایر می شود هم میعاد دو ماه از روز فیصله مقرر است
بموجب مراسله سرکار و رقعه مجلس صدر مرافعه مورخه غره رجب ۱۲۹۲ و اگر بابت مقدمات مردود کوتوالی میعاد مرافعه

گذشته باشد و ارائی ناظم عدالت فوجداری بر این کر شخص عرضی مرافعه قابل سماعت مرافعه میعاد
پس وجوه از او نوشته حصول اجازت تحقیق آن از عدالت خاص سرکار عالی کند و بعد یافتن اجازت
از عدالت خاص سرکار عالی تحقیق آن نماید و هر چه مناسب باشد الصدار تجویز کند و همراه مرافعه فرستاده باید
نقل حکم و تجویز حکم زیرین بمهر و دستخط حاصل کرده شامل عرضی خود نموده باشد و در عرضی وجوه نادرستی خود درج کرده
باشد بموجب فقره یازدهم دستور العمل مجلس اگر در رای ارکان مجلس تحقیقات بیحکم مقدمه ناقص و نا تمام متصور
خواهد شد برای تکمیل تحقیقات بعدالت مرافعه اولی برای تجویز مکرر می توانند فرستاد اگر نقصان خفیف باشد در آن
مجلس را برسد که خود تکمیل آن پردازند و بعدالت مرافعه اولی واپس نکنند و هر تجویز که خلاف هدایت مفتی
مخالف فقه یا مخالف رواج و عرف و عادت یا بر عکس روا داشته باشد یا آنکه ناظم عدالت مرافعه اولی
سهو کدامی دست آویز را ملاحظه نکرده باشد و یا بر کدامی دلیل قوی غور نکرده با انفصال مقدمه پرداخته باشد آن
تجویز منسوخ خواهد شد و در مقدمات هنود و در معاملات دیوانی ضرور است که بعد تکمیل مثل مجلس مرافعه صدر
مثل مرتبه اولی و مرافعه ثانیه را از ینک ملاحظه کرده صورت مقدمه بطور سوال با چند سوالات نوشته از شاستری مجلس
مرافعه صدر نوشته گرفته حسب نوشته شاستری با انفصال پردازند و شاستری را اجازت تحقیق دریافت
دادن ضرور نیست بلکه مدام بر سبیل سوال جواب میگرفته باشند و مدام تحقیقات ناظمان عدالت های مرافعه اولی
اگر در آن خللی از غلطهای فیصله صدر یافته نشود مقبول و مسلم خواهد ماند و هر شهادت که ناظم عدالت مرافعه اولی
بسبب عدم مطابقت با دعوی یا بسبب تزلزلات شاهد یا بدین سبب که شهود را کلوا در وقت ادای شهادت
تعلیم می نمود و جواب سوالات با و تلقین میکرده مردود خواهد نمود و در مرافعه ثانیه آن شهادت مردوده اصلا مقبول
نخواهد شد بلکه چنین گواه که در عدالت مرافعه اولی مخالف دعوی مدعی بیان کرده بود و ثانی الحال اگر بتعلیم و تلقین

مدعی از شهر مرافعه ثانیه موافق دعوای بیان کند لایق مواخذه سرکاری و قابل رجوع بعدالت فوجداری متصور
خواهد شد و همچنین اگر مدعی علیه بعدالت مرافعه اولی جوابی داده بود و در مجلس مرافعه ثانیه از جواب اول اعراض یا رجوع
نموده مخالف جواب اول جواب دیگر گذارند آن جواب اصلا مقبول نخواهد شد و همچنین هیچ یک وجه ثبوت جدید
بلا وجه موجه گرفته نخواهد شد لیکن اگر مدعی شهود مقدمه بعدالت مرافعه اولی حاضر کردن نتوانسته اینبار بمجلس
مرافعه ثانیه حاضر کند مسموع خواهد شد فقط **فصل** در بیان زخم چشم بد و سحر که در پنجاب بسیار است بدانکه مردم اینجا
چه عام باشند و چه خاص هنگام خوردن طعام از انظار مردم خود پوشیده باشند و چه بیگانه بسیار احتیاط است
اگر کسی طعام میخورد و مکانی کس در آنجا هنگام خوردن نیز رود او را اجازت آمدن نتیجه شیند و همچنین
اگر زن میخورد مرد در آن زمان نیز رود و اگر امیری بر طعام نشسته باشد و کسی دیگر از احباب او در آید رخصت آمدن
نشنیده تا فراغ بجای علحده نشسته باشد و صحبت خانه نمی در آید و هرگز روبروی کسی که محل اطمینان نباشد میخورند
الا با نیزکان که هم سفره باشند البته میخورند و الحق زنان هر دو رکه طعام می آرند بشکل مختصر می شود بارها دیده ام که
دران مطلقا ذائقه نمی باشد این یا وهم مردم باشد یا فی الواقع اثر غیب باشد که انما الاعمال بالنیات و خوب
حدیث شریف نیز تاثیر نظر ثابت است که در باب دفع آن ادعیه ماثوره اند و عقلا هم تاثیر نظر میدانند که قوت نفسانی
بعمل سبب زخم از نظر ناظر شخص مخاطب میرسد و نظر خشم و غضب در منظور الیه قابل مجرب است که اثر میکند و در
بیان کتاب مطول نوشته اند مراد نگاه روح اثر میکند که ادراک میکند اگر در غیر ذی روح که ماده قابل
داشته موثر بود چه عجب کنای غریب نبود و شاهده شده که خوبان عالم بیک گردش چشم کار نام در آن تمام
کنند و انظار ناپاکان و منظوران هر گاه پاکیزگی و لطافت بیدامی بس اگر نگاه ناپاکان و خیانت در نگاه افتادگان بد
و خیانت پیدا نماید چه عجب بر بده باشد که گرمها را گرفته در جای بند میکنند و چندی بر آن نشسته تا شر نظر خود

برآن می اندازد که همه دیدان شکل او بیابان فیوم دوی بر نخوردن عرصه اگر کسی اورا می کشد همه دیدان و زان شده
می باشند معلوم نمود پس وران پیدائی شود باین نقار بزنا شیر نظر ثابت گردیده و سحر انجا با انواع و اقسام ست
هنوز بسبب سحر انجا راقم کتاب را تحقیق معلوم نشده و تجربه رسیده که ایا از قسم نقوش ست
یا الفاظ یا ادویه یا مرکب بود و چه بعد از فروتی کنانیدن بعضی را دو ابرآمد از شکم و نشان داد بعضی مجرب نبود
مجرم نقوش بر آمدند اگر جای علیحده یا بالین سحر دفن یا پوشیده زیرین نگاه داشته بودند و از بعضی ساحران الفاظ
شنیده شد الا ترکیب آن معلوم نشد و نه نام دوا و نه عبارت و نه نقوش دریافته شد دلم از کردن الفاظ
و نقوش کم سحر آن را ندیده و نه شنیده باشد هنوز معلوم نگردیده درین بلده پیش از رسیدن مجرم شخصی
جوگی طفلی را بسحر خود دختر کرده بود که مقدمه آن نوجداری دایر شده و زانجا سر انایافته نقل روبکاری نوجداری
درینجا نگارم تا مردمان را جرات افزاید و آن اینست روبکاری لنکارام ولد ابیا سنیاسی مدعی علیه
واقع دار العدالت فوجداری بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد مقدمه هذا بروبرو فیه والا الان سرکار مورخه نهم جمادی الثانیه سنه ۱۲
تجویز روبکار گردیده و کوعرضی منتظم مرتبه مثل ملاحظه رخلاصه اظهار مستماة ناتا مدعیه اول انیکه قبل سال
پسرم مسمی لچمن حاضر هذا بعمر ده سالگی در صحرا مویشی می چرانید لنکارام مدعی علیه او را بسحر و غیره مسخر کرده همراه خود
یکسال در موضع اما بور برده خود پیش داشت و دو سال همراه خود ده بده گردانیده برای تحصیل معمول خود بازبده من منظر
آورده بود که بلا نامی و هنر او را دیده شناخته بخواهرم مستماة زکما اطلاع کرده خواهرم بالک را او اینا نموده بنوار
نجواری مذکور پسرم را طلبیده مستفسر گردید پسرم نام من و پدر من و خال و غیره اهل قرابت خود ظاهر ساخت
و لنکارام مدعی علیه رسیده دست بر اندام پسرم گذاشته عمل نموده گفت که این پسر نیست دختر من است
به بینید اگر پسر باشد از آن شماست و اگر دختر باشد از آن من است پسرم بفور گذاشتن دستش زن گردید

و گردانیده و غایب شد چنانچه مسیمون الکنت راو نواری و کشنیا کی و بابو و بهوی و کاشنا کومتی و بابیا
و چند رایا جوسیان بچشم خود ما این واردات دیده اند فقط خلاصه اظهار لچمن مدعی دوم انیکه قبل از سه
سال لنکارام مدعی علیه باتفاق شخصی دیگر مرا در صحرا تنها یافته عرق کدام برگ در دو دستم انداخته و در هر دو چشم
و بینی و در هر دو گوشم من سوراخ کرده و چیزی عمل نموده که من مظهر مسخر ش کرده همراهش شدم مدعی علیه
مرا یکسال در موضع اما بور داشته و دو سال همراه خود ده بده گردانیده دو بار عرق کدام شجر مرا نوشانید
باتفاق ابربابو و طفل مسیبان تیکا و کوبیکا بار برای تحصیل معمول خود وارد ده من شد بلا نامی دختر مرا شناخته
بالکنت راو نواری اطلاع کرد نواری مذکور مرا و مدعی علیه را طلبید فقط مرا میگرد که مدعی علیه لنکوت من بر آورده
بچه برای بستن داده سه بار دست از اندامم فرود آورده گفت که اگر این پسر باشد از آن شماست و اگر دختر
از آن من است من مظهر که مرد بودم بمجرد فرود آوردن دستش زن باشدم و ذکر و انثیین غایب گردید و این
واغ سیاه که بر من است مدعی علیه بعد گرفتاریم بدست کدام زنکه رسانیده است و این هر دو طفل پیش
ازین همراه مدعی علیه بودند فقط خلاصه اظهار لنکارام مدعی علیه انیکه دختر حاضر هذا صلبی من است از زوجه ام
مستماة یلی در موضع اما بور متولد شده است چنانچه مسیمون راول و بیا و بوجیا بامن و کوتکیر طبا بقال
و لنکو کشنا کلال و باسارام ابیا کلال و غیره گواهان اند خلاصه اظهار ابربابو گواه اول مدعیه انیکه مدعی علیه برای
تحصیل معمول خود از عرصه سه ماه همراه خود داشته است و دو ماه بهمراهی او شده بود که گرفتار گردیدم
و کوبیکا طفل نبیره من است و تیکا پسر همراه لنکارام می باشد و طفل متنازع فیه را من اکثر دیده ام که مرد بود ذکر
و انثیین میداشت و در موضع کرنی کم رسید نیز مرد بود و همین که مدعی علیه بالای بدنش دست مالید طفل هذا زن
شد خلاصه اظهار کوبیکا بعمر دوازده ساله گواه دوم مدعیه انیکه جد مادرم مسمی ابربابو را که مدعی علیه با قرار دادن ده روپیه

ولطعام همراه خود اما بور آورده است مظهر هم پیش آمد و طفل حاضر هذا مسمی لچمن از من میگفت که مرا در
صحرا یافته عرق برگ نوشانیده بیهوش کرده همراه خود آورده است و من مظهر لچمن را اکثر دیده ام که علامت
ذکوریت میداشت در موضع کرنی رسید علامت انوثیت پیدا نمود فقط خلاصه اظهار تیکا بعمر چهارده ساله
گواه سوم مدعیه انیکه من مظهر از عرصه هشت سال نزد لنکارام مدعی علیه ام مدعی علیه در عوض قرضه خود زنگی
پدرم متوفی مرا از غم من گرفته است و طفل متنازع فیه مسمی لچمن از عرصه سه سال نزد مدعی علیه است طفل مذکور
مرد بود ذکر و انثیین میداشت در موضع کرنی زن گردید فقط خلاصه اظهار شیخ میران گواه چهارم مدعیه
انیکه من مظهر طفل هذا مسمی لچمن را اکثر دیده ام مرد بود و ذکر و انثیین میداشت مادرش حاضر هذا است و پدرش
پدر یا متوفی بود وقتی که بر خانه الکنت راو نواری شور و غوغا شد من هم رفته دیدم که تا آن وقت نیز
طفل هذا علامت ذکوریت میداشت همین که مدعی علیه آمد و دست خود را بر اندام طفل هذا فرود آورد علامت
ذکوریت مبدل بانوثیت گشت مدعی علیه میگفت که این پسر نیست دختر من است اگر پسر باشد از آن شماست
و اگر دختر باشد از آن من است چنانچه جهونی قتال بنی صاحب و بالک مامحضر صاحب گهور و بهای محمد حسین و نکت
راو نواری و برمتی طبا و لنکا پورت چنانچه بچشم خود ما این واردات دیده اند فقط خلاصه اظهار عبد النبی
گواه پنجم مدعیه انیکه طفل هذا مسمی لچمن مرد بود ذکر و انثیین میداشت مویشی من میچرانید و همراه پسر
من می بازید فقط خلاصه ترجمه عرضی الکنت راو نواری موضع کرنی مرسله منصف جنگ بهادر انیکه لچمن نامی
طفل را که قبل چهار سال سنیاسی سحر کرده همراه خود برده بود بتاریخ بستم ماه ذی قعده سنه ۱۲ جوگی
برای تحصیل معمول خود مع طفل مذکور باز وارد موضع مذکور گردید مردمان ده طفل مذکور را دیده شناخته از سنیاسی
مذکور مباحثه کردند سنیاسی مذکور گفت این طفل پسر نیست دختر من است اگر پسر باشد شما بگیرید و اگر

دختر باشد من بگیرم اهل ده طفل مذکور را که عریان کرده دیدند علامت انوثیت یافتند فقط خلاصه ترجمه
المهار و نکت راو گواه اول نیز بر پیش راماو انیکه مرسله بهادر مذکور انیکه طفل هذا مرد بود و ذکر و انثیین میداشت
فقط بعد از آن بتاریخ بستم جمادی الثانیه سنه ۱۲ مدعیه و مدعی علیه و طفل متنازع فیه را مع مثل مقدمه پیدا فرمودند
خواهان عدالت روانه بنگاه نموده بنام اسم یار جنگ بهادر نوشته شد که گواهان قرار داده مدعی علیه
را از موضع اما بور طلبانیده پیش مولوی محمد نصر الله منصف رجوع کنانیده دهند که مولوی صاحب مذکور
بمقابله متخاصمین اظهارات انها گرفته سر بمهر مثل نموده در اینجا خواهند فرستاد و بمولوی صاحب مذکور نیز
همین مضمون تحریر یافت و قاسم یار جنگ بهادر گواهان مذکورین را از اما بور طلبانیده پیش مولوی صاحب
مذکور رجوع کرده دادند و مولوی صاحب مذکور اظهارات انها بمقابله متخاصمین گرفته روانه محکمه هذا نمودند خلاصه
اظهار مستماة یلی زوجه لنکارام انیکه عرصه سال گردیده که شوهرم پسر هذا را گرفته آورد و این دختر بطنی من نیست
فقط خلاصه اظهار مسیمون راول و بامن بوجیا و کوتکیر طبا بقال و پندال لنکو و باسارام ابیا کلال و ابربا کرنم
و بهوانی و بارازی ولی و بوندی سنیاسی ساکنان اما بور گواهان قرار داده لنکارام مدعی علیه انیکه ما یان
دختر هذا را گاهی بچشم خود ما ندیده ایم زوجه لنکارام مدعی علیه در موضع اما بور دو دختر زائیده یلی شیم
خوار است و دیگر هشت ساله که بود و مدعی علیه قبل یک سال او را گرفته برده و باز نیاورد وا مالیان محکمه طفل متنازع
فیه را اکثر معاینه کنانیدند نامبرده علامات مذکور دیده گفتند که در علامت هذا نوعی شک است بالیقین
گفته نمی شود که این مذکر یا مونث چونکه مدعیه دعوی گردانیدن پسر خود را دختر از عمل سحر بر لنکارام گوسائین
مدعی علیه نمود و مدعی علیه ازین معنی انکار کرده ظاهر کرد که دختر مذکور صلبیه من است و برا معنی یلی زوجه خود و از اول
بابیا و بامن بوجیا و کوتکیر طبا بقال و پندال لنکو و باسارام ابیا کلال و ابربا کرنم و بهوانی و بارازی ولی

ولوندی سبنناسی گواه هستند وکسان مذکور را کمیست قول مدعی علیه نمود مدعی شیخ میران ولد بابا لوبان
متفق اللفظ والمعنی حسب دعوی مدعیه گواهی دادند وگواهی عبد النبی و دو طفل سیستان ملکاو گوبکا مویدند
دعوی مدعیه است و وضع شهادت برای اثبات امر عارض خلاف ظاهر و استصحاب امر عارض خلاف
ظاهر پس از شهادت اینها الزام کردانیدن پسر مذکور را دختر مسحر حسب دعوی مدعیه بر مدعی علیه باید کرد و مدعی حسب
عقوبت گشت وطفل مذکور عاقل و منکر تکذیب دعوی مدعا علیه نموده تصدیق دعوی مدعیه کرد و ثابت به تصادق
بالمعاونه است و تصدیق شرط صحت اقرار پس حسب تصادق دعوی مدعیه ثابت کردید و هر گاه با سارق و قطاع
الطریق و خناق و ساحر فعل مکرر نماید اگر حکم در قتل اینها مصلحتی داند قتل اینها سیاسه جایز است و درین صورت
تکرار فعل از روی اقرار یا گواهی ثابت نگشته شرعا مدعی علیه مستحق قتل نیست مگر عقوبت لازم ابدا حسب داده شد
که پسر مذکور را تفویض مدعیه کرده شود و تنکار ام مدعی علیه عقوبه و سیاسة دایم الحبس بجولانه مقید باشد
وکوپیکا و ملکا و ابر بارا مخلصی داده آمد فقط المرقوم نهم ماه رجب المرجب ۱۲۰۹ هجری و شخصی یاد دارم
که در چشم شخصی سر کشیده که او مبتلای کشند هر گردیده و هم او ور رفته و چند ماه مانده همراه والدان
مبتلا عامل و معمول را پیش من آوردند معمول پرسیدم که حالا دل تو همراه ما ندن یا والدین خود میخواهد با عامل
گفت که با عامل اثر عامل قید کرده مردم و معمول او لذت شیج و همچنین بسیار عجایب و غرایب اعمال از زن و مرد
ایجاد دیده می شود و پیش آید و کثرت معتقدات اعمال در وهم فقیر چنان موهوم شده است که زنی درینجا نباشد
که از سحر خالی باشد اما مردان نسبت نزنان کمتر ساحر هستند اگر هستند در عوام غیر مسلم الله تعالی از شر اعدا
محفوظ دارد و ارشاد الله القدیر بعد تحریر کتابی جدا گانه در سحر خواهیم نوشت تا این کتاب دراز نگردد فصل
در بیان مردم جو فروش گندم نمای اینجا و آن چند قسم هستند یکی انکه بعضی مردم اینجا هستند که مرتکب

مردم هرجایی ور کار می یابند او را امداد می کنند که من نزد فلان و فلان میر و جمعدار یا رساله دار یا محل یا ماما یا
در دربار و سرکار رسوخ میدارم اگر شما را منظور بود ملاقات کنانیده دهم آن بیچاره بحکم صاحب الغرض
مجنون قبول ساکند و خدمت ایشان می نماید آخر منتج جز خست نمی بردار د زیرا که با ملاقات میرسانند اگر میرسانند
تمکین تمام شده گر میرسانند انقدر انتظار و امیدواری میکشند که یا میمیرد یا محتاج محض میگردد و که نان شبینه
هم میسر نگردد و درین فریب هزار ها مردم تباه شده اند و می شوند چه فردای انجا فردای قیامت است
دوم بسیاری مردم هستند که در تلاش اصحاب معاملات می باشند و در هر کچهری و دربار نزد هر یک انها
حکام حاضر میشوند و لاغرضی خود ظاهر می نمایند و چون با ارباب معاملات می جوشند میگویند که با فلان حاکم یا فلان
یا فلان اهل قلم آشنایی میدارم در حق شما سفارش خواهم کرد باین تقریب با اهل معاملات حق السعی
و حق الشفاعت مقرر می کنند و متمتع میگردند بطوریکه حاکم یا اهل قلم را مطلقا خبری از ان نمی باشد اکثر ترا
بوده باو کبنی باهنید ویستانی و اگر خبری هم شد بطوری تقریر سفارش می نمایند که آن محض للّه فی الله معلوم
شود در بعضی در ینجا مسلم است از خورد یا کلان و هنود و اسلام که سفارشی بدون انتفاع نمی باشد گویا مضمون
این حدیث از خاص مردم موجود انجا هم از زمین باشند یا از دیگر جا فهمیده اند که اشفعوا تو جروا و سفارشی
بدون اجرت نمی باشد و حاکم حاضر چگونه مسخر کرده هر گاه سفارش شود در حق بوده یا در باطل و مقدمه نخواهد بود که
خالی از سفارش باشد اگر فرشته هم درینجا حاکم خواهد بود از مرض وبای انجا هم نجات نخواهد یافت از
سلطان عصر موجود انجا خالی از سفارش کردن یا پذیرفتن نیست و مشایخی خالی از انتفاع دنیوی نیست و نباشد
الا ما شاء الله سوم بعضی مردم هستند که خود را عامل قرار داده اند و زنان و مردمان را انواع فریب
حصول اولاد و مفارقت و مواصلت میان زن و شوی و طمع نوکری و غیره داده زر میکشند و مردم در دام فریب

خود آورده متمتع میشوند و هزار ها روپیه مال و متاع میکشند چهارم کیمیاگر که خود را از رسایل ... وعده میدهند
فریب میدهند چنانچه از خواص و عوام اینجا این مرض میدارند و بدام فریب می آیند آخر نقصان و خسران
می کشند و این صاحب خورده و متاع برده کافور می شوند یا نوبت بنالش فوجداری رسیده کیمیاگر
صاحب قید کرده می شوند اگر سامانی داشته باشند بالش و پیه برابر به توسط او دادیده و ای میگردد
و خویکه رسیل انجا را بپرورش غریب و مسافر هر قسم که باشد مجبول الطبع است عوام میدانند که شوق کیمیا
میدارند اما غافل از مست بخیر ایشان اند درین مغلطه افتاده جوق جوق با ظهار کیمیا بر در دولت بواسطه من
گرفتگان طلبگار میشوند و فیضیاب میگردند و حاضر باشان حضور یا غافل از ین امر یا عارف با سرار سلطانی نمیشد
را بحضور میرسانند و داخل حسنات میگردند که گفته کره بر سر زنید احسان مزن که این زرق و شید است
وان مکر و فن و این مست که حضور از بنگ و بند آگاه نباشند ورنه جوا صاحب علیشاه کیمیاگر را قید
میفرمودند بحکم آنکه شان کریم کرم است جز الطعام و تنخواه وافر عطا فرمودند و مجرم را تواخش کار گذار و حاضر است
پنجم فرقه دلالان است و ان چند قسم هستند بعضی که هست کم اسباب و اسپ کسان بوعده و خلق
از مالک می آرند و میگویند که نماینده می آرم و مردم همراهی ... نفر سپاه مزدوری یا نوکری هم روز مقرر کرده می آرند که
جا بکی می ارد م دلکان ترا نوکر کنانیده خواهیم داد یا از انجا اسباب بدست نو خواهیم آورد و چیز مزد او را
میدهند و میگویند که خاموش نشسته باشی و با مالک مال آهسته میگویند که آدم من نشسته است من باز
بسر میرسم و اسباب گرفته برده خود کافور میشوند و مالک اگر آدم نشسته را دار اگرفته بکوتوالی میرسانند یا
بفوجداری می آرد و شاخ گلوی او میگیرد و مال خود میطلبد و ان بیچاره هر چند وعده او را بیان میکند کسی نمی
شنود آخر این سعی منجر بفساد میگردد و دیگری چنان می باشد که اسباب را مستعار بتقریب شادی و غیره

میگیرد و بوعده فروخته یا گرو کرده باز ... بنکه حاضر میکنم یا می آرم یا بهها وسال بها میگذارند
با میگویند که مال نو افتاده یا گم شده و نوبت بنالش میرسد و انجام میگردد و بعضی از کارش فی حد
و بسیاری را از مالکان بخبر خبری و پریشانی بهیچ بدست نمیرسد و مال هزار ها روپیه تلف میگردد و کار
بعون الله می براید و این نفس بسبب شر امیرسد و بعضی از مردمان دلال و از زنان دلاله هستند که هنگام
شام خانه بخانه میگردند و زنان و مردان مجردان را میجویند و پیغام شادی و وصلت میرسانند و متمتع
می شوند و می نمایند دیگری را نکاح میرسانند دیگری را و همچنین زنان را در جا مشاطه هستند و این سراسر عداوه
و مکاره می باشد اول آمده می گویند که جست که نکاح فلانی کردن میخواهد اگر کسی قبال میکند از خانواده و دنیای او
می پرسد میگویند که مثالیه خان و ان است که مثل او کسی نباشد و کسی سوای او نمانده است و بسیار حسین
ده ساله است اگر چه سیاه چهره و شصت ساله باشد و بسیار مالدار و زر بور و ار میانه و فیل و اسپ خواهد داد و
زود نکاح میرسانم و بعد خطبه بوصلت می دارم و چنان روغن قازی میمالد که مرد فریفته نفر برادر میکند و میده اماده
خطبه نکاح میگردد و در سیبات انجا بجای آرد و زر بار میگیرد و انجام در نیرسد و اگر نکاح هم بعد سال با حال
می دارد بسیار از برادر و پدر و اعمام و خالات او هم میرسند که آدمی از خرج اینها تباه و خراب می گردد و الکتر
مال و متاع با که قبل از نکاح و بعد خطبه میگیرند و میخورند ششم بعضی جو در لباس حکما
آراسته علاج میکنند و نسخ خوانده و نانوشته نام خود حکیم محمد فاضل یا محسن ... با فرمان علت
ظاهر منور داکثر میگیرند و هر یک از دوا و قوت باه و امساک یا امراض خبیثه میدهند و منجور انند و به برحمی خود
مردمان را هلاک مینمایند و اگر ام ابدام و فریب ایشان می در آیند خوب زر میکشند و متمتع میگردند و دوا
نشینان خود را نجور انند که پیش آینده و رونده وصاف علیه او باشند و مردمان را و رغلانیده بحکم الدنیا

زور لا تحصل الا بالزور بدام فریب آوردی آرند **نهم** بعضی کسان هستند که دوکان هندی جاری می کنند

و زیورات را گرو میگیرند از زیورهای که در صرف بعوض روپیه بنشان او میگیرند که از ابا باصطلاح مهاجنان

کتوهن میشود بفتح کاف عجمی و ضمه های هندی با نفصال با هنوز و سکون واو مجهول و فتح ها هنوز و سکون

نون بعده از زیورات جواهرات را بدل کرده میگیرند بحکمت عملیه از کتوهن مال می برارند یا بعد مدتی حواله

برارند یا مال گرفته انجا میگریزند و مالک دست حسرت بر سر و سینه میزند و وای کرده می نشینند و همچنین مردم

کهساره که حکاک باشند الماس و زمرد وغیره را بدل می نمایند و همچنین زرگر هستند که نگینهای الماس و زمرد و

یاقوت را تبدیل کرده نگینه کم قیمت را نصب می نمایند هرچه که تلاش آن هم بخوبی جداری میرسد

اما با ثبات رسانیدن دشوار می شود فلهذا این فرقه ها را بزور روشن ساخته و تاراج مال مردم می کنند

و علتی را باندازه رسانند **فصل** در بیان نظم وزن غله فروشان و بهای بشه پارچه بزازان اینجا چون و

ترازوی و اوزان ان در اینجا از سرکار والا اقتدار در بازارها مقرر هست فلهذا در وزن و مساحت بسیار

غبن فاحش است دیده ام که بعضی کسان که در بازار برای خریدن غله می آیند سنگ ترازو از خانه خود همراه

خویش می آرند اگرچه معدن آهن در علاقه سرکار عالیه است و هزارها تواب آهن بکار درین شهر افتاده هست

توانند که از ان گز و اوزان ساخته شوند و اوزان و گز و ترازو بعلامات سرکاری ساخته بغله فروشان

و بزازان از سرکار عطا شود و قیمت آن از خریداران گرفته شود و امتحان این همه احتساب خواه فوجدار

سپرده شود آسایش بسیار بخلایق برسد و انتظام مملکت گردد زیرا که مفلف در پنجاب بسیار اند که غله

بوزن زیاده میخرند و بسنگ کم میفروشند و اصحاب عرض بهر وزنی و سنگی و میزانی که میسد میخرند

و ضرری بردارند و کس نمی پرسد **فصل** در بیان نظم کوشت و شیر انچه بدانکه قصابان اینجا

میشود مشتبه و حیث شد اگر ذبح جانوری را میکنانند نه بود در گرفت کمر جانور مذبوح هنگام ذبح شکر بکشی

شوند و چون یا مسلم غیر مسلم که صاحب کتاب نباشند هنگام ذبح شریک بود و باز اکثر غیر عالم مسائل ذبح باشند

و شرایط ذبح را بر وضع شرع شریف بجا نیارد حلال شدن مذبوح معلوم و معهذا قصابان اینجا جانوران

بیمار و لاغر مرده را کلو تراشیده میفروشند فلهذا در گوشت آن ذائقه نمی باشد بلکه موجب بیماری

عوام و خواص می گردد و بیند و لیست آن ضرر که در مسالح طبیب معین کو توالی با سقاخانه اکثر اوقات رفته جانوران

را که بجای ذبح می آرند مع عالم مسائل انجا مد بوحان را بلکه در عالم حیات انها دیده باشند اگر جانور بیمار لاغر دیده

باشند هرگز اجازت ذبح نداده باشند اگر کسی اینچنین کند او را بمصادره رسانند و چنان گوشمال و اد

دهند که بازار ارتکاب چنین حرکت نکنند و نیز ذابح جانوران که مسائل و شرایط ذبح ندانسته باشد او را قصابی

با محتسب با علمای سپارند تا مسائل ذبح او را بیاموزانند و امتحانش گرفته اجازت ذبح داده باشند تا

لحم طری و مطهر بهر کس رسیده باشد و از حرام و گوشت ناقص مردمان محفوظ در دارین باشند و ثواب این انتظام

در جریده اعمال حاکم وقت ثبت شود و بعضی شیر فروشان اینجا گاوان را روغن سیب کا دمیشان روغن

فیل میخورانند فلهذا در شیر اینها مطلقا دسومت نمی باشد و نه ذائقه شیر ایشان می باشد و طره برآن این است

که در ان شش چند آب می آمیزند اگر علاوه پولیس الطبیبان با محتسب الله درجه هفته شیر داده شود و در انجا

امتحان شیر شیرفروشان شده باشد و لایق او شان زا سزا داده شود امید که این فریب او شان موقوف

گردد و نیز تاکید کرده آید تا روغن چربی بجانوران نخورانیده باشند چه شیر این قسم جانوران مورث

امراض سوداوی میگردد و عجب که از اسباب مواد سودا امراض سوداویه یکی این سم باشد بهجو آتشک و جذام

و قوبا و سرطان وغیره و بس کردن این فعل بر همت علیای حاکم زمان لازم و واجب است **فصل** در بیان

بیان مدک خانه و قمار خانه این بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد بدانکه درین بلده چند مدک خانه و قمار خانه اند

که بسبب بودن انها انواع الانواع فتنه و فساد می شود و در انجا بیشتر بدمعاملات جمع میشوند اگرچه از طرف رئیس

و نایب حیدرآباد کوتوال قاعده تمام است که استیصال و قلع انها کرده شود و کسانیکه متهم انها اند گرفته

پانزده پانزده روز قید کرده شوند و برای واقعی رسند و علاوه پولیس بیم منجر اهند و مکلف شده که تعجیل

حکم قطعی سرکار بتدریج کرده چه با مضای این حکم قطعی نوعی فساد است زیرا که حامیان این متهمان اشخاص قوی

هستند که روز منجر اهند اما در امضای این حکم دیر نباید زیرا که دیگران که ازین عمل بدور شده اند میگویند

که فلان فلان را جرا منع نمی نمایند و دوکان و قفا گاهها را بند نمی کنند در صورت امضاء حکم مشکل بس ساینکه

روز طلب باشند فورا اطلاع انها کوتوال صاحب مفصل بلا روی و رعایت بسرکار عالی نمایند و تنخواه حامیان

این متهمان ضبط کنانند تا فورا تعمیل این حکم سرکار کرده نمایند و عجب مسلمان انجا هستند که افعال غیر شرع

را خلاف حکم خدا و رسول او با وجود دعوی اسلام محض برای قدری از نفع خود جایز دارند و نمی دانند که دنیا

روزی چند است آخر کار با خدا و ند است بلکه در اجرا داشتن این برای جر منفعت خود دکال کوشش و سفارش

میکنند و مانعین را به بدی و دشنام یاد می نمایند الله تعالی او شان را هدایت فرماید که خودشان مستعد برای

قلع و قمع آن شوند و ارباب پولیس را واجب است که خوشی آقای خود را و رضای مول بر هر اولی دانسته در جستجو و طلب

مو سوسان هرگز التفات نه نمایند و بدانند که چون از و کشتی همه چیز از کوشت و چون از و کشتی همه چیز از و

کشت **بعض** با خاطر اهل دنیا و اخرت هر دو را خراب می کنند چنانچه درین مقدمه اگر علاوه پولیس تعجیل حکم حاکم

مجازی نمی کنند مصداق ازین سو راندوا زان سو مانده می شوند و مورد عتاب حاکم حقیقی هم میگردند و بدانند

که پادشاه سایه خدا است که اکرام و تعظیم او میکنند خدا تعالی او را می نوازد و بر هر که بکردانند و هر که امانت او

میکنند خدا تعالی اهانت او می نماید اگرچه مدبرا حسنه سال این فعل شنیع با فزونی محصول هم ممکن بود و مگر و هم

میکشد **ع** ای زغفلت بیخبر در هر چه مبنی نبود باشد با قبال سرکار عالی انظام حصول این مرام زود با نجام

میرسد **کیفیت مدکخانه و قمار خانه هر قسم که معلوم فدوی شده** این است و این کیفیت تقریبی است نه تحقیق بر گز

در تحقیق این زیاده از نکاشته خواهد بود و مدک خانه بیرون دروازه علی آباد علاقه شرف الدوله خان خیر پوره

و وقار الامرا بهادر آمدنی یوم سه روپیه مدکخانه متصل خزانه جل پلی علاقه شمشیر علی و دوکاندار در کنار سلطان شاهی

آمدنی فی یوم یک روپیه و هشت آنه متصل باره اجابه در کنار علی آباد علاقه کالی نواب عظیم الدین خان دار آمدنی

فی یوم سه روپیه قمارخانه محمد نظام آمدنی فی دو روپیه در دیوری خورشید علیخان بهادر در گذر علی آباد مدکخانه

فاتح علی آمدنی فی یوم چار روپیه متصل دیوری فخر الملک مرحوم گذر انوار جوک علاقه مسماة راجی و دوکاندار مدکخانه

آمدنی فی یوم یک روپیه و هشت آنه در شاه گنج متصل مکان نجار ام خزانچی علاقه محمد شکور جمعدار مدکخانه حیدر علی آمدنی

فی یوم یک روپیه هشت آنه و قمارخانه فی یوم یک روپیه دوازده آنه بیرون دروازه غازی بنده علاقه محمد شکور جمعدار

مدک خانه بنده علی آمدنی فی یوم دو روپیه بیرون فتح دروازه در ساحل کوره علاقه محمد شکور جمعدار مدکخانه بنده آمدنی فی

یوم سه روپیه در خورشید گنج علاقه خورشید جاه بهادر مدکخانه ابنا خان آمدنی یوم سه روپیه قمار خانه کاشته آمدنی فی

یوم دو روپیه هشت آنه در شاه گنج علاقه مرده حسین عرب مدکخانه زمین صاحب آمدنی فی یوم دو روپیه و هشت آنه

و قمار خانه معصوم آمدنی فی یوم دو روپیه هشت آنه در کسار حسینه علاقه صاحبزاده صمصام الملک بهادر مدکخانه فاد حسین

آمدنی فی یوم دو روپیه و هشت آنه متصل ته بوبن لعل گذر حسین علیم مدکخانه آمدنی فی یوم یک روپیه و هشت آنه

در بازار کهیانسی میان علاقه امیر کبیر بهادر مدکخانه کلثوم آمدنی فی یوم سه روپیه در بازار عنبر مدکخانه کاشته بابو خان

آمدنی فی یوم دو روپیه چار آنه در کار نجار قریب دیوری راجه شیوراج علاقه صاحبزاده صمصام الملک بهادر فی

مدکانه آمدنی فی یوم دو روپیه قمارخانه آمدنی فی یوم دو روپیه ارشکارخانه عقب پورهی شب بند خنک بهادر مدکانه
بزن صاحب آمدنی فی یوم یکروپیه هشت آنه و در دار الشفا قریب طویله مختار بیک مدکانه عبد العلی آمدنی فی
یوم یکروپیه چار آنه متصل چاوری حسنی علم مدکانه ابه پرشاد آمدنی فی یوم یکروپیه و هشت و در دروازه یاقوت پوره علاقه
بنده علی اخباری مدک خانه عبد الله خان آمدنی فی یوم یک و نیم روپیه بیرون لنگرکی ماتا علاقه بنده علی اخباری
مدکانه غلام حسین آمدنی یوم سه روپیه قمارخانه آمدنی فی یوم سه روپیه بیرون دروازه چادرکهات علاقه حاجی شبیر
مدکانه غریب علی آمدنی فی یوم دو روپیه هشت آنه متصل پوری بدهن خان جمعدار در کولسی واری کدر بیگم بازار
مدکانه نهنی صاحب آمدنی فی یوم یکروپیه دوازده آنه و بیرون دروازه تالاب میر جمله مدکانه حسین بی رنگه
آمدنی فی یوم یکروپیه چار آنه در قاضی پوره متصل ڈیوڑهی سیف الدوله بهادر مدکانه آمدنی فی یوم یکروپیه چار دهانه و
بیرون فتح دروازه در بی بی کنج علاقه نصرت خنک بهادر مدکانه سید علی آمدنی فی یوم یکروپیه در گذر کاغذ
پوره در تار بن متصل ڈیوڑهی بهیکو میان مدک خانه آمدنی فی یوم یکروپیه چار آنه و در شاه علی بنده و قریب مکان
قاضی صاحب مدک خانه آمدنی فی یوم یکروپیه دوازده آنه در چوراهه شاه گنج علاقه مرزا حمید خان مدک خانه کریم حاجب
آمدنی فی یوم بیست و سیزده و هشت آنه و بیرون لعل دروازه علاقه محمد شکور جمعدار مدک خانه آمدنی فی یوم یکروپیه
و هشت آنه وار و اگرچه شنیده ام که بر حال بعض علاقه داران و دوکانداران ارباب حصص صاحب کوتوالی بوجه من
الوجوه عنایت میدارند اگر این راست است قریب است که غضب الهی و خشم پادشاهی مبتلا شوند ﴿ خلاف رای
سلطان رای جستن ﴿ بخون خویش باید دست شستن ﴾ و علاقه داران که مذکور شدند بعضی از ایشان جنابان بزرگوار
هستند که در جناب ایشان گمان بد داری و کان چنین افعال قبیح کردن تهمت بد گمان بر خود بستن
است بخدا اگر این دوکان در علاقه ایشان باشند بلا اطلاع حضرت ایشان باشند اگر با حسن عنوان در جناب ایشان

جرکشی

جرس رسانیده شود فوراً استیصال آن فرمایند انما لم ان اما لی بو دجنان جوا لکرنی جس امر بدان کمان هم شی
مردم پوس ارکان دوکان نکنند و ایشان طعنه نزنند و این بدنامی ایشان را کوچه بکوچه نکردانند نا لسر کار رشنع
کوی الواقع چنین نباشد اما از فرمایند خالی نبود اگر مخبری با نجات خواهد رسانید البته اهل پوس را جواب دهی مشکل
خواهد بود بجز آنکه گویند که مردم را اعتبار بر صاحب دکان با حضور ایشان نبود هست کوم آلکوی اگر نبود جز السر کار عالی این
عجز خود را و بطن و دوکان بیرون از حیطه احتیار خود ظاهر نکردند و دیگران را جای انگشت نهادن کر ز اشتند
اگر صاف صاف ظاهر نکردند سرکار عالی خود نبد و بیت آن با حکام رسانی مقرر مودند با الجمله سرکار عالی
دام اقباله عرض می نمودند چه ذات اقدس حضرت عالی با مجالی اجنبین بدعات قبیحه هم من مصر و منت
و این همه تعمیل ارشاد اقدس حضرت خدای قدیر این شهر فرخنده بنیاد را از این محرمات که خراب کنند دهقان
مان شر قار و قال مع نسل امر است و بیشتر شر فار زاده با عتبار این فعل قبیح مبتلا شده با نواع امراض مبتلا گردیده سم
چرته مینوند پاک و صاف گردانند بحرمت النبی و اله الامجاد **فصل** در بیان آنکه در شهر از موذیات چند قسم میشری
باشند که مردم انجا را بانها تکلیف می شود بلکه بزهر انها بعضی مردم جان نجات گرنگی می سپارند ﴿ یکی از انها
کثرت پشه که هر شخص را این تکلیف است علاج مجرب برای دفع آن بعد از بودن مکان دور خوا بود که وراقی فرد چه
دراز کشیده شود و عود سوزانند دست **دیگر کثرت** کهتمل که صاحب اشده باین کثرت در هر موسم می باشند که بیانی
از ان هست خواب هر روز مکان صاف کنانیده شود مگر کم نمی شوند از ایک میمنزه بر ار زنوی اوبدای شوند علاج
دفع آن سوار روغن گلی ان بدن یا بر جای که ممکن باشد با صابون در آب آمیخته در مسکن آنها اما خصی با آب گرم
ریختن که بعضی عجایب زیاد اشتند است **سوم** کثرت مورچه سرخ که در ملکی اتفید ندیده ام هر کجا در عضوی می
گزد همان دم سوزش بسیاری شود و عضو ورم میکند علاج گزیدن این به از روغن گاو مالیدن هست اما باید که

بعد ساعتی او را بشوید ورنه زهر از چند مورچه خواهند رسید **چهارم** بسیاری گژدم در موسم گرما
در برشکال که اکثر انسان را میگزد و بسیار زهر دار هم بر اثر این موذی در انجا تکلیف به نیش از داده بود که بیار نگاه
را بامرچ سائیده ضماد کرده و سم تماکو را سائیده ضماد کردم و بعد ساعت آب گرم چند بار شستم
بعد که بیا پس افاقه شد عضو ملدوغ را در آب ترب شستن و بیخ یا برگ ترب را سائیده بر موضع
گزیده ضماد کردن افاقه می بخشد اگر آب ترب بر گژدم اندازند فوراً اعضای گژدم را از هم می پاشد و جدا می کند
پنجم سگ دیوانه که در انجا بیشتر می شود و بسیار مردمان را میگزد و همه شیر الامان خار الله مطرفه ایکه
در محله می آید هر کس پیش او می آید میگزد و بصورت موت خود را می بیند ونمی کشند و کسی در پی کشتن او نمی رود
و گزیده سگ دیوانه را آمدنی متعز نیست بعضی که گزیده زهر تیز دار فوراً میمیرد و بعضی و بر بیکی بشد اگر فوراً
موضع لسع مالتش بابه نیزاب سوزانیده شود مثل کاشنک که بران شیر عشر نهاده شود و باجب السلاطین
را سبزی آن بر آورده سائیده بر جای گزیده ضماد نماید که آبله بر آورد و آب ازان چند روز بانذ و اگر بیش
ششم مار که از تخم سنگتره یا نارنگی یا نارنج یا جکوتره یا لیموی کاغذی از هر قسم که میسر گردد دو چار تولا آب بگیره
و شکر سرخ دو تولا شیرین کرده اگر سرما بود نیم گرم ورنه سرد نا قی که زخم سم مقبل خود دو نوشانیده باشند بعون
الله الشافی شفا یافت و این مجرب فقیر است که بسیار کسان را داده ام و صحت یافته اند و از سالها
سال زنده و سلامت اند یا کدرخت نام را که در انجا آن را اما ئی گویند و آن درختی خورد و بقدر یک بالشت نباتات
ملح میباشد با زرد مرچ سیاه در آب بخوله سائیده اگر سرما بود نیم گرم نموده گزیده را انا اندمال خشم فدان یک
دو بار نوشانیده باشند صحت یابد این هم خود آکسیر در جوان هست اما طفل را بقدر عمر ش دست بد
د جون بر گزیده سگ جا د آب سرکرده می اندازند ضعف جا و نیلی فوراً بصر دو کرشم خود دیده ام و گزیده آن

هیچ پیش نمی شود بلکه یا عقل و تیز می باشد و هم در ای شما عدا با وردل خوش هم شخص گزیدن دیگری اعلام میکرد
اگرچه دیگران را میگوید که کسی نزد من نیاید که چون خشم گزید زیرا که دل من برای گزیدن خویش بسیار
میلرزد و پس اگر او حذر نمیکنند البته چون سگ بدندان میگیرد و که همان اثر در ان بید امیکند و آدمی
هلاک میگردد و نعوذ بالله من هذا البلا اللهم احفظنا عنه و عن کل سوء و ظرفه و غریب و عجیب این شهر لطافت
بهار این هست که در انجا نبور زرد و نبور سرخ نمی شود در بن عرصه سی سال که مدت ها بودم و مجبور اجابت یکمرتبه یک بار
هم ندیده ام **فصل** در بیان افاغنه انجا که در ان بولا خانواده اوشان مشهور است یکی از ان قوم منبی است که بیشتر
از ایشان معزز و جمعدار و جاگیردار خوش خلق و خوش اوقات و خوش رو دلاور صاحب حمیت و جیا مگر به
سبب جهالت قوم خود با هم فتنه و پیکار و فساد و عناد بسیار دارند اکثری از ایشان مهدوی عقیده هستند
که اعتقاد دارند که امام مهدی موعود علیه السلام آمدند و تشریف بردند چنانچه در ین باب ملا علی متقی رحمة الله رساله
در زبان عربی نیز تحریر فرموده است که آغاز آن این است بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة
والسلام علی سیدنا محمد واله وصحبه اجمعین و بعد فهذه رسالة سمیتها بالرد علی من حکم و قضی
ان المهدی الموعود جاء و مضی اعلم رحمك الله لا شك ان وجود المهدی الموعود ثبت
بالاحادیث والآثار و نحو من ثلثما تدقصاعدا ثم طایفة فی بلاد الهند یعتقدون فی
شخص مات و لنحو خمسین سنة انه هو المهدی الموعود الحی انتهی و ملای سجاوندی نیز
جوابش بعربی نوشته است که آن دال جهد اوست هر که شوق بدیدن و شنیدن او دارد هر دو را ملاحظه کند
و باید که کل آثار تبر شیخ بما فیه شرح جواب الرد این است فقط بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی
جعل من صالح هذه الامة نصیب الامام العادل و اعلی ذکر من اختصاره بولايتها

فهو علی فی العاجل والآجل احمده فی المبدء والاصائل واصلی علی نبیه محمد سید
الاواخر والاوائل المختار من صفوة الاطائب وآله الحرامی حال پیدا شدن این جماعت
را که در افغانستان در طبقات اکبری ببینید و شنوا این قوم است که اکثر ازان دنیا باشد وقت مرگ دنیا میکند
اگر صحبت می باشد از متوجه این نمی شوند و مشایخ ایشان سوال نمیکنند اگرچه لفافه جان بر لب رسیده باشد و ذکر
و شغل بیشتر بر طریقه چشتیه و قادریه می نمایند و مقید صوم صلوة می باشند نواب بودن خان مرحوم که حالا برادر زاده
ایشان محمد ابراهیم خان صاحب و غیره اند و ولی خان و نثار خان و حسین خان و هوشدار خان و بازخان و جنید خان
و مهتاب خان و مصری خان ببر شکار و غیره خوانین چچل گوزه و قطبی کوزه از بنی … هستند دیگره نیازی از انجمله
محمد خان صاحب قلعه دار کوالکنده و محمد نجابت خان صاحب عم او سلمه … در مغلپوره می باشند نهایت خلیق
صاف طینت اند سوم خویشگی که از قوم جامع اوراق است و این طایفه درینجا بجهت مقام سکونت اختیار کرده یکی
در قصبه برهانپور حافظ غلام مصطفی خان صاحب مرحوم که تعلقه دار بدر بودند حالا غلام رسول خان و غلام نبی خان و غیره
همان پسران ایشان هستند دوم در … بوزمان خان عرف حسینی میان که ایشان را چار پسر بودند
غلام علیخان و منصب علیخان و نواب علیخان و عباس علیخان و فروع ایشان اند سوم در اورنگ آباد و محله
قطب پوره از هنگام سلطان زمان حضرت عالمگیر اورنگ زیب بهادر علیه الغفران از اولاد عبدالله خان خویشگی
هستند تفصیل ایشان اینست چهارم عبدالسلام خان خویشگی کسر توری مولد ایشان بنگلور است
در ملک … که حالا در تحت تفویض انگریزی است و هم انجا مراحل حیات قطع کردند … شهید شدند و اولاد این بزرگ
در موضع کلهوا … پرگنه جرنا کوت ضلع اعظم گده موجود است پسر عبدالسلام خان که عبدالستار خان نام
… از کسر تور ضلع … آمده و درینجا متاهل شده اند اگرچه عبدالسلام خان اولاد … هستند …

المختصر خویش و اقارب ایشان هنوز در کسر تور موجود هستند و پسر داود خان برادر ایشان درینجا موجود و زن گرفته
بچه ها برآورده اند پنجم صالح محمد خان خویشگی مرحوم ایشان را چار پسر بودند یکی عبدالرحیم خان
مظفر جنگ مرحوم دوم محمد حسن خان مرحوم سوم احمد علیخان مرحوم چهارم قاسم علیخان اول را
یک پسر رضا علی خان نام که در چهاونی جالنه در کهات موجود دوم را یک پسر محمد خان نام در مستعد پوره موجود
و ایشان دو پسر کریم داد خان و عبدالله خان و سوم را فیاض علیخان نام یک پسر در مستعد پوره موجود
و چهارم را در مستعد پوره دو پسر محمد صدیق خان و اکبر علیخان موجود ششم خانواده پسر عثمان خان خویشگی
ایشان از قصور بوده اند و نوزی بوده اند و فقیر … و توزی … در خیل … خیل ام پسر عثمان خان مرحوم را
چار پسر بودند یکی احمد خان المخاطب بسعد یار جنگ شهید مغفور دوم غلام محمد خان مرحوم سوم درانی
خان … چهارم پسر اسماعیل خان ایشان خود در مستعد پوره موجود دختری دارند نه پسر و درانی خان را
یک پسر خداداد خان سلمه ربه در مستعد پوره موجود و غلام محمد خان را پنج پسر یکی الهداد خان که در
چهاونی جالنه در کهات موجود دوم غلام احمد خان ایشان هم در چهاونی مذکور موجود سوم پسر حسن خان
در مستعد پوره موجود چهارم پسر عثمان خان در کوچه جلال … پنجم پسر سبحان خان در مستعد پوره
موجود و پسر احمد خان المخاطب بسعد یار جنگ شهید مرحوم را یک پسر عمر خان نام در مستعد پوره
موجود و ایشان یک پسر احمد خان نام و ایشان را یک پسر عبدالرحمان خان نام سلمهم الله تعالی
چون ایشان از اولاد … هستند لهذا شجره آبای ایشان را می نگارم برای … یادگار این
باشد شجره خلافت طریقه چشتیه خویشگیه قدس الله اسرارهم … ورحمهم الله الهی بحرمت حضرت محمد مصطفی صلی الله
علیه وسلم و بحرمت امیر المومنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و بحرمت خواجه حسن بصری رحمة الله و بحرمت خواجه عبدالواحد

بن زید رحمة الله و بحرمت خواجه فضیل بن عیاض رحمة الله و بحرمت خواجه سلطان ابراهیم بن ادهم
بلخی رحمة الله و بحرمت خواجه حذیفه المرعشی رحمة الله و بحرمت خواجه هبیرة البصری رحمة الله و بحرمت خواجه ممشاد
علو دینوری رحمة الله و بحرمت خواجه ابو اسحاق چشتی شامی رحمة الله و بحرمت خواجه ابو احمد چشتی رحمة الله
و بحرمت خواجه محمد چشتی رحمة الله و بحرمت خواجه محمد یوسف ناصر الدین چشتی رحمة الله و بحرمت خواجه
مودود چشتی رح و بحرمت خواجه حاجی شریف زندانی رح و بحرمت خواجه عثمان هارونی رحمة الله و بحرمت
خواجه معین الدین چشتی رحمة الله و بحرمت حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکی اوشی رحمة الله و بحرمت پیر
ونوکباز خویشگی چشتی رح و بحرمت پیر بایزید چشتی رح و بحرمت پیر جیون چشتی رح و بحرمت پیر عباس خویشگی
و بحرمت پیر صالح چشتی رح و بحرمت پیر فیروز چشتی رح و بحرمت پیر شیخ چشتی رح و بحرمت پیر خداداد
چشتی رح و بحرمت پیر دولت چشتی رح و بحرمت رحمت غازی چشتی رح و بحرمت پیر رحیم داد چشتی
بابانی رح و بحرمت پیر محمد اسمعیل چشتی رح و بحرمت پیر عبدالرحمن چشتی رح و بحرمت پیر حسن …
و بحرمت پیر رحیم داد بابانی چشتی رح و بحرمت پیر عثمان خویشگی چشتی رح و بحرمت پیر احمد خان شهید چشتی رح
عاقبت پیر چشتی بخیر گردان بلطفک الخفی والجلی اللهم اغفر له ولذریاته آمین هفتم جهاندار خان خویشگی که
در محله قاضی پوره می باشند اما از خانواده ایشان آگهی ندارم هشتم مشهوری از انجمله غلام رسول خان مشهور
اند و ایشان باهم جماعت کثیره بوده است اما حالا درین سرکار از انتخاب چند ملازم مانده اند اکثر متمولان
بودند سود و حیله منجور … نهم قایم خانی این طایفه اگرچه از راجپوتان صحیح النسب هستند اما بسبب … بجهت
از قرین افغان اند درین سرکار عالی ممتازان اند از انجمله عالم علیخان بهادر پسر محمد خان دلاور نواز جنگ مرحوم
جمعدار قایم خانی موجود از ممتازان سرکار و از خاندان عمده گویند محمد خان مرحوم اگرچه علم … شد اما تواریخ شوق

بسیار

بسیار مبدر شده اند … حال برلیاقت ایشان است الحال محمد بخش خان خسر پوره ایشان مرد نمازی
نیک با مروت و حیادار و مسکین است لیکن که دلاور هم باشد کار پرداز امورات خانگی ایشان است
و از انجمله محمد بهار الدین خان جمعدار نیز از قایم خانیان است مرد جوان مسکین و دلاور و صالح محب الفقرا است
اما بلده و ستان … نمی باشند و این خلاف سنت است زیرا که فخر رسل مقبول صلی الله علیه وسلم که …
آنست که وصله کند با دوستان … او وصله عبادت است ازانجمله موجب صلابت و اخلاص
باشد و از انجمله محمد جلیل خان رساله دار … هستند میان است نهایت متواضع العلما و خادم الفقرا اما اولاد ایشان
بر وضع پدر نیست لیکن … علم آوار صوم و صلوة مساوی الاقدام … الله الی الرشاد دهم یوسفزئی
از انجمله عبدالکریم خان جمعدار صرف خاص اند که سه پسر دارند یکی صلابت خان دوم امیر نواز خان سوم محمد علیخان خانه
ایشان در کهوکرواری است یازدهم برول خان لودهی پسر لودهی خان جاگیر دار اند قریب … لودهی …
می باشند دوازدهم کامیاب خان جمعدار کهوکر اند ملازم دیوانی در کهوکرواری می باشند آدم خوب فقط
فصل در عجایب جانوران انجا بدانکه از عمده جانوران انجا مرغ اصیل مشهور که شهره اصالت آن در اکناف
عالم رسیده است و آن بچند نام مشهور درینجاست یکی یاقوت که خیلی خوب می کند و منیکر زرد … آن سیاه
سرخی مایل می باشد چنانکه یاقوت سوخته می شود وزن آن زیاده از پنج سیر نمی باشد دوم سیلاک که رنگ آن زرد
سیاهی مایل می باشد سوم گگر بفتح کاف عربی و بفتح کاف فارسی سکون را مهمله که بسیار سیاه می باشد
فیل بجانه هم ازان است چهارم … بفتح دال هندی و سکون نون و فتح دال هندی بالف پیوسته
و فتح رای مهمله و سکون سین مهمله سیاه و زرد و سفید و سرخ آمیخته می باشد پنجم نوری که همه سفید می باشد
اگر بدم پرهای زرد دارد آن … نامند و آن قسم ششم کاسنی که برملی سرخی دارد هفتم لاکها

که رنگ همچو لاکی بود نهم بشتی که بسیار زرد شکفته بود و این چهار اقسام مرغ اصیل قسم اول است دوم چیتا
که پرهای او سفید و سیاه باشند یازدهم جاوا که پرهای سفید خورد خورد دارد دوازدهم سبز و سیاه یعنی
بازو سیاه و باقی همه بر سفید بود سیزدهم درو هنبا خبره الکه سفید باشد و قدری سیاهی دارد چهاردهم کلبوتا
الکه موصلا او سفید بود پانزدهم گبرو الکه رنگ او مانند گبرو باشد و در غولا که درین بلده شوق مرغ اصیل دارند و
نزد او شان از اقسام عمده هستند چند کس هستند یکی محمد ابراهیم خان صاحب برادر محمد امین خان صاحب
جمعدار جوم دیکم بازار دوم میر روشن علی صاحب بازار نورالامرا سوم شیخ فخرالدین حیدر صاحب
عرف نامبان بازار عیسی میان چهارم مرزا عبدالغفور بیگ طوی دار و غه حوالات فوجداری … سلطان شاهی
پنجم مرزا اشرف بیگ صاحب در سلطان شاهی ششم نواب محکم جنگ بهادر هفتم عبدالله خان صاحب
لبراحت جنگ بهادر هشتم فضل شاه صاحب قریب بازار نواب شمس الامرا بهادر نهم محمد جان صاحب قلعه دار
گولکنده برادرزاده محمد نجابت خان صاحب دهم بی نظیر جنگ بهادر بیرون دروازه یاقوت پوره یازدهم
حیدر علیخان صاحب علاقه محمد جان صاحب وکیل بدانکه جنگانیدن مرغان موجب عذاب سخت است و حرام
است مناقره دیک زیرا که در حدیث شریف از تحریش دوک و بهایم نهی وارد گشته زیرا که فرمود صلی الله
علیه و سلم لعنت باد بر کسیکه در بهایم تحریش کند و جنگانیدن مرغان داخل تحریش است خود رسول مقبول سید
سرور کائنات صلی الله علیه و سلم بوده است و خصی کردن مرغ درست نباشد زیرا که رسول مقبول صلی الله
علیه و سلم منع فرموده است ف هرگاه بیضه دراز و محدوده الاطراف باشد از آن ماده برآید و اگر بیضه مستدیر
و عریضه الاطراف بود از آن نر برآید ف بیضه در نقصان قمر ماکیان ازا بدار ماکیان و ماکیان بچه کمتر برآید و
الحجه از استهلال تا ابدار دهد بیشتر ازان بچه برآید ف هر بچه را بعد ده روز اگر منقارش گرفته بیاویزند اگر حرکت
کند

کنند و پر زند نر باشد و اگر ساکن ماند ماده بود فقط فصل در بیان هوای شهر فرخنده بنیاد حیدرآباد بدانکه هوای این
بلده نهایت خوب است اما بسبب آنکه هر راه که از بلده می آید بسبب بودن … سنبلهی و دوکانهای
و جاهای کهنه گرد کرک آنست و بدبو مستعمل … و دماو کیه وغیره میسازند کمال متعفن است و سم بر سر کرک درخت
نصب نیستند البته مردم آینده و رونده آن را تکلیف می شود اگر دوکانهای مذکوره دور کرده شوند و بر کناره
شوارع درختان بارور مثل انبه و جامون و گولر و املی و پیپل و بر نصب کرده شوند چنانکه دستور سلاطین اهل
اسلام است و در طبقات ناصری و اکبری و تاریخ فرشته مندرج است تا آسایش مسافران را باشد و طریقه نصب
آن اینست که اول بر زمین سرکاری تخم یا قلم درختان کارند و شخصی بران مامور فرمایند تا پرورش آن تا
دو سال کند بعده در شروع برشکال از انجا آورده بر سر سرک بر فاصله پانزده پانزده گز نصب کنند و گرد آن
حلقه زنند تا حیوانات آن را نخورند و اگر بر کنار رود موسی بر مقامات مناسب از پل کهنه تا پل چادرگهات هر دو
طرف بجای که آب دریا در موسم خود بانجا رسد درختها نصب کنند مردم محله محرم … را بسیار آسایش
دهد زیرا که دیده ام که مردم محله و اهل دوکانها در موسم گرما تکلیف کشیدن تاب آفتاب نمی آرند و بیقرار میشوند
و همچنین اگر در جلوخانه سرکاری درخت نصب کرده شوند مردمان حاضری جشن محرم و مستغیثان و سواری مردمان
حضور روزانه را بسیار آرام بهم رسد و این یادگار نواب مدتها ماند و نیز در جلوخانه ضرورست که برای نشستن
چند جای علحده مقرر کرده آید تا که گرد بسته جلوخانه و جانب در جلوخانه از نشستنهای این قدر درست پاک
شود و چون تماشا دیدن از امور نفس ضروریه است مردم مضطرب یا لحاظ خلقا و خدا … خانه هر جا که حجاب می
باشد نمی تمانند اگر چند جا برای رفع این حاجت مقرر کرده شود و چندی کناس انجا ماهور باشند و مردم را نگاه
مقرر باشد … تمام مقدم جلوخانه از تعفن پاک می شود و نیز از ضروریات است که نهر شهر را که برای آسایش

خلق الله فیض بخش عالم جناب سر عالم معمور ساخته اند پاک دارند و راههای سنگاج را دوان … اند خلق بدهند
و از جمله اناسان که بهتران خاکروبان باشند مچلکه گرفته که هر کس که همچنین فعل کند خبرش در فوجداری رسانند
و از ماجاب اشتهار بنام آن جاری کرده که فوراً آن ناودان را بند کنند و نعالی علحده در سنگاج خود کنند
که هر گاه آب … جمع شود … آن آب را … ساخته در او انداخته باشند یا کاری مع اله بردن آب از سرکار مقرر
شود که مهتر مصالح او را … بیرون شهر انداخته باشد اگر مطلقی بر اشتهار عمل نخواهد کرد و تکلیف رسانی
عالم خواهد بود در عدو محکمی مورد جرمانه خواهد شد و از مردم محله مغلپوره شنیده ام که بیچارگان سبب نرسیدن
آب فریاد و فریاد می کنند و میاید از سرکار بسبب آنکه … و اهنا در نهر می انداختند بهر آن طرف بند کرده
شده است جای افسوس است که در اثنای تبریان بیچارگان نمازی محروم الماء میشوند و منع ثواب سر علام که در
حق ایشان از صدقات جاریه است بود بسبب خیانت چند مانان بند شود در گناه که یک کس …
سنگراج است و دو کس از ثواب محروم شوند یکی روح نمازیان و دیگر فتوحات بانی نهر اگر شاسنده سنگراج از غبار
فوراً قید کرده شود و اگر … حکمی کرده و اکرارام است فوراً تنخواه یا جاگیر او ضبط کرده آید و در نه عجب نباشد که
اجر ما باجابت رسد و صاحب سنگراج … کرد … از طفلومان
که مشکلکام دعا کردن … اجابت از درج سنقبال می آید والله … یاک بلای رسید
است گویا مصداق … مهلت مدید … ادبار …
جوش عرکشته شده پس باید که ازین مهلت بترسند و از تکلیف رسانی خلایق بازآیند و حق الست کرد سبب بند
شدن و علت نرسیدن آب نهر در مغلپوره معلوم فقیر نیست مراد ازین سخن … فکر … است … همت
او است فصل در بیان اسما جوهران این بلده که در نجابت مشهور اند بدانکه در نواح این بلده چند جوهری در جواهر شناسی
مشهور

مشهور اند یکی میر لعل است که اصلش از … است اما از دیر در حیدرآباد وطن است در بیگم بازار … و لاله لعل
دوم موتی لعل … لاله … که بهتری است که در چادرگهات مینماید دوم کهنه است … کاروانی مشهور است
در عهد سابق … مشهور معزز بوده است حالا از … ناموافق است اما در فن جوهر شناسی نظر دقیق دارد و کمال
تحقیق سوم کالکا پرشاد … از قوم او سوال است و دلال … صاحب است که در … مینماید … هوشیار
است و نظر عمیق دارد چهارم … است … در چادرگهات مینمایند اگر چه جوان است اما آدم صاحب
هوش است پنجم … از قوم گومتی در حسینی … مینماید ششم منبی لعل پسر خوشحالی رام اگروال دهلوی که
الحال در چادرگهات مینماید هفتم پرشادی رام مارواری ساکن بیگم بازار هشتم جیون لال مارواری پسر تیمیر لال
ساکن بیگم بازار قریب چاوری و این هر دو ملازم امیر کبیر بهادر اند اما اسیبا که در چادرگهات بحشمت گنج … چاوری
مینماند و جواهر می شناسند بسیار است لیکن که … می سایند و میتراشند اگرچه محسوب بجوهریان هستند اما زیاده از جوهریان
نظر دارد و میشناسند فقط فصل در بیان دستور عجیب … انکه اگر کسی نوشته از انواع … بر روغن
بازرگر … و زر … بر اسپ سوار در شب گشت میکرد و این خبر … میرسد همه میشوند و او را
بر اسپ سوار شدن … و درین بلده هر جا که نام … سائیس از هر جا که باشد … میکرد و … میکنند تا
الکه گروه … سائیسان … گرفته و … آن کشاده گویا برای غزا … می آید یا الکه …
همچنین … عروسی با مردم … رسانند و هم … الکرم … شد …
گفته میشود که نقصان شما در سواری ایشان بر اسپ چیست میکوشند که از قدیم گاهی اینچنین نشده است و درین
تهنگ عزت شرفا است مردم این همه جنگ و جدل که میکنیم برای شرفا میکنیم اگر شرفا خود منزلت خود را کم
کنند ما مردم ناچاریم … چند و لعل … بهادر … رفتند سائیسان کرده بودند اما در عهد جناب نواب

بهر انساب عجیب نمی‌فتاد که سابمیان کرده بود بد حکمی جاری شده بود که نقل آن این است شاه اورنگ

زیب عالمگیر بادشاه غازی بعمال حال و استقبال بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد

صوبجات دکن نوشته میشود بحسب فرمان والاشان

مورخه ۲۰ شهر شعبان ۱۱۰۶ هجری سبب شکلی

المالک نظام اصفجاه
میر نظام علیخان بهادر
اعظم الامرا ارسطوجاه ۱۲
خیرخواه منیر الملک معین الدوله
غلام سعید خان بهادر

جانور عنایتی سرکار عالی از مهر جهت سواری دولت دواهن نام

مالکان سرفراز نموده شد باید که کسی دیگران در باب سواری اسپ مذکور

عنایتی سرکار مزاحم و متعرض نشوند اگر درین باب تخلفی در پیش آورده مانع و مزاحم خواهد گشت و نوعی قصد

نمایند که اسنده دست از مزاحمت انجا باز دارد در صورت شرارت والتماس اور الحضور رسانند

درین باب تاکید اکید دانند بتاریخ پنجم سوال ۱۲۰۳ هجری سال یکهزار و دوصد و سه هجری و مالکان در خورجدار

نالش برده پیش ان ثابت مزاحمت کرده بودند چو اصل سند بعیان پیش کردند شاید بوجهی مدعی علیهم خاموش

ماندند و جواب کار مدعی شد اگر چه درین سند بوجوه نظر نموده است مگر ضرورت تحقیق آن نشد در تولا کسب

و هفتم محرم سال یکهزار و دوصد و هشتاد و پنج هجری است چنین زنینگر مدعی نالش مزاحمت روانی دوال بالکی

هنگام معاودت بزد و لیکن و شنیا و بالبا مدعی علیهم کرده که دو صد سابمیان را همراه خود آورده مانع و مزاحم

سواری شدند که بر آمدن نخواهم داد و کشت و خون خواهم کرد هر چند سیوا حیله کرد و بمدعی علیهم فهمایش کرد

ملتفت نشدند چون مدعی علیهم و حیله کرد او فوجداری طلب کردم و معلوم شد که مدعی و مدعی علیهم همه حیله

یک کرده‌اند و منکر نصیحت حیله کرد که بجای کرده است بستند یعنی حیله میگفت که نا آمدن جور ما کرده جی کلان

مزاحم سواری دوال و دواهن مدعی نشوند بعد آمدن گروه جی بی خبر خواهند فرمود بران عامل شوند گفتم که ترز و تقلید

اگر حیله سخن مرشد را نشنود سخن مصلحت اکبر کرد او خود مکبر و قابل تعزیر و تشهیر باشد که مردود الطرفین می‌شود زیرا که

در هندی گفته‌اند هر روشی کو ر بهیر مثال این گرو روشی نبهین تهور با ستماع سخنم فورا مدعی علیهم دست از مزاحمت

باز داشتند و راضی شده رفتند فقط فصل در بیان مرایل بدانکه مرایل بر وزن مرغی کنی باشد که اشخاص در سوشاکرت

سونبلی بر وزن فعللی نامند معنی آن از روست و چون کسی از هنود آن ملک تیلنگ و کرنانک و دراوری و نصف ملک

مرهته از ستاره تا پانی کهاتی رلواولادی شود او خود را بنام تلما یا بوچلا یا کهندی زلوی نامند که الحسان ازو بودی

خود اعتقاد میکنند هر گاه بقدرت حق قدیر فرزند پیدا می‌شود اعم از آن که دختر بود یا پسر ازرا دمیکرد انند و

بحیث پدری و مادری تا چارده سالگی پرورش او می‌نمایند و جانش میگذرانند پس ایشان هر گاه جوان میشود

نکاح نمیکنند مرد هر زن را بخواهد در کنارش هر مرد را که بخواهد در کنارش می‌آید پس زن راسو بسانی و مرد

سوری و هر دو را مرلی نامند و این هر دو موجب شرع و نساستر و قانون هردو ام مبتلای باشند و دوای

میخورد که قطع نسل میکند و در اطفا و فوت نامیه نمی‌ماند و بعضی زن دوای میخورد که عاقره میگردد و زنی که چنین دوا

نخورد و حمل میرسد ساقط میکرد اند اگر بچه پیدا میگردد او را قتل میکنند تا زنکی او که بچشم عوام است از ناکرده بیند

این فعل حرام و قتل نفس ناحق بر جمیع علیای سلاطین واجب اللازم است و این ند فعل حرام در قوم برهمن

و چهتری و غلهفروش نمی‌باشد باقی در دیگر اقوام هنود آن ملک مشهور جاری است عجب است که حکام خیرخواه خلایق زمانه

است که هنوز تحقیق این مسئله مرتبه را ننموده و بنظام رفع آن کم نموده‌اند فقیر حضور مرفع آن بدل و جان متوجه است

حق تبارک تواب این انتظام را او حق این بوحید محقق فرماید گویند در تولا و شهرهای که در علاقه ستاره حکومت انگریزی

یکهزار و پانصد مرد و دو هزار زن مرلی موجوداند و هر یک خود را بزرگ و مقبول قوم ما ظاهر می‌کنند و اخبار عجیب و

غریب انیه و بیان می‌کنند و وی از قوم مشکل از سر کار زامرد است که بواسطه فاصله بعد درستی فهرست اسما انها بدر بعلم

بولس خیر حمل و اسقاط آن همیشه کرده باشد و نیز فهرست اسما کسانی که این زنان تزد او شان می‌روند با او شان

نزد ایشان می‌آیند درست کنانیده جمیعه از باب پولیس تاکید باید که هر حمل او شان کرده باشند اگر بچه پیدا

شود آن حرامی پرورش کنند اگر قتل حق کنند قاتل را بقتل رسانند تا که این رسم بد مرلی را بواسطه انتیشن

موقوف کنانیده فقط فصل در بیان اوضاع دکن و احوال حیدرآباد بدانکه میر عبداللطیف خان شوشتری کتاب

خود که موسوم تحفة العالم می‌نگارد که بشتر این هوا حتی بسبب قرب خط استوا هوا معتدل دارد و طول ایام و لیالی در

چون او فوتش لیسیر در ساعت رسد و از این متجاوز نشود و در موسم زمستان مردم این جا ضرورت ما تش و توبن

ولحاف نمیشوند و شمین نامند و در تابستان بسر و ربر گلستان و صحانه یکرا احتیاج نکرد و در قریب است این که هشت فصل در

شود دو بهار دو تابستان و دو خریف و دو زمستان تمیز بین الفصلین بخوبی ظاهر میگردد و زمین انجا باتیج سیاه

دارد و آب همه جا شیرین است اما ور آب برات فی الجمله شورست دارد و انگور انجا مزو انجیر رسیش می‌باشد میگویم که صاحب

تحفة العالم را همچنین اتفاق افتاده باشد و نیز انگور انجا برا انگور کابل بلکه بهتر از انجا هم میرسد و همچنین انجیر در انجا از گجرات

بهتر می‌شود فقط و زمین این ملک قابل برنج کاول است اگر انتظام آن باحسن وجوه کرده شود و در تابستان راحات حسنی باب

باران و بدیکر موسم آب بر کجا که سلاطین سابقه بسته اند پرورش می‌باید بریس خوش اقبال و نیک نیت

که تکلیف رعایا را بقدر یک ذره نمیگوارد و مختار او نهایت مدبر و خیرخواه آقای خود که مرقت در تزاید جاه و حشم

مزید دولت و اقبال خداوند نعمت خویش میکند ارسبحان الله زهی والی مملکت و خهی مختار رشن با مروت

قدردانی هنر ار و عزت علما از سلف تا خلف چنانکه الحال است درین سرکار عالی کاهی نشده است هنر بجای که میول

که مشکل میسر شد بچشم زدن صاحب ملکه بر میسر میشود و عالم با وجود دوریم نشینی انجا کی و الی حال مالک خزانه قارون

می گردد اگر جسن تدبیر مختار حال اندکی ظلم ظالمان و بیداد تعلقه داران و کارکنان از رعایا و برایا بستی میکرد این ملک

مرغوب جهانیان خواهد بود اگر بتدابیر که در کتاب عمود امبر نوشته‌ام بعد تعلیم مساحت همان بس ملک و

درستی نقشه‌های مواضع و کشت کنانیده شود و تغلب سربداران و جاگیرداران و انعام داران و آنچه می کرد

و بند و بست زمین می‌برد و انقیاد به شرع زمان میگردد و ترقی جمیع شرع نرم وه گوز میگردد و مضمون من جاء

بالحسنة فله عشر امثالها بظهور میرسد و مردم انجا شهری باشند و چه مدی هر کامل و کم محنت فلهذا نهایت زر

عالم میشود و نه عالم اگر خدمتکاری پیدا می‌آید بر تو رحم تو حقش ضرور است و هم محیل و اگر زور شنی می‌بیند مطیع و

باج گذار میشوند و اگر کم زور ببیند بانخوت در سر ایشان می‌پیچد کلاه نخوت را کج نموده موفور می‌شدند و سلوک

شهاب را بیک لحظه فراموش می‌کنند و عهد و پیمان را بطاق نسیان میگذارند بر اهمیت انجام که دستار

کلان کلان بر سر دارند منهم منها و فریب و طمع و حرص و مغالطه دهی معروف‌اند ع خدا پنج انگشت یکسان نکرد

فقط و چون اختیار باشند از قتل و اندیکر باز نمایند بدیگران چه رسد و رسم خط حساب که دارند خالی از فریب

و پیچ نخواهد بود و غرض ازین سیاق الزام طرف مقابل میباشد نه تصفیه کاغذ حساب فلهذا بعد اکاه شدن و سوره

حسابیه این فرقه حضرت اورنگ عالمگیر بادشاه غفر الله له بسیاری را از بند بان قید فرموده محبس نام بندت خانه کرده بود

وار و اوضاع این فرقه غیر محاسبات الزام دادن محسوب علیه را از طرفین نفع برداشتن فلهذا در ملک سرکار

حکام انگریزی می‌خواهند که محاسب مسلمان باشند و در حمله عمله سوا برهمنان دستار کلان از دیگر اقوام ملازم

بکثرت داشته شوند و مردم انجار را اعم از آنکه هندو باشند یا مسلمان از زنان احتراز نیست مسکرات نباشند و

شغلی دارد و مسلمان باشند از مشغوف شی الها و دیگری لحسابی نه همچنین جمع بین الاختین را مضایقه ندارند اگر

درین باهم فوجداری کسی استعداد بحثیش میرسانند ارباب مجلس مرافعه بلا لحاظ ۱ میفرمایند نعوذ بالله من الشرور

مردی بنا شده که خواصی اطفولیت بدانسته باشد الامن حفظه الله علی العین و زنی نبود که از خورد کی آشنا نگی

نباشد الا من عصمہ اللہ عن الشیمن در حرام خوردن و افعال محرمہ کردن از مردم اینجا چہ عالم باشد و چہ جاہل ہم
مبتلا اند مثلا از سیندہی نوشیدن و رشوت خوردن و دزدی کردن و رہ زنی نمودن و غارت کردن و دغا بازی
نمودن و مال بفریب کشیدن و سود خوردن کمتر کسی باشد کہ در زبوہ باشد مسلمانان اینجا از نسی می برشند
و بر دہ میگذارند و بر سر کہنہ می بندند و جوتی میگذارند کہ این ہم مکروہ تحریمی است و مرد و زن جامہ تنگ نارسانک
می پوشند کہ این ہم ممنوع است و یکی از عجائب احوال اینجا اینکہ اگر شخصی بسببی کم زر می شود و باز او را فرقی کم
بود حاصل نمیکرد و بس مردم معاف و انجا باید کنون کشد با بسیار سہل گیر و با وا افعال انتقائی کند یا راضی سکوت
این کشور گردد اگر اتفاق قیام چند روز شود باید کہ بار سفر ملک خود بندد آب و ہوا اینجا نا مازہ دم گردد و در حب
چیزی بی سعی و تلاش و کوشش و انتظار میسر گردد و از عادات مردم اینجاست کہ خیانت و کار را غافل کنند و بمال آن
دزدی نمایند و بان چیزی معتقد پیدا کنند و فخرا گویند کہ فلان شخص چالاکیہ روپیہ پیدا کرد و این را کمال چالاکی و دانش
ظاہر میکنند و نذرانہ و شکرانہ از مردم اینجا طلب میداشتند این رسم بہ نواب مختار الملک بہادر یک قلم موقوف
فرمودند و عیلان آن را سزای سخت رسانیدہ فلہذا کم شدہ است اما قلع آن کلیہ ہنوز نگردیدہ است ارکان
سرکار ملازمان بخرانہ و قید و ضبطی جاگیرات رسیدہ اند و خوردن ایشان بموقوفی و ماہانہ و قید و محرومی جاگیری
فائز گردیدہ اند تاہم بازار رشوت بند نیست و چون بیشتر مردم اینجا حلال و حرام را یکسان شدہ اند از ذہن ایشان
میان طہارت و نجاست و لطافت و کثافت ہیچ فرق نیست لبا دیدہ ام کہ بدست خود شستہ جول آوردہ
اند و ہمان دست در کوزہ تر را گرفتہ اند و ہیچ مضایقہ نکردہ اند و شاگردان اینجا و مریدان اینجا اکثر تا غرض
حصول مرام دنیا لمیان باشند ہمہ مطیع باشند و چون غرض مرتفع شد ہیچ عزت اوستاد و مرشد
مرشد ندارند بلکہ او را نمی شناسند اگرچہ این مرض ہمہ جاست لیکن اینجا بیشتر دیدہ شد پس ملا و ستاد

و مرشد را لازم است کہ امتحان طالب بخدمت گرفتہ باشد بعد از کہ بیعت او اخذ کنند اگر مردم در خواست خواندن
نمودند گفتم کہ بچشم حاضرم اما اول نوشتہ خوش طریقہ بودن خود از مولوی عبد الحکیم صاحب بیارند خاموش
ماندند مخبر از خلاص یافتم از دستورات خاندان آصفیہ است کہ اگر کسی از اہلکاران یا نوکر می آید و امین خود خواہد
جہلہ سرکاری میگیرد و فارغ البال و خوشحال میگذرانند اگر خبر قتل کسی بحضور اخباری میرسانند میگویند کہ فلان تصدق
شد و اگر خبر مردن کسی میرسانند معروض میکنند کہ دوار کار نکرد و پلنگ کہ با قیمان وسیلتی باشد نمیدارند بلکہ یافتہ
نیوار کہ یک خط آن زرد و یک سرخ باشد نگاہ دارند و بروز آمرزیدن پلنگ نوار سفید برای جنازہ میرود آن را نامبارک
و بدشگون میدانند و بوریہ ہم در خانہ نمیگذارند کہ این ہم سامان جنازہ باشد و لفظ شامیانہ را بروز جنازہ بر زبان می آرند
و ہمیشہ شامیانہ را ذند ایشبکی نامند و در محلات چرخہ نمی رود کہ این را بدشگونی دانند و چون یک ساعت یا دو
روز باقی میماند ہمہ دیوارہا معمور می شوند یعنی آمد و رفت بند می شود و ہر گاہ ہمین قدر روز می برآید دیوارہا
روشن میگردند یعنی آمد و رفت جاری میگردد و بر ہر دیواری سیاہہ نویس مقرر اند ہرچہ حکم از حضور یا بیگمات
معظمات صادر میگردد در سیاہہ نوشتہ میشود و ہر ما کہ بخانہ خود میرود و چون باز میگردد وی آید یک شب
در چوکیخانہ یا کچہری خفتہ و آرام کردہ داخل می شود و اگر در خانہ نوکری موت کردہ پدر او بعد چہلم رخصت میگردد
اندرین مدت اگر حاضر گردد مزاحمت میگردد و بابت ماتم پرسی یک فرد زر مونی را در دوشالہ سفید یا سیاہ
عطا میگردد و از دیوانی بعد رخصت بروز چالکی کہ در خانہ او موت می گردد حاضر می شود و دوشالہ سفید می باید
فصل در بیان اہل مزارات اینجا کہ از خواصان حق متبارک بودہ اند اگرچہ احوال مفصل ایشان بتحقیق
نپیوستہ الم مرچہ از کیفیت اجمالی ایشان معلوم شد نگاشتہ میشود زیرا کہ ما لا یدرک کلہ لا یترک جزئہ و ضرور دانستم
کہ ختم فصول کتاب بر احوال بزرگان شود تا موجب برکت درین کتاب گردد بدانکہ یکی از اصحاب مزارات اینجا

شاہ یوسف صاحب اند قدس سرہ گویند ایشان دو برادر بودند نام یکی از ان یوسف صاحب و اسم ثانی
دیگری شریف صاحب رحمہما اللہ ہر دو بزرگ سادات بلباس سپاہگری ملازمان بہادر شاہ بن عالمگیر انار اللہ
برہانہ بودہ اند بکمال اتفاق میگذرانیدند سفید پوش بودند و صحبت یکجا میداشتند از یاران مولانا سید حکیم
اللہ جہان آبادی قدس سرہ بودہ اند ارادت بسلسلہ قادریہ داشتند ہر گاہ برای تنبیہ شاہزادہ کام بخش
بہادر شاہ بحیدرآباد آمد سپاہی عسکر ظفر پیکر بودہ اند ہر گاہ باد تند وزید کہ خیمہ ہر کس افتاد و ہر درخت عظیم الجثہ
سر بسجدہ نہاد آن وقت چراغ ایزدی پیش ایشان روشن بود و کلام اللہ مجید در تلاوت بیدند کان
در حیرت و عقیدت در پای ایشان نہادند چون بادشاہ بحیدرآباد رسیدہ یوسف صاحب قدس سرہ ترک خدمت
نمودہ عزلت گرفتند شریف صاحب ہم بمتابعت ایشان رفتند بعضی ناقل اند کہ حضرت اول مصری بودہ اند
و حضرت ثانی گیلانی مگر ہر دو برادر طریقت بودند ہر دو بریاضت و تقوی و ورع و احتیاط میگذرانیدند بعضی کرامات
ایشان بجاہ دیگری روئی آورد کرامت بسیار از ایشان سر زدہ اند و روز بروز بظہور میرسند کسی
مرید نگرفتہ اند مزار ہر دو بزرگ در موضع نام پلی است و این جای قطعہ از جنت است عرس ایشان بتاریخ چہارم
رجب میشود بنای گنبد و مسجد و حوض ایشان یکی از متوسلان نواب سعد اللہ خان نظم الدولہ کردہ است خدایا
بنام زرد اسود و کان الخار الجاہ النبی صلی اللہ علیہ و سلم انجا مولانا تراب علی ابو العلائی خیرآبادی از مقبولین
اند رحمہم اللہ دوم حضرت سید شاہ محمود چشتی است قدس سرہ گویند نزد ایشان از نجف اشرف است اول
در شہر بدر آمدند و دست ارادت بشمس مولی دادہ و سہ سال در خدمت با برکت ایشان بودہ و با نعمات
الہیہ مشرف شدہ و نسبت جذبہ فیض برداشتہ بحیدرآباد رسیدہ بر تلہ کوہی موطن گرفتند گاہی بکر
بر ایشان مشغولی می بود و گاہی بصحو مسجد آمدند بعد چندی فرمودند کہ مرقد من ہمین جا خواہد بود سیاری

از ایشان کرامت بظہور رسیدہ است در زمانہ تانا شاہ بودند سلطان ابو الحسن تانا شاہ فرمودند کہ
حریفی پیدا شود و تاناشاہ را اسیر کردہ بر دو ہمچنان شد کہ بعد چندی عالمگیر اورنگ زیب بادشاہ انار اللہ
برہانہ رسیدہ بدولت آباد بردہ اسیر گردانید کہ بعد چہاردہ سال در سن یکہزار و یکصد و دوازدہ ہجری
ازین جہان پر محن رحلت در گذشت و بروضہ دولت آباد مدفون شد وفات شاہ محمود در سال یکہزار و یکصد
است و مرقد منور ایشان بر کوہ است و الحال این کوہ بنام ایشان بین العوام و الخواص مشہور است و صاحب
اولاد و سلسلہ بودہ اند بعد ایشان غلام علی صاحب شدند بعد ایشان شاہ علی رضا چشتی شدند رحمہم اللہ
سوم حضرت بابا شرف الدین قدس سرہ است گویند ایشان مرید و خلیفہ حضرت شیخ شہاب الدین عمر سہروردی
طاب سرہ و برادر طریقہ مولانا معز الدین ترک بودہ اند قبل از آبادانی بلدہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد صانہا اللہ
عن الفساد بر کوہی کہ در نواح مرقد شریف حضرت ایشان بران است تشریف آوردہ متمکن شدند و ان کوہی
است خوش فضا راحت افزا کہ ارباب بواطن را نور می افزاید و اصحاب ظواہر را سرور می نماید و ان جبل نور از
بلدہ مبارکہ فاصلہ چہار کروہ طرف جنوب واقع است عرس شریف ایشان بتاریخ نوزدہم شعبان می
شود خلایق بسیار مینمود کثیر از خواص و عوام در انجا میروند و تبرک می برند رحمہ اللہ چہارم مرقد مراد شاہ
دہوتی است از فقرای ملامتیہ بودہ اند بکمال انکسار بر ستہ کو بطعام خود در ابحر انبہان میمودند ہر کس اعتقاد داشتند
بی دین است : یعنی کہ خرابات اصول دین است : می دانستند کہ خرقہ خلافت و ارشاد از شاہ فاضل صفا یافتہ اند
و ایشان از خلفای امین الدین علی اعلی بودہ اند بنسبت فنای الشیخ شناختہ اگر از کسی میگرفتند جنس خشک
میگرفتند و بجای مطہر بدست خودی پختند و بکمال ادب بطریق مسنون میخوردند از طعام عموم مردم احتراز
میفرمودند وفات ایشان بتاریخ یازدہم جمادی الاخری سال یکہزار و یکصد و چہل ہجری واقع شد مزار ایشان بیرون

حیدرآباد و در ملکاپور ست متصل باغ کوره حمن در قرب لحف نگر بعد ایشان سید جلال شاه درویش نیز بوده اند
مزار ایشان هم در انجاست رحمهما الله عز بیستم شاه جان الله بیجاپوری مجذوب مغلوب الاحوال صاحب الکشف
من الاقوال بوده گویند از قوم شیخ بوده اند کلام ایشان بکسی نمی فهمید زیرا که از این ستایش کلام بست قلة الکلام
والطعام والمنام والعزلة عن الانام والذکر علی الدوام و در چار عبارت یاد میدادند و چون وقت ایشان قریب
رسید در شهر گشت شروع کردند ۵ مجذوب عشق در بدر و خانه بخانه ؛ یعنی که بر بینم رخ لیلی به بهانه ؛
گه معتکف دیر و گهی ساکن مسجد ؛ یعنی که ترا می طلبم خانه بخانه ؛ حاجی بره کعبه و من طالب دیدار ؛ او خانه همی جوید و
من صاحب خانه ؛ تاریخ بیستم ماه رجب المرجب سال یکهزار و یکصد و چهل و چهار هجری بادشاه مراد همه بهم آغوش شدند
در رحمت حق تبارک پیوستند مزار ایشان بر کنار رود موسی بر کنارش مایل بطرف افضل گنج زیارتگاه
خلایق ست قدس سره بیست و یکم شاه ابوالحسن چشتی در ابتداء شباب روزگار بپیشه بوده اند و دست بکار و دل
بیار رسیده اند اخر ترک روزگار ظاهری نموده در خدمت شاه رفیع [illegible] صاحب خلیفه شاه نظام
الدین اورنگ آبادی قدس سره هما بوده اند حاضر شده دست ارادت در خاندان قادریه بدست ایشان داده اند
و لباس درویشی پوشیدند و بعد ریاضت سالها سال همسایهٔ مرشد خود که هم برادر نسبتی ایشان بودند
بغنیاد تشریف آورده در حجره سکونت اختیار فرمودند هرگاه شاه جعفر صاحب چشتی قدس سره رحلت نمودند
در رحمت حق تبارک پیوستند شاه ابوالحسن چشتی ایشان را قرب دروازه دبیرپوره بیرون بلده حیدرآباد
دفن کردند حالا قریب گنبد کهرکی بودله صاحب مزار و تکیه شاه جعفر چشتی مغفور مشهور است پسران ایشان
بادشاه صاحب مجذوب و شاه عبد القادر که بسبب کثرت مراقبه کوزه پشت شده بودند و علی صاحب بودند
وفات شاه ابوالحسن دهم شوال سال یکهزار و یکصد و شصت و هفت هجری واقع گردید قبر ایشان نیز بیرون

دروازه

دروازه دبیرپوره هست گویند شاه عبد القادر چشتی شافعی مذهب بوده اند و حصه خود برابر یهودیان از
خانه خود طلبیده میخوردند و بر سم پدر بزرگوار حق یا دوق هو بسبب کسب رسانیدند و وفات ایشان بتاریخ بیست و
هفتم صفر سال یکهزار و یکصد و نود و نه هجری واقع شد یا همین مزار پدر والا تبار و والد بزرگوار بیرون دروازه
دبیرپوره هست رحمهم الله نهم حضرت شاه موسی قادری ابن سید محی الدین عرف قادر شاه قدس سرهما
از اولاد حضرت سید عبد الرزاق بن غوث الصمدانی محبوب سبحانی حضرت سید عبد القادر جیلانی
رضی الله عنهما بوده اند ولادت ایشان در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و دو بوده است پدر بزرگوار ایشان بعقد
همشیره خود ایشان را داده بودند بدین سبب در مسعود پوره تشریف میداشتند اما گاهی گاهی برای انجا
خدمت والد ماجد خود که اندرون بلده متصل دروازه علی تشریف میداشتند میرسیدند در سال یکهزار و
یکصد و هفتاد و یک هجری بعمر نوزده سالگی بر سجاده پدر بزرگوار خود زیب جلوس بخشیدند تا زنده
بودند مقید جماعت بوده نماز بجماعت بکمال اتباع سنت نبویه صلی الله علیه و سلم میگذاریدند و در باره شعر آب
علیه الرحمة والرضوان بوده اند تا چهل و چار سال ارشاد و هدایت حق مشغوف بودند سردار الملک گهانسی میان
که بازاری بنام ایشان مشهور است مرید حضرت مغفور بوده اند در سال یکهزار و دوصد و پانزده هجری
روز دوشنبه برحمت حق تبارک پیوستند رحمة الله مزار ایشان اندرون بلده متصل دروازه
پل کهنه واقع گشته از فرزندان ایشان گنبدی مختصری مثل تابوت خوشنما درست کنانیده است بعد
ایشان سید غلام علیشاه قادری شدند و بعد ایشان سید مرشد صاحب قادری شدند و بعد سید مرتضی
صاحب قادری شدند که بحال موجود اند مد ظلهم در حسلهم الله دهم بهار علیشاه از جهتیان جنت بوده اند
ایشان حسن علیشاه خیابانی بوده اند از سجان چشتیه علیه الحال سلطان علیشاه خلیفه ایشان کار و [illegible]

سابقین خود اند رحمهم الله و سلمه ربه نهم روشن دل صاحب مصدر انواع کرامت بوده اند این اشعار
مصدق حال ایشان است گهی خود را لیلی می نمائی گهی در صورت مجنون در ائی نمائی خویش را هر دم بشکلی
عجائب دلبری خوش ادائی از حال تفصیلی ایشان آگهی ندارم که از کجا بوده اند مگر فی الواقع اسم و نسبتی بوده
اند ارادت بخاندان چشت اهل بهشت میداشتند نام نامی مرشد ایشان شاه جمال الدین علی بوده مزار روشن
دل صاحب بیرون دروازه یاقوت پوره است الحال شاه جمال الدین ثانی خلف ایشان خلیفه موجود در روشنی
بخش قلوب طالبین اند از معبود سلمه ربه دهم عالم علوم عقلیه و نقلیه رازدان رحمان نکته سنج عرفان حضرت شمس الامرا
مغفور محمد فخر الدین خانصاحب مرحوم از اولاد حضرت شیخ فرید شکرگنج قدس سرهما اگرچه بظاهر از ارباب دنیا
خیل امرا بوده اند اما در باطن هم با خدا کاری داشتند بس خلافت طریقه از مولانا رفیع الدین صاحب قندهاری گرفته
یافته اند عمری در یاد حق گزرانیده و اوقات خود بصحبت پیران کرام بسر برده با فرزند کریم خود در اجلافت
ممتاز فرمودند و چون وفات یافتند مزار ایشان قریب درگاه حضرت برهنه صاحب شد فرزند گرامی ایشان
هم والد اتباع سنن نبویه صلی الله علیه و سلم و باحیای طریقه پیران عظام رضوان الله علیهم اجمعین مشغوف
رحمهم الله سلفه و سلم خلفه و مد ظله یازدهم سید غلام نبی معروف بعلامی صاحب فرزند سید غلام سرور صاحب
سرور حافظ عالم محدث عاشق رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بوده اند مزار ایشان متصل تکیه صوفی صاحب بیرون
کهرکی بودله صاحب است الحال پسر حضرت ایشان سید غلام ضامن خطیب مکه مسجد موجود اند خطیب صاحب
هم صفات حمیده وارند و هر جمعه وعظ هم میفرمایند که بیان فرض و سنت و واجب و مکروه و مستحب و مباح و مسند
و حرام و حلال و عقاید اهل اسلام و اخلاق احمدیه و اتباع سنت محمدیه میفرمایند و رنج اعوام و خواص انجا در جهات
اکثر مبتلا میشوند و هر جمعه بعد وعظ پارچه های ادعیه نوشته پس از بیان فواید خواندن و داشتن آن بمردم تقسیم میفرمایند

دوم دم

و مردم بس عقیدت خود شان بران پارچه ها همچو تعویذ بر وانه می فرستند و چیده می برند مد ظله دوازدهم شاه
مومن چپ که بقبارستان شاه مومن خاموش گویند با طائفه فقرا مجردین سیر عالم نمودند و در عهد قطب شاهی وارد حیدر
آباد گردیدند از طائفه حضرت چشت اهل بهشت اند بطرف علی آباد سکونت اختیار فرموده بعد چندی وفات
یافتند قدس سره مزار ایشان بیرون شهر متصل شهر پناه دروازه مذکور واقع است گویند از فقرا از زمان بادشاهی
اند و این غلام معلوم منسوب از خلفاء ایشان در عهد جناب نواب نظام علیخان بهادر میان حسین بخش
صاحب بوده اند و بعهد جناب نواب سکندر جاه بهادر تا عهد جناب نواب ناصر الدوله بهادر غلام علی شاه
صاحب خلیفه بودند هم صاحب تجرید بودند الا بر غلام علیشاه صاحب تجرید ختم شد حالا یاد علیشاه صاحب
خلیفه صاحب عیال و اطفال موجود اند انهم غنیمت بود رحمهم الله سیزدهم حسینی بادشاه نام ایشان مرزا
حسین بیگ از مرزایان هند بوده است هرگاه شاه فتح علی مجذوب بزرگی هندی نژاد در نظر ایشان افتاد
مقبول شده و رنگش درین طور گرفت ترک دنیا کرده فقیر گردیده در برزخ محمدیه مرزلیست تا انکه نظر ایشان
بر چین کبر گونائین که متمول بود و دولت بسیار میداشت افتاد ان هم برنگ ایشان در آمده جامعه خود را
بصبغة الله رنگین کرده باسلام در آمده مجذوب شده و قایم مقام مرزا گردید ۵ بنده عشق شدی ترک نسب
کن جامی ؛ که درین راه فلان ابن فلان چیزی نیست ؛ نامش حسین شاه گردید میر نواب سبزی فروش
هم نواخته نظر مرزا موصوف بوده اند مزار مرزا و حسین شاه در مسعود پوره است بعد حسین شاه حسن علیشاه
شد که او متاهل بود بسلوک در آمده حالا فرزندش موجود رحمهم الله چاردهم مولوی بدر الدین صاحب
از خلفاء حضرت قبله عالم حضرت مولانا فخر الدین دهلوی چشتی بوده اند مزار شریف ایشان بدرگاه حضرت
شاه یوسف صاحب قدس سره هم صفات کمالیه ایشان زیاده از تحریر و تقریر است الحال فرزندان

مولوی عبدالله صاحب موجود اند عمهم الله فیضها بهم پانزدهم مولوی حاجی تراب علی صاحب از خلفاء حضرت
شاه ابوالبرکات صاحب ابوالعلائی که از خلفاء خواجه رکن الدین عشق عظیم آبادی اند مکتبهٔ ایشان در آنجا مشهور
است فقیر را در خدمت مولانا محمد روح و بسم حضرت شاه صاحب مغفور در سال یکهزار و دوصد و پنجاه و چار
هجری بمقام اله اباد بسیار حضوری مانده و صحبتها حاصل گردیده به سوم مرید ابن سلامی طریقه آباد اینهمی نواختند
و بانظار الطاف منظور میساختند مولوی صاحب بعد چندی بحج تشریف بردند و از آنجا بحیدرآباد تشریف
آوردند بعارضهٔ اسهال و بحیش که این عارضه سخت در حیدراباد میشود برحمت حق پیوستند و در
احاطهٔ حضرت شاه یوسف صاحب مدفون شدند یکی از یاران ایشان میان امیر علی نام بر مزار ایشان می مانند
با فقیر ملاقات شده ام ازدم بسیار صفت ایشان میسایند و چرا نباشد هر کاه بیراع غلام محمود مبعوث
پسندیده باشند ایشان چرا توجه بحضرت بآن نرسیده باشند بیت آهن که بپارس آشنا شد فی الحال
بصورت طلا شد خورشید نظر چو کرد بر سنگ تحقیق که لعل بی بها شد تاریخ وفات مولانا مغفور
است چون فقیر برای پابوسی این هر دو بزرگ بسوم مرید در لشکر بجاپای صاحبه در اله اباد رفتم دربانان لشکر
از رفتن منع نمودند و دو ساعت فقیر منتظر اجازت نشسته ماند تا آنکه مولانا بسیر و تفرج من رسیدند و بر
دربانان بسیار غیظ و غضب نموده فرمودند که فقیر را تا اینهمه راه رسیدن آشنای لم کجبان ادرکن تا اینجا رسید
حالا هم بتکلیف ایشان اراده رفتن دیگر جا دارید که تم الماثور بس خندیدند و مرا خدمت حضرت بسوم شد
شاید که هفته نگذشته باشد که از آنجا کوچ لشکر شد رحمهما الله تعالی باید دانست که برای جبر حیدرآباد این نسخه مجرب
یافته ام و بسیاری کسان را نفع بخشیده است که صحت یافته اند اما مرض جدید باشد یا کهنه شده باشد
هو الشافی بادام تلخ یکتوله و نخیل یکتوله از هر یک نصف نصف گرفته بریان نمایند و نصف خام دارند و بلیله سیاه

بهفت عدد آن را بروغن گاو بریان کنند تا آنکه سرخ گردد و فرسوده بس برآورده بپارچه چرب او را
صاف کرده همه را کوفته برابر همه شکر سرخ آمیزند اگر تشنگی بود بکتوله اسبغول مسلم چرب بروغن
کرده ودران آمیز نمود و اطفال را از همه پنج ماسه صبح و پنج ماسه شام همراه آب اگر موسم سرد بود به نیم گرم
و الا به سرد خورده باشند و هفته صحت می بخشد بعون الله الشافی شانزدهم حضرت حسین شاه ولی
از اولاد حضرت سید خواجه محمد بنده نواز گیسو دراز چشتی اند باین سلسله که حسین شاه ولی بن شاه
اسدالله بن صفی الله بن عسکر الله بن صفی الله رکن میک بن سید محمد اکبر بن حضرت سید خواجه محمد
بنده نواز گیسو دراز چشتی قدس اسرارهم اند حضرت ولی موصوف از کلبرکه بگلکنده تشریف آوردند
پادشاه آنجا دختر خود را بازدواج ایشان داده رساله چند هزار سوار سپر ایشان کرد اینه از ایشان
با دختر شاه فرزندی پیدا شد که امام الملک نامش کردند او هم برمنصب میری بوده گویند پادشاه تالاب
حسین ساگر را با تمام آنحضرت طیار کنانیده که بنام ایشان شهرت دارد در کلیات ما ولقاعرف ماه نامه نوشته
است که ابراهیم قطب شاه و قصبه مع تالاب عمده هشت کروهی آباد ان و بنا نمود چون سید حسین شاه ولی
از نبار سید محمد چشتی گیسو دراز داماد ابراهیم بودند لهذا آن تالاب را بنام سید حسین شاه ولی بنام
حسین ساگر موسوم ساخت عم حضرت ایشان دریافته اند ما حضر سلطان عبدالله قطب شاه در قید حیات
فیض بخش عالم بودند بانواع انواع کرامات ایشان معروف مکینند در سال یکهزار و سی هجری بچهاردهم
جمادی الاخری برحمت حق تبارک پیوستند رحمه الله هفدهم سید حسن برهنه صاحب قدس سره ایشان
از جاشنی یافتگان حکیم سرمد دهلوی رحمهما الله می نویسند گویند جذب بر ایشان مستولی بوده است سیف
اللسان بودند و زمان سلطان عبدالله را خدمت ایشان اعتقادی بوده است مردم کرامتهای ایشان بسیار

بیان می کنند و حال حضرت مغفور بتاریخ شانزدهم ماه جمادی الاول سال یکهزار و شصت و چار هجری گردیده
گنبد مزار ایشان از محدثات سعالی برست خان است و بفاصله دو کروه طرف مشرق از بلده واقع زیارتگاه
عالمیان است رحمه الله نوزدهم حضرت شاه زین الدین شبلی است رضی الله عنهما گویند از بغداد رسیده
اند و بر کوه گلکنده وطن گزیده رزاق الله قادریه اند مدتی در ابران کوه معتزل بوده چله ها کشیده گوی مقصود از
میدان عرفان ربوده وفات ایشان در سال یکهزار و پنجاه هجری شد از فقرا عالم کبری که هزار و قابل دلپذیر
است بر کوهی که مدتها منزوی مانده همانجا بعد وفات بر کوه مذکور مدفون شدند انا لله و انا الیه راجعون
بیستم شاه رضا صاحب قدس سره از سادات رضوی بن میر بنده علیخان منصبدار شاهی هم رکاب نواب
ناصر جنگ مغفور جاگیردار جالیس اند و جالیس قصبه است جنوب ضلع کول بفاصله بست کروه حالا واقع ضلع متهرا
هر گاه بنده علیخان همراه نواب مغفور بوده بجنگ قلعه شهید شدند ایشان باستغنای نام فقیری
قبول کرده سیر عالم قبول نمودند همراه قافله سنیاسیان تا هنگلاج که معبد هنود است رسیدند و از آنجا
مراجعت کرده بار شاهجهان آباد مراجعت نمودند و بروضه مبارک حضرت سلطان المشایخ نظام الدین
اولیا رضی الله عنه معتکف شده استخاره نمودند شب سوم بشارهٔ حصول فائده ارشاد اسرار الله شرح رسیده
شد که سلسلهٔ ایشان بچند واسطه بحضرت شاه وجیه علوی میرسد و شاه رضی وقت صبح بر چشمه که پایین
روضهٔ منوره واقع است نشسته بودند که بزرگی پیدا شده ایشان را به پیش خود طلبیدند ایشان پیش
رفتند و دست بوسی حاصل نمودند آن بزرگ دست شاه رضا را گرفته بر مزار شریف برده داخل طریق نمودند
و از خود ربودند ۵ یکدفعه بهشتم آمدش رفتند نکاه بر طرف از خویش رفتند پس صحبت خویش جا
دادند و همراه خود بردند و عمل دعا حیدری را تعلیم فرمودند و لطف کرامات آوردند اینوقت شاه رضا

را معیت شاه اسرار الله و شاه نجم الدین بوده است از آنجا باورنگ آباد وارد شدند از آنجا هر دو بزرگ خود
بشاهجهان آباد رفتند و ایشان الحیدرآباد فرستادند چون بحیدرآباد رسیدند شهرت ایشان
عالم شد نواب عمر ناب جاگیر ایشان مقرر فرمودند رکن الدوله دیوان و وقار الدوله و دیگر امرا
زمان در خدمت ایشان ارادت و اعتقاد تمام پیدا کشتند و آمد و رفت می نمودند حضرت
ایشان در دعوت اسماء الهیه و دعا حیدری خواندن نظیر خود نمیداشتند گویا سیف اللسان بوده اند
اجراز دعا حیدری ایشان خدمت مکرمی نواب حسین خان صاحب مدظلهم که از نبیره نواب رکن الدوله
بهادر مرحوم از برکات اند دیده ام اما الفاظ آن با الفاظ دعا حیدری فقیر تفاوت دارد و نثر و نظم
عبارت هر دو اختلاف فی الجمله است وفات حضرت مغفور بتاریخ بست و هفتم شهر جمادی الثانیه سال یکهزار
و یکصد و هشتاد و چار هجری شد بر کوه مولی به سبب عارضه درد کرده برای تبدیل آب و هوا تشریف برده اند
که این سانحه ناگزیر در آنجا شد خدام جنازه حضرت ایشان در بلده طیبه حیدرآباد آورده در صحن مکان ایشان
که قریب تالاب میر جمله است اندرون شهر دفن کردند انا لله و انا الیه راجعون صاحب اولاد کثیر بوده اند
هنوز مردم در نسل ایشان موجود اند الطریقه آبائی خود نیستند فرد اولاد نبی که بطریقش نبود : چون آیت
منسوخ کلام الله است رحمه الله بست و یکم ملا غلام رسول قندهاری نقشبندی مجددی مظهری خوش قلم خوب
رقم که ملک هند بنا کرده و در ذیلی پیدا گشتند و قضا را بماه مبارک سنه یکهزار و دوصد و هشتاد و یک هجری در
حیدرآباد بسوم کرما از ملک خود رسیدند و فقیر هم دران ایام وارد این بلده شدم شنیدم که ملا در بلده
بتکلکاه شریف حضرت شاه سعدالله صاحب رحمهما الله وارد اند و بعارضه زحیر مبتلی چون سواری میسر نیامد
عذر ها نوشتم و کیفیت مزاج پرسیدم رقعه حضرت ملا غلام رسول صاحب مدظلهم بعد تقدیم تسلیم ملتمس که

بدریافت بیماری سامی کمال رنج دارم الله شافی باد ارتقای مزاج مبارک که آن را دریافتن منجو اهم اگر اطلاع
بخشند ما اگر دوای نزدم باشد بخدمت شریف بیارم یا نسخه آن نویسم هنوز عذرهای مانع سواری دارم
مقبول فرمایند و معاف دارند والباقی عند التلاقی انشاء الله الکریم عبد العلیم نصر الله خان بیست و دوم شوال
روز یکشنبه ۱۱۸۰ هجری جواب ملا مرحوم بنام فقیر کاتب الحروف مهربانی را دانسته بر کاغذ مصور تکیه دارم
بعرض بیان می آرم از دو روز از دوا استعمال او دوا این است بارتنگ اسبغول تخم ریحان تخم مرو همراه
لعاب ریشه خطمی و لعاب بهی دانه وقت نوشیدن نهایت خنکی معلوم میشود و تقویت تمام تمام
شش بار اسهال شد و حکیم دیگر آمده گفت که او دویه مذکور وقت دیگر یعنی در شب نوشیدن نوش کنند
باید خورد چونکه باعث سردی احتمال در هضم است لعد نوشیدن بوقت صبح کهنه شب اسهال
رقیق شد که در آن تخم برآمدن شروع کردیده بعده سرد و ناخواست و کهنه زان بعد سرد و گذشته نهایت
تکلیف برداشتم و بعد چند ساعت باز سده برآمد ندا افاقه بدر گشت و اسهال هم شروع شد حالا
غذا او ماده بالکل خارج گردید حالا انتظار حکیم الهی دارم که تجویز شد کرده کهچری میخورم و بجنس می شود
ذائقه لحم نیست اما دهن خشک میشود و خون در اسهال نمی آید و ورم در پا چیزی هست شب بروز کم
در شب زیاده می شود و تشنگی بسیار است حال هضم خوب نیست غذا از کم وقت میخورم و ضعف و ناتوانی
بحدی است که طاقت طاق گشته امیدوار توجهات فضل و کرم ایزد و نامنتهای نظر شفقت سامی ام
زیاده والسلام علیکم و قلبی لدیکم فقط در یافت شدت بیماری ایشان کمال مضطرب گردیدم و سبب
نبودن سواری و بودن ملا از مقام فقیر بر فاصله دراز نرسیدم افسوس شدم که ملا تاریخ بیستم شوال روز
دوشنبه سال یکهزار و دو صد و هشتاد و یک هجری مقیم خانقاه حضرت شاه سعد الله صاحب رحمة الله

بعد

بعد نماز مغرب برحمت حق تبارک پیوستند انا لله و انا الیه راجعون نعش با برکت ایشان را بگورستان
میر اشرف علی صاحب که خلیفه حضرت شاه سعد الله صاحب قدس سره اند بیرون دروازه تالاب میر جمله مدفون
کردند مخلص را کمال رنج و الم گردید اما بجز حسرت و یاد موت خود چه سود در رضای الحق عز نواله سوا صبر و تسلیم چاره
نیست افسوس صد هزار افسوس که فیضان تعلیم خوش قلمی و جواهر رقمی که بود ند شد لیکن تا کردان که
در دهلی تشریف و بنیاله و قندهار و دیگر دیار گذاشته البته از صدقات جاریات اند غفور رحیم بخشد ان
مرحوم را بجاه نبیه محمد صلی الله علیه و علی اله و اصحابه اجمعین لبث و دوم مزار حافظ مولانا شجاع الدین صاحب
قدس سره است قریب درگاه برهنه صاحب نهایت احاطه و گنبد و بسیاری مکان آراسته و با انوار
و فیضان پیراسته اند گویند گنبد غلام رسول عرف شیخو بر بنا معتقد خاص ساخته خود هم مع معتقد
خود محاذی مزار شیخ خود رضی الله عنه جانب در گنبد آسوده است مولانا از بلده برهانپور اند خلیفه مولانا رفیع
الدین صاحب قندهاری دکنی بوده در این بلده مرجع فیضان طهارت و تقوی و مسایل و دینیات و حفظ
کلام الله رواج یافته محض به برکت فیضان و روح پر فتوح ایشان است در افعال و اقوال ایشان برکت
بوده است از ثقات شنیده ام که ارواح اولیاء آنجا بوده اند از راه باطن حدیث آنجا میداشتند در
سال یکهزار و دو صد و شصت و پنج هجری برحمت حق پیوستند مصرع ماده تاریخ که بر دروازه غربی گنبد
کنده اند این است ع شجاع الدین مرشد قطب عالم ۱۲۶۵ بحال از ابنای ایشان دو کس را که دیده ام نهایت
مردم عمده از اهل ریاضت و محبت و صاحب ذوق و شوق معلوم میشوند یکی را از ایشان نام ابو الفیض
محمد دایم است و دیگری را ابو الخیر محمد قایم از پسران حاجی عبد الله مرحوم اند که پسر مولانا مغفور بوده اند الله تعالی
ایشان را دایم علی الانفیاء و قایم علی الاحتمار دارد و از بلیات دنیا مصون و از آفات زمانه مامون سرود

بیشتر درگاه و باغ حافظ صاحب مبرور که بر تالاب میر جمله متصل درگاه برهنه صاحب واقع است تشریف
می دارند البته این مقام جهت اعتکاف خوب است و برای اعتزال مرغوب قندهار در ملک نظام قصبه است
واقع در ضلع نادیر علاقه بچل خان بسالدار فقط لبث و سوم مزار شریف حضرت غوث ثانی سید میران محی الدین
الحسینی القادری البغدادی قدس سره است که بر لنگر حوض گلکنده واقع است سلسله ایشان با محبوب سبحانی
سیدنا عبد القادر جیلانی رضی الله عنه باین تفصیل میرسد که جناب میران صاحب بن حضرت سید سلطان
قادری و ایشان پسر حضرت سید جلال الدین قادری و ایشان پسر سید علی قادری و ایشان پسر حضرت سید عبد الله
قادری و ایشان پسر حضرت سید مرشد قادری و ایشان پسر حضرت سید ابو القاسم قادری و ایشان پسر حضرت
سید حسن قادری و ایشان پسر حضرت سید موسی قادری و ایشان پسر حضرت سید محمد قادری و ایشان پسر
حضرت سید حسین قادری و ایشان پسر حضرت سید احمد قادری و ایشان پسر حضرت سید عماد الدین ابو صالح
نصر قادری و ایشان پسر حضرت سید عبد الرزاق قادری و ایشان پسر سیدنا مولانا و مرشدنا حضرت سید عبد القادر
جیلانی رضی الله عنه رحلت حضرت غوث ثانی سید میران صاحب روز دوشنبه نهم ماه جمادی الاولی سال یکهزار
و چهل و نه هجری است گویند عمر حضرت ممدوح یکصد و هفده سال بوده است الحال صاحب سجاده انجا سید
سعد الدین صاحب عرف میران صاحب قادری اند و ایشان پسر حضرت سید بادشاه و ایشان پسر
حضرت سید عبد القادر عرف شاه حضرت قادری و ایشان پسر حضرت سید محی الدین بادشاه قادری و ایشان
پسر حضرت سید عبد القادر عرف حضرت صاحب قادری و ایشان پسر حضرت سید سعد الدین محمد قادری
ایشان پسر سید محی الدین احمد قادری و ایشان پسر حضرت سید عبد القادر عرف بری حضرت صاحب
قادری اند و ایشان پسر حضرت میران صاحب غوث ثانی بوده اند کفیل مراسم عرس ایشان پسران صاحب سجاده

بجا

بجامی آرند و برای اصراف عرس و اخراج عود و گل و فاتحه یازدهم و دوازدهم و خدمت وارد و صادر و نوبت
و غیره موضع واولیال و مقطعه جودهر گوره و بخهن پلی گوره عمله پرگنه منجرو و سرکار محمد نگر صوبه فرخنده بنیاد
نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن از نواب عالیجناب آصفجاه نظام الملک و نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر
منصور فتح جنگ سپه سالار یار وفادار دستم دوران سلیمان اقتدار کشورستان مظفر الممالک ارسطوی زمان
بطریق انعام التمغا بنام فرزندان و متعلقان حقایق و معارف آگاه سید عبد القادر القادری عرف شاه حضرت
قادری مقرر شد بتاریخ ۲۹ ربیع الثانی سال بست و یکم جلوس مطابق سال یکهزار و یکصد و هشتاد و یک فصلی
موافق بیستم رجب سال یکهزار و یکصد و نود و دو هجری کرامت ایشان از وقت حیات تا نقل ازین
عالم و بعد بیشتر متوسلان ایشان بیان میکنند رحمة الله لبث و چهارم مزار سائه راجو و ایشان نبیره شاه راجو بیجاپوری
بوده اند که برادر حقیقی حسین شاه ولی قدس سره بوده اند مزار ایشان بیرون بلده جانب جنوب است در عهد
ایشان سلطان ابو الحسن تانا شاه را کمال عقیدت بوده است گنبد عالیشان بر قبر ایشان بنا فرموده اما بسبب
هنگامه عالمگیری ناتمام مانده با نجام نرسیده گویند چون تانا شاه را گرفتار کرده میبردند نظر او که بر حضرت
مرشد در آمد بر خاسته مراسم اداب بجا آورد این خبر بحضرت عالمگیر رسید از تانا شاه پرسید که هنگام سلطنت
عقیده شما بوده است که هر چه هست بدعا مرشد ما رسیده لاجواب است حالا که زرخ سلطنت شد باز آن عقیدت
چرا است گفته هر چه بود از ایشان بوده و هر چه سبکدوشی شد از بخشش او شان است که از سرم بار یکه گردنم
می شکست برداشتند و بر سر دیگران گذاشتند الحمد لله علی ذلک وفات حضرت موصوف در سال یکهزار
دو نود و شش هجری شد رحمة الله لبث و پنجم مزار میر انصاحب کاروانی و این بطرف غرب مستعد پوره
بموضع عنبر الله و اقع و گنبد کلی مشهور و صاحب این پسر انجی خدا نما معروف از سادات حیدرآبادی اند

ملازم عبد الله قطب شاه بودند اول جمعدار سواران بودند آخر برسالت سلطان ممدوح به بیجاپور نزد سلطان
عادلشاه رفتند و از انجا بعد درستی مقدمات سلطنت بازگردیدند در میان راه غلغلهٔ درویشی خواجه امین
الدین علی اعلی شنیدند که از جلیه برآمده اند و مردم برای زیارت حضرت ایشان میروند میر الصاحب نیز
عازم تشریف لقای ایشان شدند چون بدیدار مبارک شان فایز گردیدند و آداب تسلیم بجا آوردند خواجه
نظر بسنگی کرده مکشفانه وار فرموده ارشاد کردند که این سنگ چه میگوید همه سامعین خاموش ماندند
میر الصاحب عرض نمودند که سنگ میگوید که الا کل شی ما خلا الله باطل خواجه صاحب تبسم بر حالت میران
صاحب بحجره خود برده بعده قدری توقف در آمدند میان شیخ و مرید سر مو فرق نبوده کشش الست
که امین الدین کیست و فرق میان مرد و حبیب و مرخص فرمودند میرانجی بحیدرآباد رسیدند و بهدایت خلق
ناجیات مشغول گردیدند چون از علوم بهرهٔ کافی میداشتند رسالت در وحدة الوجود نگاشته اند وفات
ایشان بتاریخ بستم شهر جمادی الاولی سنه سال یکهزار و هفتاد شد و در عبد الله پور آرامیدند
و فرزند ایشان که امین الدین ثانی نام داشت گنبدی که حالا موجود است بنا فرموده رحمهما الله بیست و ششم
مزار شاه میران بخاری اول در اورنگ آباد بودند قوی الحافظه گویند هر روز یک پاره از کلام الله
شریف یاد کردند و هر شب بر مقتدیان خواندند که سامعان حیران ماندند و همیشه کلام الهی محفوظ ایشان
ماند بیجاپوری اصل بوده اند در سلسلهٔ قادریه اخذ بیعت بر دست مبارک محمد مدرس صاحب نموده
و خرقهٔ خلافت سلسلهٔ موصوفه از ایشان ربوده همراه رکاب عالمگیر بادشاه از بیجاپور بحیدرآباد آمدند دو پسر
داشتند یکی را نام عبد الشکور بود و دیگری را اسم قطب عالم که نامور شد مسجد ش در محلهٔ یوسف جوک
متصل فتح دروازه نزدیک باره دری نواب امیر کبیر شمس الامرا بهادر مغفور معروف و مشهور مزار قطب صاحب

رحمه الله در صحن مسجد مذکور است نام گیرندگان خاندان آنحضرت باری از زمین و سنگهای مکان و امکنه
فروخته اند و میفروشند حال امکنه و اوقاف است و در اوقاف سلطان حاکم زمانه را دست انداختن میرسد
کاش اگر محکمهٔ اوقاف مقرر شود بسیاری از امکنه باز برای چند روز بقا بدر برند و روح و افغان نیز در
و حاکم عند الله ماجور و عند الناس مشکور گردد بیست و نهم مزار اوجالی شاه صاحب گویند کمال متقی بودند بدست
خود مرغ نپخته میخوردند و مکنه الجلی نمی بردند و اما گوشت مرغ با روغن بسیار بدست خود پخته میخوردند مردم انجا
مرغ در انجا رفته ذبح کرده با روغن بسیار و بلا زرد چوبه پخته مردان نیز بزند و میخورند مجمع عامیان درینجا
بروز پنجشنبه میشود باقی از حال ایشان آگهی ندارم که از کجا بوده اند اما گویند که نسبت خود با مراد شاه و مجذوب
در نسبت کرده اند بیست و ششم مزار شاه جاروب معروف جهاروب شاه چشتی تکیهٔ ایشان مشهور است نزدیک
کمان شاه علی بنده در شارع عام واقع اگرچه حالا نشان از آن کمان نمانده است زیرا که شامل حویلی نواب
مغفرت منزل که معروف بباون دره است گردیده است مگر مزار ایشان هنوز باقی همه کس از امید اند
گویند در عهد تانا شاه بوده اند از مجاذیب زمانه او باری سواری سلطان میگذشت و ایشان بباد شاه
دشنام دادند بادشاه ایشان را در قلعه محمد نگر قید فرمود اما روز دیگر ایشان را بر تکیه خود یافتند
دستور ایشان بود هر جا که مسجد یافتند در آن جاروب کشیده خانهٔ خدا را از خس و خاشاک میرفتند
و پاک میفرمودند ۵ چون بیاری طهارت ظاهر و باطن نیز حق کند ظاهر چون همیشه جاروب بدست خود
نگاه میداشتند لهذا مردم ایشان را جهاروب شاه می گفتند روایت کنند که از مردم مکه معظمه از جاروب
کشان انجای پاک بوده اند والله اعلم بالصواب رحمه الله بیست و نهم مزار بو دلی شاه است ایشان از سادات
بیجاپور از مریدان خاندان امین الدین اعلی هستند در عهد عبد الله قطب شاه بوده اند در ابتدا شغل سوداگری

میکردند بعد وفات پدر بزرگوار خود ترک تجارت کرده همه مال و متاع دنیا را صرف راه حق تبارک
و تعالی نموده در خدمت شاه صاحب موصوف مستفید شدند و نسبت بالا را اعلی رسانیدند که دو دو روز
هیچ نمیخوردند بحالت جذب بر سر راه نشسته میماندند باری فیلی مست بر ایشان گذشت و ایشان بدستور
نشسته ماندند و از جای خود حرکت نفرمودند تا آنکه مستی او فرو رفت و خرطوم در پای بوسی ایشان انداخت
ایشان دست خود بر بینی او رسانیده فرمودند که برو بمقام خود که فیل باز گردیده در مقام خود رسید مزار ایشان
در محله دبیرپوره بیرون دروازهٔ شهر متصل فصیل بلده است غفر الله سی و دوم مزار حضرت مولانا شاه سعد الله صاحب
مجددی مظهری نقشبندی است قدس سره ایشان از مردم قندهار فغانستان از خلفای غوث اعظم مقتدی عالم
حضرت مولانا عبد الله شاه عرف غلام علی شاه صاحب نقشبندی مظهری مجددی قدس سره اند گویند در سال
یکهزار و دو صد و چهل و هفت هجری در حیدرآباد تشریف آورده خلایق را بهدایت و ارشاد فرمودند و بسیاری
را بنام خدای کریم آشنا نمودند و بعد اتمام سلوک بخرقهٔ خلافت نواختند از انجمله سید کریم الله صاحب
بیرون دروازهٔ علی آباد موجود اند و حکیم آصف علی صاحب در مغلپوره است دست بکار و دل بیار دارند و
حضرت شاه مسکین صاحب بجوار شیخ خود عزلت گزین و میر اشرف علی صاحب محی و مسهم شیوخ
و مولانا نیاز محمد صاحب بدخشانی خلیفهٔ گرامی وی است لا ثانی سلمهم الله تعالی حضرت شاه صاحب ممدوح در سال
یکهزار و دو صد و هفتاد و یک هجری برحمت حق پیوستند در گوشه واری متصل فرش خانهٔ حضوری دفن کردند
حالا در انجا بر مزار شریف حضرت ممدوح گنبدی و خانقاه و مسجدی و حوضی و دیگر امکنه ساخته اند مردمان حق دان و
حق خوان بیشتر در انجا میمانند و بفیض ظاهری و باطنی مستفید و مستفیض میشوند درین بلده جای ذکر الله
به از انجا نیست بیشتر از یاران حضرت ممدوح گرد مزار ایشان همچو پروانه گرد شمع آسوده اند رحمهم الله

حضوریان انجا را بهام دنیا پروانه ساکنین انجا گویا فال این شعر است ۵ تا میخانه و می نام و نشان خواهد
بود ۵ سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود ۵ الحمد لله که این تاریخ دکن امروز که تاریخ دوازدهم شهر ربیع
الاول سال یکهزار و دو صد و هشتاد هجری روز جمعه است بر احوال بزرگواران طریقت ختم گردید
رحمهم الله ۵ بس کن ز حدیث عشق بس کن ۵ ای سوخته ترک این نفس کن ۵ الحمد لله و المنة که
درین ایام فرخنده التیام در اوقات احسن و ساعات مستحسن این گلشن عجیبه مجموعهٔ سخن و چمن غریبهٔ
معانی نو و کهن معقول و منظور هر بالغ نظر و کامل فن اعنی تاریخ دکن من تصنیفات جناب فیض مآب
مهر سپهر فضل و کمال شمع افروز شبستان عز و جلال قبلهٔ اعاظم انام و کعبهٔ اکابر انام مروج احکام شریعت
مربی امور معرفت محرم اسرار حقیقت واقف غوامض طریقت زیب آرای دیوان عدالت زینت افزای
ایوان نصفت افضل الفضلاء و اکمل الکملاء مولانا حکیم عبد العلیم مولوی نصر الله خان صاحب احمدی
خورجوی لا زال شموس افاداته طالعة و قمور افاضاته ساطعة و زید الله مدارج اقباله و ادام الله ظلال اجلاله
علی مفارق الطالبین و المطلوبین بخط کمترین نیاز گزین بزرگان دین و ارباب یقین میر کریم الدین تلمیذ
سیدی استادی مولائی مخدومی حضرت سید محمد حسین ابن الحسن ابن السعید العلوی الهراوی النقشبندی
القادری عم فیضه و برکته بتاریخ هفتم شهر جمادی الثانیه سنه ۱۲۸۰ هجری روز جمعه حلیهٔ اتمام و زیور ارقام
در برکشید ختم الله بحصول آماله و بارک الله فی اصول نتیجهٔ اعماله بجاه سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین

م م